



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





نبوت

اولین نور ہدایت

سید محمد ضیاء آبادی

نبوت اولين نور هدايت





فهرست مطالب:

مقدمه مؤلف محترم	۱۶
مقدمه ناشر:	۱۸
فصل اول: اهمیت نبوت از نگاه عقل و وحی	۲۱
پیشگفتار	۲۳
اصل اعتقادی نبوت	۲۳
ضرورت وجود پیغمبر ﷺ	۲۵
لزوم اعتقاد با عمل	۲۷
ضعف عبودیت مهمترین مشکل پیروان اهل بیت علیهم السلام	۳۰
ضرورت وجود راهنما برای بشر از بُعد عقلانی	۳۳
نیاز بشر به راهنما	۳۳
غذای جان از طریق آسمان نبوت و آفتاب ولایت	۳۴
پیروزی قطعی انبیاء و منادیان حق و عدالت	۳۵
هدف از ارسال رُسل و انزال کتب آسمانی	۳۹
۱. اهمیت انذار از منظر قرآن کریم	۳۹
۲. انذار به مردم غافل و پاسخ به یک سؤال	۴۱
انذارِ تکان دهنده رسول اکرم	۴۴
«انذار» در انحصار انبیای الهی	۴۸

۵۰	ضرورت ارسال رسل برای هدایت بشر
۵۱	آیا خدا مردم را گمراه می‌کند؟!
۵۵	هدف از انزال قرآن کریم
۶۱	پیامبر جَنّیان کیست؟

فصل دوم: انبیاء و لزوم معجزه ۶۷

۶۹	معجزه، دلیل بر صدق ادّعای نبوّت
۶۹	معجزه اقتراحى
۷۱	قاطعیّت چشمگیر مردان الهی
۷۵	انبیاء و ارائه معجزه (بینه)
۷۶	لوازم ادّعای رسالت
۷۷	معجزه جاودانه رسول اکرم ﷺ
۷۹	دیدگاه يك دانشمند ایتالیایی درباره قرآن
۸۱	تفاوت معجزه‌ها
۸۳	بی‌اعتنایی رسول اکرم ﷺ به افراد لجوج و بهانه‌جو
۸۴	اثبات نبوّت با ارائه معجزه
۸۶	ایمان به غیب لازمه دینداری
۸۷	معجزه برای اثبات رسالت نه ارشاد و هدایت
۸۸	معجزه خواهی سران مشرک مکه
۹۳	برخی از وجوه اعجاز قرآن کریم
۹۶	تحدی قرآن (مبارز طلبی قرآن)
۱۰۲	معجزه خواستن، حقّ طبیعی مردم

۱۰۳		منشاء نفسانی تکذیب آیات قرآن
۱۰۵		شکست خفت بار مدعیان مبارزه با قرآن
۱۰۸		عجز آشکار ملحدان در مبارزه با قرآن
۱۱۱		ندای بلند مبارز طلبی قرآن
۱۱۳		سایر معجزات رسول اکرم ﷺ
۱۱۳		معجزات گوناگون نبی مکرم اسلام ﷺ
۱۲۱		فصل سوم: ضرورت بشر بودن پیامبر ﷺ
۱۲۳		ضرورت بشر بودن پیامبر اکرم ﷺ
۱۲۳		ضرورت بشر بودن پیامبر اکرم ﷺ
۱۲۶		تأکید قرآن بر بشر بودن پیامبر ﷺ
۱۲۹		منظور از رجال در آیه شریفه
۱۳۰		وظیفه پیغمبر اکرم ﷺ فقط ابلاغ پیام
۱۳۱		بهانه جویی های مردم و صبر انبیاء ﷺ
۱۳۱		بهانه اول: منافات رسالت با بشریت
۱۳۲		بهانه دوم: آزاد بودن بشر به اقتضای مقام رحمانی
۱۳۴		سه اشکال اساسی معاندان به انبیای عظام
۱۳۵		پاسخ پیامبران به اشکال معاندان
۱۳۹		هوشیاری جوانان در خصوص مدعیان شیادِ عرفان
۱۴۱		دلایل انکار نبوت
۱۴۳		سبب انکار حقیقت نبوت
۱۴۶		مثال هایی برای ناتوانی فهم بشر
۱۴۸		حقیقت رسول اکرم ﷺ

فصل چهارم: پیامبر اکرم ﷺ و تبیین آیات قرآن ۱۴۹

قرآن و تبیین آن ۱۵۱

پیامبر اکرم ﷺ مُبَیِّن قرآن کریم ۱۵۱

خضوع تکوینی امام امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام اقدس حضرت خاتم ﷺ ۱۵۳

تبلیغ قرآن و تبیین آن، دووظیفه پیامبر اکرم ﷺ ۱۵۵

لزوم بیان پیامبر اکرم ﷺ در کنار قرآن ۱۵۶

حُجَّت بودن بیان معصوم علیه السلام در تبیین حقایق قرآن کریم ۱۵۸

رسول اکرم ﷺ اولین مبیِّن قرآن ۱۶۰

نیازمندی مردم به مُبَیِّن قرآن ۱۶۰

قرآن و عترت علیه السلام دورکن اساسی اسلام ۱۶۲

کثرت روایت کنندگان حدیث ثقلین ۱۶۳

قرآن و عترت علیه السلام با هم هدایت‌گرند ۱۶۴

قرآن نیازمند مُبَیِّن ۱۶۷

ابهام آیات بدون بیان معصوم علیه السلام ۱۶۹

حُجَّتِ بیان پیغمبر ﷺ ۱۷۳

بیان رسول خدا رافع اختلافات ۱۷۵

دین مقبول حق ۱۷۷

فصل پنجم: نبوت و امامت از منظر شیعیان ۱۸۱

قرآن و تخطئه اعتقاد مشرکانه ۱۸۳

اعتقاد شیعیان در مورد پیامبر و امام ۱۸۳

نقص بزرگ ما، افراط و تفریط در عقاید ۱۸۷

۱۸۹.....	اذن ووحی خدا منشأ تمام کمالات انبیاء
۱۹۰.....	اعتقاد شیعیان
۱۹۲.....	خلاصه منطق اعتقادی شیعه
۱۹۴.....	رسول اکرم ﷺ صاحب دوکرسی رسالت و ولایت
۱۹۷.....	فهم غلط مشرکان از مقام رسالت

فصل ششم: شئون نبوت ۲۰۱

۲۰۳.....	الف: دعوت الی الله
۲۰۴.....	پیامبر ﷺ پدر مهربان بشر
۲۰۷.....	حساسیت انبیاء ﷺ به مسأله شرك و توحید
۲۰۸.....	صبر و شکیبایی، فقط به حول و قوه الهی
۲۰۹.....	دشواری جنگ با عقاید
۲۱۰.....	پیامبر اکرم ﷺ و تحمّل رنج و مشقت فراوان
۲۱۱.....	هجرت به طائف
۲۱۲.....	رعایت اخلاق در همه حال
۲۱۶.....	طبابت روحی و روانی انبیاء ﷺ
۲۱۸.....	مدارای انبیاء ﷺ با مخالفان
۲۲۰.....	مهمترین شأن انبیاء و اولیاء ﷺ
۲۲۲.....	پیامبر اکرم ﷺ و سه برنامه اجرایی
۲۲۳.....	معنا و مفهوم حکمت
۲۲۴.....	معنا و مفهوم موعظه
۲۲۴.....	شرایط موعظه
۲۲۴.....	معنا و مفهوم جدال احسن

نمونه‌ای از هدایت به گونه جدال احسن	۲۲۵
دعوت به سوی خدا با اذن خدا	۲۲۷
دشواری دل‌کندن انسان از تعلّقات دنیایی	۲۲۹
دعوت به سوی خدا توأم با امداد الهی	۲۳۰
جانفشانی انبیای الهی ﷺ	۲۳۴
چگونگی تحوّل عرب جاهلی	۲۳۵
قدردانی از زحمات رسول اکرم ﷺ	۲۳۶
سراج منیر (چراغ روشنگر)	۲۳۸
ب: تقویت ایمان مردم	۲۳۹
شان دیگرانبیای عظام ﷺ تقویت ایمان مردم	۲۳۹
ج: دعوت مردم به تفکّر	۲۴۷
ارزش تفکّر	۲۴۷
سبب اصلی انحراف از مسیر فطرت	۲۵۰
ترقیّات معنوی صرفاً در گرو تفکّر	۲۵۲
مبارزه اولیای دین ﷺ با عقاید خرافی	۲۵۴
قضاوت آیندگان	۲۵۶
کدام عقیده ارزشمند است؟	۲۵۷
استواری ایمان به سبب تفکّر	۲۵۹
عامل نابودی اعمال نیک	۲۶۱
بیچارگی ما از روغن حبّ دنیا	۲۶۲
آگاهی از منطق انبیاء با تفکّر	۲۶۲

د: انبیاء و هدایت مردم ۲۶۴

رسول اکرم ﷺ حریص بر هدایت مردم ۲۶۶

ه: شاهد بر اعمال مردم ۲۶۸

بشیر و نذیر بودن ۲۷۲

فصل هفتم: صفات انبیای عظام ﷺ از نگاه قرآن کریم ۲۷۳

۱. صفات انبیای عظام ﷺ ۲۷۵

قدرت روحی انبیاء ﷺ ۲۷۵

قوت روحی حضرت ابراهیم علیہ السلام ۲۷۶

عبودیت انبیای الهی ۲۷۷

صبر و توکل انبیای الهی ۲۷۹

تحمل بالای انبیای الهی ۲۸۲

صبر و توکل، سلاح انبیاء ﷺ ۲۸۵

سه صفت بارز راهنمایان الهی ۲۸۷

مراتب فضیلت انبیاء ﷺ ۲۸۸

مقام اقدس و ارفع و اعلای رسول خاتم ﷺ ۲۹۰

۲. صفات پیامبر اکرم ﷺ ۲۹۲

صفات رسول اکرم ﷺ ۲۹۲

تذکری مهم به جوانان عزیز ۲۹۵

رسول خدا ﷺ فقط حامل پیام خدا ۲۹۷

صفت بشریت رسول اکرم ﷺ ۲۹۸

صفت خیرخواهی ۳۰۰

۳۰۲.....	حرص پیامبر اکرم ﷺ به هدایت مردم
۳۰۵.....	صفت رأفت و رحمت پیامبر اکرم ﷺ
۳۰۶.....	رحمت خاصّ رسول اکرم ﷺ بر مشرکان قریش
۳۰۷.....	پیامبر اکرم ﷺ مظهر رحمت خداوند
۳۱۱.....	قاطعیت رسول اکرم ﷺ در اجرای احکام دینی
۳۱۳.....	جلوه‌ای از عفو و بزرگواری رسول اکرم ﷺ
۳۱۵.....	شرح صدر انبیا در برخورد با کافران
۳۲۲.....	خواندن و نوشتن به خودی خود کمال نیست
۳۲۴.....	پاسخ به استبعاد برخی از بزرگان
۳۲۵.....	امتیاز اُمّی بودن رسول اکرم ﷺ
۳۲۷.....	پیامبر اکرم ﷺ مربّی عالمیان
۳۲۸.....	اُمّی بودن همهٔ عالم در مقابل رسول اکرم ﷺ
۳۳۰.....	اخلاق والای رسول اکرم ﷺ
۳۳۱.....	علم و قدرت پیامبر اکرم ﷺ به اذن خدا
۳۳۴.....	ضرورت اجتناب از غلو در اعتقاد
۳۳۶.....	شرح صدر رسول اکرم ﷺ
۳۳۸.....	شرح صدر، عنایت خاصّ خداوند به رسول اکرم ﷺ
۳۳۹.....	ضیق صدر برخی از مردم
۳۴۰.....	شرح صدر سرمایهٔ عظیم الهی
۳۴۳.....	نمونه‌ای از شرح صدر رسول اکرم ﷺ
۳۴۴.....	دعای حضرت موسی علیه السلام
۳۴۵.....	تحوّل روحی، کار انبیاء علیهم السلام
۳۴۵.....	تحوّل روحی حنظلهٔ تازه داماد

لطیفه ذکر کلمه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ۳۴۸

کرامت های اخلاقی رسول اکرم ﷺ ۳۴۹

آخرین وصایای اعتقادی و اخلاقی رسول اکرم ﷺ ۳۵۰

ماجرای عبرت آموز قصاص ۳۵۳

آخرین سفارش پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی (ع) ۳۵۵

آخرت آباد از دنیای آباد ۳۵۶

شدت و ملایمت رفتار رسول اکرم ﷺ ۳۵۸

فصل هشتم: پیامبر اکرم ﷺ و مسئله معراج ۳۶۷

چگونگی معراج پیغمبر اکرم ﷺ ۳۶۹

سفر آسمانی رسول اکرم ﷺ در دو مرحله ۳۶۹

«عبودیت» اولین پله در تقرب الی الله ۳۷۱

دیدن برای رسیدن به مقام «عین الیقین» ۳۷۲

آیا رسول الله هم سیر کمالی دارد؟ ۳۷۴

افزایش درجات و مقامات عالیه رسول الله ﷺ ۳۷۶

چگونگی معراج رسول اکرم ﷺ ۳۷۸

بخشی از مکالمات معراجیه ۳۸۰

فصل نهم: پیامبر اکرم ﷺ و مسئله هجرت ۳۸۳

چگونگی هجرت پیغمبر اکرم ﷺ ۳۸۵

هجرت شبانه رسول اکرم ﷺ از مکه ۳۸۵

ارادت و شجاعت بی نظیر امام علی (ع) ۳۸۶

۳۸۶.....	مبدأ تاریخ هجری به دستور امام امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۸۸	مزیت برجسته هجرت
۳۸۹.....	تاریخ هجری مایه افتخار امت اسلام
۳۹۰.....	مهاجر واقعی کیست؟

فصل دهم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسئله مباهله

۳۹۳	مباهله نشانه ای بارز از حقانیت اهل بیت علیهم السلام
۳۹۳.....	معنای مباهله
۳۹۴.....	نامه های مختصر و قاطع رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سلاطین عالم
۳۹۵.....	نگرانی شدید بزرگ نصاری از دریافت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله
۳۹۶.....	دستور مباهله از سوی خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۳۹۷.....	اطمینان بزرگ نصاری به صداقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۳۹۹	تفسیر مختصر آیه مباهله

فصل یازدهم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسئله بعثت

۴۰۳	ماموریت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام بعثت
۴۰۳	هشدار مشفقانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۴۰۴.....	عید مبعث روز تجلی رحمت
۴۰۵.....	دعای جالب و پرمحتوای مبعث
۴۰۸	معنا و مفهوم ممت
۴۰۸	نعمت هدایت
۴۱۰	خلقت و هدایت انسان به اقتضای صفت سبوحیت خداوند

۴۱۴..... مفهوم منت‌گذاری خداوند

۴۱۷..... برنامه رسول اکرم ﷺ

۴۲۳..... فصل دوازدهم: پیامبر اکرم ﷺ و نسبت‌های ناروا

۴۲۵..... منشاء نسبت‌های ناروا به رسول اکرم ﷺ

۴۲۵..... شأن رسول اکرم ﷺ اجل از شعر و شاعری

۴۲۷..... نسبت ناروای جنون و سحر و شاعری به رسول اکرم ﷺ

۴۳۲..... مقاومت لجوجان در برابر حق‌گویی پیامبران!

بسم الله

مقدمه مؤلف محترم:

این مجموعه نیز بخش دیگری از سخنان کم ارزش این بنده حقیر راجع به اصل اعتقادی نبوت است که طی سالها در جلسات متعدد داشته‌ام و برادران عزیزگرامیم در دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء (علیها السلام) پس از پیاده کردن از نوار و بازنویسی خود اینجانب با تحمّل زحمات فراوان و رعایت دقت کامل در ترتیب و تنظیم مطالب به گردآوری آن پرداخته و به صورت این مجموعه تحت عنوان (نبوت اولین نور هدایت) در دسترس علاقمندان به معارف دینی قرار داده‌اند و لذا این بنده حقیر نیز ضمن عرض شکر و سپاس به درگاه ایزدمنان از زحمات آن برادران عزیز محترم متشکرم و توفیقات روزافزونشان را در نشر معارف دینی از خداوند متعال خواستارم.

سید محمد ضیاء آبادی

اول ماه ذی حجه ۱۴۳۸

اول شهریور ماه ۱۳۹۶

بسم الله

این مجموعه نیز بخش دیگر از سخنان کمالات این بنده حقیر جامع
به اصل عقاید بنویسد که طی سالها در حبس معتد در تمام
دوران آن عزیز گرامی در دسترس فرستاده شد و از آن
پس از سه دهه گردان از نوادگان نویسی خود این بنده بحال
فراوان در عیدت دولت کامل در دسترس تنظیم نموده گرداوری
آن برایشه و هم صورت این مجموعه که عنوان (بنوت اولین نور
هدایت) در دسترس عمده قلمند به معارف دینی قرار داده اند
و نیز این بنده حقیر نیز ضمن عرض تسلیت و تسکین به درگاه
اعزیزان از زحمات آن برادران عزیز محترم مدد و
توفیق روز افزونی را از درگاه خداوندی از خداوند متعال
عزیزترم. به محضر ضایع باد

اول ماه ذی قعدة ۱۴۳۸ اول شهریور ماه ۱۳۹۶

مقدمه ناشر:

در این که من مخلوقم تردیدی نداشتم اما اینکه خالق من کیست و در این سرای موقت طبیعت چگونه باید زندگی کنم و سرانجام به کجا خواهم رفت و برنامه سیر من در این عالم چگونه باشد بهتر و مطلوب تر است بر من همچنان مجهول بود.

تا مدتی اندیشه من این بود آیا ممکن است آفریننده من، مرا بی هدف آفریده و تنها و غریب در این عالم خاکی رها کرده باشد بعد از گذشت زمانی به این نتیجه رسیدم که آفریدگار من همان کسی است که خالق زمین و آسمان ها است و هر چه آفریده بر اساس علم و حکمت و قدرت است و هیچ موجودی نیست که بی سبب آفریده شده باشد و در ساختمان وجودش لوازمی مطابق با نیازش به کار نرفته باشد. آنگاه به خود نظاره کردم دیدم عجب! هر بخشی از وجودم چه حکمت و ظرافتی دارد از دستم گرفته تا قلبم و همینطور سایر اعضای بدنم همه و همه هدفمندند و برای انجام مأموریتی آفریده شده اند با خود گفتم این همه دقت و هدفمندی، ممکن است برای امری هدفی آفریده شده باشد؟ اینجا بود که مصمم شدم، خالق خود را بهتر بشناسم و معرفت بیشتری از او به دست آورم به تحقیق خود ادامه دادم تا اینکه این نتیجه بر من حاصل شد که خالق من «علیم و حکیم و قدیر» است و هر چه آفریده و هر امری که صادر نموده صرفاً بر اساس حکمت و تدبیر و مصلحتی است، درک این مطلب تحوّل بزرگ در من ایجاد کرد و با خود گفتم حالا که من برای هدفی آفریده شده ام حتماً باید برنامه ای که دقیق و منظم باشد برای زندگی خود داشته باشم و این برنامه همان قرآن کریم است که اکنون مقابل روی من قرار دارد مدتی هم درباره قرآن و تعالیم ارزشمند آن فکر کردم تا اینکه بر من معلوم شد که قرآن کریم هم به تنهایی کافی نیست و باید مبین و مفسری به همراه داشته باشد که معصوم و مصون از خطا باشد

یعنی همان ذوات مقدّسه‌ای که به مُهر عصمت الهی تأیید شده‌اند، مقصود پیغمبر اکرم ﷺ و جانشینان پاک او که درود خدا بر آنان باد و اینجا بود که پی بردم «نبوّت اوّلین نورهدایت بشر به سوی خداست» و باید برای سعادت‌مندی و سربلندی در دنیا و آخرت به نبیّ مکرم اسلام و جانشینان معصومش ﷺ متوسّل و متمسک شد. خیلی مشتاق شدم که در این باره اطلاعات جامع و کاملی به دست آورم که با کتاب وزین و متین «نبوّت اوّلین نورهدایت» تألیف عالم آگاه و بصیر، اندیشمندِ خداترس و خبیر حضرت آیت الله ضیاءآبادی مدّظله العالی آشنا شدم، چندین بار آن را خواندم و هر بار بهره‌ها بُردم شما هم اگر موافق باشید با دقّت و رغبت بخوانید تا پاسخ بسیاری از سوالات خود را بیابید و کام تشنه خود را از زلال معرفت این دانشمند اندیشمند و قرآن‌پژوه سیراب سازید. انتشارات الزّهراء ﷺ مفتخر است این کتاب ارزشمند را با همکاری «مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت (نور فاطمه ﷺ)» به جامعه حق‌پژوه و سعادت‌طلب عرضه بدارد و در راه تنویر افکار معنوی همگان به‌ویژه نسل جوان قدمی بردارد.

ناگفته نماند این کتاب، یک جلد از مجموعه چهارجلدی اصول اعتقادی شیعه است که به محضر مشتاقان عرضه می‌گردد و همچنانکه قبلاً در کتاب امامت اشاره شد به نظر می‌رسد این قابلیت وجود دارد که این مجلّدات به عنوان مجموعه کتب درسی برای «آموزش مبانی اعتقادی شیعه» مورد استفاده شایسته قرار گیرد.

بیاییم با ترویج معارف حقّه قرآن و عترت ﷺ، متناسب با سطوح مختلف سنی شادی بخش قلب مقدّس ولیّ عالم امکان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشیم ان شاء الله.

اللم عجل لولیک الفرج

و قرا مور فزهنکی

بنیاد خیریه الزّهراء ﷺ

تابستان ۱۳۹۶

فصل اوّل

اهمیت نبوت از نگاه عقل و وحی

پیشگفتار

اصل اعتقادی نبوت

مسأله نبوت از اصول اعتقادی ما شیعه امامیه است. می دانیم که دین ما دو شعبه دارد. یکی شعبه «اصول اعتقادی» و دیگری «شعبه فروع و احکام عملی» است. «اصول اعتقادی» مثل اعتقاد به توحید، نبوت، معاد، امامت و «احکام عملی» مثل احکام عبادات، معاملات، معاشرت، روابط خانوادگی و اجتماعی.

هر مسلمانی در احکام فرعی عملی یا باید «مجتهد» باشد یعنی دارای فنّ فقاہت باشد و بتواند از آیات قرآن و بیانات معصومین (علیهم السلام) احکام را «استنباط» کند و در مرحله «عمل» قرار بدهد. یا اینکه از مجتهد جامع الشرائط «تقلید» کند. اما در «اصول اعتقادی» تقلید جایز نیست. بلکه هر کسی باید فکر و عقل خود را به کار بیفکند و با فکر و اندیشه اش به معنای توحید و نبوت و امامت و

معاد پی ببرد و آنها را در مرکز اعتقاد خود بنشاند. «تقلید» در این مسائل جایز نیست که بگوید: چون پدر و مادرم گفته اند: خدا هست من هم می گویم خدا هست یا معلّم در مدرسه گفته یا حتّی چون پیغمبر گفته خدا هست من هم می گویم خدا هست. هیچکدام اینها جایز و کافی نیست بلکه خدا به انسان عقل داده و با عقل خود باید خدا را بشناسد.

البته خداشناسی هم کار مشکلی نیست بلکه آسان ترین کارها است زیرا آدمی عقل دارد و با خود فکر می کند و می گوید آیا من وجود دارم یا ندارم؟ آیا من هستم یا نیستم؟ هیچ تردیدی در این ندارم که هستم و هیچ دلیلی بر هستیم نمی خواهم من خودم را می یابم که هستم و زنده ام. آدم گرسنه یا تشنه چه دلیل برگرسنگی یا تشنگی اش دارد او خود می یابد که گرسنه یا تشنه است و دنبال نان و آب می رود احتیاج به دلیل ندارد این امور از وجدانیات و یافتنی ها است و دلیل نمی خواهد. پس من هم هستم و هم زنده ام و هم باز می یابم که بینایی و شنوایی و گویایی دارم فکر دارم و عقل دارم و می فهمم که این ها را کسی به من داده است او در رحم مادر مرا مجهّز به این جهازات بیرونی و درونی ساخته و به این دنیا آورده است. و باز تردیدی در این نیست که آن سازنده من خودش موجودی زنده و بینا و شنوا و گویا و دارای عقل و درك و فکر بوده که این ها را به من داده است و گرنه «فاقد شیء»^۱ که «مُعْطی شیء»^۲ نخواهد بود.

کسی که چیزی ندارد نمی تواند آن را به کسی بدهد آدم بی پول نمی تواند دیگری را پول دار کند و بدیهی است که او «عالم» و «قادر» و «حکیم» بوده است. یعنی هم می دانسته که من به چه وسائلی نیازمندم و هم می توانسته که آنها را به

۱. کسی که چیزی ندارد.

۲. بخشنده چیزی.



من بدهد و هم هدفدار و حسابگر بوده و هر وسیله‌ای را با نظم و حساب خاصی داده که برای چه کاری خوب است و چگونه و چه مقدار باید باشد. و بر اساس این «علم» و «قدرت» و «حکمت» هدفی از خلقت و آفرینش من داشته و مرا برای رساندن به آن مقصد و هدف به این دنیا آورده است.

ضرورت وجود پیغمبر ﷺ

بنابراین بر حسب اقتضاء حکمتش باید مرا از هدف و مقصد خلقتم باخبر سازد و برنامه سیر در مسیر نیل به آن مقصد را در اختیارم بگذارد و چون من نمی‌توانم مستقیماً با او در ارتباط باشم پس باید کسی را برای این کار انتخاب کند که ساختمان وجودش دارای «دوروزه» باشد؛ «روزنه‌ای» به سوی خالق و «روزنه‌ای» به سوی بشر، از «روزنه خالق» با خالق در ارتباط باشد و برنامه سیر را از خالق بگیرد و از «روزنه بشری» با عالم انسان در ارتباط باشد و برنامه سیر را به عالم انسان ابلاغ نماید. و خالق حکیم این کار را هم کرده و از میان افراد بشر، فردی را برگزیده و او را به عنوان «پیغمبر» و «رسول» برانگیخته و برنامه سیر را بوسیله او به عالم انسان ابلاغ کرده و به او فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ؛^۱

بگو: من هم مثل شما بشری هستم که خالق حکیم در

ساختمان وجود من روزنه‌ای قرار داده به نام «روزنه وحی».

که از آن روزنه با او در ارتباط هستم و برنامه سیر را از او گرفته‌ام و به سوی شما آورده‌ام. آری تمام این حقایق را من با عقل خود فهمیده‌ام و از دیگری نگرفته‌ام حالا همان «عقل» می‌گوید اینک که فهمیدی آن خالق تو بر اساس «علم» و «قدرت» و «حکمت» این برنامه سیرت را تنظیم کرده و بوسیله پیغمبری که حتماً

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

اورا معصوم و مصون از خطا قرار داده فرستاده است. پس تو موظفی که طبق آن «برنامه» و آن قانون عمل کنی و هیچگاه از آن تخلف نوری زیرا مقتضای «قانون» حکیمانه این است که مطیع و متخلف در نظر قانون گذار یکسان نباشند بلکه مطیع، پاداش و متخلف، کیفر ببیند و این معنای «معاد» است. تا اینجا دیدیم که تمام اصول اعتقادی از توحید و نبوت و معاد را با «عقل» فهمیدیم و آنها را پذیرفتیم از این رو گفتیم که در اصول اعتقادی تقلید جایز نیست بلکه باید بر اساس «تفکر» و «تعقل» و «تحقیق» به دست آید و چنین هم شده است.

حال باز «عقل» در ادامه تفکر محققانه اش می گوید آن پیغمبر معصوم منصوب از جانب خالق که «آورنده برنامه» و «مُبیین» و «مجری» آن است از آن نظر که بشر است و از دنیا می رود بعد از او باید کسی «جانشین» او باشد که تبیین و اجرای آن برنامه را به عهده بگیرد. و جانشین او نیز باید همانند خود پیغمبر «معصوم» و منصوب از جانب خداوند خالق حکیم باشد و از او تعبیر به «امام» و پیشوای امت گردد.

به هر حال ما شیعه امامیه که بنیاد دین خود را از اصول و فروع بر اساس «عقل» و «وحی» نهاده ایم می گوئیم آن امام معصوم منصوب از جانب خداوند حکیم که لزوم آن را پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «عقل» اثبات کرده است شخص «امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام» است و پس از او یازده فرزندش یکی پس از دیگری «امام امت اسلام» می باشند و اکنون دوازدهمین آنان «امام حجة ابن الحسن المهدی عَلَيْهِ السَّلَام» امام حئی غائب است و جامعه بشری انتظار ظهور باهر التور او را دارد عَلَيْهِ السَّلَام فرجة الشریف.



لزوم اعتقاد با عمل

نکته ای که باید توجه کامل به آن داشته باشیم این است که اکتفا کردن به این اعتقاد و ایمان به نبوت و امامت و غفلت داشتن از لزوم «عمل» بر طبق آن ایمان و اعتقاد، خودش بیماری مهلکی است به نام «بیماری غرور» که از «مهلکات مُسَلَّم» در «علم اخلاق» به حساب آمده است.

در قرآن کریم می بینیم هر جا سخن از «ایمان» برای نشان دادن ملاک و معیار سعادت در عالم آخرت به میان آمده است دنبال آن بلافاصله «عمل صالح» ضمیمه شده است. در سوره «عصر» خداوند حکیم قسم و سوگند یاد کرده که:

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾

قسم به عصر! (با معانی مختلفی که دارد) تمام افراد انسان در زیان و خسرانند تنها نجات یافتگان از زیان، آن کسانی هستند که ایمان به توحید و معاد و نبوت و امامت آورده اند و بر اساس آن ایمان، عمل صالح از خود نشان می دهند.

تنها اینکه معتقد باشم که خدا هست و معاد و نبوت و امامت هم هست و به دوازده امام معصوم معتقد باشم به این صورت که امیرالمؤمنین علی علیه السلام مولای من است و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تا امام حجة بن الحسن المهدی علیه السلام همه امامان من هستند، تنها این اعتقاد و ایمان «بدون عمل» بر طبق آن، که همان عمل به دستورات دین مقدس اسلام می باشد کافی در تأمین سعادت و نجات یافتن از عذاب عالم آخرت نخواهد بود.

خداوند حکیم خطاب به رسول گرامی اش فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^۱﴾

بگو: به مردم اگر راستی خدا را دوست دارید (دوست داشتن خدا هم که از دوست داشتن اولیائش جدا نخواهد بود) پس، از من که پیام آور هستم و دستورات آسمانی دین را از جانب او آورده ام پیروی و طبق آن دستورات عمل کنید. «يُحِبِّبْكُمُ اللَّهُ» تا خدا هم شما را دوست بدارد و مشمول الطاف و عنایات خاصه اش قرارتان بدهد.

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا^۲﴾

و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند او در روز قیامت همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان، و آنها رفیق های خوبی هستند.

آیه شریفه نشان می دهد آن کسانی می توانند در روز قیامت با «نبیین» و «صدّیقین» و «شهداء» و «صالحین» رفیق و هم نشین باشند که در دنیا مطیع خدا و رسولش و قهراً مطیع اولیاء و امامان معصوم منصوب از جانب خدا و رسولش باشند. اطاعت همان عمل به دستورات دین و رعایت حلال و حرام دین است آدمی که در اخلاق و رفتار و گفتارش بی پروا و بی اعتنا به دستورات دین است

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. سوره نساء، آیه ۶۹.



با چشم و گوش و زبان و دیگر اعضا و جوارحش گناه می‌کند رعایت حقوق همسر و والدین و ارحام و سایر ذوی الحقوق را نمی‌کند طبیعی است که اطاعت از خدا و رسولش نمی‌کند در نتیجه از محدوده این آیه شریفه بیرون است و در روز جزا هیچگونه ارتباطی با «نبیین» و «صدّیقین» و «شهدا» و «صالحین» نخواهد داشت و هم‌نشین با جهنّیان خواهد بود.

گرتو خواهی خرّمی و دل زندگی بندگی کن بندگی کن بندگی

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾

ای مدّعیان ایمان! دستورات خدا و رسول و امامان را اطاعت کنید تا روی سعادت ببینید و رستگار شوید.

در شأن نزول این آیه ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ...﴾ آمده است که یکی از اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که جوان با ایمانی بود و محبت و علاقه شدیدی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشت به گونه‌ای که هر روز که می‌خواست سرکار برود اوّل نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمد و نگاهی به جمال آن حضرت می‌کرد و بعد سرکار می‌رفت. گاهی وسط روز از کار خود دست می‌کشید و می‌آمد آن حضرت را می‌دید و دوباره به سرکار بازمی‌گشت عاشق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود روزی خیلی ناراحت و پریشان نزد پیامبر آمد، آن حضرت پرسید چرا پریشان حالی؟ گفت یا رسول الله! من هیچ درد و مرضی ندارم، من از شدّت اشتیاقی که به دیدن شما دارم از شما که دور می‌شوم ناراحت می‌شوم امروز به این فکر افتادم که پس از مرگ چه کنم بالاخره با مرگ از شما جدا خواهم شد حتّی اگر بهشتی هم باشم باز در بهشت هم با شما هم‌مرتبه و هم‌درجه نخواهم بود در بهشت

شما کجا و من کجا؟ پس آنجا هم شما را نمی بینم امروز این فکر موجب ناراحتی و پریشانی من شده است. در این موقع این آیه نازل شد که ای پیامبر! به مردم بشارت بده.

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾

و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند او در روز قیامت همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان، و آنها رفیق‌های خوبی هستند.

یعنی: این حرف‌ها را ننزید، من عاشق پیغمبرم، من عاشق امام حسینم، من عاشق امام زمانم، آنچه که ملاک و معیار سعادت در عالم آخرت است «صداقت در اطاعت» است و عملاً مطیع و فرمانبردار در اخلاق و رفتار و گفتارتان باشید من اگر یک روز شما را نبینم مریض می شوم و از خواب و خوراک می افتم این حرف‌ها به درد نمی خورد، بنده باشید، بنده باشید اوامر و نواهی دین را رعایت کنید در این صورت مطمئن باشید که در همه جا با پیغمبر و امام حسین و امام زمان علیه السلام هم نشین خواهید بود.

ضعف عبودیت مهمترین مشکل پیروان اهل بیت علیهم السلام

حالا ما هم قسمت عمده لنگی مان در نداشتن «اطاعت عملی» و رعایت نکردن حلال و حرام دین است و گرنه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام مخصوصاً امام حسین علیه السلام در میان ما، زبان‌های عاشق و چشم‌های اشکبار فراوان دارند ولی یالاسف که در میان همین‌ها، افراد مقهور اهواء نفسانی و مجذوب ظواهر



دنیا از ریاست و مقام و منصب و شهرت نیز فراوانند. آنچه که اندک است ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ همان عبودیت و اطاعت و بندگی است.

خداوند حکیم در قرآن کریمش وقتی می خواهد انبیا و پیامبران عظیم الشان خود را مورد تجلیل و تکریم قرار دهد مدال پرافتخار «عبد» و بنده بودن را بر سینه یکایکشان می چسباند و می فرماید:

﴿إِنَّهُ مِّنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ یا ﴿إِنَّهُ مِّنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۲

﴿او به یقین از بندگان با ایمان ما بود﴾ یا ﴿او از بندگان با اخلاص ما بود﴾.

در سوره صافات ملاحظه بفرمایید آنجا سخن از هفت نفر از انبیاء علیهم السلام به میان آمده که اولشان حضرت نوح علیه السلام و آخرشان حضرت یونس علیه السلام است و دنبال شرح حال هریک، این جمله تکرار شده است: ﴿إِنَّهُ مِّنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ و با این جمله نشان داده که اولین پله برای ارتقاء انبیاء به عالم قرب الهی «عبودیت» آنها بوده و براساس آن به مرتبه نبوت و رسالت نائل شده اند و حتی در سوره اسراء راز و رمز معراج و سفر آسمانی پیغمبر اکرم ﷺ را عبودیت و «بنده بودن» آن حضرت نشان داده و فرموده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾^۳

منزه از هر عیب و نقص، آن خدایی است که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی حرکت داده و به آسمان برده است.

۱. سوره صافات، آیات ۸۱ و ۱۱۱ و ۱۳۲.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۱.

در نمازهای شبانه روزی هم اعمّ از فرائض و نوافل به ما دستور داده‌اند که در تشهّد پس از شهادت به الوهیت و یگانگی خدا شهادت به عبودیت و بنده بودن رسول اکرم ﷺ بدهیم و بگوییم: «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» یعنی من شهادت می‌دهم و اقرار می‌کنم که محمد ﷺ «عبد و بنده خدا» بوده و بر اساس «بنده بودن» به رسالت رسیده است.

حاصل کلام اینکه هدف از خلقت ما و آوردن ما به این دنیا شناختن خدا حضرت ربّ العالمین و «عبد و بنده او» بودن و اطاعت کردن از دستورات آسمانی او است، تنها این که خدا و پیغمبر و امام و معاد را قبول دارم بدون عمل و اطاعت از دستورات دین، کافی در سعادت در آخرت و رهایی از عذاب خدا نخواهد بود.

دیدیم آن مردی که به قول خود، عاشق پیغمبر اکرم ﷺ بود و می‌گفت اگر یک روز شما را نبینم مریض می‌شوم آیه نازل شد و جواب او و همه را داد که:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾

تنها کسانی می‌توانند تقرّب به خدا و اولیای خدا پیدا کنند و مشمول الطاف و عنایاتشان گردند که «اطاعت عملی» از خدا و رسولش بنمایند و طبق دستورات دین خدا و رسولش عمل کنند و جزاین راهی ندارند.



ضرورت وجود راهنما برای بشر از بُعد عقلانی

نیاز بشر به راهنما

همان طور که انسان برای رسیدن به مقاصد خود در زندگی مادی احتیاج به راه و راهنما و علامت راه دارد، در زندگی معنوی نیز برای رسیدن به اهداف عالیه اش که سعادت ابدی و حیات جاودانه اش در گرو رسیدن به آن اهداف است - احتیاج به راه و راهنما و علامت راه دارد و بلکه به مراتب لازم تر از زندگی مادی محتاج راهنماست. زیرا گمراهی در راه های معنوی، بسیار خطرناک تر از گمراهی در زندگی مادی است! از این رو است که می بینیم ذیل آیه شریفه **﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾** از اهل بیت اطهار علیهم السلام روایاتی رسیده که نجم و علامات را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام تفسیر فرموده اند. از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل شده که:

«قَالَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام؛^۱

مقصود از ستاره، رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از علامات، امامان علیهم السلام

می باشند».

غذای جان از طریق آسمانِ نبوت و آفتابِ ولایت

آری اگر انسان در بُعد روحی غذای مناسبش که ایمان به خدا و تَخَلُّق به اخلاق فاضله است به او نرسد درنده‌تر و وحشت‌انگیزتر از حیوان خواهد شد چنان که می‌بینیم در دنیای امروز که فاقد ایمان به خدا و عاری از فضایل اخلاقی است چه درندگان خطرناکی بوجود آمده‌اند و چه آتشی در جامعه بشری افروخته‌اند و لذا عالم انسان برای به دست آوردن ایمان به خدا و تَخَلُّق به اخلاق فاضله، چاره‌ای جز این ندارد که باید دل و مغز خود را زیر آسمان وحی و نبوت ببرد و غذای جان خود را از طریق مغزهایی به دست آورد که زیر آسمان نبوت رفته‌اند و باران وحی بر آنها باریده و آفتاب ولایت بر آنها تابیده است و از اینرو می‌توانند دانه‌های حکمت و معرفت را در سرزمین فکر و قلب خود پیورانند و تحویل دیگران بدهند و این چنین مغزها مطمئن باشیم جز در دستگاه معنویت و روحانیت، در جای دیگری یافت نمی‌شود. البته منظور از روحانیت، روحانیت به معنای واقعی کلمه است یعنی آن کسانی که اعتقاداً و عملاً سر به آستان نبوت نهاده و دست به دامن ولایت زده‌اند و از اشعه خورشید امامت «ولی زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف» بهره‌ها گرفته و سرزمین فکر و قلب خود را منور ساخته‌اند.

آری، تنها انبیاء و اولیای الهی هستند که می‌توانند غذای جان به عالم انسان بدهند، و گرنه دانشمندان دیگر در علوم و فنون مختلف که خدمت به جامعه بشری می‌کنند، در عین حال که خدماتشان بسیار ارزشمند و شایسته تقدیر و تحسین است، ولی مع الوصف تمام زحمات و خدماتشان مربوط به تن و بدن انسان و جنبه‌های مادی زندگی است و هیچگونه ارتباطی به جنبه روحی انسان که تمام شرف و کمالش تحصیل ایمان به مبدأ و معاد هستی و آراستن چهره جان به فضایل اخلاقی است ندارد.



پیروزی قطعی انبیاء و منادیان حق و عدالت

انبیاء علیهم السلام از جانب خدا مأموریت دارند؛ بندگان خدا را آگاه سازند که مقصود از خلقتشان چه بوده است، برای چه به این دنیا آمده‌اند و کجا باید بروند، مسیرشان کجا و برنامه سیرشان کدام است. از اینکه برنامه کار انبیاء علیهم السلام تعدیل شهوات است و می‌خواهند جلوی لجام گسیختگی‌ها و بی‌بندوباری‌ها را بگیرند و در جامعه بشری اقامه قسط و عدل کنند، طبیعی است که این برنامه خوشایند مستکبران نمی‌باشد. آنها می‌خواهند آزاد و بی‌قید و بند باشند و کسی مانع از اشباع شهوات بی حد و حصرشان نباشد. از این رواصطکاک و تصادم میان آنها و انبیاء علیهم السلام بوجود می‌آید و قهراً به جنگ و ستیز با آنها برمی‌خیزند که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا
وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾

هر زمان، پیامبری بر خلاف هوس‌ها و تمایلات آنها می‌آمد،
جمعی را تکذیب و جمعی را می‌کشتند!.

انبیاء علیهم السلام می‌گفتند: مأموریت ما از جانب خدایمان، تنها دعوت بندگان خدا و ارشاد و هدایت آنها به راه خداست آن هم نه با تطمیع و تهدید، بلکه با تعلیم حکمت و اندرز و نصیحت که به ما دستور داده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنها
به طریقی که نیکوتر است به گفتگو پرداز!.

۱. سوره مائده، آیه ۷۰.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

و تا زمانی که کسی سر راه ما نیامده و ما را از ابلاغ پیام خدا به بندگان خدا باز نداشته است، نه کاری با پادشاهی پادشاهان داریم و نه با ثروت ثروتمندان. چنان که در نهج البلاغه آمده است که حضرت موسی و برادرش هارون علیه السلام نزد فرعون آمدند:

﴿فَشَرَطْنَا لَهُ إِنِ اسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ﴾^۱

با اقرار گذاشتند که اگر اسلام آورد [به یگانگی خدا و رسالت موسی اقرار نماید] پادشاهی اش باقی و عزت و شوکتش بر جا باشد.

ولی اگر کسی به مخالفت با ما برخاست و راه ابلاغ پیام خدا به بندگان را به روی ما بست، در این صورت است که ما به امر خدا به پیکار با او برمی خیزیم و در این میدان نه متکی به زرهستیم و نه متکی به زور، بلکه تنها به الله جل جلاله اتکال داریم که منبع تمام قدرت ها و ثروت هاست.

﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

تمام گنجینه های آسمان ها و زمین، از آن خداست!

﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳

و او توانای بر هر چیز است.

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۴

و لذا باورداران این حقیقت، توکلشان تنها بر الله جل جلاله باید باشد و پس.



۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۳۴.

۲. سوره منافقون، آیه ۷.

۳. سوره مائده، آیه ۱۲۰.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۲۲.

و از این طرف هم ما (انبیا) خوب می دانیم که به مصاف زورمندان جهان رفتن و با گرگان و پلنگان در افتادن، دشواری های فراوان از تمسخر و استهزاء گرفته تا ضرب و شتم و جرح و سرانجام قتل دارد و ما همه این ها را به جان می خریم و عالماً و عامداً وارد این میدان می شویم و:

﴿...وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا...﴾^۱

بطور حتم ما بر تمام شکنجه های شما صبر نموده، آنها را تحمل می کنیم و در عین حال، خود را پیروز میدان می دانیم.

و خطاب به معاندان خود می گوئیم:

﴿...هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ...﴾^۲

...آیا درباره ما، جز یکی از دو نصیب نیک (ابلاغ پیام خدا یا شهادت) انتظار دارید...﴾.

یا شما را از سر راه خود بر می داریم و به هدف خود که ابلاغ پیام خدا به بندگان و احیای دین اوست نائل می شویم و یا به فوز عظیم شهادت می رسیم و از لذت قرب و رضوان خدا برخوردار می گردیم.

حاصل این که انبیاء علیهم السلام ابزار و سلاحشان در میدان جنگ با مستکبران هر زمان، دو چیز است: اولاً: توکل که می گفتند: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ ثانیاً: صبر و تحمل که می گفتند: «وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا»؛ چون ایمان به «الله» داریم براوتوکل می کنیم و چون یقین بردشواری های فراوان در پیمودن راه خدا داریم؛ خود را در آغوش آنها می افکنیم و آنها را تحمل می کنیم.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۲.

۲. سوره براءت، آیه ۵۲.

آن‌گاه در ادامه می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ^۱﴾

آرزوی فتح و پیروزی کردند و هر سرکش منحرفی از رسیدن به اهداف شومش ناامید شد.

مرجع ضمیر در این جمله را، می‌شود انبیاء علیهم‌السلام و یا مستکبران بگیریم و ممکن است هر دو گروه باشند. زیرا هر دو انتظار پیروزی داشتند. انبیاء علیهم‌السلام می‌خواستند مستکبران را از سر راه خود بردارند. مستکبران نیز می‌کوشیدند انبیاء علیهم‌السلام را شکست بدهند. ولی خدا می‌فرماید در این میان:

﴿وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ^۲﴾

خِیبت و ناکامی نصیب هر جبار گردنکشی گردید.

یعنی انبیاء علیهم‌السلام فاتح شدند و جباران ناکام و نابود گشتند. این گزارش قرآن را تاریخ بالعیان نشان می‌دهد که چگونه گردنکشان حق ستیز در طول زمان نابود گشته‌اند و انبیاء علیهم‌السلام و منادیان حق و عدل، زنده و جاوید مانده‌اند که خداوند واحد قهار می‌فرماید:

﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ^۳﴾

ما آنها را [جباران گردنکش را] قصه و داستان درست کردیم [از آنها جز قصه‌هایی در لابه‌لای صفحات تاریخ باقی نگذاشتیم] و ما جمعیت‌های آنها را کاملاً متلاشی ساختیم و در این ماجرا، آیات و نشانه‌هایی عبرت‌انگیز برای هر انسان بسیار صبر کننده و شکرگزار وجود دارد.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۵.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۱۵.

۳. سوره سبأ، آیه ۱۹.



هدف از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی

۳۹

۱. اهمیت انذار از منظر قرآن کریم

معنایی که از آیه شریفه «لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ»^۱ تا بیم دهی قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند». استفاده می‌کنیم این است که پیامبر اکرم ﷺ مبعوث و مأمور به «انذار» است در حالی که می‌دانیم آن حضرت «مُبَشِّر» هم هست:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۲

ای پیامبر! ما تو را فرستاده‌ایم که شاهد بر [اعمال مردم] و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی».

ولی در عین حال «انذار» در برنامه کار پیامبر اکرم ﷺ موقعیت بیشتری دارد

۱. سوره یس، آیه ۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۵.

و مخصوصاً در سوره‌های مکیّه روی «انذار» تکیه بیشتری شده است. علتش این است که اکثریت مردم، مقهور شهوات هستند. اگر انذارشان نکنیم و از عاقبت شوم زندگی‌شان نترسانیم، از حالت غفلت بیدار نمی‌شوند! با مردمی که مقهور شهوات هستند اگر زیاد حرف «رجاء» و «بشارت» بزنیم، مغرورتر و فاسدتر می‌شوند. از این رو اکثریت مردم به «انذار» محتاجند.

در مکه که پیغمبر اکرم ﷺ مبعوث شد، چون اهل مکه مردمی خشن، ثروتمند، زورمند و غرق در اهوای نفسانی بودند و با آنها نمی‌شد از «رجاء» و «بشارت» صحبت کرد؛ لذا به آن حضرت خطاب شد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۖ قُمْ فَأَنْذِرْ ۚ^۱

(ای رسول ما!) به پا خیز و انذار کن!﴾.

خداوند در آیه مزبور فقط دستور «انذار» داده و هیچ صحبتی از «بشارت» به میان نیاورده است. زیرا آنها اهل بشارت نبودند، برخیز و اینها را از آینده شومشان بترسان.

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ^۲

اصلاً تو منذر هستی﴾.

کلمه «انما» را آورده یعنی منحصرأ تو «منذر» هستی، در حالی که منحصرأ «منذر» نیست و «مبشّر» هم هست، ولی برای شدت اهتمام به «انذار» ازادات انحصار استفاده شده است، یعنی به قدری این مردم نیاز به انذار دارند که حرف بشارت با اینها زدن و دل‌گرم کردنشان درست نیست؛ تو باید نسبت به اینها «منذر باشی» و از آینده شومی که در انتظار آنهاست بیمشان دهی.

۱. سوره مدثر، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره نازعات، آیه ۴۵.



﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۱

ای پیامبر! به این مردم بگو همانا من برای شما ترساننده‌ای
آشکار هستم.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^۲

این پیامبر نیست مگر ترساننده‌ای برای شماست...

۲. انداز به مردم غافل و پاسخ به یک سؤال

مطلب دیگر اینکه به استناد آیه شریفه:

﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾^۳

تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند،
بیم دهی.

ای پیامبر ﷺ! جمعیتی را که انداز نشده‌اند و هشدار داده نشده‌اند و در حال
غفلت زندگی می‌کنند، تو باید آنها را هشدار دهی و اندازشان کنی و از این لجنزار
زندگی حیوانی بیرونشان آوری.

این مردمی که پدرانشان انداز نشده‌اند، از این رو در حال غفلت زندگی
می‌کنند؛ تو موظفی اینها را بیدار کنی. از این آیه استفاده می‌شود که مردمی انداز
نشده بودند و حال این که در جای دیگر فرموده است:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^۴

هیچ امتی را [خلوند در هیچ زمانی بدون حجت نگذاشته و] بی
انداز، رها نکرده است.

۱. سوره حج، آیه ۴۹.

۲. سوره سبأ، آیه ۴۶.

۳. سوره یس، آیه ۶.

۴. سوره فاطر، آیه ۲۴.

لذا پیش از این که بشر روی زمین بیاید، حجتی به نام «آدم علیه السلام» آمد که «خليفة الله» و «حجت» در روی زمین بوده است و فرموده‌اند:

«لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۱

اگر حجت در روی زمین نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد!

در نهج البلاغه هم داریم:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا
وَأِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا»^۲

زمین هیچ‌گاه از يك فردی که به امر خدا قیام به حجت کند خالی نبوده است و خالی نمی‌باشد. منتها گاهی حجت مشهود است و ظاهر در میان مردم و گاهی خائف و ناامن است و غایب از مردم).

پس، از يك طرف به حکم آیه «...وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ هیچ گروهی بدون منذر نبوده‌اند و به مفاد حدیث «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»؛ اگر حجت در روی زمین نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد» و همچنین در نهج البلاغه آمده است که هیچ‌گاه زمین از حجت خالی نبوده و نخواهد بود؛ در حالی که از این طرف سوره یس می‌فرماید:

«لَتَنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ...»

تا قومی را که پدرانشان بیم‌داده نشدند و در غفلت ماندند،

بیم دهی...»



۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۴۷.

یعنی معلوم می‌شود در روی زمین مردمی بوده‌اند که «نذیر و منذر» نداشته‌اند. در این صورت این دو مطلب چگونه قابل جمعند؟ در جواب به گونه‌ای احتمال آن چنان که از گفتار بعضی آقایان مفسران نیز استفاده می‌شود عرض می‌شود: آری! زمین در هیچ زمانی از «نذیر» به معنای «حجّت الهی» که احکام و شریعت آسمانی به دست مردم بدهد و مرجع و ملجأ مردم باشد خالی نبوده است:

﴿لَئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ^۱﴾
تا برای مردم بر خدا حجّتی باقی نماند.

که اگر زمانی خالی از حجّت خدا می‌شد، مردم حقّ اعتراض به خدا داشتند که ما پیام‌آوری از سوی تو نداشتیم تا به راه آییم. منتها لازم نبوده است که آن حجّت در هر زمان یکی از انبیای اولوالعزم و پیامبران صاحب شریعت مستقلّ باشد. بلکه کافی بود که شریعت یکی از انبیای اولوالعزم قرن‌ها در میان مردم متّبع باشد و حجّت هر زمان، آن شریعت را در میان مردم ترویج و تبلیغ نماید. در این صورت می‌توان گفت، مردم آن زمان در عین حال که «نذیر» به معنای حجّت الهی داشته‌اند، دارای «نذیر و منذر» به معنای پیامبری از پیامبران اولوالعزم دارای شریعت مستقل نبوده‌اند و انبیایشان، «انبیای تبلیغی» بوده‌اند نه «انبیای تشریعی».

مثلاً حضرت نوح علیه السلام از انبیای اولوالعزم است ولی در فاصله‌ی زمان آن حضرت تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام زمین از انبیای اولوالعزم خالی بوده است و مردم، مُنذر و اندازکننده‌ای به آن معنا نداشته‌اند و در عین حال موظّف بوده‌اند که شریعت حضرت نوح را از طریق پیامبر زمانشان - که حجّت الهی بوده است - بشناسند و

عمل کنند. حال آیه مورد بحث از سوره یس خطاب به رسول اکرم ﷺ می فرماید:

﴿لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ...﴾

تو باید انذار کنی مردمی را که پدرانشان انذار نشده اند...﴾.

یعنی پیامبر مُنذر از انبیای اولوالعزم در میانشان نیامده و شریعت الهی حضرت مسیح علیّه که از انبیای اولوالعزم بوده، بر حسب مرور زمان در میانشان متروک و مهجور گشته است.

﴿...فَهُمْ غَافِلُونَ﴾

[در نتیجه] آنها در حال غفلت [از خدا و آخرت] زندگی می کنند.﴾.

انذارِ تکان دهنده رسول اکرم

در جمله ای آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

﴿أَنَا نَذِيرٌ عُرْيَانٌ﴾

کلمه «نذیر عریان» در ادبیات عرب هست، اما در وجود کلمه «أنا» تردید داریم که آیا این حدیث از رسول اکرم ﷺ رسیده یا نه! چون «نذیر عریان» در عرب به این مفهوم بوده که وقتی مردی متوجه می شد دشمن به سمت قومش هجوم آورده است، برای این که آنها را از این حادثه شوم باخبر کند و آنها را تکان بدهد، برهنه می شد و در میان مردم فریاد می زد، از این برهنه شدن او مردم می فهمیدند حادثه ای در شرف وقوع است و خودشان را آماده می کردند. این حدیث نیز گویای همین مطلب است؛ یعنی من همان «نذیر عریان» هستم و همان هشدار را به مردم می دهم.

اگر این جمله از پیامبر ﷺ هم نباشد، در تاریخ هست که وقتی رسول اکرم ﷺ در اوایل بعثت خواستند دعوت خود را اعلان کنند، بالای کوه صفا رفتند، بالای



سنگ بلندی ایستادند و آنجا با صدای هر چه رساتر فرمودند:

«یا صَاحَاهُ!»

کلمه «یا صَاحَاهُ» زمانی گفته می‌شود که يك حادثه وحشتناکی پیش آمده باشد و بخواهند مردم را با خبر کنند، رسول خدا ﷺ با صدای بلند فرمود: «یا صَاحَاهُ!». مردم شنیدند و دست از کار کشیدند و همه پای کوه صفا آمدند. چون قبل از بعثت به رسول خدا ﷺ اعتماد داشتند و او را «امین» می‌دانستند و اموال خود را به او می‌سپردند و گفتارش برای مردم سند بود، لذا در قصه نصب «حجر الاسود» نقل شده که وقتی سیلی آمد و کعبه را ویران کرد خواستند دوباره آنجا را آباد کنند، کعبه را ساختند تا رسیدند به حدّ نصب «حجر الاسود». در نصب آن اختلاف شدیدی بین قبایل عرب بوجود آمد، هر کس متصدی آن می‌گردید، صاحب افتخار می‌شد و به همین جهت هر قبیله می‌خواست عهده دار نصب آن شود. اختلاف شدت پیدا کرد و نزدیک بود به جنگ خونینی تبدیل شود. در این حال گفتند: صبر می‌کنیم، هر کس از این در (باب بنی شیبیه) وارد مسجد الحرام شد، او را حکم قرار می‌دهیم که هر چه او گفت، به آن عمل کنیم.

در این حال دیدند رسول اکرم ﷺ از «باب بنی شیبیه» وارد شد (البته پیامبر ﷺ هنوز به رسالت مبعوث نشده بود) گفتند «امین» آمد و ما به امانت و صداقت او ایمان و اعتماد داریم... و او را بین خود حکم قرار دادند. رسول اکرم ﷺ عباى خود را از دوششان برداشته؛ پهن کردند و آن سنگ را داخل عبا گذاشتند، بعد فرمودند: رئیس هر قبیله گوشه‌ای از آن عبا را بگیرد و همه با هم آن را بلند کنند و سنگ را تا پای بیت برسانند. رؤسای قبایل آمدند و در حمل سنگ شرکت کردند و آنگاه خود رسول اکرم ﷺ سنگ را برداشته به زاویه بیت نصب کردند و با این عمل اختلاف میان قبایل از بین رفت.

این ایمان و اعتماد مردم به آن حضرت در زمان قبل از بعثت بود، حالاکه آن حضرت به پیامبری مبعوث شده، رفت بالای کوه صفا صدا زد: «یا صباحاه!» مردم همه جمع شدند.

فرمود: آیا تا به حال از من دروغی شنیده‌اید؟ حرفی خلاف واقع شنیده‌اید؟ همه گفتند: نه! ما از تو جز صدق و صفا چیزی ندیده و نشنیده‌ایم، فرمود: اگر من به شما اعلام کنم دشمن خونخواری کمین کرده و می‌خواهد به شما حمله کند، آیا شما گفتار مرا تکذیب می‌کنید و آسوده خاطر می‌نشینید؟ گفتند: ما حرف تو را تصدیق می‌کنیم و خود را برای دفاع آماده می‌کنیم، رسول خدا ﷺ فرمود: حال که این طور به من اعتماد دارید و حرف مرا تصدیق می‌کنید، اینک به شما اعلام می‌کنم، پشت سر این زندگی دنیایی که دارید، عالمی پر غوغا فرا خواهد رسید، عالمی که دردها دارد، رنج‌ها و عذاب‌ها و شکنجه‌ها و بدبختی‌ها و محرومیت‌ها دارد. این طور که شما آسوده خاطر زندگی می‌کنید، عاقبت به دست آن دشمن خونخوار و عذاب‌های الیم گرفتار می‌شوید.

«إِنِّي لَكُمْ مِثْلُ رَجُلٍ رَأَىٰ عَدُوًّا وَفَإِنْ طَلَّقَ يُرِيدُ أَهْلَهُ فَخَشِيَ أَنْ يَسْتَبِقُوهُ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَعَلَ يَصِيحُ يَا صَبَاحَاهُ»^۱

من نسبت به شما مانند آن دیده‌بانی هستم که وقتی دشمن را از نقطه دور می‌بیند، برای این که قوم خودش را باخبر کند، به سمت آنها می‌رود و فریاد می‌کشد: یا صباحاه! و مردم را از دشمن باخبر می‌سازد؛ من هم آن دیده‌بانم که از راه دور عذاب‌ها و بدبختی‌ها را می‌بینم و آمده‌ام اعلام کنم.

آن حضرت این سخنان را می‌گفتند و خود نیز عملاً با خشیت زندگی می‌کردند. یکی از همسران آن حضرت چنین نقل کرده:

يك شب دیدم آن حضرت از بستر خود برخاست، وضویی گرفت و به نماز ایستاد، رکوع می‌رفت، اشک می‌ریخت، سجده می‌رفت، اشک می‌ریخت... در همین حال بود تا بلال مؤذن آمد و رسیدن موقع نماز صبح را اعلام کرد. دید رسول خدا ﷺ همچنان گریان است. گفت:

«مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ
وَمَا تَأَخَّرَ»^۱

ای رسول خدا ﷺ! شما [برای چه ناراحت و] این چنین گریان هستید؟ در حالی که خداوند همه گناه گذشته و آینده شما را بخشوده است.

پیامبر ﷺ فرمود: برای چه گریه نکنم؟ در حالی که امشب این آیه بر من نازل

شده است:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى
جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۲

به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز هر آینه نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد، همان کسانی که خدا را در حال ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند...»

۱. زیادة البیان، ص ۱۳۹، با اندکی تفاوت.

۲. سورة آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

این آیه هشدار می‌دهد که انسان عاقل آن است که در آفرینش این عالم بیندیشد، مبدأ و منتهای خلقت را بفهمد و این طور غافلانه زندگی نکند.

«انذار» در انحصار انبیای الهی

آری هدف از انزال قرآن و ارسال رسول، «انذار» است. یعنی پیامبر ﷺ آمده است مردم را از گذرگاه‌های خطرناکی که بر سر راه دارند، هشدار داده؛ آنها را با خبر سازد تا با حال غفلت در این دنیا زندگی نکنند و ناگهان با عالمی که از وضعیتش بی‌خبر بوده‌اند روبرو نشوند و «انذار» به این معنا منحصرأکار انبیاء و پیامبران خدا ﷺ است. زیرا کسی در این عالم نمی‌تواند ادعا کند که از منازل پس از مرگ آگاهی کامل دارد جز فرستادگان خدا.

البته ممکن است برخی از حکما و عرفا روی استدلالات عقلی و کشف و شهود عرفانی چیزی بگویند ولی مورد اعتماد ما نخواهد بود! زیرا آنها که فعلاً نمرده‌اند تا به آن عالم رفته و برگشته باشند و بگویند عوالمی را در آن جهان دیدیم و آمده‌ایم شما را با خبر کنیم و ارتباط مستقیم با خالق و سازنده عالم هم که ندارند تا از گفتار او خبر دهند.

بنابراین غیر پیام‌آوران و رسولان خدا کسی نمی‌تواند مدّعی «انذار» باشد! تنها آنها هستند که از راه خبر دارند؛ آن هم به وسیله وحی الهی، نه از پیش خود! در قالب یک مثال عرض می‌شود:

مانند این که ما از راهی بخواهیم برویم که تا به حال نرفته‌ایم، اگر کسی بیاید و بگوید من این راه را می‌دانم، دشت، کوه، دریا و... آنها را می‌شناسم، شما باید مجهز حرکت کنید؛ آب و نان خود را بردارید، مسلح باشید، گردنه‌های صعب‌العبور در پیش رو خواهید داشت، راهزن‌ها و دزدها در کمین هستند، اگر کسی ما را این‌گونه با خبر کند و ما هم از گفتار او اطمینان پیدا کرده و مجهز و آماده



حرکت کنیم، این فرد چه قدر به ما خدمت کرده که ما را از راه با خبر ساخته است. اگر اونی گفت و ما هم بی خبر وارد آن راه می شدیم و به دام راهزن ها و... گرفتار می شدیم، واقعاً چه وضعی داشتیم و چه گرفتاری هایی به سرمان می آمد. انبیاء علیهم السلام چنین موقعیتی دارند، آنها از راه و آفات راه با خبرند و می دانند پس از مرگ چه خبرها خواهد بود! چه عوالمی بر سر راه شما خواهد آمد. انبیاء علیهم السلام این آگاهی را از طریق «وحی» دارند و ما را با خبر می کنند و فریاد می کشند:

«تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ...»

خدا شما را مشمول رحمت خود قرار بدهد، مجهز شوید [و حرکت کنید]...».

«فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كُنُوداً وَمَنَازِلَ خَوْفَةً مَّهُولَةً»^۱

سر راه شما گردنه های صعب العبور، منزل های ترسناک و هول انگیز فراوان است».

این هم ندای قرآن است که:

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا

نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...»^۲

روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند، به ما نگاه کنید بلکه از نور شما شعله ای بگیریم و روشن شویم و مؤمنان در پاسخ می گویند، اینجا جای نور گرفتن نیست، به دنیا برگردید و از آنجا کسب نور کنید...».

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۰۴.

۲. سوره حدید، آیه ۱۳.

اینجاست که مردم منافقِ بی ایمان می‌گویند: عجب خبرهایی بوده و ما باورمان نمی‌شد. از این رو به مؤمنین التماس می‌کنند از آن نوری که دارید به ما هم بدهید تا ما هم روشن شویم. آنها می‌گویند: این جا به شما نوری داده نمی‌شود! اگر می‌توانید به دنیا برگردید و از دنیا با خود نوریابورید و لذا خداوند حکیم بوسیلهٔ انبیاء علیهم‌السلام که وجودشان بالاترین نعمت برای عالم انسان است، انسان‌ها را «انذار» کرده و هشدار داده و آنها را بی‌خبرها نکرده است ولی قرآن می‌فرماید: انبیاء وقتی میان مردم آمدند، متأسفانه اکثریت مردم با آنها برخورد نامناسبی داشتند و آنها را تکذیب می‌کردند.

ضرورت ارسال رسل برای هدایت بشر

نکته قابل توجه این که خداوند متعال ما را آفریده؛ اگر به حال خودمان رها می‌کرد، طبعاً راه حرکت به سوی کمال مقصود را نمی‌دانستیم. چون برای اولین بار به این عالم آمده‌ایم و نمی‌دانیم مقصد کجا و مسیر کدام و برنامهٔ سیر چگونه است، اگر به حال خود رها می‌شدیم، بر اثر تمایلات گوناگون و شهوت و غضب بی‌حساب، رو به تباهی می‌رفتیم و لذا لازم بود از جانب خود راهنمایی را بفرستد تا مقصد مطلوب از این سیر تکاملی را به ما معرفی کنند و مسیر و برنامهٔ سیر را هم ارائه نمایند. این کار را هم کرده و پیامبران معصوم علیهم‌السلام از هرگونه سهو و خطا در امر هدایت را مبعوث فرموده است. حال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ﴾

ما هیچ رسول و پیام‌رسانی را نفرستادیم؛ مگر به لسان قومش! ﴿۱﴾

کلمهٔ لسان یعنی زبان. هم به همین عضوی که در داخل دهان هست گفته

می شود و هم به لغت.^۱ حال خدا می فرماید: ما هر پیامبری را به لغت و زبان قومش فرستادیم تا: ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ﴾؛ برای اینکه [پیام ما را به زبان خودشان] برای آنها بیان کنند.

این هم يك روش عادی و طبیعی و عقلایی است که باید با هر قومی به زبان خودشان صحبت کرد و مقصود خود را به آنها فهمانید، وگرنه با مردم عرب، ترکی حرف زدن و با ترکها عربی صحبت کردن، يك روش عقلایی نیست. از این رو هر پیامبری که برای ارشاد و هدایت قومی مبعوث شد؛ طبیعی است که باید در نخستین قدم، پیام و کتاب آسمانی خود را به زبان همان قوم که در میانشان پرورش یافته و با افکار و اخلاقتان آشنا شده در میان بگذارد و ابتدا آنها را با تعلیمات آسمانی پروردگارشان آشنا گرداند و سپس به ارشاد اقوام دیگر بپردازد. آن اقوام دیگر هم وقتی از يك برنامه حیاتی آگاه شدند؛ به حکم عقل، خود را موظف می دانند آن زبانی را که کتاب آسمانی پروردگارشان به آن زبان نازل شده است یاد بگیرند و یا آن را به زبان خودشان ترجمه نمایند.

آیا خدا مردم را گمراه می کند؟!

حال وقتی پیامبر آمد و کتاب آسمانی خود را برای مردم تبیین کرد، طبعاً مردم دودسته می شوند؛ دسته ای آن را می پذیرند و به راه می آیند و دسته دیگر آن را نمی پذیرند و در ضلالت و گمراهی می مانند. اینجا این جمله آیه که می فرماید:

﴿فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾^۲

پس خدا هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می کند.

۱. وقتی می گوئیم مردم فلان شهر و فلان منطقه زبانشان ترکی یا عربی یا فارسی است، یعنی با لغت ترکی یا فارسی یا عربی صحبت می کنند.

۲. سورة ابراهيم، آیه ۴.

این آیه شریفه نظایر متعدّد در قرآن دارد، تفهیم آن به بسیاری از ذهن‌ها، اندکی دشوار است. زیرا معنای ظاهر آیه طوری است که بوی مسلک جبری به برخی از شامه‌ها می‌رساند و می‌گوید خدا هر که را بخواهد، گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. بنابراین نه گمراهان، استحقاق کیفر دارند و نه ره‌یافتگان، استحقاق پاداش. زیرا هیچ کدام اختیار از خود ندارند؛ بلکه خداست که به مشیت خویش آنها را گمراه و این‌ها را هدایت کرده است!

در جواب عرض می‌شود: این بدترین نوع ظلم است که خدا بنده‌ای را گمراه کند و او را به کفر و فسق و عصیان وادارد و آنگاه او را به جهنّم ببرد که چرا کافر و فاسق و عاصی گشته‌ای؟ پس باید آیات مربوط به «اضلال» را طوری تفسیر کرد که چنین لازم ناپسندی از آن فهمیده نشود و لذا اوّل باید دو مطلب در ذهن‌ها جا بگیرد:

اوّل: خدا انسان را موجودی دارای اختیار آفریده که تمام افعال خود را با فکر و تصمیم و اراده و آزادی در انتخاب انجام می‌دهد و این مسئله آزادی در فکر و عمل برای انسان از روشن‌ترین وجدانیات است! در همه جای عالم طبع، از جماد و نبات و حیوان و حتی در آفرینش خود انسان، قانون جبر حاکم است اما در عالم افعال انسان بطور واضح و آشکار آزادی در انتخاب و اختیار وجود دارد. به قول مولوی:

اینکه گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم!

و اگر صفت اختیار از عالم انسان برداشته شود، دیگر تشریع شرایع، ارسال رسل، انزال کتب، تکلیف حلال و حرام، برزخ و محشر، حساب و کتاب و بهشت و جهنّم، همه لغو و باطل از آب درمی‌آید. زیرا بهشت و جهنّم برای نیکوکاران و بدکاران است. وقتی بنا شد در عالم انسان، اصلاً نیکوکار و بدکاری نباشد و تمام کارها را خدا انجام دهد، دیگر بهشت و جهنّم چه معنایی خواهد داشت و برای



چه کسی خواهد بود؟

این مطلب اول که انسان موجودی است دارای اختیار در عمل.
ثانیاً: خداوند تمام کائنات را از طریق علل و اسباب بوجود می‌آورد. این حدیث هم مشهور است:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجِيرَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ»^۱

خداوند ابا دارد از این که هر چیزی را جز با اسباب [مخصوص به خود] به جریان افکند».

این سنتی است که خدا در عالم قرار داده که هر چیز، باید با اسباب مخصوص به خودش تحقق یابد! رویاندن گیاه - از زمین - کار خداست اما به وسیله ریزش باران، سوزاندن پارچه و چوب، کار خداست اما به وسیله آتش، سیراب نمودن آدم عطشان، کار خداست اما به وسیله آب، شفابخشی بیمار، کار خداست اما بوسیله دارو، حال از جمله سُننی که خدا قرار داده این است که نافرمانی خدا و ارتکاب گناه، نوعی تیرگی و ظلمت در قلب ایجاد می‌کند که فرموده است:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲

هرگز! [چنان نیست که می‌پندارند] اعمالشان، دل‌هایشان را چرکین کرده است».

پس، وقتی انسان گناهی مرتکب شد و بر اثر آن ظلمت و ضلالت در دل پیدا گردید، درست است که بگوییم آن ضلالت را، انسان در دل خویش ایجاد کرده، چون با اراده و اختیار، آن گناه را مرتکب شده است و درست است که بگوییم

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۰.

۲. سورة مطففين، آیه ۱۴.

آن گناه، ایجاد ضلالت کرده که خاصیت طبیعی اش بوده و هم درست است که بگوییم خدا آن ضلالت را ایجاد کرده چون سنت اثرگذاری معصیت در دل را، خدا مقرر نموده است که اگر خدا انسان را نمی آفرید و اگر خدا قدرت ارتکاب گناه با اراده و اختیار را به انسان نمی داد و اگر خدا خاصیت اثرگذاری در دل را به گناه نمی داد، البته ضلالتی بوجود نمی آمد.

به هر حال هدف خداوند حکیم از ارسال رسل و انزال کتب، این بوده که پیامبران معصوم علیهم السلام - با کتاب آسمانی که همراهشان آورده اند - مردم را از ظلمت های جهل و کفر و ظلم و رذایل خلقیه بیرون آورده، به فضای روشن عقل، علم، ایمان، تقوا و فضیلت درآورند. از باب نمونه در داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا﴾^۱

ما موسی را با آیات خود [از معجزات و خوارق عادات]

فرستادیم.

و گفتیم:

﴿أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۲

قوم خود را از ظلمت ها و تاریکی ها بیرون بیاور و به نور وارد

کن.

انبیاء علیهم السلام از جانب خدا برای ارشاد و هدایت بندگان خدا به راه تحصیل سعادت ابدی مبعوث شده اند که ابتدا مردم، خودشان و جهان را بشناسند و سپس با مبدأ و منتهای عالم آشنا شوند و آنگاه از مقصد خلقت خویش و از

۱. سورة ابراهيم، آیه ۵.

۲. همان.



مسیر و برنامه سیر در زندگی دنیا آگاه گردند و نتیجتاً طبق مقررات آسمانی خدا عمل نموده به سعادت جاودان نائل گردند.

هدف از انزال قرآن کریم

خداوند متعال خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

در این آیه دو غایت و دو هدف برای انزال قرآن به رسول خدا بیان شده است:

۱. آنچه را که به سوی مردم نازل شده برای آنان بیان کنی.
۲. و مردم نیز فکر خود را به کار انداخته و درباره تو و قرآن بیندیشند و با وظایف خویش آشنا گردند.

حالا چند نکته در آیه شریفه شایسته ذکر است:

نکته اول: تفاوت انزال با تنزیل قرآن کریم

مطلب اول اختلاف تعبیر در مورد نزول قرآن که گاهی تعبیر به «انزال» می شود و گاهی تعبیر به «تنزیل»، در همین آیه می بینیم ابتدا فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾؛ «انزلنا» به اصطلاح ادبی از باب افعال است و مصدرش «انزال» است و بعد فرموده است: ﴿مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾؛ «نُزِّلَ» از باب تفعیل است و مصدرش «تنزیل» است. آنجا که خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است تعبیر به «انزال» شده و

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

آنجا که مردم مورد توجه قرار گرفته اند تعبیر به «تنزیل» شده است و این اختلاف در تعبیر احتمالاً ممکن است راجع به اختلاف در لحاظ «نزل جمعی قرآن» و لحاظ «نزل تدریجی» آن باشد، یعنی آنجا که «نزل مجموعه قرآن» لحاظ شده تعبیر به «انزال» شده و آنجا که نزل تدریجی آن ملحوظ بوده تعبیر به «تنزیل» شده است.

از باب مثال: گاهی می‌خواهیم بگوییم فلان نقطه بارندگی شده است می‌گوییم: «أَنْزَلَ اللَّهُ الْمَطَرَ؛ خدا آنجا باران فرستاده است».

چون نزل خود باران منظور است و کاری به کیفیت نزل آن نداریم، تعبیر به «انزال» می‌کنیم و گاهی نظریه کیفیت نزل و پی‌درپی بودن قطرات آن بطور مداوم داریم می‌گوییم: «نَزَلَ اللَّهُ الْمَطَرَ تَنْزِيلاً حَسَنًا»؛ خدا باران را به گونه‌ی نیکویی فرود آورد و چون تداوم تدریجی نزل آن منظور است تعبیر به «تنزیل» می‌کنیم. درباره قرآن نیز آنجا که نزل قرآن منظور است و کیفیت نزل آن از «دفعی» و «تدریجی» منظور نیست تعبیر به «انزال» شده است؛ مثلاً:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...﴾^۱

قرآن در ماه رمضان نازل شده است...﴾.

یا: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۲

ما قرآن را در شب قدر نازل کرده‌ایم﴾.

در این دو آیه چون نزل خود قرآن منظور است تعبیر به «انزال» شده است؛ اما آنجا که «نزل تدریجی قرآن» منظور است تعبیر به «تنزیل» شده است؛ مثلاً:

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲. سوره قدر، آیه ۱.



﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾^۱
ما قرآن را بطور پراکنده و جدا جدا از هم قرار دادیم تا توان را
با مکث و تأتی برای مردم بخوانی و ما آن را به گونه تدریج
نازل کرده ایم.

مثلاً در ظرف ۲۳ سال این قرآن تدریجاً نازل شده، چند آیه امروز و چند آیه
روز دیگر، چند آیه اینجا راجع به مطلبی و چند آیه در مکان دیگر راجع به مطلب
دیگر، به همین کیفیت تدریجاً نازل شده و از این جهت تعبیر به «تنزیل» شده
است. حالا در آیه مورد بحث هر دو تعبیر آمده؛ در یک جمله فرموده: ﴿وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾؛ اینجا تعبیر به «انزال» شده و در جمله بعد فرموده: ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ
مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾.

در این جمله تعبیر به «تنزیل» شده، قبلاً گفتیم «آنزلنا» مصدرش انزال است و
نَزَّلَ مصدرش «تنزیل» است. در جمله اول که طرف نزول شخص پیامبر اکرم ﷺ
است مجموعه قرآن با قطع نظر از تدریج در نزول لحاظ شده و «انزال» آمده است و
در جمله دوم که مردم طرف نزولند تدریج در نزول لحاظ شده و «تنزیل» آمده است.
نکته دوم: صلاحیت منحصر به فرد پیامبر اکرم ﷺ

مطلب دیگر این که آیه مورد بحث، غایت و علت انزال قرآن به پیامبر اکرم ﷺ
را بیان می‌کند؛ (دَقَّتْ بفرماید) مقصود در آیه این نیست که هدف از نزول قرآن
را بیان کند که قرآن برای چه نازل شده است؛ زیرا اگر مقصود این بود دیگر نیازی
به قید «إِلَيْكَ» و همچنین نیازی به قید «لِتُبَيِّنَ» نبود که قرآن را به تو نازل کردیم
که تو آن را برای مردم بیان کنی؛ بلکه همین قدر کافی بود که بفرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾؛ ما قرآن را نازل کردیم، حالا طرف نزول هر که باشد

تا حقایق آن برای مردم بیان شود، حالا مُبیین هر که باشد ولی چون هدف در آیه شریفه معرّفی شخص پیامبر اکرم ﷺ بوده که هم تنها کسی که صلاحیت طرف نزول قرآن واقع شدن را دارد پیامبر اکرم ﷺ است و هم تنها کسی که صلاحیت تبیین حقایق وحی را دارد آن حضرت است و لذا فرموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾

قرآن را به شخص تو نازل کردیم برای این که شخص تو حقایق آن را برای مردم بیان کنی، زیرا نه کسی غیر تو اهلیت اخذ وحی قرآنی را داشته و نه کسی غیر تو قادر به تبیین محتویات آسمانی آن بوده است. مشرکان مگه که آگاه از موقعیت ممتاز پیامبر اکرم ﷺ نبودند و عظمت و جلالت افراد را در داشتن ثروت و قدرت مادی می پنداشتند می گفتند اگر بنا بود از طرف خدا کتابی نازل شود چرا به آن دوشخصیت بزرگ صاحب ثروت و قدرت که در مگه و طائف هستند نازل نشده است.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ؛^۱
و گفتند چرا این قرآن را بر مردی بزرگ از این دو شهر (مگه و طائف) فرستاده نشد؟!﴾

آنها نمی دانستند که حمل رسالت آسمانی نیاز به اهلیت خاص الهی دارد که خدا آن را به هر یک از بندگان که صلاح بداند اعطا می کند. و حال آنکه

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...؛^۲
خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد﴾.

۱. سوره زخرف، آیه ۳۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۴.



نکته سوم: ضرورت تفکر در آورنده و آیات قرآن کریم

هدف دیگری که آیه شریفه برای انزال قرآن به رسول اکرم ﷺ نشان داده این است که می‌فرماید: **﴿وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾**؛ یعنی ما قرآن را به شخص توای رسول گرامی! نازل کردیم برای این که اولاً تو با اهلیت خاصی که داری مبین محتویات و حقایق آسمانی آن باشی و ثانیاً بر اساس شرایط ویژه‌ای که داری زمینه اندیشه و تفکر در مردم را بوجود آوری و آنها در صفات شخص تو و آنگاه جریان آیات قرآن بر زبان تو بیندیشند و بفهمند این قرآن «معجزه» است و نازل شده از جانب خداست، زیرا آن را از زبان کسی می‌شنوید که در کودکی یتیم شده، آنگاه که در شکم مادر بوده پدر را از دست داده و مادر هم در چهار سالگی از دستش رفته است، بعد در یک محیط سراسر جهل و فساد و وحشیّت و بربریت زندگی کرده و آنگاه در چهل سالگی کتابی آورده، و کلامی برزانش جاری شده که مغزهای متفکر عالم را در مقابل کوچکترین جملاتش به زانو درآورده، علوم اوّلین و آخرین از زبان این شخصی صادر شده که از کودکی مربّی نداشته، معلّم نداشته، کتاب ندیده، مدرسه و دانشگاهی ندیده در محیط جهل و فساد و بربریت و حیوانیت زندگی کرده، محیطی که مردمش پست‌ترین جمعیت روی زمین آن عصر بوده‌اند در میان آنها بوجود آمده و خود، مؤسّس عالی‌ترین تمدّن انسانی شده است. آری: **﴿وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾**.

وقتی این کتاب آسمانی قرآن بر شخص توای پیامبر! با آن شرایط که داری نازل شد طبیعی است که زمینه تفکر در مردم بوجود می‌آید که این کتاب از کجا به تورسیده و آن مطالب فوق علوم بشری چگونه بر زبان تو جاری شده است اگر این کتاب به کسی نازل می‌شد که در میان مردم مؤدّب به آداب تمدّن انسانی زندگی کرده و دارای فضایل اخلاقی بوده و دانشگاه و دانشسرا طی کرده و شخصاً مربّی و معلّم داشته، با چنین شرایطی ممکن بود بگویند این آدم درس خوانده

و کتاب دیده و دارای نبوغ فکری، این مطالب را از کتاب‌های مختلف گرفته و به عنوان کتاب آسمانی به ما القا می‌کند ای پیامبر ﷺ! اگر غیر تو آورنده قرآن بود این تهمت‌ها جا داشت، اما تو با این شرایط و سابقه زندگی که میان مردم شناخته شده‌ای این اتهام هیچگاه جا نخواهد داشت بلکه جز این چاره‌ای نمی‌یابند که بگویند این کتاب محصول فکر و مغز (تو) نیست.

این مغزی که در محیط جهل پرورش یافته ممکن نیست بتواند چنین کتابی که سراسر علم و دانش است را با خود بیاورد، این کتاب نه ساخته این محیط است و نه ساخته عالم طبیعت. عالم طبیعت نمی‌تواند از جهل، علم بجوشاند و از فساد، «صلاح» تولید بنماید. این کار از عهده عالم طبیعت بر نمی‌آید بلکه این کتاب از عالمی ماورای عالم ماده و طبیعت آمده، همچنان که خودش می‌گوید که این کلمات و این سخنان و این مضامین از آن من نیست، بلکه:

﴿...يُوحِي إِلَيَّ...﴾^۱

...به من از عالم بالا وحی می‌شود...﴾.

و آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا

الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ...﴾^۲

اینگونه است که ما روحی از عالم امر خود به تو وحی

کردیم و گرنه تو بدون وحی ما نه عالم به کتاب بودی و

نه آگاه از حقیقت ایمان...﴾.

۱. سوره انعام، آیه ۵۰.

۲. سوره شوری، آیه ۵۲.

اهمیت نبوت از نگاه عقل و وحی

در عظمت و جلالت وجود اقدس رسول الله اعظم ﷺ همین بس که هیچ منبع و منشأ علمی جز «وحی خدا» ندارد.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱

و از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن بجز وحی ای که وحی می شود نیست.﴾

پس آیه مورد بحث، انزال قرآن بر رسول خدا ﷺ را دارای دو هدف معرفی کرد، یکی این که: ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾؛ خود رسول، مبین محتویات آن باشد، دیگر این که: ﴿وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ مردم بیندیشند و پی به وحیانی بودن آن ببرند.

پیامبر جنیان کیست؟

حال گاهی می پرسند: آیا از طایفه جن هم پیامبری آمده است؟ در جواب عرض می شود: خیر، مصلحت حکیمانه خدا اقتضا کرده که برای هدایت زمینیان اعم از جن و انس يك پیامبر از جنس بشر باشد؛ چون جن و بشر هر دو موجود زمینی هستند منتهی جن از «آتش» است و بشر از «خاک»؛ چنانکه خدا فرموده است:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّاءٍ مِّنْ نَّارٍ﴾^۲

[خدا] انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال و جن را از شعله های متحرک آتش آفرید.﴾

۱. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۲. سوره رحمن، آیات ۱۴ و ۱۵.

پس جنّ و بشر هر دو موجودی زمینی هستند و مشترکاتی دارند. هر دو دارای عقل و اراده و اختیار می باشند، هر دو شهوت و غضب دارند، هر دو مؤمن و کافر، فاسق و متقی و هر دو بهشتی و جهنمی دارند و لذا يك پیامبر برای هدایت هر دو طایفه کافی است.

حال این پیامبر از کدام طایفه مناسب تر است که انتخاب شود، از بشر یا از جنّ؟ پیداست که بشر اشرف از جنّ است به همین جهت دستور از جانب خدا صادر شد که «جنّ» و «ملک» هر دو در مقابل حضرت «آدم ابوالبشر» به سجده درآیند:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ^۱﴾

به ملائکه گفته شد: در مقابل آدم سجده کنند و تنها شیطان که از جنّ است از سجده کردن استنکاف نمود^۲.

حاصل اینکه چون بشر افضل از جنّ است، از اینرو همه انبیاء و پیامبران الهی از جنس بشرند و طایفه جنّ نیز موظّف به برنامه گیری از پیامبر بشری می باشد و لذا بدون اینکه دیده شوند، در محضر پیامبر اکرم ﷺ حاضر می شدند و احکام دین را می گرفتند و میان قوم خود می رفتند و تبلیغ می کردند.

در سوره جنّ می خوانیم که خدا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا^۲﴾

بگو: به من وحی شده که تنی چند از جنیان به قرآن گوش فرا دادند و گفتند: به راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم.

۱. سوره کهف، آیه ۵۰.

۲. سوره جنّ، آیه ۱.



در آیه دیگر از سوره احقاف نیز آمده است:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ...﴾^۱

[ای پیامبر!] ما تنی چند از جنیان را به سوی تو روانه کردیم
که به قرآن گوش می دادند...﴾.

آنگاه آمدند میان قوم خودشان و گفتند:

﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ...﴾^۲

ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان
آورید...﴾.

در سوره نمل هم می خوانیم که جناب سلیمان علاوه بر منصب نبوت دارای
سلطنت خارق العاده هم بود آنگونه که جنّ و انس و وحش و طیر و باد، تحت سیطره اش
بودند. روزی در مجلس عمومی اش خطاب به حضّار در مجلس کرد و گفت:

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾^۳

ای سرکردگان! کدام یک از شما می تواند تخت [ملکه سبأ] را
پیش از [اینکه او و همراهانش به حالت] تسلیم [پیش من
بیایند] نزد من حاضر کند﴾.

﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ...﴾^۴

یک فرد [ورزیده و کارآمدی] از جنّ گفت من می توانم آن تخت
را پیش از اینکه تواز جایث برخیزی نزد تو حاضر کنم...﴾.

۱. سوره احقاف، آیه ۲۹.

۲. همان، آیه ۳۱.

۳. سوره نمل، آیه ۳۸.

۴. سوره نمل، آیه ۳۹.

فرد دیگری که از انس بود و وزیر جناب سلیمان علیه السلام و علمی از کتاب داشت به سخن درآمد و گفت:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي...﴾^۱
آن کسی که علمی از کتاب نزد او بود گفت: من آن تخت را پیش از اینکه تو چشم خود را بر هم زنی اینجا حاضر می‌کنم، [همین که جناب سلیمان دید تخت در نزدش حاضر است] گفت: این از فضل پروردگار من است...^۲

منظور این بود که «جن» و «بشر» هر دو موجودی زمینی هستند و مشترکاتی دارند و هر دو موظفند از پیامبری که از جنس بشر آمده است تبعیت کنند و راه بندگی خدا را بپیمایند که خدا فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۳
من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بندگی کنند.

در آیه دیگر هم فرموده است:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۴
بگو: اگر همه انس و جن اجتماع کنند که نظیر این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند هر چند آنها پشتیبان یکدیگر باشند.



۱. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۸.

اهمیت نبوت از نگاه عقل و وحی

پس جنّ و انس هر دو طایفه مکلف به عبادت خدا هستند و هر دو موظّف به تبعیت از قرآن کریم می باشند و پیامبرشان هم حبیب خدا محمد مصطفی ﷺ هستند و امامانشان هم ائمه هدی ﷺ هستند.



فصل دوّم

انبیاء و لزوم معجزه

معجزه، دلیل بر صدق ادّعای نبوّت

معجزه اقتراحى

وقتی پیغمبر ﷺ از جانب خدا مأمور شد که بندگان خدا را به تبعیت از برنامه آسمانی خود دعوت کند، طبیعی است که باید دلیلی بر صدق در ادّعای نبوّت خویش اقامه نماید که از آن تعبیر به «معجزه» می شود و برخی از معجزات «اقتراحى» است که با پیشنهاد مردم انجام می گیرد؛ اما نه همه مردم بلکه مردمی که حقیقت خواه و حق پذیر باشند وگرنه مردم هوسباز بهانه جو و لجوج و معاند که معقول نیست پیغمبر تابع خواسته های آنها باشد و هر چه آنها خواستند انجام بدهد. قرآن کریم در خصوص رفتار مردم زمان حضرت موسی علیه السلام با آن پیامبر بزرگوار خدا و درخواست معجزه از آن حضرت می فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ^۱﴾

ما به موسی نه معجزه روشن دادیم.

حالاً آن‌که معجزه چه بوده است در این آیه تفصیلاً نیامده ولی در آیات دیگر قرآن بیان شده است. اگر کسی خواست به کتب گوناگون تفسیر از جمله «تفسیر نمونه» که خیلی ساده و روان نوشته شده مراجعه کند. آن‌که معجزه را از آیات دیگر قرآن استنباط کرده و آورده است که یکی از آنها «تبدیل عصا به اژدها» بوده و دیگری «ید بیضاء» که حضرت موسی علیه السلام دست به گریبان خود می‌برد و بیرون می‌آورد و مانند ماه می‌درخشید. طوفان آمد و همه را زیر و رو کرد، رود نیل تبدیل به خون شد آنگونه که وقتی پیروان موسی علیه السلام از آن بر می‌داشتند «آب» بود. آل فرعون که بر می‌داشتند «خون» بود و معجزات دیگر از این قبیل بوده است و فرعونیان اعتنایی به آنها نکرده و ایمان نیاوردند. در این آیه خدا خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿فَأَسْأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ؛^۱

پس، از-فرزندان اسرائیل بپرس- آنگاه که نزد آنان آمد﴾.

حال توای پیامبر! از بنی اسرائیل بپرس که آنها جریان کار را برای مشرکین زمان تو بیان کنند. چون ممکن است حرف تو را قبول نکنند. از علمای بنی اسرائیل بخواه که آنها برای مشرکین نقل کنند که مردم زمان موسی علیه السلام چگونه آیات و معجزات متعدّد دیدند و ایمان نیاوردند و محکوم به عذاب شدند. آنگاه خداوند حکیم به گوشه‌ای از مناظره فرعون با موسی علیه السلام اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا؛^۲

پس فرعون [به موسی] گفت: ای موسی! من جدّاً تو را جادو شده

می‌دانم و حتماً دیوانه شده‌ای!﴾.

۱. سورة اسراء، آیه ۱۰۱.

۲. همان.

احتمال این نیز هست که «مسحور» به معنای «ساحر» باشد:

﴿قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا^۱﴾

موسی ﷺ [در جواب او] گفت: تو نیک می دانی که این آیات
را که مایه بصیرت ها و بینش هاست جز پروردگار آسمان ها و
زمین نازل نکرده است و من ای فرعون! تو را هلاک گشته و
نابود شده می بینم.

آری، بدبختی بزرگ همین است که آدمی يك مطلب حقی را بفهمد اما از
روی عناد تن زیر بار قبول آن ندهد. موسی ﷺ گفت: ای فرعون! من می دانم که
تو می دانی من راست می گویم و پیغمبر مبعوث از جانب خدا هستم و اینها که
آورده ام آیات و نشانه های صدق ادعای من است و سحر و جادو نیست، ولی در
عین حال از روی لجاج و عناد تن زیر بار قبول فهمیده خود نمی دهی و لذا من جداً
و یقیناً تو را هلاک گشته و نابود شده می بینم و اطمینان به از بین رفتن تو دارم.

قاطعیّت چشمگیر مردان الهی

اینجا اندکی تأمل بفرمایید و ببینید که راستی قاطعیّت مردان الهی در مقابل
مردان مستکبر خودبین تا چه حدّ اعجاب انگیز است. فرعون اگر سر موسی داد
می زند و با خشم و غضب تمام می گوید: من تو را سحر و جادو شده و دیوانه
می بینم، مقتضای قدرتمندی و زورمندی اوست تا آنجا که خدا راجع به عُلو و
اقتدار او فرموده است:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ...^۲﴾

فرعون روی زمین سر برافراشت [و اقتدار عظیمی به دست آورد]... ﴿...﴾

۱. سورة اسراء، آیه ۱۰۲.

۲. سورة قصص، آیه ۴.

آنگونه که به همه مردم می گفت:

﴿...أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ ۱﴾

...من خدای بزرگ شما هستم.

اما موسی علیه السلام چه داشت؟ هیچ، نه ثروتی و نه قدرتی، يك آدم پشمینه پوش با يك عصا در مقابل فرعون، آن مستکبر جبار ایستاد و با يك قدرت روحی تمام داد زد:

﴿وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ۲﴾

من به یقین تو را ای فرعون نابود شده می دانم.

مطمئنم که بزودی هلاك خواهی گشت. این درس آموزنده ای است که قرآن کریم به پیروان خود می دهد که مردان الهی با اتکا به قدرت لایتناهای «الله» (عز و علا) باید در مقابل مستکبران پرمدعا با قاطعیت تمام بایستند و هیچگاه در خود احساس ذلت ننمایند و از خود در مقابل دشمن اظهار سستی نکنند. او فریاد می کشد اینها هم فریاد بکشند، او شعار می دهد، اینها هم شعار بدهند، او می گوید: من می گویم و له می کنم اینها هم بگویند ما می گوئیم و له می کنیم؛ چنانکه خواندیم فرعون با تکیه به قدرت دنیایی خود داد زد: ای موسی! به یقین می دانم که تودیوانه ای! موسی علیه السلام هم با تکیه به قدرت الهی خود داد زد ای فرعون! من به یقین می دانم که تونابود شده ای.

به هر حال عاقبت فرعون تصمیم گرفت پیروان موسی را از مصر بیرون کرده بی سرو سامانشان سازد. خدا به موسی علیه السلام دستور داد پیروان خود را شبانه از مصر بیرون ببرد. فرعون آگاه شد و به تعقیبشان پرداخت و جریان دریا پیش آمد و

۱. سورة نازعات، آیه ۲۴.

۲. سورة اسراء، آیه ۱۰۲.



موسی (علیه السلام) و پیروانش از آن به سلامت گذشتند و فرعون و لشکریانش در دریا غرق شدند. در آیه مورد بحث می خوانیم:

﴿فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا^۱﴾

پس از آن فرعون تصمیم گرفت بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون کند ولی ما او را با تمام کسانی که همراهش بودند غرق کردیم.

حال منظور اصلی در آیات مورد بحث این بود که خداوند حکیم، نمونه ای از مردم امت های پیشین نشان داده که از پیغمبر زمانشان درخواست «معجزات متعدّد» می نمودند ولی ایمان نمی آوردند و محکوم به عذاب می شدند تا مردم زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز عبرت بگیرند و خودشان را مستحقّ عذاب خدا نسازند. ببینید که خدا برای هدایت فرعون و فرعونیان نه معجزه به دست حضرت موسی (علیه السلام) ارائه فرمود که یکی از آنها کافی بود انسان های حقیقت خواه را به راه آورد ولی آنها بر اثر لجاج و عناد، تن زیر بار قبول آن ندادند و سرانجام مبتلا به عذاب خدا گشته، نابود شدند و بنی اسرائیل و پیروان موسی (علیه السلام) جای آنها نشستند. بعد در آیه آخر از آیات مورد بحث می فرماید:

﴿وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ

الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا^۲﴾

بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم: در این سرزمین [مصر و شام] ساکن شوید اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، تمام شما را بطور دسته جمعی [در آن دادگاه عدل] احضار می کنیم.

۱. سوره اسراء، آیه ۱۰۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۴.

یعنی حالا که فرعون را از بین بردیم و شما آزاد شدید، اینک در این سرزمین آباد و پر نعمت با کمال آسودگی خاطر، مسکن گزینید و زندگی کنید ولی مراقب باشید که شما راه و رسم آنها را پیش نگیرید و آخرت و عالم پس از مرگ را به فراموشی نسپارید آنگونه که دنیاداری را تمام هدف زندگی خود بیندازید.

انبیاء و ارامی معجزه (بینه)

۷۵

خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به رسول اکرم ﷺ می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ
الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الذِّكْرَ لُبِّيْنًا لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به آنان وحی می کردیم اگر این حقیقت را نمی دانید از اهل ذکر بپرسید تا اوصاف پیامبران را برای شما توضیح دهد. آن پیامبران را با معجزات روشن و کتابهای آسمانی فرستادیم و قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که برای هدایت آنان فرستاده شده بیان کنی و بلکه ایشان را براندیشیدن و اداری.

در آیه مزبور می فرماید انبیاء را با «بینات» و «زُبُر» فرستاده ایم. «بینات» جمع بینه است و مراد در اینجا معجزات و خوارق عادات است که همراه انبیاء باید باشد تا شاهد صدق ادّعای نبوتشان باشد و «زُبُر» جمع زُبُور است و مقصود کتاب های آسمانی است که شامل تعلیمات و احکام و شرایع الهی می باشند که هر پیامبر آسمانی، هم باید آیت داشته باشد و هم شریعت که با آیتش اثبات صدق ادّعای نبوتش را بنماید و با شریعتش برنامه زندگی به دست بشر بدهد. حال از جمله آن «بینات» و «زُبُر» همین قرآن کریم است که هم جنبه آیت و بینه ای دارد و هم جنبه شریعت و زبوری یعنی هم معجزه پیامبر اکرم ﷺ است و شاهد صدق ادّعای نبوتش و هم شریعت و کتاب آسمانی آن حضرت است و برنامه زندگی برای بشر و مقصود از «ذکر» در این آیه همان «قرآن» است که می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾

ما به تو ذکر را نازل کردیم.

چون «ذکر» یعنی هر چه که وسیله یادآوری نسبت به خدا و برنامه های خدا می باشد و لذا تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صُحُف ابراهیم و صحف نوح همه ذکرند. خود پیامبر اکرم ﷺ نیز «ذکر» است که در سوره طلاق از خود آن حضرت تعبیر به «ذکر» شده: ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾ رُسُلًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ؛ رسول به عنوان «بیان ذکر» آمده است.

لوازم ادّعای رسالت

و در سوره نحل آیه ۴۳ آمده است: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ و بعد این جمله آمده: ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾؛ یعنی شما که عالم به بینات و زُبُر نیستید، از کسانی که عالم به آنها هستند سؤال کنید و همانطور که اشاره کردیم



«بینات» جمع «بینه» به معنای «دلایل روشن» است که احتمالاً مقصود در اینجا معجزات و خوارق عاداتی است که انبیا علیهم السلام برای اثبات صدق در ادعای رسالت خویش ارائه می‌نمایند و «زُبر» جمع «زبور» به معنای «کتاب» است که حاوی احکام و شرایع آسمانی می‌باشد و در واقع هر پیامبری همراه با ادعای رسالت دو چیز می‌آورد؛ یکی «آیت بینه» یعنی انجام کار خارق العاده‌ای که از عهده بشر عادی بیرون است و نیاز به اذن و اراده تکوینی خدا دارد و انجام آن نشان صدق ادعای رسالت است و دیگری «زبور» یعنی کتابی که مشتمل بر دستورات آسمانی و احکام الهی است که مردم باید آنها را برنامه زندگی خود قرار دهند.

از باب مثال حضرت موسی علیه السلام آیت «بینه‌اش» عصایی بود که به محض اراده او تبدیل به اژدها می‌شد و کتابش تورات بود و برنامه زندگی مردم و حضرت عیسی علیه السلام آیتش احیای موتی و زنده کردن مرده‌ها بود و کتابش انجیل و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جمله امتیازات ویژه‌اش نسبت به سایر انبیاء علیهم السلام این است که آیتش با کتابش يك چیز است و آن «قرآن» است که هم «آیت بینه» و دلیل روشن بر صدق ادعای نبوت و رسالتش تا آخرین روز عمر دنیا می‌باشد و هم «کتابش» که جامع جمیع احکام و شرایع آسمانی برای تمام جوامع بشری تا روز قیامت است.

معجزه جاودانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛

پیغمبر به مردم بگو: اگر همه آدمیان و پریان با هم مجتمع شوند و بخواهند همانند این قرآن را بیاورند نخواهند توانست که چنین کاری را انجام دهند هر چند همه به پشتیبانی و کمک کاری یکدیگر برخیزند.﴾

چون قرآن معجزه پیغمبر خاتم است و دلیل بر نبوت اوست و لذا باید بالاتراز حدّ توانایی بشر عادی باشد و خارق العاده و کاشف از تأیید الهی باشد.

هر پیغمبری در هر زمان باید برای اثبات صدق در ادّعای نبوتش معجزه‌ای متناسب با زمان خودش داشته باشد؛ چنانکه حضرت موسی علیه السلام در زمانی مبعوث به نبوت شد که کار سحر و جادو بسیار رایج و فوق العاده چشمگیر بود و ساحران که از کارگزاران دستگاه حکومت فرعون آن مستکبر جبار زمان بودند از طرف اوتقویت می شدند و قهراً طبقه ممتاز و برجسته در میان مردم محسوب می شدند و لذا موسی علیه السلام از جانب خدا مأمور شد برای اثبات صدق در ادّعای نبوتش کاری شبیه سحر ساحران انجام داده و آنها را خاضع در مقابل حق سازد تا سایر طبقات مردم نیز به تبعیت از آنها خاضع گردند و لذا در میدان محاجّه با ساحران که به امر فرعون تشکیل یافته بود و صحنه پراز منظره‌های خیره‌کننده و بهت‌آور ساحران شده بود، حضرت موسی علیه السلام به امر خدا عصای خود را انداخت و دفعتاً عصا تبدیل به اژدهایی عظیم الجثّه و هولناک گردید و حمله به مار و عقرب‌ها و افعی‌های ساحران بُرد و همه آنها را بلعید و خود به حال قبلی‌اش برگشت.

ساحران وقتی دیدند کار موسی علیه السلام سحر نبوده بلکه مؤید از جانب خدا بوده است به فرموده قرآن:

﴿وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ * قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ﴾

ساحران ناگهان به سجده افتادند و گفتند: به ربّ العالمین
ربّ موسی و هارون ایمان آوردیم.

در زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام طب و علاج بیماری های صعب العلاج پیشرفت داشت و اطباء مورد توجه عموم بودند. از اینرو معجزه حضرت عیسیٰ علیه السلام بینا ساختن کور مادرزاد و زنده کردن مرده ها بود که از عهده اطباء بشری بر نمی آمد و کاشف از نبوت آن حضرت بود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چون نبوتش پایان بخش به دوران نبوت بوده و دینش به نام دین اسلام آیین جاودانگی و همه عصری است، طبعاً معجزه اش نیز باید جاودانه و متناسب با همه ازمه و اعصار باشد و لذا معجزه اش «قرآن» است و قرآن کتابی است که جامع علوم اولین و آخرین و آورنده اش کسی است که در تمام مدت عمرش نه درسی خوانده و نه معلم و استادی به خود دیده و نه يك صفحه نوشته ای مطالعه کرده و نه يك سطر خطی با دست خود نوشته است. مع الوصف دانشمندان هر زمان را در مقابل کتابش خاضع^۱ ساخته است و این خود دلیل روشنی است، بر اینکه آورنده این کتاب ارتباط مسلم با عالم ماورای طبیعت داشته و آنچنان که خودش گفته است این کتاب از طریق «وحي الهی» به او القاء شده است.

دیدگاه يك دانشمند ایتالیایی درباره قرآن

يك پروفیسور دانشمند ایتالیایی که سمت استادی در دانشگاه را داشته است در این باب این چنین می گوید: ما در این کتاب (قرآن) ذخائر و مخازنی از علم و دانش می بینیم که فوق ظرفیت و استعداد باهوشترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قویترین رجال سیاست است. ما نمی توانیم بگوییم این کتاب، کاریك آدم درس خوانده و تحصیل کرده است زیرا يك آدم هر چقدر هم درس خوانده باشد نمی تواند در تمام علوم و فنون دست اندازی کند و ریزه کاری های هر علمی را به نحو احسن تشریح کند؛ تا چه رسد به مردی که به یقین می دانیم

که سراسر عمر خود را در میان جامعه‌ای غیر مهذب و مردمی دور از علم و تمدن گذرانیده است. آنگاه کتابی به دنیای بشر عرضه کرده که جامع علوم اولین و آخرین و حاوی قوانین و حقوق فردی و اجتماعی و دنیایی و عقبایی است. لذا ما هیچ راهی نداریم جز اینکه بگوییم این کتاب ساخته مغز بشر نیست بلکه سرچشمه گرفته از مبدئی است که علمش به همه جای عالم محیط است. این گفتاریک پروفیسور و دانشمند ایتالیایی درباره قرآن است. حالا خود قرآن نیز می‌گوید:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ!﴾

بگو: اگر همه جن و انس با هم جمع بشوند و دست به دست هم، فکر به فکر هم و پشت به پشت هم بدهند و بخواهند کتابی مثل قرآن بیاورند نخواهند توانست.

خداوند متعال در قرآن کریمش خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ!﴾

تو پیش از نزول قرآن نه کتابی را می‌خواندی و نه با دست خود خطی می‌نوشتی.

آیا فردی که نه استاد و معلّمی به خود دیده و نه با کتاب و نوشته‌ای آشنایی داشته است امکان این را دارد که «کتاب» به عالم انسان عرضه کند آن هم کتابی که جامع علوم اولین و آخرین باشد و از مکتب تعلیم و تربیت خود، هزاران عالم و حکیم و عارف تحویل بدهد؟ بدیهی است که ممکن

۱. سورة اسراء، آیه ۸۸.

۲. سورة عنکبوت، آیه ۴۸.



نیست و این خود، دلیل روشنی است بر اینکه این کتاب محصول فکر و مغز بشر نیست بلکه فرود آمده از جانب آفریدگار عالم هستی است و برای اثبات قاطعیت خود در این حقیقت، اعلان مبارزه با جنّ و انس کرده و گفته است اگر باور ندارید که این کتاب از عالم ماورای طبیعت آمده باشد و احتمال این را می‌دهید که ساخته مغز خود آورنده‌اش باشد شما هم که بشر هستید و دارنده مغز و فکر و علم و دانش می‌باشید بیایید شما هم همانند این کتاب را بیاورید، ولی مطمئن باشید اگر شما آدمیان از عالمان و دانشمندان و متفکران و مبتکران، فکریه فکر هم بدهید و از جنّیان نیز کمک بگیرید، هرگز نخواهید توانست این کار را انجام داده و مانند این کتاب را بیاورید.

تفاوت معجزه‌ها

پیامبران الهی در هر زمان که برای هدایت مردم مبعوث می‌شوند، مردم موظّفند از شخص مدّعی نبوّت، طلب دلیل کنند چون به صرف ادّعا که نمی‌شود از او پذیرفت و او را پیام‌آور از جانب خدا دانست بلکه باید اوکاری که از عهده بشر عادی بر نمی‌آید انجام دهد تا معلوم شود که از جانب خدا تأیید می‌گردد و آن کار «معجزه» و خارق‌العاده نامیده می‌شود. خدا هم فرموده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾

بطور مسلم ما رسولان و پیامبران خود را همراه با ادلّه روشن و روشن‌گر فرستاده‌ایم.

پس هم مردم به حکم عقل موظّفند از مدّعی نبوّت مطالبه معجزه کنند و هم پیامبران باید دلیل بر صدق در ادّعای نبوّت خویش اقامه نمایند و کاری اعجاز‌آمیز و خارق‌العاده انجام بدهند تا مردم پی به نبوّتشان ببرند و برنامه‌های آسمانی‌شان را بپذیرند.

از باب مثال می دانیم که حضرت موسی علیه السلام معجزه اش این بود که به اذن خدا عصای دست خود را به اژدها تبدیل کرد آنچنان که ساحران عصرش که پاسداران عظمت فرعون بودند در مقابلش به زانو درآمدند و به سجده افتادند و همچنین حضرت عیسی علیه السلام با دم مسیحایی اش مرده را زنده می کرد و کور مادرزاد را بینا می ساخت. منتهی معجزات دوگونه است، گونه ای «ابداعی» و گونه ای دیگر «اقتراحی» است؛ یعنی گاهی بطور مستقیم از جانب خدا يك کار مخصوص مشخص و معین می شود و به پیامبر دستور داده می شود که آن کار را به عنوان معجزه و دلیل بر نبوت خویش به مردم ارائه نماید مانند همان تبدیل شدن عصا به اژدها که معجزه حضرت موسی علیه السلام بود و خدا فرموده است:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾

به موسی وحی کردیم عصای خود را بیفکن تا ساخته های
ساحران را ببلعد و باطل بودن کارشان را ظاهر سازد.

این نوع معجزه «ابداعی» است که بدون پیشنهاد از جانب مردم به امر خدا به دست پیامبر خدا انجام شده است و گاهی معجزه «اقتراحی» و پیشنهادی از جانب مردم است یعنی مردم يك کار مخصوصی را تعیین کرده و از شخص مدعی نبوت می خواهند که آن کار را انجام بدهد و آن نیز دو قسم است، يك قسم پیشنهاد از ناحیه افرادی است که واقعاً حقیقت خواه و حق پذیرند و بنای لجاج و عناد و بهانه جویی ندارند و راستی می خواهند پی به صدق در ادعای نبوت ببرند و تسلیم گردند. این نوع اقتراح و پیشنهاد هیچ اشکالی ندارد بلکه بسیار هم بجا و پسندیده است و از طرف شخص مدعی نبوت هم پذیرفته می شود و جواب مثبت داده می شود.



بی اعتنایی رسول اکرم ﷺ به افراد لجوج و بهانه جو

ولی يك قسم اقتراح و پیشنهاد از ناحیه افرادی است که حقیقت خواه و حق پذیر نیستند و جز لجاج و عناد و بهانه جویی هدفی ندارند و به فرموده قرآن:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ^۱﴾

و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.

مردمی هستند در عین اینکه باطنِ جان‌شان یقین به حقیقت پیدا کرده است آن را انکار می‌کنند و تن زیر بار قبولش نمی‌دهند از این‌رو به پیشنهاد آنها در معجزات اعتنا نباید کرد و اگر هم از باب اتمام حجت، اعتنا به پیشنهادشان بشود و معجزه‌ای طبق خواسته آنها عملی گردد، آنها تن زیر بار قبولش نمی‌دهند و ایمان نمی‌آورند و زمینه برای نزول عذاب آماده می‌شود و عذاب بر آن مردم طاعی گردنکش نازل می‌گردد؛ چنانکه در میان امت‌های گذشته این جریان مکرراً پیش آمده و آنها را قرآن نقل کرده است که مردم از پیغمبر زمانشان اقتراحاً معجزه‌ای خواسته‌اند و پیغمبر هم عمل کرده و آنها نپذیرفته و ایمان نیاورده‌اند و عذاب بر آنها نازل شده است مانند قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود و قوم لوط و... و گاهی هم خدا از باب ترحم بر قومی اعتنا به پیشنهاد آنها نمی‌کند تا مستحق عذاب نشوند.

چنین نقل شده است که مردمی از افراد لجوج و معاند از مشرکین قریش در مکه از پیغمبر اکرم ﷺ درخواست انجام کارهایی که بعضاً نامعقول و یا نامناسب با شأن نبوت بوده است کرده‌اند و آن حضرت اعتنایی به درخواست آنها نفرموده تا مستحق عذاب نشوند هر چند اگر مستحق عذاب هم می‌شدند

باز خدا عذاب بر آنها نازل نمی‌کرد چراکه خودش فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ...﴾^۱

خدا بر آن نیست که آنها را عذاب کند در حالی که تو [ای رسول گرامی من!] در میان آنها هستی...﴾.

این يك موهبت استثنایی است که خداوند مٲان در میان تمام پیامبران خود به رسول اکرم ﷺ عنایت فرموده است که وجود مبارك آن حضرت را مانع نزول عذاب بر مردم قرار داده است اگر چه آنها مستحقّ عذاب باشند و حال آنکه سایر انبیاء ﷺ در میان قومشان بودند و عذاب خدا بر قوم آنها نازل می‌شد اگر مستحقّ عذاب می‌شدند چنانکه حضرت نوح ﷺ در میان قومش بود و عذاب طوفان نازل شد و تنها حضرت نوح ﷺ با افراد معدودی از مؤمنان به او نجات یافتند و همچنین حضرت هود ﷺ در میان قوم عاد و حضرت صالح در میان قوم ثمود و حضرت لوط در میان قومش بودند و عذاب بر آنها نازل شد. ولی رسول اکرم ﷺ به عنایت خاصّ خدا نسبت به آن حضرت، وجود مبارکش مانع نزول عذاب بر قومش بوده است اگر چه مستحقّ عذاب می‌شدند.



اثبات نبوّت با ارائئه معجزه

اساساً خودداری از شهوات حیوانی برای انسان‌های مقهور شهوت، امری بس دشوار است، اما این دشواری عقلی نیست. در مقام عقل، رنج نیست، قانون و شریعت، هیچگاه يك امر حرجی نیست، بلکه تنها راه تحصیل سعادت است. منکران رسالت به انبیاء می‌گفتند:

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾

شما که مدّعی هستید از طرف خدا قانون آورده‌اید؛ دروغ می‌گویید!﴾.

انبیاء در جواب گفتند:

﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾^۱

خدای ما می داند که ما فرستادگان او به سوی شما هستیم.

و اگر انبیاء قسم خورده اند که خدا بر رسالت ما آگاه است و شاهد ماست منظور آنها این نبوده که بخواهند نبوت را با قسم اثبات کنند، زیرا نبوت با قسم اثبات نمی شود. همچنان که با ادعاهم اثبات نمی شود. بلکه احتیاج به بیّنات دارد و هر رسولی با «بیّنه» نبوت خود را به اثبات می رساند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾^۲

بطور قطع و یقین ما رسولان خود را همراه با آیات بیّنات و ادله

روشن فرستادیم.

هر پیامبری باید «بیّنه» داشته باشد تا نشان صدق ادعایش باشد. آنها برای قاطعیّت در ادعای رسالت قسم می خوردند. چون کسی که مدّعی مطلبی هست اگر آن مطلب را بطور قاطع بیان کند، خود این قاطعیّت، حالت خضوع را تا حدّی در طرف مقابل ایجاد می کند. اگر انسان در انجام مأموریت خود سست و ضعیف باشد و آن را «بَالَعْلٌ وَلَيْتٌ»^۳ بیان کند، طرف مقابل هم که اعتقادی ندارد در مخالفت آن بیشتر تلاش می کند. اما اگر بطور قاطع گفته شود که:

﴿رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾^۴

خدا بطور قطع می داند که ما رسولان او به سوی شما هستیم.

۱. سوره یس، آیه ۱۶.

۲. سوره حدید، آیه ۲۵.

۳. اما و اگر (کنایه از تردید).

۴. سوره یس، آیه ۱۶.

بدون شكّ این بیان رسا و محکم ضمن اینکه در مخاطب نافذ و مؤثر است گویای این حقیقت است که اگر ما از جانب خدا مأموریت نداشتیم، او خودش جلوی ما را می‌گرفت. زیرا اگر ما در بین مردم بیاییم و آنها را گمراه کنیم و خدا هیچ نگوید، این خلاف حکمت او خواهد بود. ما که شما را به کاری دعوت می‌کنیم، به عنوان رسالت از جانب خدا این کار را انجام می‌دهیم. اگر او ما را رسول خود نداند، حتماً علیه ما اقدام می‌کند. در عین حال ما «بلاغ مبین» داریم، یعنی حرفی را که می‌زنیم؛ با «آیات بینات» طرح می‌کنیم.

﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

آن چه که وظیفه ماست فعلاً جنگیدن با شما نیست، بلکه ما مأمور هستیم پیام خدا را به شما برسانیم و این مرحله اول کار ماست. «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» یعنی پیغام آشکار و بلاغ مبین باید همراه با «معجزه و بینه» باشد. اگر بینه همراهش نباشد، حرفش صرف ادعاست و ادعای بی دلیل مقبول نیست و لذا همه پیامبران «بلاغ مبین» داشته‌اند. یعنی هر ادعایی را همراه بینه و معجزه می‌آوردند.

ایمان به غیب لازمه دینداری

حالا پیامبر اکرم ﷺ که صدق ادعای نبوتش به وسیله قرآن کریم اثبات شده است می‌فرماید: حقیقت اینکه من هم بشری مانند شما هستم با این تفاوت که مرا خدا از میان شما برگزیده و «مهبط وحی»^۱ خود قرارم داده است تا برنامه زندگی به دست شما بدهم و وحی هم که نوعی ارتباط خاص با خداست از مصادیق غیب است که ایمان به آن آورده‌ایم و این قرآن همان برنامه زندگی است که خدا تنظیم کرده و به من داده که به شما برسانم. پس

۱. محل فرود وحی.



خدا «غیب» است و وحی و نبوت و امامت «غیب» است وبرزخ و معاد نیز «غیب» است و ما هم از طریق وجدان و خودیابی پی بوجود «عالم غیب» برده و آن را باور کرده ایم و طبعاً به خدا و وحی و نبوت و امامت وبرزخ و معاد که همه از مصادیق غیبند ایمان آورده ایم و لذا گفتیم اولین قدم برای تحصیل معارف دین از اصول و فروع، «ایمان به غیب» است. آن قدم که برداشته شد دنبال آن تمام معارف دینی قهراً حاصل خواهد شد و اگر «ایمان به غیب» تحقق نیابد، یعنی انسان باور نکند که ماوراء این عالم حس و طبیعت عالم دیگری پنهان از حواس ظاهر وجود دارد، در این صورت هیچ کدام از معارف دینی تحقق نخواهد یافت.

معجزه برای اثبات رسالت نه ارشاد و هدایت

حاصل اینکه معجزات و خوارق عادات تنها در مرحله اثبات رسالت است نه در مرحله ارشاد و هدایت. حضرت موسی علیه السلام با تبدیل عصا به اژدها در حضور فرعون، خواست رسالت خود را از جانب خدا اثبات کند. ولی به او نگفت اگر به دین و آیین من ایمان نیاوری، این اژدها را بر تو مسلط می کنم که خودت را با تخت و تاج و اعوان و انصارت در کام خود فرو ببرد... بلکه گفت:

﴿...يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ^۱﴾

ای فرعون! من فرستاده از جانب رب العالمینم.

﴿هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ * وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ^۲﴾

آیا می خواهی پاکیزه شوی و من تو را به سوی پروردگارت

هدایت کنم تا از او بترسی [و طغیان نکنی].

۱. سورة اعراف، آیه ۱۰۴.

۲. سورة نازعات، آیات ۱۸ و ۱۹.

آری، انبیا علیهم السلام هدفشان بیدار ساختن عقل خواب رفته مردم است. به فرموده امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱ آمده‌اند تا گنجینه‌های عقل‌ها را که زیر اوهام و خرافات و تعصبات جاهلانه مدفون شده‌اند بیرون بیاورند و مردم را با عقلی آزاد بر سردوراهی رد و قبول هدایت بنشانند و بگویند:

﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲

ما راه را به انسان نشان دادیم خواه شاکر باشد و خواه کافر.

ما راه را نشان‌تان دادیم حال این شما و این راه از سعادت و شقاوت، از بهشت و جهنم، ببینید عقلتان کدام را برمی‌گزیند، آن را پیش بگیرید.

معجزه خواهی سران مشرک مکه

مشرکین مکه شاهد بودند پیامبر اکرم ﷺ اصرار بر دعوت به توحید و تخطئه بت پرستی دارد و این برای آنها از جهات عدیده قابل تحمل نبود، از اینرو سران و بزرگان‌شان از قبیل ابوجهل و ابوسفیان و ابولهب و... يك روز در کنار کعبه اجتماع کردند و با هم متفق القول شدند که پیامبر ﷺ را احضار کنند و با او به گفتگو بنشینند.

پیامبر اکرم ﷺ هم با اینکه از ناحیه آنها شدیداً مورد اذیت و آزارهای جسمی و روحی بود ولی پیوسته طالب این بود که در مجمع آنها حاضر شده و سخنان حق خود را مکرراً به گوش آنها برساند شاید دلی را با حق آشنا گرداند. پس از اینکه در جمع آنها حاضر شد، آنها گفتند:

«ای محمد! توبه ما خیلی آزار داده‌ای و آزار می‌دهی هیچ‌کس با قوم خود این چنین بد رفتاری نکرده است که توبه ما رفتار می‌کنی، تو معبودهای آباء و اجدادی ما را تحقیر می‌کنی و خود ما و آباء و اجداد ما را سفیه و جاهل و نادان

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱.

۲. سوره انسان، آیه ۳.



می خوانی، تواز ما چه می خواهی؟ اگر طالب مال و ثروتی ما اینقدر به تو مال می دهیم که ثروتمندتر از همه باشی، اگر طالب جاه و مقامی، ما حاضریم تو را رئیس خود قرار دهیم و اگر بیماری روحی داری طبیب و درمان برای تو می آوریم». مردمی که تمام شرف و عزت را در مال و جاه و دنیا می دانند فکر می کنند هر کس حرفی می زند و کاری می کند انگیزه ای جز رسیدن به مال و جاه ندارد. آنگاه وقتی دیدند کسی نه پول می خواهد و نه مقام بلکه از دست مردم کتک هم می خورد و فحش هم می شنود ولی باز از حرف و کار خود دست بردار نمی باشد، می گفتند حتماً دیوانه است که خدا می فرماید:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۱

گفتند: ای کسی که [می پنداری] کتاب از آسمان بر تو نازل شده است! تو یقیناً و قطعاً دیوانه ای.

۸۹

تو آخر از ما چه می خواهی؟ رسول اکرم ﷺ می فرمود: من از شما هیچ چیز نمی خواهم نه پول نه مقام و... من از جانب خدای خودم و خدای شما مبعوث شده ام که به شما بگویم پرستش بت های مرده بی عقل و شعور، کاریک انسان زنده با عقل و شعور نیست، شما باید خالق و آفریدگار خودتان را پرستید. تنها معبود در عالم، خالق و آفریدگار من و شماست. آنها دیدند او دست بردار از حرف و کار خود نیست، از در لجاج و عناد و بهانه جویی وارد شده و پیشنهاد کارهای خارق العاده کردند:

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا﴾^۲

و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه از زمین برای ما چشمه ای بجوشانی.

۱. سوره حجر، آیه ۶.

۲. سوره اسراء، آیه ۹۰.

چون مگه سرزمینی خشك و ريگزار بود از اينرو گفتند: اينجا براي ما چشمه آبی بجوشان كه همیشه در حال جوشش باشد و هيچگاه خالی از آب نباشد و ديگری برخاست و گفت:

﴿أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَعَنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا
تَفْجِيرًا!﴾

يا باغي از خرما و انگور داشته باشي كه از لابه لای آن به فراوانی نهرها جاری سازي.

سومی گفت:

﴿أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَ
الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا!﴾

يا چنانكه ادعا می كنی آسمان را پاره پاره بر سر ما بیفكنی و يا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر آوری.

﴿أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ
لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُ!﴾

يا برای تو خانه ای از طلا [کاری] باشد، يا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما كتابی نازل كنی كه آن را بخوانیم...»

«زُخْرَف» یعنی طلا، «مُزْخَرَف» یعنی مزین به طلا. گرچه ما در اصطلاح عرفی عادی خود می خواهیم بگوییم فلان آدم حرف های بیهوده و بی اساس می زند

۱. سورة اسراء، آیه ۹۱.

۲. سورة اسراء، آیه ۹۲.

۳. سورة اسراء، آیه ۹۳.



می‌گوییم مزخرف‌گویی می‌کند. ولی در لغت عرب به معنای «مطلاً» یعنی زینت شده به طلاست و لذا مشرکین بهانه جو به رسول اکرم ﷺ می‌گفتند: تو که ادّعی بزرگی و برتری نسبت به ما داری، پس چرا زندگی شبیه زندگی بزرگان نداری. بزرگان، خانه‌های طلایی و پر نقش و نگار دارند، پس تو چرا خانه‌ی طلایی نداری؟ باز گفتند: تو اگر راستی با آسمان در ارتباط هستی، برو به آسمان که ما ببینیم و تازه اگر این کار را هم بکنی ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا از آسمان نامه‌ای بیاوری و ما آن را بخوانیم که مثلاً خدا در آن خطاب به ابوسفیان نوشته باشد ای جناب ابوسفیان! فدایت شوم، این شخص از جانب من آمده است و قبولش کنید!

از این پیشنهادهای عجیب و غریب معلوم بود که جز بهانه جویی و استنکاف^۱ از قبول دعوت هدفی ندارند؛ از اینرو هیچ جا نداشت که رسول اکرم ﷺ جواب مثبت به خواسته‌های آنها بدهد و لذا خدایش خطاب به او فرمود:

﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۲

بگو: پروردگار من پاک و منزّه از این است [که اعتنایی به لاطائلات شما بنماید] آیا جز این است که من بشری پیام‌آوران از جانب خدا هستم؟».

یعنی شما خیال کرده‌اید که من همه کاره‌ام و هر کار که بخواهید از من ساخته است و حال آنکه چنین نیست من هم مانند شما بشرم منتهی بشری هستم که منصب پیام‌آوری از جانب خدا به من داده شده است و از آن جهت که بشرم، هیچ کاره‌ام و جزکاری که خدا اذن به انجام آن داده است از من ساخته نیست و از آن جهت که رسول و پیام‌آوران از جانب خدا هستم، کاری جز ابلاغ پیام

۱. ننگ و عار داشتن، بزرگ منشی نمودن.

۲. سوره‌ی اسراء، آیه ۹۳.

خدا به شما بندگان خدا وظیفه ای ندارم؛ منتهی برای اینکه شما اطمینان به رسالت من داشته باشید يك يا دو کار خارق العاده آن هم به اذن و امر خدا انجام می دهم نه اینکه مطیع پیشنهادهای هوسبازانه شما باشم و هرکاری که شما هوس کرده اید آن را انجام بدهم.

آری پیامبران و انبیای الهی کارشان انسان پروری و آدم سازی است نه معجزه گری و کارهای عجیب و غریب انجام دادن و مردم را سرگرم کردن به اینگونه کارها اگر پیغمبر این چنین باشد و هر آدم هوسبازی هرکاری خواست، او انجام بدهد، یکی بگوید: این الاغ سواری من را به اسب تازی تبدیل کن، دیگری بگوید این زن پیرزشت زمین گیرم را به يك زن جوان زیبا و زرنگ تبدیل نما.

در این صورت پیامبر «العیاذ بالله» خودش تبدیل به يك دلّق و ملعبه و بازیچه دست هوسبازان خواهد شد و شأن آسمانی خود را از دست خواهد داد و لذا خدا فرمود:

﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا^۱﴾

«بگو:» پاك است پروردگار من، آیا [من] جز بشری فرستاده

هستم؟».

بگو: شگفتا که چه توقّعات نابجایی از من دارید؟! آخر نه مگر این که من بشری هستم که تنها وظیفه ام رساندن پیام خدا به شما بندگان خداست، شما هم اگر افراد عاقل حقیقت خواه باشید، از برنامه آسمانی من تبعیت می کنید و از راه و رسم آدمیت و انسانیت، پیش می روید و سراز حیات ابدی و سعادت سرمدی در می آورید.



برخی از وجوه اعجاز قرآن کریم

در طول این چهارده قرن فراوان برای مقابله با کتاب آسمانی قرآن برخاسته اند و به زانو درآمده اند. آری این کتاب، معجزه جاودانی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و نشانه ابدی بودن دین مقدس اسلام است. او (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) تمام جریانات زندگی اش معجزه و خرق عادت بوده است در رحم مادر بوده که پدرش از دنیا رفته و پس از تولد، طبق رسوم آن روز عرب بچه را به دایه به نام «حلیمه سعدیه» که در بیابان زندگی می کرده است سپرده اند و در چهار سالگی نیز مادر را از دست داده است. یتیمی که نه روی پدر دیده و نه لذت آغوش مادر چشیده است به اذن خدا «پدر عالم» گشته است، خودش فرموده است:

«قَدْ مَنَّ عَلَىَّ رَبِّي وَهُوَ أَهْلُ الْمَنِّ»^۱

تنها کسی که بر منت دارد خدای من است».

من زیر بار منت احدی نرفته ام، نه سایه پدر بر سرم افتاده و نه آغوش مادر پرورشم داده است نه استاد و معلمی به خود دیده ام و نه رهبر و راهنمایی از بشر بر خود گزیده ام بلکه اولین مخلوق خدا «نور من» بوده است. اولین کلمه ای که از قلم حق بر لوح خلقت زده شده «نور من» بوده و روز قیامت نیز اوّل کسی که از صراط عبور کند من خواهم بود و اوّل کسی هم که درهای بهشت به رویش باز شود من هستم.

«كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ يَبْنُ الْمَاءِ وَالطِّينِ»^۲

من پیامبر بودم [آن زمان که هنوز] آدم [ابوالبشر] بین آب و گل بود».

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۷۶۷.

بُدم آن روز من از طایفه دُر دکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان
گرچه بظاهر من پسر آدمم ولی در واقع من پدر آدمم پدر عالمم
من به صورت گرچه زادم زاده ام لیک معنا جَدِّ جَدِّ افتاده ام
تا ظن مبری که ما ز آدم بودیم آن دم که نبود آدم آن دم بودیم
در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

«خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُخَدِّقِينَ»

خدا شما خاندان رسالت را انواری آفرید و محیط بر عرش خود
قرار داد.

با چنین حُسن و مَلاحت اگر اینان بشنوند زاب و خاك دگر و شهر و دیار دگرند
حاصل اینکه «قرآن کریم» کتاب آسمانی و معجزه جاودانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
و برنامه حیات بخش و سعادت آفرین در هر دوسرای دنیا و آخرت برای عالم
انسان است، از جمله وجوه اعجاز این کتاب اینکه چنان به دقائق و رقائق
حالات بشری توجّه دارد و حتّی برای باریکترین احساسات روانی و کمترین
عمل انسان قانون وضع کرده که گویی این قانونگذار در تمام عمر بشر همراه
بشر بوده است. برای زنان چنان قوانین حیض و نفاس را تشریح می کند
که حتّی از خود زنان نسبت به حالاتشان آگاهتر است. برای طفل در رحم
دستوراتی می دهد که گویی با بچه در رحم بوده است. حالات مرده در دل
خاك را چنان توضیح می دهد که گویی با مرده در دل خاك همراه بوده است.
این نشانگر این است که این قانونگذار به تمام عوالم حیات از اصلا بپدران
و ارحام مادران گرفته تا دنیا و برزخ و محشر و همه جا احاطه دارد و همه جا
و همه چیز را می خواند آنگونه که شما يك صفحه کاغذ را می خوانید و این
روشن ترین دلیل است بر اینکه آورنده این کتاب ارتباط با خالق عالم و آدم



دارد و برنامه زندگی عالم انسان از طریق وحی الهی به صورت این کتاب بر قلب مبارك پیغمبر اکرم ﷺ نازل می شود و بر زبان مبارکش جاری می گردد و به آدمیان ابلاغ می شود. از خداوند متّان، توفیق اتّباع از این کتاب آسمانی و آورنده اش را خواهیم.

تحدی قرآن (مبارز طلبی قرآن)



رسول اکرم ﷺ در زمانی مبعوث به رسالت شد که کمال چشمگیر آن زمان، سخنوری و قصیده سرایی بود. لذا رسول اکرم ﷺ معجزه‌اش را از سنخ کلام قرار داد تا آنها بفهمند و بدانند که آن رمزی که در سخن رسول اکرم ﷺ هست، در سخن طبیعی و بشری نیست؛ بلکه نشأت گرفته از عالم ماورای طبیعی است. تفاوتی که میان معجزات انبیای گذشته و معجزه پیغمبر خاتم هست، این است که معجزات انبیاء مقطعی و در زمان خودشان بوده و دیگر اثری از آن باقی نیست. عصای حضرت موسی علیه السلام تا روز قیامت باقی نیست. اثر مرده زنده کردن و شفا دادن کور مادرزاد به دست حضرت عیسی علیه السلام تا روز قیامت باقی نیست، از بین رفته است. امروز یهود و نصاری با چه دلیلی می‌توانند نبوت پیغمبرشان را اثبات کنند؟ هیچ نوع آیت و معجزه‌ای در دست ندارند. ما اگر ایمان به نبوت انبیای سلف داریم، از طریق قرآن داریم. چون قرآن فرموده که آنها پیغمبران مبعوث از جانب خدا

بوده‌اند، ما هم معتقدیم که بوده‌اند. معجزات آنها تنها در زمان خودشان بوده و زبان هم نداشته است. یعنی پیغمبر در کنارش بوده و آن را پیغمبر توجیه می‌کرده است. ولی قرآن کریم معجزه‌ای است که تا روز قیامت در میان بشر هست و خودش هم گویاست. نیازی ندارد که پیغمبر در کنارش باشد و توجیهش کند. خود قرآن معجزه است و در هر زمانی و برای هر قومی اعجاز خودش را اثبات می‌کند.

اعجاز یعنی اینکه کسی کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد که دیگران، حتی نوابغ عالم هم، نتوانند آن کار را انجام دهند و این فرد، همزمان با این اعجازش، ادّعی نبوّت هم بکند. یعنی هم کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد و هم ادّعی نبوّت بکند و تحدّی هم بکند. تحدّی یعنی مبارز طلبیدن. یعنی بگوید: اگر شما هم می‌توانید مانند این کار را انجام دهید. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بیانی بسیار قاطع و صریح و در عین حال محرّک به گونه‌ای حرف می‌زد که به رگ غیرت آنها بر بخورد و به میدان بیایند و کار خود را نشان بدهند. پیامبر صلی الله علیه و آله بطور قاطع و صریح معجزه بودن کار خود را «علی رؤس الاشهاد» و با کمال قاطعیّت «تحدّی» می‌کند. در این آیه دقّت فرمایید:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^۱﴾
 بگو اگر انس و جنّ با هم اجتماع کنند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند نخواهند توانست؛ هر چند بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند.﴾

این را فقط آن روز نگفته است. پشت پرده هم نگفته است. علنا گفته و امروز هم می‌گوید. امروز هم از طریق انواع دستگاه‌های فرستنده به همه جای عالم ارسال می‌شود. همه را دعوت می‌کند.

همه دانشمندان و متفکران و صاحبان عقل و درایت را به مبارزه دعوت می‌کند. دعوت قرآن تا آخرین روز عمر دنیا ادامه دارد و از همه طبقات و گروه‌های بشری دعوت می‌کند. در سوره هود قدری با آنها مباحثات می‌کند و می‌گوید: نخواستم به اندازه همه قرآن بیاورید. به اندازه ده سوره بیاورید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا

مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ!﴾

یا می‌گویند این [قرآن] را به دروغ [به خدا] نسبت داده است. بگو اگر راست می‌گویید شما هم ده سوره همانند این سوره‌های دروغین بیاورید و تمام کسانی را که می‌توانید غیر از خدا [برای این کار] دعوت کنید.﴾

اینها می‌گویند تو قرآن را از خود ساخته‌ای و به خدا نسبت داده‌ای. قرآن از جانب خدا نازل نشده و محصول فکر خودت است. می‌گویند توبه خدا افترا بسته‌ای. اگر این طور معتقدند، بگو شما هم مثل من بشر هستید و اگر بشر می‌تواند مانند این کتاب را بیاورد، شما هم که بشرید، عقل و فکر دارید و در سخنوری توانایی، مثل من به اندازه ده سوره از این قرآن بیاورید. اگر من به خدا افترا بسته‌ام، شما هم این کار را بکنید. هرکسی را هم که می‌خواهید دعوت کنید تا کمکتان کند. جز خدا، همه مردم را هم دعوت کنید. بار دیگر در سوره بقره تنزل کرده که ده سوره هم نخواستیم، به اندازه یک سوره بیاورید. این دیگر کوبنده تر است و تهدید نیز همراهش هست:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ *



فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ
وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ^۱

اگر شما در این کتاب شک دارید که از جانب خداست و معتقدید که من آن را ساخته‌ام، شما هم به اندازۀ یک سوره از این قرآن بسازید. و برای اینکار اگر راست می‌گویید یاران همفکران را در برابر خداوند دعوت کنید و اگر نتوانستید که هرگز نخواهید توانست پس بترسید از آتشی که هیزمش انسانها و سنگند که آماده شده برای کافران^۲.

قرآن ۱۱۴ سوره دارد. طولانی‌ترین آنها سوره بقره است که ۲۸۶ آیه دارد و کوچک‌ترین آنها سوره کوثر که سه جمله کوتاه‌ترین است. مثل این سوره بیاورید:

﴿إِنَّا أَنْعَمْنَاكَ الْكُوثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخِرْ * إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْآخِرُ^۲﴾
ما تورا [چشمه] کوثر دادیم * پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن * دشمنت خود بی‌تبار خواهد بود^۳.

همفکران خود را هم دعوت کنید. تمام کسانی را که با شما هم اندیشه و هم عقیده‌اند جمع کنید و همانند یک سوره بیاورید. ولی اگر نتوانستید، که هرگز نخواهید توانست، پس بترسید و معاند نباشید. آتش جهنم سرراحتان هست که برای کفار آماده شده است.

این آیه، هم تحدی می‌کند، «مبارز می‌طلبید» و هم تهدید می‌کند. در نتیجه، به رگ غیرت کفار بر می‌خورد. قرآن به گونه‌ای تعبیر می‌کند که آنها را تحریک و تشجیع می‌کند. مثل اینکه دو نفر با هم دعوا می‌کنند. اولی

۱. سوره بقره، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. سوره کوثر، آیات ۱ تا ۳.

می گوید: من می زنم، می کوبم. دوومی می گوید: اگر مردی بزن! این جمله او را تحریک می کند و برای اینکه مردانگی اش را ثابت کند، قطعاً به میدان می آید. مشت ها را گره می کند، پاها را بر زمین می کوبد و نعره می کشد که: من هستم! مخصوصاً اگر او را تهدید کند که من آتشی در وجودت روشن کنم که دود از سرت برخیزد!

حال، رسول اکرم ﷺ چنین کرده است. می فرماید: من این قرآن را که دلیل بر صدق نبوت من است آورده ام. اگر مرد هستید و راست می گوئید، شما هم مثل آن را بیاورید. اگر نیاورید و همچنان در عناد خود باقی ماندید، در میان جهنم خواهید سوخت و خود شما آتشگیره آن جهنم خواهید شد. از این بترسید.

عرب جاهلی خشن، که خیلی هم متکبر است، طبیعی است که این گونه تحدی و تهدید به رگ غیرتش برمی خورد و او را برمی انگیزد که به میدان بیاید و لذا ادعا کردند که ما هم می توانیم:

﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ

هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می شود می گویند:

شنیدیم. ما هم اگر بخواهیم مثل همین را می گوئیم.

گفتند: اینها افسانه است. اگر افسانه است، شما هم مثل

این افسانه ها را بیاورید.

به هر حال هم اکنون نیز ندای تحدی قرآن در این دنیای علم و دانش بلند است و می گوید: ای دانشمندان! ای متفکران! ای مبتکران! وای مخترعان!

شما که این همه سخنوران و قلم به دستان زبردست از هر صنف و طبقه ای دارید دست به کار بشوید و چند جمله کوتاه همچون سوره کوثر قرآن از حیث فصاحت و بلاغت و دیگر جهات لفظی و معنوی با تشخیص اهل فن بیاورید. از چهارده قرن پیش تا امروز نتوانستند بیاورند امروز هم نمی توانند و گرنه بهترین راه برای کوبیدن اسلام آوردن کتابی است همانند قرآن که در آن صورت بساطش برچیده می شود و کار به بحث و جدل و جنگ و دعوا نمی رسد.

باری مشرکان وارد میدان شدند اما در عمل فهمیدند که عاجزند و نمی توانند با قرآن در بیفتند و به مبارزه با آن برخیزند، باز وقتی آیات ما خوانده می شود، در عین عجز و ناتوانی، از شدت خشم و غیظ، مثل جهنم که: ﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ...﴾^۱ از شدت غیظ می خواهد پاره شود، اینها هم از شدت خشم و غضب نزدیک است که پاره شوند. از طرفی نمی توانند قبول کنند و از طرفی هم نمی توانند در مقابلش کاری کنند. ادعای پوچ می کنند و می گویند: ما هم اگر بخواهیم مثل این را می گوئیم: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا﴾.

بعد قرآن مطلب دیگری را از آنها نقل می کند که حرفی ابلهانه و ترو سفیهانه تراست:

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲

گفتند: خدایا! اگر این مرد راست می گوید و این قرآن از جانب توست، از آسمان سنگی بر سر ما بیفکن و ما را نابود کن.

وقتی دیدند که نمی توانند با قرآن مبارزه کنند، از در نفرین درآمدند، آن هم نفرین بر خودشان. انسان وقتی روی دنده لجاجت بیفتد، عقلش خوب کار

۱. سوره ملک، آیه ۷.

۲. سوره انفال، آیه ۳۲.

نمی‌کند و از تشخیص مصلحت عاجز می‌شود؛ آن چنان که به خودش هم نفرین می‌کند. آدم عاقل این طور حرف نمی‌زند. آدم عاقل می‌گوید: خدایا! اگر این شخص دروغ می‌گوید و از جانب تو نیست، سنگی بر سر او بینداز و نابودش کن و اگر راست می‌گوید و از جانب تو آمده است، به ما توفیق بده حرفش را بپذیریم و به حق برسیم. اما آنها گفتند: اگر از جانب تو آمده است و واقعاً پیغمبر است، سنگی بر سر ما بزن و ما را نابود کن.

معجزه خواستن، حق طبیعی مردم

پیامبران الهی در هر زمان که برای هدایت مردم مبعوث می‌شوند، مردم موظفند از شخص مدّعی نبوت، طلب دلیل کنند چون به صرف ادّعا که نمی‌شود از او پذیرفت و او را پیام‌آور از جانب خدا دانست بلکه باید اوکاری که از عهده بشر عادی بر نمی‌آید انجام دهد تا معلوم شود که از جانب خدا تأیید می‌گردد و آن کار «معجزه» و خارق‌العاده نامیده می‌شود. خدا هم فرموده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾

بطور قطع و یقین ما رسولان خود را همراه با آیات بیّنات و ادلّه

روشن فرستادیم.

پس هم مردم به حکم عقل موظفند از مدّعی نبوت مطالبه معجزه کنند و هم پیامبران باید دلیل بر صدق در ادّعای نبوت خویش اقامه نمایند و کاری اعجاز‌آمیز و خارق‌العاده انجام بدهند تا مردم پی به نبوتشان ببرند و برنامه‌های آسمانی‌شان را بپذیرند.

مردم ابتدا حق دارند بگویند: ما از بشری مانند خود تبعیت نمی‌کنیم. بعد

وقتی او ادّعی رسالت کرد و گفت:

﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ؛^۱

درست است که من مثل شما بشرم اما بشری که از جانب
اوبه من وحی می شود و جنبه رسالت از سوی خدا دارم﴾.

در این موقع مردم حق دارند بگویند:

﴿...فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ؛^۲

اگر راست می گویی و از جانب خدا رسالت داری، آیتی و
نشانه ای ارائه کن﴾.

اما حق ندارند آن آیت را مردم به میل خود تعیین کنند و پیامبر را بازیچه
امیال و اهواء نفسانی خود قرار دهند بلکه به اذن خدا آیتی ارائه می کند که
عقل های منصف را خاضع می سازد.

منشاء نفسانی تکذیب آیات قرآن

خداوند متعال با بیان این آیه شریفه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ﴾؛^۳
می فرماید: علّت این که مردمی در مقابل قرآن تسلیم نمی شوند بلکه آن را
تکذیب می کنند جهل آنها نسبت به حقایق آن است: چون احاطه علمی به
حقایق قرآن ندارند تکذیبش می کنند و آن را دروغ می پندارند و این نهایت
جهل و نادانی است که آدم هر چه را که نفهمد بگوید: دروغ است. انسان
عاقل وقتی مطلبی را نتوانست با عقل خود درک کند باید غرور خود را بشکند و
بگوید: من نمی فهمم؛ درک و عقلم ناقص است شاید در واقع حقیقتی باشد و

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۵۴.

۳. سوره یونس، آیه ۳۹.

من از درك آن ناتوان باشم... ولی برخی از انسان نمایان آنقدر مغرورند و به رقاء^۱ علمی خود معتقدند که هر چه از حیطه درك آنها خارج باشد اصلاً وجودش را منکر می شوند و این انکار و تکذیب را تشخّص خود می پندارند! گویی فهم و درك خود را معیار و ملاك وجود و عدم و میزان تشخیص حقّ و باطل و صدق و کذب به حساب می آورند. در ادامه آیه قبل چنین آمده است.

﴿وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ^۲﴾

و هنوز تفسیر عینی آیات قرآن که در روز قیامت ظهور می کند برای آنان نیامده است^۳.

حقایق قرآن در عالم پس از مرگ که حیات ابدی ماست روشن می شود و می فهمیم که قرآن چه می گفته است.

﴿كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ^۴﴾

امت های پیشین نیز چنین بوده و بر اساس جهالت تکذیب حقایق می نمودند^۴.

﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ^۴﴾

حال بنگر که سرنوشت آن ستمگران به کجا منتهی شد^۴.

اینك به همان راهی که آنها رفته اند اینها هم می روند و به همان سرنوشت شوم مبتلا می شوند:



۱. رقاء: بالا بودن.

۲. سورة یونس، آیه ۳۹.

۳. همان، آیه ۳۹.

۴. همان، آیه ۳۹.

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ﴾^۱
گروهی از آنان عاقلانه می‌اندیشند و به قرآن ایمان می‌آورند و
گروه دیگر از آنان به جهل و غرور خود باقی می‌مانند و ایمان
نمی‌آورند!﴾.

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ﴾^۲
و خدای تو می‌داند که مفسدان کیانند [و به چه کيفر
دردناکی باید دچار شوند]﴾.

شکست خفت بار مدعیان مبارزه با قرآن

تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مدعیانی به میدان آمدند و معلوم بود که وقتی
آنها را دعوت کرد که این کار را بکنید، قطعاً می‌آیند. آنها هم سخنورانی داشتند
که در فن سخن خیلی زبردست بودند. قصیده‌سرایانی داشتند. حتماً آمده‌اند؛ اما
شکست خورده‌اند. تاریخ اسلام نشان می‌دهد که در طول این ۱۴ قرن بسیاری برای
مبارزه با قرآن آمده‌اند، ولی شکست خورده و رسوایی به بار آورده‌اند. یکی از آنها
مُسَيْلَمَةُ کَذَّاب است که در زمان خود پیغمبر اکرم ﷺ مدعی نبوت بود. این فرد به
میدان آمده، ادعای نبوت کرده، کتابی هم با خود آورده، به مقابله با قرآن پرداخته
است و از جمله خواسته که به جنگ سوره فیل برود. در قرآن کریم در سوره فیل داریم:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ
كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ
بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ﴾^۳

۱. سوره یونس، آیه ۴۰.

۲. همان، آیه ۴۰.

۳. سوره فیل، آیات ۱ تا ۵.

آیا ندیدی خدای تو با اصحاب فیل [سپاه ابرهه] چه کرد؟ آیا
کید و تدبیری را که برای خراب کردن کعبه اندیشیده
بودند خراب نکرد؟ بر آنها مرغان ابابیل را فرستاد تا آن سپاه را
به سنگ‌های سخیل سنگباران کنند و تنشان را چون علفی
زیر دندان‌های حیوان خُرد گردانید.

چه قدر این کلمات زیبا و پرمحتواست. از يك واقعیت تاریخی حکایت
می‌کند و قدرت قهار خدا را نشان می‌دهد. می‌گوید: عده‌ای با فیل برای ویران
کردن کعبه آمدند. دیدید که خدا با آنها چه کار کرد؟ چند تا پرنده کوچک
مانند پرستو بالای سرشان فرستاد. هر کدام سه سنگریزه به اندازه يك نخود
همراهشان بود. یکی در منقارشان و دو تا هم در پنجه‌هایشان. اینها بالای سر آن
اصحاب فیل آمدند و سنگریزه‌ها را روی سرشان ریختند و آنها را کوبیدند و به
صورت توده کاه درآوردند. این سوره به این مطلب اشاره می‌کند که خیلی با
جلالت و پرمحتواست. آن مرد هم خواست به مبارزه با این سوره برود. چیزی
از پیش خودش درست کرد که رسوایی به همراه داشت و چیز مسخره‌ای شد.
او گفت:

«الْفِيلُ مَا الْفِيلُ * وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْفِيلُ * لَهُ ذَنْبٌ وَبِيلٌ * وَ
خُرُطُومٌ طَوِيلٌ»؛

اولاً کلماتش را از خود قرآن گرفته است: برای این که «الفیل» در قرآن و سوره
فیل است. «ما ادریک» هم در قرآن است: «وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ»^۱ خرطوم هم
در قرآن است: «سَنَسِمْهُ عَلَى الْخُرْطُومِ»^۲ «طویل» هم در قرآن است: «إِنَّ لَكَ فِي

۱. سوره حاقه، آیه ۳.

۲. سوره قلم، آیه ۱۶.



التَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا^۱؛ مفرداتش مال قرآن است. ترکیبی از خود ساخته که چیز مُضحکی از آب درآمده است.

«الْفِيلُ مَا الْفِيلُ وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْفِيلُ؛

فیل، چه دانی که فیل چیست؟».

«لَهُ ذَنْبٌ وَبِيلٌ وَخُرْطُومٌ طَوِيلٌ^۲؛

دُمی ضخیم و خرطومی دراز دارد!».

آیا در مقابل آن سوره پرمحتوا این کلمات مسخره نیست؟ بار دیگر خواست به جنگ سوره عادیات برود که قرآن کریم می فرماید:

﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا *

فَاتِّرْنَ بِهِ نَقْعًا * فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا * إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ^۳؛

سوگند به اسبان دونده‌ای که نفس زنان [به سوی میدان
جهاد] پیش می‌روند و سوگند به آنها که [بر اثر برخورد
سم‌هاشان به سنگ‌های بیابان] جرقه‌های آتش می‌افروزند
و با دمیدن صبح بر دشمن یورش می‌برند و گرد و غبار به
هر سو پراکنده می‌سازند و ناگهان در میان دشمن قرار
می‌گیرند همانا که انسان در برابر خدایش ناسپاس است﴾.

این سوره راجع به عظمت جهاد است و به قداست آن اسب‌هایی اشاره می‌کند که سربازان را به میدان جهاد می‌برند. تا آنجا که مورد سوگند خدا قرار گرفته‌اند و این مطلب بسیار مهمی است. عزّت‌آوری جهاد را بیان می‌کند و

۱. سوره مزمل، آیه ۷.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۶۸.

۳. سوره عادیات، آیات ۱ تا ۶.

از این راه، امت اسلامی را تشویق به جهاد می‌کند. حالا آن مرد ریاست طلب که به جنگ همین سوره آمده بود، سوره‌ای درست کرده که راجع به خوردن و شکم بارگی است:

«وَالْبَازِرَاتِ بَذْرًا * فَالْحَاصِدَاتِ حَصْدًا * فَالطَّاحِنَاتِ طَحْنًا
* فَالْعَاجِنَاتِ عَجْنًا * وَالْحَابِرَاتِ خَبْرًا * وَالثَّارِدَاتِ ثَرْدًا * وَ
الْلَّاقِيَاتِ لَقْمًا»^۱

قسم به کشاورزانی که دانه می‌افشانند و بعد درو می‌کنند و
بعد خرمن می‌زنند و آنگاه دانه‌ها را آرد می‌کنند و سپس خمیر
می‌کنند و نان می‌پزند و بعد ترید درست می‌کنند و سرانجام
لقمه می‌زنند!!».

عجز آشکار ملحدان در مبارزه با قرآن

ابن ابی العوجاء مردی ملحد و خیلی هم در سخنوری توانا بود. با چند نفر از
همفکرانش در مکه و در کنار کعبه اجتماع کردند. چهار نفر بودند؛ با هم پیمان
بستند و تا يك سال وقت معین کردند که چیزی مانند قرآن درست کنند. قرار شد
يك سال بعد در همان جا حاضر شوند و آورده‌های خود را بخوانند. بعد از يك سال
آمدند و در مکان مورد نظر اجتماع کردند. ساخته‌های خود را برای هم خواندند.
یکی گفت: من وقتی به این آیه رسیدم، دیدم نمی‌توانم با قرآن مبارزه کنم.
خود را در زمین دیدم و آن را در آسمان:

«وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ
الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدَ لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۲

۱. تاریخ الطبری، الإعجاز للرافعي.

۲. سوره هود، آیه ۴۴.



هر چه خواستم مانند این آیه، حدّاقلّ از حیث الفاظش، بیاورم، دیدم نمی‌توانم. دست برداشتم و خودم را عاجز دیدم.

دیگری گفت: من هم وقتی به این آیه در سوره یوسف رسیدم که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا اسْتِیْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾؛ دیدم نمی‌توانم وارد این میدان شوم. من هم دست برداشتم. هریک چیزی می‌گفتند و از مبارزه با قرآن اظهار عجز می‌کردند. در همین اثنا حضرت امام صادق علیه السلام از کنار مجمع اینها می‌گذشت. توقّفی کرد و نگاهی به آن جمع فرمود و این آیه را خواند:

﴿قُلْ لِّیْنَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا﴾^۱
اینها به هم نگاه کردند و گفتند: عجب! از کار ما آگاه بوده و از فکر ما خبر می‌دهد که ما چه می‌خواستیم بکنیم و جواب ما را نیز از خود قرآن داد که اگر جنّ و انس با هم جمع شوند، نخواهند توانست مانند آن را بیاورند.

هرگز يك انسان تحصیل کرده و متفکر نمی‌تواند مثل این کتاب را بیاورد؛ زیرا هر قدر هم کسی دانشمند متخصّص باشد، نمی‌تواند به همه علوم و فنون وارد شود و ریزه‌کاری‌های هر علمی را به نحو احسن تشریح کند. تا چه رسد به اینکه یقین داریم آورنده این کتاب مردی بوده که در تمام مدّت عمر خودش نه مکتبی رفته، نه استاد و معلمی به خود دیده، نه يك صفحه کتاب خوانده و نه يك بار قلم به دست گرفته و چیزی نوشته است. تمام عمر خود را در میان يك جامعه غیر مهذب و مردم دور از علم و تمدّن به سر برده است. ما هیچ راهی نداریم جز اینکه

۱. سوره یوسف، آیه ۸۰.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۸.

بگوییم این کتاب محصول مغز بشر نیست؛ بلکه سرچشمه گرفته از مبدئی است که علمش به همه جای عالم، محیط است. همان گونه که خود قرآن می گوید:

﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ﴾^۱

بگو آن (قرآن) را روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است.

یا می فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾^۲

و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آن چه را تو نمی توانستی بدانی به تو آموخت.

نه تنها دیگران نمی توانستند، بلکه تو هم نمی توانستی آن مطالب را خودت بفهمی و خودت بدانی. همچنین می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾^۳

و همان گونه که به پیامبران پیشین وحی فرستادیم، به تو نیز «روحی» را به فرمان خود وحی کردیم.

در ادامه می فرماید:

﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۴

۱. سوره نحل، آیه ۱۰۲.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۳. سوره شوری، آیه ۵۲.

۴. سوره شوری، آیه ۵۲.



تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست [از محتوای
قرآن آگاه نبودی] ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله
آن هر کس از بندگان خویش را که بخواهیم هدایت می کنیم
و تو مسلماً به راه مستقیم هدایت می کنی».

شاعر در این باره می گوید:

یتیمی که ناخوانده قرآن درست	کُتُب خانه هفت ملت بُشُست
نه از لات و عزّی برآورد گرد	که تورات و انجیل منسوخ کرد
شبی برنشست از فلک برگذشت	به تمکین و جاه از ملک درگذشت
چنان گرم در تیه قُربت براند	که بر سِدْره جبریل از او باز ماند

ندای بلند مبارز طلبی قرآن

موادّ اَوَّلِیَّهٔ قرآن که حروف ۲۸ گانهٔ الفباست در اختیار همه هست ولی ترکیب
آن همانند ترکیب قرآن از عهدهٔ همگان خارج است؛ حتّی به قدر کوتاه ترین
سوره که سه جملهٔ کوتاه بیشتر نیست و آن سورهٔ مبارکهٔ «کوثر» است. همان گونه
که تحدّی^۱ کرده و فرموده است:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ^۲﴾

اگر در آسمانی بودن قرآن تردیدی دارید [و آن را ساختهٔ فکر
بشر می پندارید] به قدر سوره ای مانند او بیاورید».

تا روز قیامت نیز این ندای بلند است و در این اعصار و ادوار روزگار، هر

۱. تحدّی: مبارزه طلبی.

۲. سورهٔ بقره، آیه ۲۳.

چه بشر مترقی تر بشود و فکرش روشن تر، عالی تر و دژاگ تر گردد، باز از آوردن کتابی مانند قرآن عاجز خواهد بود. آن هم نه تنها از جهت ترکیب لفظی آن که مربوط به جنبه فصاحت در کلام است و دارای اعجاز است، بلکه از جهات گوناگون معنوی نیز که اکنون مجال بحث آن نیست، در حد اعجاز است.

سایر معجزات رسول اکرم ﷺ

معجزات گوناگون نبی مکرم اسلام ﷺ

در گذشته ذیل آیاتی که مربوط به معجزه بودن قرآن بود عرض شد که در هر زمان پیغمبر مبعوث در آن زمان، لازم بود دلیلی بر نبوتش داشته باشد تا مردم بپذیرند و مطمئن به نبوتش گردند و آن دلیل همان معجزاتی است که داشته اند و چون پیغمبران گذشته دینشان مقطعی و مربوط به زمان خاصی بوده است، طبعاً معجزاتشان نیز مناسب با مردم همان زمان بوده و ابدی نبوده است و لذا ما امروز جز نقل قرآن کریم هیچ دلیلی بر نبوت انبیای سلف نداریم.

ما از طریق نقل و اخبار قرآن پی برده و معتقد شده ایم که مثلاً حضرت موسی علیه السلام پیغمبر مبعوث از جانب خدا بوده و معجزه اش هم «عصا» و «یدیضاء» بوده است و همچنین حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بوده و معجزه اش «احیای موتی»

و «إِبْرَاءَ أَكْمَه» و «أَبْرَص»^۱ بوده است و امروز هیچ اثری از معجزات پیامبران پیشین در دست بشر نیست. ولی حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی ﷺ که نبوتش پایان بخش منصب نبوت است و پس از او پیامبری نخواهد آمد، طبعاً دینش به نام دین مقدس اسلام دین جاودانه و ابدی بوده و برنامه زندگی برای تمام جوامع بشری در تمام ازمینه و اعصار خواهد بود از اینرو معجزه و دلیل نبوتش نیز باید جاودانه و متناسب با مردم همه زمان ها باشد و چنین هم هست زیرا معجزه و دلیل بر نبوت پیغمبر خاتم «قرآن» است که طی چهارده قرن پس از نزولش در دسترس جامعه بشری بوده و تا آخرین روز عمر بشر هم خواهد بود.

البته منظور این نیست که معجزه پیغمبر خاتم ﷺ منحصر به «قرآن» است بلکه معجزات دیگر هم برای مردم زمان خودش داشته است. قرآن معجزه باقیه و جاودانه آن رسول عظیم الشان الهی است.

الف: شق القمر

اینک چند نمونه از معجزات زمان حیات رسول اکرم ﷺ علاوه بر «قرآن» عرض می شود که از جمله آنها معجزه «شق القمر» است که ماه آسمان را با اشاره انگشت دو نیمه کرد و سپس آن دورا به هم متصل نموده است. در قرآن نیز اشاره ای به این شده که:

﴿اَفْتَرَيَتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ^۲﴾

قیامت نزدیک گشت و ماه شکافته شد.

در تفسیر آمده که جمعی از مشرکین مکه به پیامبر اکرم ﷺ گفتند: تو اگر صادق در ادعای نبوت هستی، از خدایت بخواه که با اشاره تو ماه را دو نیمه کند

۱. زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و برص و پیسی.

۲. سوره قمر، آیه ۱.



و بعد به هم پیوند. فرمود: آیا اگر من این کار را بکنم شما ایمان به نبوت من می آورید؟ گفتند: آری.

در گذشته بیان شد که معجزات اقتراحی و پیشنهادی اگر از جانب افراد حقیقت خواه حق پذیر باشد بسیار خوب است و جواب مثبت داده می شود و اگر هم ایمان نیاوردند قدر مسلم اینکه درباره آنها اتمام حجت شده است. به هر حال آنها پیشنهاد شق القمر کردند و رسول اکرم ﷺ نیز اجابت فرمود و این معجزه انجام شد.

ب: نوازش نخله حثانه

وقتی پیامبر اکرم ﷺ از مکه به مدینه هجرت کرد، در مسجد که برای مردم می خواست صحبت کند به ساقه درخت خرماي خشکیده ای که در کنار محراب بود تکیه می کرد. پس از مدتی اصحاب به فکر افتادند منبری درست کنند که آن حضرت به هنگام صحبت روی آن بنشیند تا هم خسته نشود و هم همه جمعیت چهره مبارک ایشان را ببینند. از اینرو يك منبر دوپله ای درست شد.^۱

روز اول که رسول اکرم ﷺ از ساقه درخت خرما جدا شد و روی منبر نشست، ناگهان ناله ای اندوهبار از آن ساقه بلند شد مانند شتری که در فراق بچه اش بنالد آنچنان که همه مردم حاضر در مسجد، متأثر و منقلب شدند و به گریه افتادند. رسول اکرم ﷺ که چنین دید از منبر پایین آمد و به سمت آن ساقه رفت و آن را بغل کرد و دست نوازش روی آن کشید. ساقه آرام شد. رسول اکرم ﷺ برگشت و روی منبر نشست و فرمود: اگر من دست به سرش نمی کشیدم، این ساقه درخت تا روز قیامت می نالید. از اینرو آن ساقه در میان مسلمانان به «نخله حثانه» معروف شد. حثانه یعنی آن مادر مهربانی که در فراق فرزندش ناله سر می دهد و می نالد.

۱. نمونه دیگر به نقل علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار این است.

ج: حرکت درخت

در خطبه قاصعه^۱ که شاید طولانی ترین خطبه نهج البلاغه است و امام علیه السلام در آن مطالب مختلفی بیان می کند، در قسمت پایانی آن آمده است: من درمگه کنار پیامبر ایستاده بودم. جمعی از سران قریش همچون ابوجهل و ابوسفیان و ولید بن مغیره نزد پیامبر آمدند و بی ادبانه نام ایشان را بردند و گفتند:

«يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَتَيْتَ أَجَبْنَا إِلَيْهِ وَأَرْبَتْنَا عِلْمَنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ»^۲

ای محمد! تو ادعای بزرگی کرده ای، که هیچیک از پدران تو و کسی از خاندان تو چنین ادعایی نکرده اند و ما از تو چیزی را می خواهیم که اگر به جای آوری و به ما نشان دهی می دانیم که پیامبر و فرستاده خدایی و گرنه جادوگر و دروغ گویی!».

فرمود: خواسته و پیشنهاد شما چیست؟ گفتند: می خواهیم آن درخت را صدا بزنیم که از ریشه کنده شود و جلوی پاید و پیش روی تو بایستد. فرمود: البته خداوند قادر به هر کاری هست. من هم به اذن خدا می توانم. ولی آیا اگر من به اذن خدا این کار را انجام دادم، ایمان می آورید؟ گفتند: بله. فرمود: آنچه را می خواهید انجام می دهم، ولی می دانم که شما ایمان نخواهید آورد.

«إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيضُونَ إِلَيَّ خَيْرٍ»

می دانم که شما حالت خضوعی نزد حق ندارید و به سوی خیر و نیکی باز نخواهید گشت».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۰۱.

«وَأَنَّ إِنْ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ وَمَنْ يُحْزَبُ الْأَحْزَابُ؛^۱

در میان شما کسانی هستند که بر کفر خودشان باقی می‌مانند تا این که در چاه انداخته می‌شوند و نیز کسی در میان شما هست که نبرد احزاب را به راه خواهد انداخت، لشکرکشی کرده و حزبا و گروهها را با هم مؤتلف می‌کند و علیه من می‌شوراند و با من می‌جنگد».

این دو مطلب اخبار غیبی بود و آن حضرت از آینده خبر داد. در این جمعیت ابوجهل، ولید، عتبه و شیبه بودند که بر کفر خود باقی ماندند تا در جنگ بدر کشته شدند و اجسادشان را به دستور پیامبر ﷺ در چاه انداختند و منظور حضرت از کسی که جنگ احزاب را پیش خواهد آورد ابوسفیان بود. زیرا هم او بود که گروهها را با هم مؤتلف کرد و جنگ احزاب را پیش آورد. سپس فرمود: در عین حال، من برای اینکه حجت را بر شما و دیگران تمام کنم، به اذن خدا این کار را انجام می‌دهم. آنگاه به درخت اشاره کرد و فرمود:

«يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ إِنَّ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ

أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَانْقَلِعِي بِعُرْوِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ؛^۲

ای درخت! اگر تو به خدا و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی که من رسول خدا هستم، با ریشه‌ات از زمین کنده شو، به نزد من بیا و به فرمان خدا مقابل من بایست».

از این جمله معلوم می‌شود که عالم نباتات هم به خدا و روز قیامت و رسالت ایمان دارند. همان طور که در قرآن کریم داریم:

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۰۱.

۲. همان.

﴿وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ!﴾
 هر چیزی که در عالم وجود دارد تسبیح خدا می‌کند. ولی
 شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

جمادات، نباتات و حیوانات، همه در حال تسبیح و تحمید خدایند. در
 سورة نور نیز می‌خوانیم:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ
 صَاقَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ!﴾
 هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است تسبیح خدا می‌کنند.
 پرندگانی که در آسمان پرواز می‌کنند در حال تسبیح خدا
 هستند و همه علم به تسبیح خود نیز دارند.

هم مُسَبِّحند و هم عالم به تسبیح‌چند. شما که راهی به عالم جمادات و
 نباتات و حیوانات ندارید، حق داوری ندارید و نمی‌توانید منکر شوید. آن که
 خالق است، او اثبات مطلب می‌کند. به قول آن شاعر عارف:
 شما نامحرم هستید. صدای آنها به گوش نامحرمان نمی‌رسد. شما مشغول
 آب و علف هستید. فقط با جمادات سروکار دارید. دایم می‌گویید خانه من
 چنین است، ماشین من چنان است، مزرعه من، تجارتخانه من و... شما با
 جمادات سروکار دارید.

چون شماسوی جمادی می‌روید از جمادی در جهانِ جان روید
 محرم جان جمادان کی شوید غُلغل اجزای عالم بشنوید

به هر حال از این جمله رسول اکرم ﷺ که به آن درخت خطاب کرد و در

۱. سورة اسراء، آیه ۴۴.

۲. سورة نور، آیه ۴۱.



نهج البلاغه نقل شده است، روشن می شود که نباتات نیز به خدا و رسول ﷺ و روز قیامت ایمان دارند. بعد امام علی (ع) قسم می خورد:

قسم به کسی که او را مبعوث به حق کرده است، دیدم درخت از زمین با ریشه هایش کنده شد، زمین را شکافت و جلو آمد در حالی که به شدت صدا می کرد. مانند پرندگان که هنگام پرواز بال و پرمی زنند و صدایی از خود دارند، شاخه هایش به هم می خورد و صدا می کرد. آمد تا پیش رسول خدا ﷺ ایستاد. وقتی درخت ایستاد قریش [ابوجهل ها] به هم نگاه کردند و گفتند: حالا دستور بده تا دو نیمه شود؛ نصفش بماند و نصفش بیاید. معلوم است که بهانه است. فرمود: بسیار خوب! به درخت خطاب کرد که نصف بیاید و نصف بماند. نیمی از درخت ماند و نیم دیگرش سریع تر و باشتاب بیشتر از بار اول نزد پیامبر ﷺ آمد و صدای شدیدی داشت. آن چنان به پیغمبر ﷺ نزدیک شد که گویی می خواهد او را در آغوش بگیرد و به آن حضرت پیچد. شاخه بلندش را روی دوش پیغمبر ﷺ افکند و بعضی از شاخه های دیگر را بردوش من انداخت. باز آنها از روی کفر و لجاج گفتند: این بار بگو این نیمه باز گردد و به اولی متصل شود و به صورت اولش در آید. پیامبر ﷺ دستور فرمود و درخت چنین کرد. دوباره به هم نگاه کردند و گفتند: ساحر ماهری است و سحری عجیب و شگفت آور دارد و گفتند: ما زیر بار حرف تو نمی رویم، مگر امثال همین آدم (منظورشان امام علی (ع) بود) حرف تو را تصدیق کنند. اما حضرت علی (ع) از کسانی است که از هیچ ملامتی در راه خدا نمی ترسند و از گروهی است که قرآن می فرماید: «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۱ در مقابل حضرت امیر علی (ع) آن منکران مصداق واقعی این آیه هستند.

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ
يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾

از آنان کسانی هستند که به تو گوش فرامی دهند ولی بر
دل‌های آنها پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش آنها
سنگینی قرار داده‌ایم.

اینها هر چه ببینند، باز تصدیق نخواهند کرد، می‌گویند سحر و جادوست.
اینها نمونه‌هایی بود از معجزات مقطعی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در زمان حیات
خود داشته است و اکنون نیست. اکنون نه شق القمر هست، نه نخله حنانه و نه
درخت از ریشه کنده شده و جلو آمده که در نهج البلاغه نقل شده است. به هر
حال منظور این بود که معجزات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منحصر به قرآن نیست بلکه
«قرآن» معجزه خالد و جاودان آن حضرت در تمام ازمنه و اعصار تا آخرین روز عمر
بشر می‌باشد.



فصل سوم

ضرورت بشربودن

صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ

پیامبر



ضرورت بشر بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ضرورت بشر بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند متعال در سوره مبارکه اسراء می فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا
أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾

مانع ایمان آوردن مردم هنگامی که هدایت قرآن به سویشان
آمد این بود که گفتند: آیا خداوند بشری را به رسالت
مبعوث کرده است؟!﴾

راستی شگفت آور است که مردم با اینکه در هر زمانی از پیغمبر زمان خود
معجزاتی می دیدند و می فهمیدند که آن کارها کار بشر عادی نیست و کار خدایی
است که به دست بشر انجام می شود در عین حال ایمان به نبوت و رسالت او

نمی آوردند و می گفتند: تو هم مثل ما بشری هستی:

﴿مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْسِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۱

این چه پیامبری است که غذای خورد و در بازارها راه می رود.

﴿أَبَشَرًا مِّمَّنَا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ﴾^۲

آیا این عقلانی است که ما از يك بشری مانند خود تبعیت کنیم.

این شدنی نیست، اگر خدا می خواست از جانب خود پیغمبری بفرستد از جنس ملک و فرشته می فرستاد.

البته به این مطلب باید توجه داشته باشیم که مشرکین و بت پرستان منکرو وجود خدا نیستند بلکه خداوند را به عنوان خالق عالم و آدم قبول دارند اما او را به عنوان «معبود» که مستقیماً پرستش شود قبول ندارند و بت ها را می پرستند و می گویند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۳

ما [بت ها] را عبادت می کنیم برای اینکه آنها ما را به خدا نزدیک کنند.

یعنی بت ها «خالق ما» نیستند بلکه «معبود ما» و نزدیک کننده ما به خدا هستند و لذا می گفتند اگر خدا خالق ما می خواست برای هدایت ما پیغمبری بفرستد، از جنس ملائکه و فرشتگان می فرستاد نه از جنس بشر و این حرف البته در حدّ خود حرف درستی است زیرا بشر اهلیت و صلاحیت این را ندارد که مستقیماً با خدا در ارتباط باشد و مسئولیت بسیار مهم هدایت بشر را به عهده



۱. سوره فرقان، آیه ۷.

۲. سوره قمر، آیه ۲۴.

۳. سوره زمر، آیه ۳.

بگیرد، بلکه باید این مسئولیت از جانب خدا به ملک و فرشته‌ای از ملائکه و فرشتگان مقرب درگاه خدا اعطا شود. این حرف چنانکه گفتیم حرف درستی است ولی باز سنخیتی بین بشر و ملک نیست تا ملک که دارای شهوت و غضب نیست برای بشر که دارای شهوت و غضب است الگوی درزندگی باشد. پس تنها راه حکیمانه این است که خداوند علیم قدیر حکیم فردی از جنس بشر را برگزیند و ساختمان وجودی او را طوری تنظیم کند که هم دارای جنبه ملک باشد و هم دارای جنبه بشری؛ از جنبه ملک با خدا در ارتباط باشد و از جنبه بشری با بشر تا برنامه وحی و دین را از خدا بگیرد و به بشر برساند و خودش هم عملاً اسوه و الگو برای افراد بشر باشد و بگوید: من هم مانند شما بشرم و دارای شهوت و غضبم و تنها فرق من با شما این است که به اذن و تقدیر خداوند علیم قدیر حکیم، مَهْبُط^۱ وحی آسمانی قرار گرفته‌ام و مبعوث از جانب خدا به رسالت گشته‌ام.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۲

لذا می‌بینیم خداوند در جواب مشرکین و بت پرستان که می‌گفتند: چرا خدا، رسول از جنس بشر فرستاده و از جنس ملک نفرستاده است فرموده است:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾^۳

بگو: اگر در روی زمین فرشتگان زندگی می‌کردند، البته لازم می‌شد برای هدایت آنها فرشته‌ای از جنس خودشان نازل کنیم چرا که رهبر و الگو برای هر گروهی از جنس خودشان باید باشد.

۱. محل فرود آمدن.

۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۳. سوره اسراء، آیه ۹۵.

به همین جهت برای هدایت شما جامعه بشری نیز رسول از جنس خودتان فرستاده‌ایم تا عملاً هم الگو برای شما آدمیان باشد. حال آنچه که وظیفه انسانی و ایمانی ماست، تفکر و اندیشیدن در این حقیقت است که هدف اصلی خداوند مَثَن از ارسال رسل و انزال کتب و تشریع شرایع این بوده که عالم انسان را با خودش آشنا ساخته و آدمیان را حرکت داده به عالم قرب خودش برساند و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ^۱﴾
ای انسان! تو یقیناً بار سفر بسته و رو به سوی پروردگارت در حال پیشروی هستی و سرانجام به دیدار او خواهی رسید.

و به ما تلقین کرده که در همه حال بگوییم:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾
ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.

تأکید قرآن بر بشربودن پیامبر ﷺ

به هر حال قرآن کریم بر بشربودن پیامبر ﷺ تکیه و تأکید داشته می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ^۲﴾
رسولی از خود شما به سوی شما آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است؛ علاقه شدید به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

۲. سوره توبه، آیات ۱۲۸ و ۱۲۹.

رثوف ورحيم است. پس اكر آن‌ها از تو روى بگردانند؛ بگو
خدا مرا كافى است. هيچ معبودى جز او نيست بر او توكل
كردم و او پروردگار عرش بزرگ است».

در آيه مزبور در خصوص اين كه پيامبر ﷺ بايد از جنس بشر باشد نه از جنس
ملك مى فرمايد:

﴿... مِنْ أَنْفُسِكُمْ...﴾

يعنى پيامبرى به سوى شما آمد كه از جنس شماست.
البته بعضى بهانه گيرى مى كردند و مى گفتند:

﴿لَوْ أَنْزَلْ عَلَيْهِ مَلَكٌ﴾^۱

چرا از جانب خدا ملك نيامده كه رسول يا همراه رسول باشد؟ فرمود:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا
عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾^۲

اگر روى زمين ملائكه زندگى مى كردند، ما هم براى آن‌ها
رسولى از جنس ملك مى فرستاديم».

ولى رسول بشر بايد از جنس بشر باشد تا بتواند براى آدميان الگو باشد و عملاً
به آن‌ها بفهماند كه بشر با داشتن تمام غرايز بشرى مى تواند تقوا پيشه كند و از
گناهان بپرهيزد. وگرنه ملك كه داراى شهوت و غضب و ديگر غرايز نيست، چگونه
مى تواند درس تقوا و پرهيزگارى به بشر بدهد؟ در امر تعليم و تربيت الگوى عملى
بودن؛ عامل بسيار قوى و مؤثرى است و اين از عهده ملك بر نمى آيد. به ما هم
گفته اند: شما هم مبلّغ عملى باشيد بيش از آن مقدار كه مبلّغ گفتارى هستيد.

۱. سورة انعام، آيه ۸.

۲. سورة اسراء، آيه ۹۵.

«كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ»^۱

مردم را با غیر زبانتان دعوت به دین کنید، خیلی حرف نزنید، عمل نشان بدهید».

«لِيُرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْإِحْتِمَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْخَيْرَاتِ ذَلِكَ دَاعِيَةُ»^۲

تا مردم از شما تقوا و ورع و کوشش در انجام وظایف را ببینند و دعوت واقعی همین است و گرنه زاهدانه حرف زدن و راغبانه عمل کردن سبب تناقض در فهم دینی مردم می شود».

حتی فرموده اند:

«كُونُوا دُعَاةً صَامِتِينَ»

دعوت کننده ساکت باشید».

نه این که فقط «دُعَاة ناطِقِينَ» باشید و مردم همه اش از شما حرف بشنوند و عمل نبینند! داعی صامت باشید یعنی؛ عمل شما مردم را دعوت به دین کند در حالی که زبانتان ساکت است و حرفی نمی زنید. حاصل آن که چون رسول باید تبلیغ عملی کند و ملک از عهده این کار بر نمی آید، پس رسول بشر باید از جنس بشر باشد و لذا فرموده است:

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا»^۳

اگر فرضاً می خواستیم ملک را رسول قرار بدهیم باز لازم می شد که به صورت انسان بفرستیم».



۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۲۷۷، ماده (ورع).

۲. همان.

۳. سوره انعام، آیه ۹.

منظور از رجال در آیه شریفه

اینجا توجه دادن به این نکته هم خالی از تناسب نیست که اگر در آیه شریفه آمده:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ﴾

رسولانی که ما قبل از تو فرستاده‌ایم همه مردانی بوده‌اند

که طرف وحی ما واقع می‌شده‌اند.

مقصود این است که پیامبران ما همه از جنس بشربوده‌اند نه این که همه در سنین بالای عمر بوده‌اند.

آنگونه که صباوت^۲ و كودك بودن را مانع از نیل به مقام نبوت نشان بدهد و حال آن که درباره حضرت یحیی علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۳

ما به او هنگامی که كودك بود حكم و فرمان نبوت دادیم.

وگفتیم:

﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾^۴

ای یحیی! کتاب [خدا] را با قوت و قدرت بگیر.

همچنین درباره حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید در حالی که يك كودك گاهواره‌ای بود:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۵

گفت: همانا من بنده خدایم، به من کتاب آسمانی داده و نبی

و پیامبرم قرار داده است.

۱. سورة نحل، آیه ۴۳.

۲. صباوت: كودکی.

۳. سورة مریم، آیه ۱۲.

۴. همان.

۵. همان، آیه ۳۰.

در میان امامان علیهم السلام نیز داریم که درسین کودکی به مقام امامت رسیده‌اند. امام نهم حضرت امام جواد علیه السلام و امام دهم حضرت امام هادی علیه السلام و امام دوازدهم حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین بوده‌اند.

وظیفه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط ابلاغ پیام

در آیات گذشته بحث راجع به این بود که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را دعوت به توحید می‌کند، آن کسانی که حقیقت طلب هستند و مانند تشنه‌ای برای آب، زلال حقیقت را می‌پذیرند و در مقابل حق تسلیم می‌شوند و در راه آن فداکاری‌ها هم می‌کنند، اما گروهی دیگر هستند که حقیقت خواه و حق‌پذیر نیستند بلکه مستکبر و لجوج و معاندند و اعتنایی به حق و حقیقت نمی‌کنند بلکه تا می‌توانند کارشکنی هم می‌کنند و سنگ سر راه دیگران نیز می‌گذارند.

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ حَفِظًا إِلَّا الْبَلَاغُ
وَأَنَا إِذَا أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرَّحَ بِهَا وَإِنْ نَصَبُهُمُ سَيِّئَةً بِمَا
قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ﴾

پس اگر روی برتابند، ما تو را برآنان نگهبان نفرستاده‌ایم.
بر عهده تو جز رسانیدن [پیام] نیست، و ما چون رحمتی از
جانب خود به انسان بچشانیم، بدان شاد و سرمست گردد،
و چون به [سزای] دستاورد پیشین آنها، به آنان بدی رسد،
انسان، ناسپاسی می‌کند.﴾

حال در این آیه خدا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: راجع به این دسته از مردم خیلی نگران نباش که نمی‌پذیرند، بگو: من کار خودم را کردم. من از طرف خدا مأمور به ابلاغ پیام بوم و ابلاغ کردم. شما هم ماهیت خودتان را نشان دادید و پیام خدا را قبول نکردید. من دیگر با شما بحثی ندارم، بحث کردن با مردمی که نمی‌خواهند

حقیقت را قبول کنند، تضییع وقت است و کاردرستی نیست. هم اکنون خدا به من دستور داده که بگو: همین کافی است که خداوند در میان من و شما گواه باشد. خدا شاهد است و می بیند که من کار خودم را کردم و پیام او را به شما ابلاغ نمودم و شما را هم می بیند که پیام او را نپذیرفتید. باشد تا روز قیامت به هم برسیم و ببینیم حق با کدام يك از ما بوده است. چه آنکه او نسبت به حال بندگانش آگاه و بیناست.

بهبانه جویی های مردم و صبر انبیاء ﷺ

اساساً مردم اسیر هوای نفس خویشند و می خواهند آزاد باشند، در حالی که انبیاء ﷺ می خواهند آنان را از اسارت هوای نفس برهانند و دنیا و آخرت آنها را با حاکمیت احکام خدا در زندگی شان، قرین سعادت گردانند. ولی مردم این حقیقت را درک نکرده با بهانه های گوناگون به مخالفت با انبیاء ﷺ برخاسته سرستیز نشان داده اند. اینک به دو نمونه از این بهانه ها اشاره می کنیم.

بهبانه اول: منافات رسالت با بشریت

از جمله بهانه هایی که مردم در هر زمانی داشته اند این بوده که:

﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا^۱﴾

گفتند: شما هم مثل ما بشری هستید.

به زعم آنها بشر نمی تواند نبی و رسول از جانب خدا باشد؛ بلکه نبی و رسول باید فرشته آسمانی و از جنس غیر انسان باشد.

﴿وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ^۲﴾

و [خدای] رحمان چیزی از آسمان نازل نکرده است.

۱. سوره یس، آیه ۱۵.

۲. سوره یس، آیه ۱۵.

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾

شما جز دروغ گفتن مایه ای ندارید.

چون مشرکان به وجود خدا و خالق عالم اعتقاد دارند منتها بت ها را ربّ خود می دانند که از جانب خدا سرپرستی عالم به آنها واگذار شده است! از نظر مشرکان «ربّ النوع ها» می توانند رفع گرفتاری ها و حلّ مشکلات بنمایند. از این رو آنها را می پرستند و معبود خود می دانند و می گویند: خالق عالم، رحمان است و مهربان. هرگز بندگان خود را به رنج و تعب نمی افکند که قانونی وضع کند و آنان را به اسارت قانون درآورد. رحمانیت خدا اقتضاء می کند که بندگان خود را آزاد بگذارد تا آن گونه که دلشان می خواهد عمل کنند.

در دنیای متمدّن روشن فکر مآبان نیز چنین فکری هست که انسان باید آزاد باشد و مقید به حلال و حرام نباشد. از این رواج خالق عالم تعبیر به «رحمان» کرده و گفته اند:

﴿وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾

مقام رحمانیت خدا اقتضاء می کند که دستوری ندهد که برای بشر تکلف و محرومیت بیاورد و از طرفی می گفتند: رسالت با بشریت منافات دارد و بشر نمی تواند رسول باشد.

بیهانه دوم: آزاد بودن بشر به اقتضای مقام رحمانی

از طرفی می گفتند مقام رحمان - که مقام مهربانی است - اقتضاء نمی کند که بشر را در چنبر قانون، محدود گرداند. در صورتی که این دو سخن هر دو باطل است و خلاف حکم عقل حکیم است. اما مسئله منافات بین بشریت و رسالت در گذشته مکرر بحث شده که باید «رسول»، «بشر» باشد تا الگو قرار گیرد. همان شهوت و غضبی که همه دارند او هم داشته باشد تا بگوید: من هم



با داشتن شهوت و غضب مثل شما غذا می خورم. می خوابم، ازدواج و تولید مثل می کنم و... تمام این کارها را مثل شما انجام می دهم؛ اما در عین حال بشری امین هستم و صادق و متّصف به فضایل اخلاقی.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۱

قطعاّ برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشق نیكوست.

رسول باید طوری باشد که اسوه والگو برای بشر باشد و اگر فرشته بود چون از جنس بشر نبود نمی شد که برای بشر الگو باشد. نبی باید از جنس بشر باشد منتها بشر ممتازی که با عالم ربوبیت ارتباط داشته باشد؛ وحی را از خدا بگیرد و به مردم برساند.

و اما مقام رحمانیت، چون رحمت و محبت دارد، باید مراقب باشد که انسان ها به وادی هلاکت نیفتند و باید قانونی معین و دستوراتی صادر کند که به آن عمل کنند تا گرفتار شهوات مهلك نشوند.

آری! صفت رحمانیت اقتضاء می کند که خدای تعالی رسول بفرستد و شریعت تشریع کند. ما فرزند خود را زمانی دوست داریم که کاملاً مراقب او باشیم تا هرکاری را انجام ندهد و با هرکسی معاشرت نکند. اما اگر فرزند خود را به حال خودش رها کنیم و او دنبال هرزگی و بازیگوشی برود، به او محبت نکرده ایم و برای او ارزش قائل نشده ایم. وقتی برای فرزند خویش احترام قائل هستیم و به او محبت می کنیم که او را تحت مراقبت بگیریم؛ برای او قانون تعیین کنیم. قانون معاشرت با مردم، قانون نشستن و برخاستن و سخن گفتن و اینها علامت محبت است. در واقع دشمنی اقتضاء می کند که فرزندمان را به حال خود رها کنیم و کاری به کار او نداشته باشیم که با این روش نه تنها به شخصیت انسانی

او صدمه زده ایم؛ بلکه زمینه انحراف او را هم فراهم کرده ایم. خدا هم برای حفظ کرامت انسان و لزوم احترام به جنبه های معنوی او فرموده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۱

به تحقیق ما فرزندان آدم را مورد تکریم قرار داده ایم.

به همین جهت او را تحت مراقبت خود قرار داده آن چه را که به صلاح و یا موجب فساد اوست به او گفته، راه خیر و شر را به او نشان داده ایم تا بتواند به راه سعادت برود و به هلاکت نیفتد. بنابراین، مقام رحمانیت، مقتضای شریعت است نه به حال خود رها کردن و آزاد ورها گذاشتن انسان. پس این هردو حرف (بشر نبودن پیامبر و آزاد ورها بودن انسان به اقتضای رحمانیت) مخالف حکم عقل است:

سه اشکال اساسی معاندان به انبیای عظام

انبیا حقایق عقلانی را برای مردم بیان می کردند اما آن مردم لجوج و معاند که به زعم خود خواستند در مقابل منطق انبیا علیهم السلام حرف منطقی زده باشند، گفتند ما سه اعتراض و اشکال به شما داریم:
اولاً:

﴿قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾

گفتند: شما هم مثل ما بشری هستید.

اگر بنا بود بشری بتواند با آسمان و خدای آسمان ارتباط برقرار کرده و از جانب او مبعوث به رسالت گردد، باید ما هم بتوانیم این چنین باشیم!

ثانیاً:

﴿تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا؛

شما می خواهید ما را از آنچه که پدرانمان می پرستیدند؛ باز
دارید [و این کاری ناشدنی است].﴾

ثالثاً:

﴿فَاتُّونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ؛

بنابراین، شما باید دلیل روشنی برای ما بیاورید. که با خدای
آسمان در ارتباط هستید.﴾

کلمه «سلطان» درآیه، به معنای «دلیل» و برهان است. از آن نظر که دلیل و
برهان منطقی، سُلْطَةُ بَرْفَكْرٍ و عقل پیدا می کند و فکر را مُجَاب می سازد و عقل
آزاد، در مقابل برهان روشن منطقی خاضع می شود و آن را می پذیرد، از این نظر به
دلیل و برهان عقل پسند «سلطان» گفته می شود.

پاسخ پیامبران به اشکال معاندان

قرآن کریم، پس از نقل اعتراضات کافران به پیامبران ﷺ در مقام جواب
برآمده و گفتار پیامبران ﷺ را که به کافران گفته اند، از زبان خودشان نقل می کند:

الف: پاسخ اشکال اول

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ
عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ؛

پیامبران شان گفتند: [اما راجع به اشکال اولتان که ما هم
مثل شما بشری هستیم آری] مسلّم است ما بشری همانند

شما هستیم؛ ولی خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد
[و شرایط خاص رسالت در او باشد] مَنّت گذاشته [موهبت
رسالت خود را به او عنایت می‌کند].

یعنی تنها مماثلت^۱ و همگون بودن در بشریت، دلیل بر این نمی‌شود که تمام افراد بشر در تمام صفات و حالات از ظاهری و باطنی یکسان باشند! در صورتی که می‌بینیم گاهی دوبرادر از یک پدر و از یک مادر در یک روز و یک ساعت توأمأً یعنی دو قلمو متولد می‌شوند آنگاه می‌بینیم آن دوازده حیث شکل و قیافه ظاهری گرفته تا روحیات باطنی از افکار و عقاید و اخلاق، علم و فهم و عقل و درایت، تفاوت بسیار عمیق و وسیعی از یکدیگر دارند! یکی آن چنان ژرف اندیش است که ذره اتم را می‌شکافد و سفینه به ماورای جو می‌فرستد و آن دیگری از حساب $2 \times 2 = 4$ هم ناتوان است!

حال آیا این توقع درست است که چون ابوجهل و پیامبر ﷺ هر دو بشرند، پس باید ابوجهل هم به معراج برود؟ آیا این صحیح است که بگوییم جامعه بشری از آن جهت که همه بشرند، باید تمام افراد دکترو مهندس، بتا و نجار، آهنگرو قصّاب و بالاخره همه پیغمبر شوند یا خیر باید انسان عاقل با ایمان بگوید: آن آفریدگار حکیم، هر کسی را بهر کاری ساخته است و مهر آن را در دلش انداخته است:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ^۲﴾

خدا داناتر است که رسالتش را کجا قرار دهد.

او که مدبرِ علیم حکیم عالم است از همه عالم تربه شرایط شایستگی هریک

۱. مثل هم بودن.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۴.



از بندگانش برای اعطای موهبت رسالتش می باشد که فرموده است:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾^۱

ولیکن خدا بر هر کدام از بندگانش که بخواهد منت می گذارد [و او را به پیامبری برمی گزیند].

این نکته باید همیشه در یادمان باشد که ما به بحث های معارفی پس از عبور از مرحله توحید و شناخت خدا - با صفات کمالش که از جمله آنها حکمت لایتنهای اوست - می پردازیم. ما از این باور گذشته ایم که حکمت او نامحدود و عقل و درک ما محدود است و هرگز حقیقت نامحدود، در ظرف ادراک محدود نمی گنجد! خودش هم فرموده است:

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲

خدا می داند و شما نمی دانید.

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳

اندکی از علم، به شما داده شده است!

بنابراین نگویند: ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾؛ شما مدعیان رسالت نیز مانند ما

بشر هستید و بشر با بشر چه تفاوت دارد که شما پیامبر باشید و ما نباشیم!

کارپاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

آن یکی شیر است کادم می خورد واین یکی شیری است کادم می خورد

بین شیری که خوراک آدم است با شیری که آدم خوراک اوست خیلی تفاوت است.

خداوند دو منت دارد یکی بر جامعه بشر که برای هدایت آنها به راه سعادت ابدی،

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۵.

پیامبران معصوم از هرگونه خطا فرستاده است و منت دیگر بر پیامبران که آنها را از میان بندگان برگزیده و موهبت عظمای رسالت خود را به آن پاکان عطا فرموده است:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾

ب: پاسخ اشکال دوم:

اما اشکال دوم کافران به پیامبران آن بود که می گفتند: شما می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند، باز دارید و ما را از راهی که پدرانمان رفته اند، برگردانید؟! این حرف آن چنان پوچ و بی ارزش است که جای جواب دادن ندارد! درآیه هم به آن جوابی داده نشده است زیرا انسان دارای عقل است و باید بیندیشد: اگر راه پدران مطابق با منطق عقل است، از آن نظر که عقلانی است می پذیرد نه از آن نظر که راه پدران است. اما اگر مخالف با منطق عقل است، آن را از آن نظر که مخالف عقل است کنار می گذرد و هرگز راه پدران بودن، دلیل بر حقیقت آن نمی باشد! در آیات دیگر از قرآن نیز این سخن از کافران نقل شده و شاید از آن جهت که دستاویزی برای بهانه جویان نباشد و آن را به عنوان يك حرف منطقی به رخ دیگران نکشند؛ در آن آیات جواب آن نیز داده شده است. از جمله:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ

آبَاءَنَا أَوَّلُكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ^۱

وقتی به آنها گفته می شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می گویند ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. حال آیا اگر پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و راه حق را نیافته بودند [باز هم پیروی از آنها عقلانی بود].

پاسخ اشکال سوّم:

و اما حرف سوّم کافران که به پیامبران می گفتند:

﴿فَاتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾^۱

پس برای ما حجتی آشکار بیاورید.

حال که شما ادّعای رسالت از جانب خدا دارید پس «سلطانی مُبین» یعنی دلیل و برهانی آشکار برای ما بیاورید تا اطمینان به صدق ادّعایتان پیدا نموده، ایمان به رسالتتان بیاوریم. این حرف، حرف بسیار خوب و منطقی و عقلانی است که نباید هر ادّعایی را از هرکسی مخصوصاً در مسائل مربوط به دین و معارف دینی پذیرفت. زیرا مسائل مربوط به معارف دین اگر از مسیر حق منحرف باشد، آدمی را به وادی های هلاک و شقاء دائم می افکند.

هوشیاری جوانان در خصوص مدّعیان شیادِ عرفان

تذکّر این مطلب اینجا خالی از تناسب نیست که در زمان ما، مدّعیان کاذب تحت عناوین عرفان و سیر و سلوک و خودسازی و... فراوان شده اند و با تشکیل محافل از مردان و زنان، سبب انحراف ساده دلان از پسران و دختران می شوند و احیاناً کشف و کراماتی هم برای برخی از آنان جعل می کنند که مثلاً اخبار از غیب کرده و از ما فی الضمیر اشخاص خبر می دهد، گم کرده ها را پیدا و سحر و جادو باطل می کند و تسخیر جنّ و احضار روح می نماید و...

در این شرایط، مراقبت و هوشیاری بسیاری لازم است که مخصوصاً جوانان پاکدل از پسران و دختران به دام و کمند این دسته از شیادان نیفتند و این را هم بدانند که اگر فرضاً کسانی در اثربخاطر و مجاهدات نفسی به پاره ای از

۱. سورة ابراهيم، آیه ۱۰.

این اطلاعات دست یافته باشند و اعمال غریبی از آنها مشاهده گردد، اینها دلیل بر آدم خوب بودن و مقرّیّت در نزد خدا نمی شود! چه بسا جوکیان هند و مرتاضان غیر معتقد به خدا نیز از اینگونه عجایب اعمال و غرایب احوال داشته اند و دارند. تنها ملائکه تقرّب به خدا «تقوا» است که خداوند حکیم بطور قاطع فرموده است:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱

به یقین، گرامی ترین شما در نزد خدا، باتقواترین شماست.

مقصود اینکه هراّدعایی را از هر کسی نباید پذیرفت تا دلیل و برهان روشنی بر صدق ادّعای خویش اقامه کند! از این نظر حرف کافران که به پیامبران علیهم السلام گفتند دلیل روشنی برای اثبات رسالت خود بیاورید، حرف بسیار خوب و منطقی بود.

پیامبران نیز در جواب آنها گفتند:

﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲

و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجّتی بیاوریم.

ما آنگونه که شما گمان می کنید، از پیش خود بتوانیم هرکاری که شما خواستید انجام بدهیم، نمی باشیم! ما تابع فرمان و اذن خدا هستیم. اهل ادب می دانند تعبیر ﴿مَا كَانَ لَنَا﴾ نشان می دهد که اصلاً در حدّ ما نیست که هرکاری که خودمان خواستیم یا شما خواستید بتوانیم آن را انجام بدهیم. البتّه وظیفه عقلی شما، مطالبه دلیل و برهان از ماست و وظیفه ما هم برای اثبات رسالت خویش، اقامه دلیل و برهان برای شماست. ولی ما نمی توانیم به خواست شما یا به

۱. سورة حجرات، آیه ۱۳.

۲. سورة ابراهیم، آیه ۱۱.



خواست خودمان کاری انجام بدهیم. ما محضاً تابع اذن و خواست خدا هستیم. ما با اذن خدا، عالم به همه چیز و قادر بر هر کاری می شویم و بی اذن خدا - در حد ذات خودمان - نه علم به چیزی داریم و نه توانایی بر انجام کاری.

دلایل انکار نبوت

در زمان پیامبر اکرم ﷺ مانند همه زمان ها مردم نمی توانستند معنای نبوت و حقیقت وحی و الهام را بفهمند و همین که ظاهر را می دیدند که این شخص مدعی نبوت بشری است مانند سایر مردم، می گفتند:

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾

شما جز بشری همانند ما نیستید.

پس چگونه است که می گوئید از آسمان خبر داریم و از جانب خدا آمده ایم؟ آیه شریفه خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: بگو آری من هم بشری همانند شما هستم ولی بشری که مورد وحی خدا قرار گرفته ام. یعنی به اراده و تقدیر خداوند علیم قدیر، آنچنان جوهر وجودم بالا رفته و ارتقاء پیدا کرده که می توانم با ملکوت عالم مرتبط باشم و از عالم ربوبیت برنامه زندگی بگیرم و به شما آدمیان ابلاغ نمایم. البته این حرف در مزاج فکری مردم ضعیف الادراک قابل هضم نیست و نمی توانند بفهمند که مراتب وجودی افراد بشر، متفاوت و استعدادها و ادراکات روحی آنها گوناگون است. باورشان نمی شود که حقیقت انسانیت غیر این بدن مادی متشکل از پوست و استخوان و سلول و عصب است و نباید این تشابه و تماثل جسمانی را دلیل بر تساوی ادراکات دانست و حال آنکه این تفاوت در سطح ادراکات افراد بشر با اندک تأملی معلوم می شود.

به عنوان مثال: اگر دو نفر را در کنار هم بنشانند که یکی عالمی است درس

خوانده و محقق و دانشمند و دیگری فردی است نادان و بیسواد، این دونفر از لحاظ وضع جسمانی و بدنی با هم یکسانند و چه بسا آن آدم جاهل، بسیار قویتر و نیرومندتر و عظیم الجثه تر باشد آنچنان که اگر يك مشت بر سر آن عالم بکوبد او کارش تمام است ولی در عین حال، خود این آدم جاهل پیش خودش می یابد که در پیش آن مرد عالم، كوچك و حقیر و ناچیز است؛ اواز حقایقی آگاه است که این جاهل اگر سال ها زحمت بکشد به او نمی رسد.

و حتی ممکن است دونفر عالم دانشمند محقق از لحاظ هوش و ذوق و فطانت و سرعت انتقال و قوت فکر و حافظه و... با هم فرق زیاد داشته باشند. و همچنین ممکن است دوبرادر باشند که هر دو از يك پدر و مادر و در يك روز متولد شده اند و در يك محیط پرورش یافته و در يك روز وارد مدرسه شده و در يك روز فارغ التحصیل شده اند و هر دو از محضريك استاد درس آموخته اند ولی در عین حال این دوبرادر از حیث قوای ادراکی با هم ممکن است متفاوت باشند آنچنان که یکی از آن دو، طی همین چند سال تحصیل توانسته است به مقامات عالیهای از کمالات علمی نائل شود و افکاری از مغزش تراوش کرده کتاب ها بنویسد و دانشمندانی بیورود اما آن یکی از حل کوچکترین مسأله علمی عاجز باشد.

در روایت داریم:

«النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ؛^۱

افراد بشر مانند معادن طلا و نقره هستند».

ما به این کوه ها و معادن که نگاه می کنیم همه را یکسان می بینیم؛ همه جا سنگ است و خاك. آفتاب به همه جا یکسان می تابد و باران به همه جا یکسان می بارد، اما وقتی دل آنها را که بشکافیم، می بینیم خیلی با هم تفاوت دارند

یکی دردل، طلا دارد دیگری نقره؛ یکی مس دارد دیگری آهن؛ یکی نمک دیگری آهک و زرنیخ. افراد بشر نیز چنینند از حیث صورت ظاهر جسمانی یکسانند، اما از لحاظ ادراکات روحی با هم بسیار متفاوتند و با ظرفیت های مختلف فکری با حقایق عالم مواجه می شوند و از آنها بهره می گیرند.

در قرآن کریم این تشبیه آمده است:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾

خدا از آسمان آب را فرود می آورد و آب از دامن کوه سرزیر می شود و گودال های کوچک و بزرگ که در پایین کوه قرار گرفته اند، هر کدام به اندازه ظرفیتشان از آن آب می گیرند.

سبب انکار حقیقت نبوت

در نهج البلاغه^۱ نیز این جمله از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است که به کمیل بن زیاد فرموده است:

﴿يَا كَمِيلَ بْنَ زَيْدٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا﴾

ای کمیل بن زیاد! دل های افراد بشر مانند ظرف های کوچک و بزرگ هستند و بهترین آنها پر ظرفیت ترین آنهاست.

ظرف کوچک اگر طلا هم باشد باز کم ظرفیت است و زائد بر مقدار ظرفیت خود را منکر می شود و لذا مردم زمان انبیاء که توانایی درک حقیقت وحی و نبوت را نداشتند اصل تحقق آن را منکر می شدند و عدم درک خود را دلیل بر عدم تحقق آن می دانستند و می گفتند:

۱. سوره رعد، آیه ۱۷.

۲. حکمت ۱۴۷.

﴿مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾

[این مدعی نبوت و رسالت] چگونه پیامبری است که مثل

ما غذا می خورد و میان کوچه و بازار راه می رود.

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾^۱

شما جز بشری همانند ما نیستید.

همانگونه که ما خبر از آسمان نداریم، پس شما هم ندارید و در ادعای نبوت کاذبید. این يك منطق غلطی است که از اول دنیا در هر زمان بوده و در زمان ما هم بسیار رایج است که هر چه را نفهمند و با ظرف فکر و عقل خود، منطبق نیابند آن را غیر ممکن و نامعقول می دانند در صورتی که نفهمیدن و ندانستن، دلیل بر نبودن نمی باشد.

دانشمندان علوم مادی که میزان تشخیص صحیح را منحصر در حواس ظاهر می دانند، وجود عالم غیب و ماوراء حس را انکار می کنند. از نظر آنها خدا که با چشم سر دیده نمی شود و در محدوده میکروسکوپ و تلسکوپ قرار نمی گیرد پس وجود ندارد. از دیدگاه آنها انسان نیز همین بدن است و از روح و عقل و وحی که محسوس با حواس ظاهر نمی باشد و تحت دستگاه تجزیه و آزمایش قرار نمی گیرد، خبری نیست و به فرموده قرآن:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۲

اینان ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از عالم آخرت که

باطن این جهان و پنهان از حواس است در حال غفلت و بی

خبری می باشند.



۱. سوره فرقان، آیه ۷.

۲. سوره یس، آیه ۱۵.

۳. سوره روم، آیه ۷.

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا
الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۱

می‌گویند: جز همین زندگی دنیا چیزی در کار نیست،
گروهی می‌میریم و گروهی زنده می‌شویم و تنها دهر و طبیعت
است که ما را می‌میراند و اینان راجع به این مطلب هیچ علم
و دانشی ندارند و اساس اعتقاداتشان ظنّ و گمان است.

﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۲

ظنّ و گمان نیز برای اثبات هر مطلب حقّی کافی نیست.

شیخ‌الرئیس بوعلی سینا که از مغزهای متفکّر و از بزرگان فلاسفۀ اسلامی
است جمله بسیار متین و پر محتوایی دارد و می‌گوید:

﴿كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرُهُ فِي بُقْعَةِ الْأَمْكَانِ، مَا لَمْ
يَذْذُكَ عَنْهُ قَائِمُ الْبُرْهَانِ﴾^۳

هرگاه سخنی شنیدی که به نظرت غریب [و غیر قابل باور]
آمد، [نگو این ناشدنی و بی اساس است بلکه] بگو ممکن
است باشد [و من نتوانم آن را بفهمم] مگر مطلبی که برهان
عقلی قاطعی بر عدم امکانش قائم باشد که در این صورت
انکارش بجا و به مورد است.

تنها نفهمیدن، دلیل بر نبودن نمی‌باشد، دانسته‌های ما آدمیان در جنب
نادانسته‌های ما بسیار اندک و ناچیز است. قرآن هم می‌فرماید:

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. سوره نجم، آیه ۲۸.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۴۵، با اندکی تفاوت.

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

به شما جز اندکی از علم داده نشده است.

مثال‌هایی برای ناتوانی فهم بشر

توقع نداشته باشید که همه چیز را باید بدانید و اگر چیزی را ندانستید پس در عالم وجود ندارد، بلکه ممکن است وجود داشته باشد و شما از درک آن ناتوان باشید و دیگران توانای بردرک آن باشند یا هنوز زمان درک آن نرسیده است.

از باب مثال: اگر سیصد سال قبل کسی می‌گفت ممکن است انسان در تهران بنشیند و صدای سخنگویی را که در هندوستان سخن می‌گوید بشنود و چهره‌ او را ببیند، طبعاً مردم می‌گفتند او مالیخولیایی شده است و حرف یاهوای می‌زند این چنین چیزی امکان ندارد.

یا اگر می‌گفت در آینده ممکن است طوری شود که انسان با دوستانش در میان اطاقی بنشیند و مشغول صحبت باشند ناگهان آن اطاق از جا بلند شود و به پرواز درآید و با فاصله يك ساعت در مشهد فرود بیاید، باز می‌گفتند این آدم دیوانه است و حرفی غیر قابل امکان می‌زند ولی امروز می‌بینیم که آن هر دو سخن تحقق یافته است در تهران می‌نشینیم و سخنگوی هندوستانی را، هم صدایش را می‌شنویم و هم چهره‌اش را می‌بینیم و درون هواپیما می‌نشینیم به پرواز درآمده در ظرف يك ساعت در مشهد فرود می‌آییم از اینرو می‌فهمیم اگر مردم سیصد سال قبل عاقل و دوراندیش بودند، آن دو سخن را تنها به صرف اینکه نمی‌فهمند انکار نمی‌کردند بلکه می‌گفتند ممکن است در زمانی تحقق یابد و مردم دیگری آن را بفهمند.



مثال دیگر: اگر کسی کروناشنوای مادرزاد است از مادر که متولد شده است فاقد حس شنوایی است اصلاً نمی‌فهمد صدا یعنی چه، حال اگر ما به او بگوییم من صداها را گوناگون از همه طرف می‌شنوم مطالب علمی فراوان از طریق شنیدن به دست می‌آورم او طبعاً منکر می‌شود و می‌گوید: اصلاً صدا یعنی چه و شنیدن چه معنا دارد، آنچه شما دارید از اعضا و جوارح من هم دارم شما چشم و ابرو دارید دهان و بینی دلاله گوش دارید من هم دارم پس چرا من صدایی نمی‌شنوم؟ به او باید بگوییم عزیز من، علاوه بر این اعضا و جوارح که با هم بطور مشترك داریم، من يك حس دیگری به نام حس شنوایی دارم و از طریق آن صداها را می‌شنوم و توان حس را نداری و قهراً صدا نمی‌شنوی. حالا اگر آدمی عاقل و واقع‌بین باشد پیش خود فکر می‌کند ممکن است چنین باشد زیرا همان‌طور که من حس بینایی دارم و اشکال رنگارنگ را می‌بینم ولی آن آدم کور مادرزاد بر اثر نداشتن آن حس، اشکال را نمی‌بیند و اصلاً معنای نور را نمی‌فهمد، دیگران هم ممکن است حس شنوایی داشته باشند و صداها را بشنوند ولی من بر اثر نداشتن آن حس، صداها را نمی‌شنوم و اصلاً معنای صدا را نمی‌فهمم پس انکار آن، خلاف منطق عقل است.

مردم زمان پیامبر هم که ناتوان از درک معنای وحی و نبوت بودند، آن حضرت را که می‌گفت از جانب خدا به من وحی می‌شود و من صدا از عالم غیب می‌شنوم و از آسمان‌ها باخبرم، تکذیب می‌کردند و می‌گفتند: تحت تأثیر سحر ساحران قرار گرفته و دیوانه شده است و حال اینکه آن انکار و آن تکذیب، خلاف منطق عقل بوده است بلکه لازم بود به جای تکذیب و انکار از او مطالبه دلیل و برهان بر صدق ادعای نبوتش می‌نمودند.

حَقِیَّتِ رَسولِ اکرم ﷺ

کسی که با رسول خدا ﷺ معاشرت می‌کرد، از تمام ابعاد وجودی آن حضرت، آثار حق را مشاهده می‌نمود؛ از او امانت، صداقت، عدالت، شجاعت و... می‌دید. آنچه از کمالات انسان کامل است؛ در او بالعیان مشاهده می‌نمود. آن راه مستقیمی را که انسان کامل باید برود او می‌رفت و لذا خود این صراط مستقیم بودنش، دلیل بر حَقِیَّتِ است. حکیم بودن قرآن دلیل بر حَقِیَّتِ است. رفتار رسول هم که بر صراط مستقیم است دلیل بر حَقِیَّتِ است. خُلق عظیم رسول نیز دلیل بر حَقِیَّتِ است و گرنه صرف قسم خوردن اثبات حَقِیَّتِ نمی‌کند.

﴿یس * وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ * تَنْزِیلِ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ * لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾

یس [یا سین] * سوگند به قرآن حکمت‌آموز * که قطعاً تواز [جمله] پیامبران هستی * بر راهی راست! قرار دادی * [و قرآن] از جانب آن عزیز مهربان نازل شده است * تا قومی را که پدرانشان بیم‌داده نشدند و در غفلت ماندند، بیم دهی.



فصل چہارم

پیامبر اکرم ﷺ

و تبیین آیات قرآن

قرآن و تبیین آن

پیامبر اکرم ﷺ تبیین قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم وظیفه مردم را در مقابل بیان پیامبر اکرم ﷺ نشان داده و می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

آنچه را که رسول و پیام‌آور ما برای شما آورده [و دستور داده است بپذیرید و] عمل کنید و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است، خودداری نمایید و مرتکب نشوید.

پس به حکم آیه شریفه، امت اسلامی موظفند که هر چه را پیامبر اکرم ﷺ مربوط به دین از جانب خدا آورده و به مردم ابلاغ کرده است بپذیرند و مبنای عمل قرار دهند. حال از جمله آورده‌های رسول از جانب خدا که مربوط به

تحکیم اساس دین و تبیین مُجَمَلات قرآن است، معرّفی امام و جانشین خود پس از رحلتش می باشد و این همان «حدیث معروف» به «حدیث ثقلین» است که در منابع اهل تسنّن نیز آمده که رسول اکرم ﷺ فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي [مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا] وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛^۱

من در میان شما دو چیز گرانقدر از خود باقی می گذارم کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم که شما اگر به این هر دو تمسّک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

حال آیا این حدیث از مصادیق سنّت رسول ﷺ نیست؟ آیا اهل تسنّن که خود را ملتزم به عمل به سنّت رسول ﷺ می دانند و از این جهت خود را به عنوان «سنّی» معرّفی می کنند نباید ملتزم به عمل به این حدیث باشند؟ و اهل بیت پیامبر را پس از رحلتش به عنوان «خليفة الرسول» و «مُبيّن القرآن» بشناسند که خدا فرموده آنچه را که رسول دستور داده بگیرید و عمل کنید و عجیب اینکه آنها ما شیعه امامیه را که به این سنّت رسول عمل کرده ایم و اهل بیت رسول را پس از رحلتش در کنار قرآن به عنوان امام و مبّین قرآن شناخته ایم «رافضی» و تارک سنّت می خوانند و خودشان را که تارک سنّت رسول بوده و اهل بیت رسول را از قرآن جدا کرده و «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» گفته اند، «سنّی» یعنی ملتزم به سنّت می نامند در حالی که چنانکه گفتیم آیات قرآن که در کنار هم قرار می گیرند امت اسلامی را به سوی اهل بیت رسول ﷺ هدایت می کنند و آنها را موطّف به



اطاعت از امام معصوم می نمایند. آری:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾

همانا این قرآن شما را به استوارترین راهها هدایت می کند.

خضوع تکوینی امام امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام اقدس حضرت خاتم ﷺ

این گفتار بسیار پر محتوای امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که خضوع تکوینی خود را نسبت به مقام اقدس حضرت خاتم ﷺ بیان می کند و می فرماید:

«وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ إِتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَامِهِ»^۲

من همیشه دنباله روان حضرت بودم؛ مانند بچه شتر که دنبال مادرش می رود و از شیر او تغذیه می شود، من از علوم و معارف عالیه اش تغذیه می شدم.

«كَانَ يَمَضُّعُ الشَّيْءِ ثُمَّ يُلْقَمْنِيهِ»^۳

او اول غذا را می جوید و سپس در دهان من می گذاشت.

خوراك جویده پیامبر ﷺ که آمیخته با لعاب دهانش بود به معده من می رسید. این تنها مربوط به نان و گوشت و دیگر غذاهای جسمانی نیست! آنها شأنشان اجل از این است که این نوع غذاها را مورد توجه قرار دهند! آنها طعام اصلی اشان تقرّب به مقام اعلای ربوبیت و حرکت در مسیر معارف توحیدی است که از وجود اقدس حضرت ختمی مرتبت تغذیه می شوند. آنگاه می فرماید:

«يَزْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِفْتِدَاءِ بِهِ»^۴

در هر روز، آن حضرت از اخلاق خودش برای من پرچی می افراشت

و به من دستور می داد از او پیروی کنم.

۱. سوره اسراء، آیه ۹.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۳۴.

۳. همان.

۴. همان، خطبه ۱۹۲.

همان اخلاقی که خدا خبر از عظمتش داده و فرموده است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱

[تو ای پیامبر! صاحب خلق بزرگی هستی].

حاصل آن که اعتقاد بوجود چیزی از روی آثارش، مستلزم اکتناه و پی بردن به کنه و ماهیت آن نمی‌باشد. اعتقاد بوجود روح و جان خود داریم، اما کنه و ماهیت آن چیست؟ نمی‌دانیم. اعتقاد بوجود خالق و آفریدگار خود داریم اما کنه و حقیقت آن ذات اقدس چیست؟ نمی‌دانیم! اعتقاد بوجود وحی و نبوت داریم و می‌دانیم که رسول اکرم ﷺ ارتباط خاصی با عالم ربوبیت دارد و از آن طریق اخذ وحی می‌کند، اما آن ارتباط خاص چگونه است نمی‌دانیم! اعتقاد به امامت داریم و می‌دانیم که امام امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام و امامان پس از آن حضرت، به گونه‌ای خاص ارتباط با مقام خاتمیت رسول الله اعظم ﷺ دارند و به وساطت آن حضرت ارتباط با عالم ربوبیت الله - عَظَّمَ شَأْنَهُ - پیدا می‌کنند و مُلْهُم به الهامات الهی می‌شوند، اما آن ارتباط مقام امامت با مقام خاتمیت چگونه است؟ نمی‌دانیم و لذا گفتیم: ما واقعاً نمی‌فهمیم معنای این گفتار امام امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام را که من مانند بچه شتری که دنبال مادرش می‌رود، دنبال رسول خدا ﷺ می‌روم؛ او غذا را می‌جوید و سپس در دهان من می‌گذاشت، او هر روز پرچمی از اخلاقیاتش برای من می‌افراشت و به من دستور تبعیت از خودش می‌داد و...

این سخن نیز از امام امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام است که:

﴿أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ﴾^۲

من برده‌ای از بردگان محمد!



۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. توحید صدوق علیه السلام، ص ۱۷۴.

من کنار سفرهٔ آسمانی او نشسته و ریزه خوار خوان نعمت احمدم.
حال وقتی مولای ما، امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در قبال رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین حس و حالتی دارد و اینگونه متواضع و مطیع است تکلیف ما روشن است که ما چگونه باشیم و چگونه رفتار کنیم و اما وظایفی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قبال امت خود دارد.

تبلیغ قرآن و تبیین آن، دو وظیفهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

تنها دخالتی که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دربارهٔ قرآن پس از نزول آن دارد تبلیغ آن به بندگان خدا و سپس تبیین مَجَمَلات آن است. چنان که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ^۱﴾

ای رسول! آنچه از خدایت به تو نازل شده به مردم برسان.

و سپس:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ^۲﴾

ما، قرآن را به تو نازل کردیم برای اینکه آنچه را که نازل شده است، برای مردم بیان کنی.

کلمهٔ «إِلَيْكَ» در آیه، نشان می‌دهد که شخص تو، ای پیامبر! باید واسطه بین من و بندگان من باشی. تنها کسی که می‌تواند بارِ وحی و قرآن را بردوش بکشد، توهستی!

﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا^۳﴾

بطور حتم، ما بزودی سخنی سنگین بر تو القا خواهیم کرد!

۱. سورة مائده، آیه ۶۵.

۲. سورة نحل، آیه ۴۴.

۳. سورة مزمل، آیه ۵.

آشنا ساختن مردم با خدا و آنها را به راه بندگی آوردن، توأم با مشکلاتی فراوان است و تحمّل آن، کار هر کسی نیست و احتیاج به شرح صدر خاصی دارد و آن را ما به توداده ایم.

﴿الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ!﴾
آیا سینه تو را گشاده نگردانیدیم؟

تنها دارنده مقام نبوت ختمیه، حضرت محمد مصطفی ﷺ است که بطور مستقیم می تواند با مقام اعلا و ارفع ربوبیت حضرت الله (جَلَّالَ وَ عَظَمَ شَأْنَهُ) در ارتباط باشد و تلقی قولِ ثقیلِ وحی بنماید که او اسم اعظم و حجاب اُقرب است. مادون او هر که هست از انبیا و اولیاء و امامان (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) حتّی وجود اقدس امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با تمام عظمت و رفعت مقامی که دارند در دامن نبوت ختمیه محمدیه قرار گرفته اند. آری امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در عین اینکه به صریح آیه مباهله، نفس نبی و خود پیامبر از حیث دارا بودن مقامات معنوی است، مع الوصف کمالاتش برگرفته از مرتبه علیای خاتمیت است.

از باب مثال، اگر استادی تمام علوم خود را به شاگرد خاص خودش منتقل کند، در نتیجه هر دو در علم مساوی گردند، در عین حال یکی استاد و دیگری شاگرد است و امتیاز رتبه استادی از رتبه شاگردی برای همیشه محفوظ است! یکی والد و دیگری مولود است.

لزوم بیان پیامبر اکرم ﷺ در کنار قرآن

یکی دیگر از مطالبی که در آیه شریفه ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾^۱ می فهمیم حجّیت بیان پیامبر اکرم ﷺ است، یعنی وقتی خدا به رسولش فرمود:

۱. سورة انشراح، آیه ۱.

۲. سورة نحل، آیه ۴۴.

﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾؛ تو باید قرآن را تبیین کنی، معلوم می شود بیان پیامبر حجّت است چه در محکّمات قرآن و چه در متشابهات آن. حتّی اگر فرضاً آیه ای معنای روشنی دارد و ما آن را می فهمیم ولی دیدیم بیانی که از پیامبر اکرم ﷺ بطور قطع رسیده طور دیگری معنا کرده است آن را می گیریم و فهم خود را کنار می زنیم برای این که فهم ما حجّت نیست ولی به حکم این آیه، بیان رسول خدا ﷺ حجّت است. مثلاً در این آیه آمده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾

خدا کسی است که شما را از یک نفر [آدم] آفریده و همسر
 او را هم از او قرار داده است.

ما بر حسب فهم خود می گوئیم «منها» یعنی از جنس او بوده یعنی همان طور که آدم انسان بوده بشر بوده همسر او حوّا هم از جنس بشر بوده است، حال اگر دیدیم مثلاً بیان از پیامبر رسیده که «منها» یعنی «مِنْ فَاضِلِ طَيْبَتِهِ» یعنی از زیاد آمده طینت و ماده خلقت آدم، حوّا را آفریده است، در این صورت می گوئیم معنای «منها» همین است اگرچه ما می فهمیم «منها» یعنی از جنس بشر. قهراً فهم خود را کنار می گذاریم و می گوئیم معنای قرآن همین است که پیامبر فرموده است، چون بیان او حجّت است و اخذ به آن لازم است. یعنی اگر بیان پیامبر کنار برود قرآن نمی تواند بشر را به حقایق برساند، زیرا اگر بنا بود قرآن کافی باشد نمی فرمود:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ﴾

ما قرآن را به تو نازل کردیم برای این که تو آن را تبیین
 کنی.

۱. سورة اعراف، آیه ۱۸۹.

۲. سورة نحل، آیه ۴۴.

یعنی بیان تو باید ضمیمه قرآن بشود تا مردم از حقایق آن آگاه گردند. البته نمی‌خواهیم بگوییم که لازم است بیان رسول به همه آیات ضمیمه بشود تا مفهوم آن روشن گردد که اگر يك آیه‌ای مثلاً دیدیم «بیان پیامبر» همراهش نیست در آن جمود کنیم و بگوییم ما چیزی از آن نمی‌فهمیم نه این را نمی‌خواهیم بگوییم بلکه منظور این است که بطور اجمال باید «بیان پیامبر» در کنار قرآن باشد. البته آنجا که مفهوم آیه روشن است و بیان مخالفی هم از رسول نرسیده همان را می‌گیریم اما اگر آیه‌ای مفهوم و مقصود آن روشن نیست و از متشابهات قرآن است؛ طبیعی است که آنجا احتیاج به بیان مبین معصوم پیدا می‌کنیم و خدا فرموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱

و اینگونه آیات هم در قرآن زیاد داریم که به دست آوردن مقاصد آنها نیاز به بیان مبین معصوم از خطا دارد و در غیر این صورت زمینه برای پیدایش مذاهب مختلف خواهد شد. همانگونه که اکنون چنین شده است و فرقه‌های مختلف در امت اسلامی بوجود آمده‌اند و همه هم خود را مستند به آیات قرآن می‌دانند و این برای همین است که در متشابهات قرآن به غیر مبین معصوم مراجعه کرده و رأی و نظر او را متبّع دانسته‌اند و به گمراهی افتاده‌اند.

حجت بودن بیان معصوم علیه السلام در تبیین حقایق قرآن کریم

پس به حکم این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله مبین منصوب از جانب خدا برای بیان قرآن نازل شده از جانب خداست، سپس به حکم «حدیث ثقلین» که حدیث منقول متواتر از رسول خداست که فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي [مَا إِِنْ مَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا]»^۲

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۳۲ (ثقل).



من از دنیا می‌روم و دو چیز گرانقدر و سنگین وزن از خود در میان شما اُمت اسلام باقی می‌گذارم، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من؛ تا وقتی که شما متمسک به این دو باشید و حقایق دینی خود را از این دو بگیرید هرگز گمراه نخواهید شد».

بنابراین در زمان حیات رسول خدا ﷺ بیان خود آن حضرت در کنار قرآن باید باشد تا مُجَمَلات آن را تبیین نماید و پس از رحلت آن حضرت به حکم «حدیث متواتر ثقلین» که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند بیان عترت و اهل بیت رسول باید در کنار قرآن قرار گیرد و محتویات آن را تبیین نماید و لذا ما شیعه امامیه به حکم این آیه کریمه (مورد بحث سوره نحل / آیه ۴۴) به ضمیمه «حدیث ثقلین» که منقول متواتر از رسول خدا ﷺ است تنها بیان رسول خدا و بیان ائمه هدی علیهم‌السلام را در تبیین حقایق آسمانی قرآن حجت می‌دانیم و برای رأی و نظر احدی جز امام معصوم علیهم‌السلام در بیان احکام دین ارزش قائل نمی‌شویم و در زمان غیبت دوازدهمین امام معصوم (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به امر و دستور خود آن حضرت آقایان فقها را که با داشتن شرایط خاص، اهلیت استنباط احکام از قرآن و بیان عترت رسول خدا دارند «مرجع» خود می‌دانیم و طبق فتاوی آنها که برگرفته از آیات قرآن و سنت رسول خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام است عمل می‌کنیم که فرموده است:

«وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۱

در پیشامدهای زندگی به راویان حدیث ما رجوع کنید، چه آن که آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها هستم».

بنابر این مصداق اجلای ذکر، قرآن و رسول الله ﷺ است و مصداق اجلای اهل الذکر «ائمّه معصومین علیهم السلام» از اهل بیت رسول ﷺ می باشند. حال به اختصار می پردازیم به تفسیر و توضیح آیه شریفه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ».

رسول اکرم ﷺ اولین مبیین قرآن

قرآن گنجینه ای است که کلید مخصوص و کلیددار مخصوص به خود دارد؛ در درجه اول، کلیددارش شخص رسول الله الاعظم ﷺ است که آورنده قرآن است و خدا خطاب به ایشان فرموده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۱ ما این قرآن را به تونازل کردیم که آن را برای مردم بیان کنی و راجع به کلیددار پس از خودش هم به اذن خدا فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»^۲

من می روم و در میان شما کتاب خدا را در کنار عترت و اهل بیتم می گذارم.

نیازمندی مردم به مبیین قرآن

همانطور که قبلاً اشاره کردیم قرآن يك نزول دفعی جمعی به تعبیر «انزال» دارد که به قلب مبارک رسول الله ﷺ نازل شده است و يك نزول تدریجی به تعبیر «تنزیل» دارد که به گونه خطاب به مردم از طریق رسول اکرم ﷺ نازل گشته است. چنانکه می بینیم آیه شریفه هم رسول الله ﷺ را «مُنْزَلُ إِلَيْهِ» قرآن نشان می دهد و همه مردم را «مُنْزَلُ إِلَيْهِمْ» آن؛ منتهی مردم محتاج به مبیین می باشند تا از محتویات نازل شده برای خودشان آگاه گردند؛ یعنی قرآن در عین اینکه «تَبَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» و (بیانگر همه چیز است) ولی بیان آن در خور فهم همه کس نیست و باید به حکم این آیه شریفه، در کنار بیان رسول



۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۵۴.

اکرم ﷺ و پس از آن حضرت، در کنار بیان عترت و اهل بیت آن حضرت ﷺ قرار گیرد و در آیه دیگر از همین سوره آمده است:

﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱
اگر نمی دانید، از آگاهان تن بپرسید.

بدیهی است که آگاهان مسلم از حقایق آسمانی قرآن، رسول الله الاعظم ﷺ و امامان علیهم السلام می باشند. این جمله هم که از رسول خدا ﷺ منقول است:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»^۲

من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است.

اگر کسی بخواهد داخل شهر نبی گشته و از محتویات آن آگاه شود، باید دست به دامن علی و فرزندان معصوم علی علیهم السلام بزند. امام صادق علیهما السلام فرموده است:

«إِنِّي لَأَعْلَمُ خَبَرَ السَّمَاءِ وَخَبَرَ الْأَرْضِ وَخَبَرَ مَا كَانَ وَخَبَرَ مَا هُوَ
كَائِنْ كَانَتْهُ فِي كَيْفٍ»^۳

حقیقت اینکه من خبر آسمان ها و خبر زمین و خبر آنچه که در گذشته بوده و خبر آنچه که اکنون وجود دارد، همه را می دانم. آنگونه که گویی همه در کف دست من است.

آنگاه فرمود:

«مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَعْلَمُهُ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»^۴

من این حقایق را از طریق کتاب خدا می دانم، چه آنکه خدا می فرماید: بیان همه چیز در کتاب خدا آمده است.

۱. سوره نحل، آیه ۴۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴ و تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۷۴.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۶.

۴. همان و تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۷۴.

و اینکه امام علیه السلام می فرماید: من علم به تمام عالم را از کتاب خدا - قرآن - به دست آورده ام، آنگونه که گویی همه چیز عالم در کف دستم موجود است. بسیار روشن است که نگاه امام علیه السلام به قرآن، از سنخ نگاه ما افراد بشر عادی به آن کتاب آسمانی نمی باشد، بلکه نوعی ارتباط روحی خاصی است که با فرستنده قرآن از طریق آورنده قرآن برقرار می گردد که قبلاً در حدیثی خواندیم: «لَا تُدْرِكُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ»؛ آن ارتباط، در خور درک عقل افراد بشر عادی نمی باشد و از این جهت است که ما شیعه امامیه معتقدیم که باید برای همیشه در کنار قرآن، بیان يك فرد انسان کامل معصوم از هرگونه سهو و خطا وجود داشته باشد تا مبین محتویات آن کتاب آسمانی باشد و آن انسان کامل معصوم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام می باشند.

قرآن و عترت علیهم السلام دو رکن اساسی اسلام

به بیان دیگر اسلام و ایمان به معنای واقعی روی دو پایه و دو رکن (قرآن و عترت یعنی اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله) استوار است؛ این دو رکن باید کنار هم باشند تا اسلام و ایمان به معنای واقعی تحقق یابد و این مطلب باید در مجالس و محافل و نوشته ها، مکرراً مورد بحث قرار گیرد تا کاملاً در دل ها جا بیفتد و با تشکیکات افراد نادان یا مغرض، تضعیف و کم رنگ نشود. این حدیث ثقلین که مکرراً شنیده ایم یکی از پایه های اصلی مذهب تشیع است و باید در دل های مردم شیعه مانند قرآن رسوخ پیدا کند و آن را هم مانند قرآن، نشأت گرفته از عالم ربوبی بدانند. زیرا کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و کلام پیامبر به حکم آیه قرآن:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

پیامبر از روی هوس سخن نمی گوید مگر سخنی که با او

وحی می شود به زبان جاری می سازد.



پیامبر اکرم ﷺ در مسائل مربوط به دین، جزو وحی خدا بر زبانش جاری نمی شود آنچه می گوید کلام خداست. منتهی وحی دوگونه است قسمتی از آن در حدّ اعجاز است و قرآن است و قسم دیگر در حدّ اعجاز نیست، ولی از جانب خدا به او رسیده و مأمور به ابلاغ آن به مردم شده است.

کثرت روایت کنندگان حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از لحاظ اعتبار سند، به حدّ تواتر رسیده است. تواتر یعنی مطلبی که به قدری روایت کننده ها زیاد هستند و کثرت روات (روایت کننده ها) به حدّی رسیده که یقین به صدور آن حاصل شده یعنی قطع پیدا شده که این کلام از پیغمبر اکرم ﷺ رسیده است. کسانی که اهل تحقیق هستند، مراجعه کنند به منابع معتبر اهل تسنّن ببینند آنها هم از طرق مختلف و راه های گوناگون آن را نقل می کنند. حدّ اقلّش به «الغدیر» مرحوم علامه امینی رحمته الله مراجعه کنند که آدرس حدیث را نشان می دهد. به «المراجعات» مرحوم علامه سید شرف الدین رحمته الله مراجعه کنند یا به کتاب هایی که فارسی نوشته شده است و نویسندۀ توانا و مُستَبصر آقای دکتر تیجانی که قبلاً در عالم تسنّن بوده و مستبصر شده و محققانه و عاشقانه هم بحث کرده نشانی روایت را بسیار خوب نشان می دهد که منابع معتبر اهل تسنّن، کجاها نقل کرده اند. گذشته از منابع شیعه که متواتراً نقل شده یعنی این جمله یقیناً از پیغمبر اکرم ﷺ صادر شده که فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي؛

من در میان شما دو چیز گرانبه از خود باقی می گذارم [یکی قرآن] کتاب خدا و [دیگری] عترت [و اهل بیت و خاندان] من».

«مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا»^۱

اگر شما پس از من دست به دامن این دو بزنید، هیچگاه گمراه نخواهید شد».

«فَلَا تَتَّقِدْهُمْ فَتَهْلِكُوا وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا»^۲

از آنها جلو نیفتید و از آنها عقب هم نمانید که هلاک می شوید».

«وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَنْبَأَنِي

أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛

شما چیزی به آنها یاد ندهید که آنها داناتر از شما هستند.

خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو [در امر هدایت]

از هم جدا نخواهند شد تا در محشر بر من وارد بشوند».

قرآن و عترت علیهم السلام با هم هدایت‌گرند



دقت بفرمایید این حدیثی که مانند قرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده و باید در دل و جان ما مردم بنشیند، شرط هدایت امت را دو چیز معرفی کرده قرآن و عترت که اگر یکی کنار برود، امر هدایت مختل است و مردم راه نمی یابند و ضلالتشان حتمی است. مانند طبیب و دارو که برای شفای بیمار هر دو لازم است. اگر دارو هست و داروخانه پراز دارو اما طبیب نیست که تشخیص بدهد کدام دارو برای کدام مرض خوب است، این بیمار میان این داروها از درد می نالد و روبه مرگ می رود و هیچ بهره ای از این داروها نمی برد و اگر طبیب حاذق هست و تشخیص می دهد، نسخه هم می نویسد، ولی دارو نیست باز هم این بیمار کنار این طبیب حاذق از درد می نالد و روبه مرگ می رود و هیچ بهره ای از آن طبیب

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲، با اندکی تفاوت.

۲. المراجعات، ص ۸۲.

نمی برد. هم طبیب لازم است و هم دارو تا بیمار شفا یابد. قرآن، دارو و عترت، طبیب است. آن طبیب باید کنار این دارو باشد تا اَمّت بیمار شفا یابد. خود قرآن نشان داده که من دارو هستم:

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ^۱﴾

من داروی شفا بخش و مایه رحمت هستم ولی برای دارندگان ایمان.

در جای خودش هم تحقیق شده که مراد از ایمان، تنها اسلام ظاهری نیست بلکه تن به ولایت امام امیرالمؤمنین علی و امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان او دادن ایمان است. حال اگر این قرآن کنار آن امامان معصوم علیهم السلام قرار گرفت، شفا و رحمت است و اگر از آنها جدا شد و به دست دیگران افتاد، در این صورت است که:

﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا^۲﴾

جز خسار و تباهی بر ظالمان چیزی نمی افزاید.

حال آن ظالمان، کیانند آیا کفارند؟ خیر، زیرا کفار که با قرآن کاری ندارند. نه کفار با قرآن کار دارند و نه قرآن با کفار. ظالمان همان کسانی هستند که اظهار پذیرش اسلام و قرآن می کنند ولی سر تسلیم در مقابل ولایت و امامت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله فرود نمی آورند.

درباره اینهاست که قرآن می فرماید: من برای آنها جز سبب خسار و تباهی نخواهم بود. من برای مؤمنان شفا بخشم چون داروی در کنار طبیبم و برای ظالمان خسارت بارم چون داروی جدا شده از طبیبم. حکم عقل هم همین

۱. سورة اسراء، آیه ۸۲.

۲. سورة اسراء، آیه ۸۲.

است؛ یعنی عقل هم می‌گوید يك كتاب تربیتی که سبکش کلی گویی است (به هر دلیل در جای خودش) حتماً نیاز به مبین دارد. آن هم مبین معصوم یعنی کارشناس متخصص، مصون از خطا تا این کتاب را تبیین کند. يك مؤسسه و کارخانه‌ای که از خارج کشور وارد شده است، طبعاً احتیاج به کارشناس بصیر متخصص دارد که از تمام اجزای به کار رفته در داخل آن کارخانه و مؤسسه آگاه باشد و روش کاراندازی آنها را هم بداند که اگر کارشناس متخصص بصیر کنار این کارخانه نباشد، نافع به حال مردم نخواهد بود.

قرآن يك دستگاه تربیتی و هدایتی آسمانی است و قهراً يك دستگاه آسمانی، نیاز به کارشناس آسمانی دارد. کارشناس متخصص معصوم مصون از خطا باید کنار این دستگاه تربیتی و هدایت آسمانی باشد تا از تمام اجزاء و رموز و موازینش با خبر بوده و روش کاراندازی آنها را بداند. این حکم عقل است و قرآن نیز ارشاد به همین حکم عقل می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛^۱

ما این ذکر را از آسمان به تو [ای رسول] نازل کرده‌ایم، برای این که تو محتویات آن را که از آن مردم است برای آنها بیان کنی.﴾

مقصود از ذکر همین قرآن است که در آیه دیگر فرموده:

﴿إِنَّا خُنْ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛^۲

به یقین، ما ذکر را نازل کرده‌ایم و به یقین ما نگهدار آن می‌باشیم.﴾

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سوره حجر، آیه ۹.



قرآن، ذکر است یعنی یادآوری کننده همه حقایق است. در امر هدایت:

﴿وَلَا رُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾

آنچه مربوط به هدایت و تربیت بشر است، هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب روشن جدا کننده حق از باطل موجود است.

قرآن نیازمند مُبیین

این ذکر و این کتاب، البته از آن عموم است و انحصار به گروه خاصی ندارد؛ ولی در عین حال چون دارای کلیاتی است که نیاز به بیان دارد، ما تورا - ای پیامبر معصوم! - کنار این قرآن قرار داده ایم تا مُبیین آن باشی. روی این کلمات آیات دقت بفرمایید که فرموده است ﴿لُتُبَيِّنَ﴾ ما این قرآن را که از آن عموم مردم است به دست توداده ایم به این منظور که تو کلیات آن را برای مردم تبیین کنی. خود این کلمه ﴿لُتُبَيِّنَ﴾ نشان می دهد که همه چیز قرآن، برای همه کس روشن نیست. اگر بنا بود همه چیز قرآن برای همه کس روشن و قابل فهم باشد، دیگر ﴿لُتُبَيِّنَ﴾ معنا نداشت بلکه باید بگوید ﴿لُتُبَلِّغَ﴾ یعنی ما قرآن را به تو نازل کردیم که آن را به مردم برسانی و تبلیغش کنی نه این که تبیینش کنی.

پس معلوم می شود این طور نیست که همه چیز قرآن برای همه کس روشن باشد و وظیفه پیامبر اکرم ﷺ فقط تبلیغ آن به مردم باشد و نه تبیین آن و حال آن که نفرموده است ﴿لُتُبَلِّغَ﴾ بلکه فرموده است ﴿لُتُبَيِّنَ﴾ یعنی تو باید مُجملات قرآن را بیان کنی و مُبهمات آن را واضح و روشن سازی.

البته ما نمی خواهیم بگوییم که هیچ آیه ای از آیات قرآن را نمی شود کسی بفهمد و تمام آیات قرآن نیاز به مبیین خارج قرآن یعنی پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام

دارد. این را نخواستیم بگوییم و این درست نیست؛ زیرا بسیاری از آیات قرآن داریم که روشن است و همه می فهمند. یعنی آن کسانی که آشنا با اسلوب کلام عربی و آگاه از قواعد ادبی هستند، آنها را می فهمند و هیچ احتیاجی به بیان و مبین خارج از قرآن ندارند. از باب مثال این آیه را همه می فهمند و احتیاج به مبین ندارد:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ *
وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ!﴾

وای بر بدبختی کم فروشان که وقتی می خواهند از مردم حق خود را بگیرند با وزن و کیل تمام می گیرند و وقتی می خواهند به مردم حق بدهند، از وزن و کیلش می کاهند.

هرکسی که آشنا با قواعد ادبی عربی باشد، معنای آیه را می فهمد و مبین نمی خواهد. آیه دیگر:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ
تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ!﴾^۱

ای ایمان آورندگان! اموال خودتان را در میان هم به باطل نخرید، تجارت توأم با تراضی داشته باشید.

و آیات دیگر:

﴿وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا!﴾
یکدیگر را غیبت نکنید.

۱. سوره مطففین، آیات ۱ تا ۳.

۲. سوره نساء، آیه ۲۹.



﴿أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ؟﴾

آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را
بخورد؟ طبیعی است که دوست ندارید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا﴾

مال یتیمان را از طریق ظلم نخورید.

ابهام آیات بدون بیان معصوم ﷺ

پس در قرآن آیاتی داریم که همه کس می فهمند یعنی کسانی که آشنا به قواعد کلام عربی هستند می فهمند و آیاتی هم داریم که همه کس فهم نیست ولی مفسران جامع الشرائط که اطلاعات اصولی دارند و می توانند محکومات و متشابهاات آیات را بشناسند و متشابهاات را به محکومات ارجاع نمایند، از موازین اطلاق و تقييد، عام و خاص، منطوق و مفهوم و... آگاهی کامل دارند، اینها هم می توانند از باب «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» به مقاصد بسیاری از آیات پی ببرند بدون این که به مبين خارج قرآن از پیامبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت نیاز داشته باشند.

اما همه اینها به قول آقایان اهل منطق به صورت قضیه موجب جزئیّه است. یعنی قسمتی از آیات قرآن می شود مفسر قسمت دیگر آن باشد و قسمتی هم به وسیله مفسران جامع الشرائط تفسیر گردد.

ولی به صورت قضیه موجب کلیّه، نمی توانیم بگوییم که همه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند و یا مفسران جامع الشرائط می توانند با در دست داشتن موازین تفسیری، همه آیات را تفسیر کنند و نیازی به مبين خارج قرآن از احادیث

۱. سورة حجرات، آیه ۱۲.

۲. سورة نساء، آیه ۱۰.

معصومان نداشته باشند. خیر، این چنین نیست. بلکه آیاتی از قرآن داریم که حتماً پی بردن به مقاصد آنها نیاز به مدد گرفتن از قرین و عدیل قرآن دارد. تنها با قرآن نمی شود رفع نیاز کرد و دلیل روشن بر این مطلب همین کلمه «لَتُبَيِّنَ» است که به شخص رسول اکرم ﷺ خطاب شده که تو باید برای مردم تبیین قرآن بنمایی و اگر بنا بود خود مردم اعم از عوام و خواصشان از ادبا، فقها، حکما و عرفا... توانای برپی بردن بر آن مقاصد عالیۀ قرآن باشند و نیازی به مُبیین خارج قرآن نداشته باشند، کلمه «لَتُبَيِّنَ» که خطاب به شخص پیامبر اکرم ﷺ است و پس از او جانشینان معصومش، قید بجایی نبود و همین بهترین دلیل است بر این که در قرآن، قدر مسلم آیاتی داریم که در فهم آنها منحصرأ باید از معصوم کمک گرفته شود. حال گذشته از این که قرآن بطونی دارد که بطور مسلم پی بردن به آنها نیاز به کمک گرفتن از معصوم دارد که فرموده اند:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَلِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ أَوْ سَبْعِينَ بَطْنًا!»

حقیقت این که قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطنش هم باطنی دارد تا هفت باطن و یا هفتاد باطن».

آری علاوه بر بطون، معارفی در باب توحید و نبوت و امامت و معاد داریم که جز معصوم، احدی آنها را نمی تواند آن چنان که هست درک کند. همچنین آیاتی راجع به احکام داریم که تفسیر و توضیح آنها منحصرأ باید از معصوم گرفته شود.

ذکر چند مثال

مثلاً قرآن فرموده:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

نماز بخوانید و زکات بدهید.

آیا «نماز» یعنی چه واجزاء و شرایطش چیست؟ «زکات» یعنی چه واجناس متعلق زکات کدام است ونصاب هریک کدام؟ تا برسد به مناسک حج واحکام فراوان آن و... که هیچ راهی برای به دست آوردن آنها از آیات قرآن جزییان معصوم از رسول خدا ﷺ وائمه هدی علیهم السلام نداریم ولذا خداوند عزوجل فرموده است:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

اگر [چنان شدید و فهمیدید که] نمی دانید، از اهل ذکر

سؤال کنید.

خود همین آیه نشان می دهد که در قرآن، آیاتی هست که شما نمی توانید آنها را بفهمید وبه مقاصدشان پی ببرید ولذا باید برای فهمیدن آنها به اهل ذکر مراجعه کنید ومقصود از «ذکر» ممکن است قرآن باشد که:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾

و ممکن است خود پیغمبر اکرم ﷺ آورنده قرآن باشد که در سوره طلاق آمده است:

﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ﴾^۲

راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است پیامبری

که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند.

۱. سوره بقره، آیه ۴۳.

۲. سوره نحل، آیه ۴۳.

۳. سوره طلاق، آیات ۹ و ۱۰.

کلمه «رسولاً» در آیه (به اصطلاح ادبی) بدل برای «ذکر» است و چون رسالت رسول، منشأ آسمانی دارد، از این جهت تعبیر به «انزال» درباره آن حضرت درست است. بنابراین، «اهل ذکر» به معنای «اهل قرآن» و یا اهل و آل رسول هردو صحیح است. در بعض روایات از اهل بیت علیهم السلام رسیده که «اهل ذکر» ماییم. این آیه را هم می خوانیم که می فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾

حقیقت این که آن، قرآنی کریم است در کتابی مستور که جز گروه پاکان، احدی نمی تواند تماس با آن پیدا کند.

حال آن پاکان کیانند؟ آیه دیگر جواب به این سؤال داده و فرموده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

آن گروه مطهر شده به تطهیر خدا، اهل بیت رسالت و خاندان نبوتند.

«حدیث ثقلین» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین حقیقت را بیان کرده که:

﴿إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي؛

من در میان شما، دو گوهر گرانقدر از خودم باقی می گذارم کتاب خدا و عترت و خاندان من».

«کتاب خدا» داروخانه شما و طبیب حاذق هم «عترت من» است. دست به دامن این دو باید بزنید تا راه بیابید.

۱. سوره واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

حُجَّتِ بَیَانِ پیغمبر ﷺ

حال، نه تنها قرآن، نیاز به مبین معصوم دارد بلکه سنت رسول ﷺ نیز چنین است. سنت پیغمبر ﷺ یعنی گفتار و کردار آن حضرت.

گفتار پیغمبر ﷺ برای ما «حُجَّت» است که خدا فرموده:

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

آنچه را که رسول برای شما آورده بگیرید و به کار بندید
و آنچه را که شما را از آن نهی کرده، خودداری نمایید.

کردار و عمل آن حضرت نیز حُجَّت است اما چه کسی می‌تواند بیان کند که پیغمبر در کجا چه گفته و چه کار کرده که هم کارش بر ما روشن باشد و هم گفتارش و لذا اهل سنت به معنای واقعی، ما شیعه امامیه هستیم که قول و فعل رسول ﷺ را از اهل بیتش گرفته ایم. از این رو ما از آقایان (به قول خودشان) اهل سنت می‌پرسیم شما سنت و قول و فعل رسول ﷺ را از کجا و از طریق چه کسانی به دست آورده‌اید؟ شما خودتان که با پیامبر ﷺ نبوده‌اید؛ جز این که از ابوحنیفه و احمد حنبل و مالک و شافعی نقل می‌کنید. آنها هم از ابوبکر و عمر و عثمان و ابوهیر و عایشه نقل می‌کنند. آیا اینان مگر معصوم و مصون از خطا و اشتباه بوده‌اند که نقلشان برای ما حُجَّت باشد و لذا ما می‌گوییم همانگونه که کتاب خدا نیاز به مبین معصوم دارد، سنت رسول ﷺ از قول و فعلش نیز نیاز به نقل و بیان از ناحیه معصوم دارد و آن نیز جز علی امیرالمؤمنین و امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان او نمی‌باشد.

آری علی امیرالمؤمنین علیهما السلام است که تمام مدّت عمرش با رسول خدا ﷺ همراه بوده اولین کسی که به رسول ﷺ پیوست، علی علیهما السلام بود آخرین کسی هم

که از بدن رسول خدا ﷺ جدا شد علی علیه السلام بود. در همان لحظه اول ولادت که هنوز چشم به صورت مادر نگشوده و هنوز پستان مادر به دهان نگرفته بود، خود را به آغوش رسول خدا ﷺ افکند و چشم به جمال پیامبر گشود و انگشت حیات بخش او را مکید. از همان لحظه ولادتش به دامن پیغمبر ﷺ افتاد بعد هم در تمام اوقات عمرش در سفر و حضر همراه رسول ﷺ بود که خودش در نهج البلاغه فرموده:

«وَصَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَيُمِشُّنِي جَسَدَهُ وَيُشِمُّنِي عَرْفَهُ وَكَانَ يَمْنَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ»^۱

من کودک نوزاد بودم که مرا به دامنش می‌گرفت، در میان بسترش مرا به آغوش می‌کشید، به سینه‌اش می‌چسبانید، بوی خوش بدنش را به شامه‌ام می‌رسانید و لقمه را اول خودش می‌جوید و بعد به دهان من می‌گذاشت.

«لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ امِّهِ»

مانند بچه شتری که دنبال مادرش برود، همه جا دنبالش می‌رفتم.

به صحرا می‌رفت می‌رفتم، به خانه می‌آمد می‌آمدم. جاهایی که جز من کسی او را نمی‌دید، همراهش بودم.

«أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوءَةِ»

نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی خوش نبوت را استشمام می‌کردم.

وقتی صدای وحی شنیدم به من فرمود:

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ
لَوْزِيرٌ!»

هر چه من می بینم، تو می بینی و هر چه می شنوم، تو
می شنوی جز این که تو پیامبر نیستی ولیکن تو وزیر و کمک
کار منی.»

حال انصاف بدهید آیا کسی که در تمام دوران عمرش از سفر و حضر، از کودکی
تا آخرین لحظه عمر پیامبر ﷺ با حضرتش بوده، او باید بگوید پیغمبر ﷺ چه
کرده و چه گفته و حرف هایش را نقل کند یا ابوهیریه بگوید و یا ابوحنیفه؟ امثال
اینها بیایند و بیان سنت پیغمبر کنند و بیان حقایق قرآن کنند. آخر اینها چه
کاره اند و چه موقعیتی در عالم اسلام دارند؟! مگر انسان احمق و دیوانه است که
زمان فکرش را به دست هر مدّعی منزلتی بسپارد؟

بیان رسول خدا رافع اختلافات

با توجه به آیه شریفه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۱
واضح است که مراد از آورده ها و نهی کرده های رسول ﷺ در این آیه آن مطالبی
است که در ظاهر قرآن نیامده است یا به عبارت بهتر به دست آوردن آن
مطالب از ظواهر قرآن در قدرت دیگران نمی باشد و آن حضرت به اقتضای مقام
بیان که نسبت به قرآن دارد، در مقام تشریح دقائق مربوط به معارف و تفصیل
احکام بر می آید و مردم را با حقائق عالیّه وحی آشنا می سازد و ایضاً در آیه
دیگر آمده است:

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۹۲.

۲. سوره حشر، آیه ۷.

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾
 و ما کتاب [قرآن] را بر تو نازل ننموده ایم مگر برای اینکه
 آنچه را که درباره اش اختلاف می ورزند [از معارف و احکام]
 برای آنان بیان کرده و روشن سازی.

در این آیه نیز سخن از غایت و هدف انزال کتاب بر شخص رسول خدا ﷺ و سرانتخاب آن حضرت برای تلقی وحی (فراگرفتن آن) و قرآن به میان آمده و آن رسول مکرم ﷺ به عنوان مبین و برطرف سازنده اختلاف مردم در عقائد و احکام و سایر شئون دینی معرفی شده است؛ یعنی سراینکه ما تو را ای رسول گرامی مخصوصاً به عنوان گیرنده وحی و مهبط قرآن برگزیده ایم، این است که بیان تو (منحصراً) می تواند تبیین محتویات وحی ما نموده و هرگونه اختلاف را از افکار و اعمال مردم بردارد و آنان را در فهم مطالب اعتقادی و اتخاذ برنامه های عملی روشن و مطمئن گرداند. تأمل در این آیه، خوب به دست می دهد که قرآن منهای بیان رسول خدا ﷺ کافی در رفع اختلاف از عقائد و اعمال مردم نمی باشد و انحرافات فکری آدمیان را در تعقل و درک حقایق هستی و اتخاذ برنامه های عملی به آنان نشان نمی دهد. بلکه ممکن است هر فرقه و جمعیتی در باب اعتقادات و تشخیص برنامه های عملی به راهی بروند و مسلک و مذهبی نوظهور از پیش خود بسازند و مع الوصف آیات ذات الوجوه یعنی چند احتمالی قرآن را با مرام و مسلک انحرافی خود تطبیق نموده و باطل را در لُفافه حق به خورد مردم بدهند (چنان که امروز، امت اسلامی پیرو قرآن به همین درد اسفبار مبتلا شده است) و لذا حتماً بیان رسول معصوم از خطا باید ضمیمه قرآن بشود تا آنچه که «مختلف فیهِ» است از پرده ابهام بیرون آمده و بر همه روشن گردد و البته



بدیهی است که مردم بعد از بیان حق و روشن شدن حقیقت دودسته می شوند؛ دسته ای مؤمن و منقاد گردیده و در مسیر حق روبه سعادت می روند و مشمول رحمت می شوند که ذیل همین آیه می فرماید:

﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱

و هدایت و رحمت باشد برای قومی که ایمان آورند.

و دسته دیگر راه لجاج و عناد پیش گرفته و در مبارزه با حق اصرار می ورزند و هالک می گردند و به هر حال آنچه که مقصود از لزوم بیان و اتمام حجت بوده است حاصل می شود که:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۲

تا هالک و ناجی بر اساس بیّنه و روشن شدن حق از هم جدا گردند.

دین مقبول حق

دین حق را که این قدر دنبالش می گردیم، خود پیغمبر اکرم ﷺ معین کرده و فرموده است:

﴿يَا عَلِيُّ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ؛

اگر بنده ای به اندازه ای که حضرت نوح عليه السلام عمر کرده است عبادت کند (خود قرآن می گوید ۹۵۰ سال مدت دعوتش بوده است).»

﴿وَكَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا؛

به اندازه کوه اُحُد هم طلا داشته باشد).»

۱. سوره نحل، آیه ۶۴.

۲. سوره انفال، آیه ۴۲.

«فَأَتَقَفَّهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛

و همه را در راه خدا انفاق کند».

«وَمُدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ؛

و آن قدر خدا به او طول عمر بدهد که پیاده هزار حج بجا بیاورد».

«ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا؛

سپس در بین کوه صفا و مروه [که بهترین جاست] در راه خدا مظلومانه کشته شود».

«ثُمَّ لَمْ يُوَالِكْ يَا عَلِيُّ لَمْ يَشَمَّ رَاحَةَ الْجَنَّةِ وَلَمْ يَدْخُلْهَا؛^۱

ولی ولایت تو را ای علی نداشته باشد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد و داخل آن نمی‌شود».

و ذیل حدیث دیگری فرمود: تنها ولایت هم کافی نیست:

«إِنَّ وَلَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ؛

قبولی ولایت تو هم شرطش این است که با دشمنان تو و دشمنان امامانی که از فرزندان هستند دشمن باشند و از آنها تبری کنند».

«بِذَلِكَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِلُ؛

این فرمان خداست که از طریق جبرئیل به من رسیده».



«فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^۱

حال، هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که می خواهد کافر گردد».

رسول اکرم ﷺ خود دین حق را معرفی کرده است. ما باید شاکر باشیم و این دین حق را محکم بچسبیم تا وسوسه های شیطانی در ما تزلزل ایجاد نکند. چرا که بدون ولایت علی علیه السلام، هیچ عملی از اعمال دینی مقبول نیست. حال، هر که می خواهد بپذیرد، هر که می خواهد نپذیرد. این حرف حق را به ما گفته اند و ما باید از خدا بخواهیم که به حرمت خود امیرالمؤمنین ولایت او را و برائت از دشمنانش را از روح و جان ما بر ندارد. آمین یا رب العالمین

فصل پنجم

نبوت و امامت
از منظر شیعیان

قرآن و تخطئه اعتقاد مشرکان

اعتقاد شیعیان در مورد پیامبر و امام

نکته قابل توجه برای ما مسلمانان مؤمن به نبوت و امامت اینکه باید از رعایت اعتدال در اعتقاد به نبوت و امامت غافل نباشیم و پیغمبر و امام را شریک خدا در کمالات وجودی نپنداریم و خیال نکنیم که پیغمبر و امام هم مانند خدا ذاتاً عالم به همه چیز و قادر بر انجام هر کاری می باشند آنگونه که خداوند حکیم در قرآن کریمش فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱

و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند.

اکثر آنان که ایمان به الله دارند در اعتقادات خود مبتلا به نوعی از شرک و

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

انحراف از مسیر توحید می باشند و غیر خدا را شریک و همتای خدا در «علم» و «قدرت» و دیگر کمالات می پندارند. در صورتی که اعتقاد حق و صحیح آن است که تنها موجود مستقل در وجود و ایجاد و علم و قدرت و حیات، منحصرأ ذات اقدس «الله» عزوجل می باشد و بس و غیر او هر چه که هست مخلوق است و مخلوق ذاتاً «عدم» است و فاقد هرگونه کمال.

آنگاه حضرت رب العالمین که مبدأ هستی و ذاتاً کمال مطلق است به هر يك از مخلوقات خویش آنچه که صلاح بداند از کمالات وجودی اعطا می فرماید. در این مرحله است که يك فرد کامل از نوع بشر را بر می گزیند و او را مجرای فیض خود در عالم امکان قرار داده و از طریق وجود او برکات خود را اعم از تشریع و تکوین به تمام کائنات با حفظ اختلاف مراتب در وجود افاضه می فرماید و از آن فرد کامل از نوع بشر تعبیر به «ولی» می شود که به اذن و امر خدا هم «ولایت در تکوین» و هم «ولایت در تشریع» دارد و از آن جهت که «ولایت در تشریع» دارد از او تعبیر به «نبی» می شود و از آن جهت که «ولایت در تکوین» دارد تعبیر به «امام» می شود و لذا رسول اکرم ﷺ هم «نبی» بوده است و هم «امام» و پس از رحلت آن حضرت که منصب نبوت خاتمه یافته است منصب امامت تا روز قیامت به وسیله دوازده امام معصوم علیهم السلام دوام و بقا خواهد یافت.

حاصل اینکه ما در مورد پیغمبر و امام اعتقاد به استقلال در وجود و ایجاد نداریم بلکه معتقدیم آنها هم مانند سایر افراد بشر از خود نه وجودی دارند و نه علم به چیزی و نه قدرت بر کاری، بلکه علم و قدرتشان بسته به اذن و تقدیر خداست تا آنجا که خدا خواسته است عالم و قادر می باشند و در خارج از اذن و تقدیر خدا نه علم به چیزی دارند و نه قدرت بر کاری.

این کلام خدا در قرآن است که می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ
لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا تَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ؛﴾

بگو: من به شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است و
علم غیب هم ندارم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام؛
آنچه به من وحی می‌شود از آن پیروی می‌کنم.

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؛﴾^۱

بگو: من حتی برای خودم مالک چیزی از سود و زیان نمی‌باشم
مگر آنچه را که خدا بخواهد.

تا آنجا که خدا خواسته است، هم می‌دانم و هم می‌توانم اما آنجا که خدا
نخواست است نه چیزی می‌دانم و نه کاری می‌توانم.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ
رَّسُولٍ؛﴾^۲

خداست که عالم به غیب است و احدی را به غیب خویش
آگاه نمی‌سازد مگر پیامبری را که برای این امر او را
بپسندد.

یعنی «علم غیب» ذاتاً اختصاص به خدا دارد و پیامبر هم به اذن خدا عالم
به غیب می‌باشد.

۱. سوره انعام، آیه ۵۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

۳. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۱
 هر آنچه هست خزینه‌ها و گنجینه‌هایش نزد ماست و ما به
 اندازه معینی از آن نازل می‌کنیم [و به هر کس هر مقداری
 که صلاح بدانیم می‌دهیم].

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ
 إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۲
 بگو: من يك پیامبر نوظهوری نیستم [که با سایر انبیاء
 متفاوت باشم] و من نمی‌دانم با من چه خواهد شد و نمی‌دانم
 با شما چه خواهد شد؛ [من نه از آینده خود باخبرم و نه از
 آینده شما] من تنها از آنچه که به من وحی می‌شود پیروی
 می‌کنم و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نمی‌باشم.



خلاصه، قرآن تأکید شدید روی مسأله توحید و یگانه پرستی دارد و اعتقاد
 مشرکانه را اکیداً تخطئه می‌نماید و استقلال در وجود و ایجاد را مختصّ به ذات
 اقدس «الله» می‌داند و بس. پیغمبر و امام را هم که اشرف و اکرم مخلوقات خدا
 هستند علم و قدرت و دیگر کمالاتشان را محدود به اذن و تقدیر الهی نشان
 می‌دهد و لذا ما پیروان قرآن نیز بر اساس همین مبنای قرآنی، علم و قدرت و
 دیگر کمالات پیغمبر و امام را محدود به اذن و خواست خدا می‌دانیم و تنها
 درباره خدا که کمال مطلق است می‌گوییم او عالم و قادر به همه چیز است و
 غیر او هر که هست علمش تا حدّی است که او خواسته است و قدرتش تا حدّی
 است که او خواسته است و اگر در یکی از دعا‌های ماه رجب می‌خوانیم:

۱. سوره حجر، آیه ۲۱.

۲. سوره احقاف، آیه ۹.

«وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي ... لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»^۱

[یعنی خدایا!] اولیای تو که وسایل ارتباط عالم با تو می‌باشند، در واقع آنچنانند که فرقی بین تو و آنها نیست جز اینکه آنها بندگان تو و مخلوق تو هستند.

البته در آن حدّی که خدا خواسته که پیغمبر و امام، عالم و قادر باشند، در آن حدّ طبیعی است که فرقی بین خدا و پیغمبر و امام نیست زیرا واقعیت یکی بیش نیست همان واقعیت واحد است که هم معلوم و مقدور خداست و هم معلوم و مقدور پیغمبر و امام است و تنها فرق در این است که خدا عالم و قادر «بالاستقلال» است ولی پیغمبر و امام، عالم و قادر «بِالِإِذْنِ»^۲ و بالتّسخیرند. خدا خالق است و ربّ است و آنها بنده‌اند و مخلوقند. آری:

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»؛

نقص بزرگ ما، افراط و تفریط در عقاید

این نکته همواره بیان شده که از جمله نقایص بزرگی که بسیاری از ما مردم مبتلا به آن هستیم موضوع «افراط و تفریط در عقاید» است. امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرموده است:

«لَا يَرَى الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا»^۳

آدم نادان یا افراطی^۴ دیده می‌شود و یا تفریطی^۵.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۵، صفحه ۳۹۳.

۲. با اذن و ارادة الهی.

۳. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۵۹.

۴. از حدّ گذشتن، زیاده‌روی.

۵. کوتاهی کردن، سستی کردن.

همچنین فرموده است:

«الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ»^۱

به چپ و راست رفتن گمراهی است! طریق وسط جاده [و صراط مستقیم] است».

این جمله نیز از آن امام بزرگوار نقل شده که فرموده است:

«هَلَكٌ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ»^۲

دو گروه درباره من به گمراهی افتاده و هلاک گشته‌اند يك گروه دوستداران افراطی که مرا از حد بشریت بالا برده و به مقام خدایی رسانده‌اند و مانند خدا عالم به همه چیز و قادر بر همه چیز پنداشته‌اند و گروه دوم دشمنان تفریطی که مرا از آن حدی هم که هستم پایین‌تر آورده‌اند تا آنجا که حتی من را مسلمان هم نمی‌دانستند».

بلکه معتقد بودند که امام علی عليه السلام العیاذ بالله کافر است و قتلش واجب و به همین جهت او را کشتند و وقتی خبر شهادتش در محراب مسجد کوفه به گوش شامیان (دست پروردگان معاویه) رسید تعجب کردند که علی را با مسجد و محراب و نماز، چه کار مگر او اهل نماز و مسجد بود تا در محراب کشته شود؟! این يك نمونه از افراط و تفریط در مسأله امامت.

«مُحِبُّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ»

دوستدار افراطی و دشمن تفریطی».



۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۶.

۲. همان، حکمت ۱۱۳.

اذن و وحی خدا منشأ تمام کمالات انبیاء

نکته دیگری که در خصوص پیامبر و امام لازم است بدانیم اینکه انبیاء و اولیای خدا در همه جا و در همه حال انتظار برق وحی و الهامات الهی را دارند، وقتی برق از عالم ربوبی بر قلوب آن مقربان درگاه الهی بتابد، سراپای وجودشان نورانی می شود و از همه چیز آگاه می شوند و قادر بر انجام هر کاری می گردند اما همین که روی حکمت و مصلحتی خاص، آن برق وحی و الهام الهی خاموش شد، بسان سایر افراد بشر از همه چیز و از همه جا نا آگاه می گردند و می گویند:

﴿مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بَكُمْ^۱﴾

من هیچ نمی دانم آینده من و آینده شما چگونه خواهد بود.

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ^۲﴾

من جز تبعیت از وحی الهی وظیفه ای ندارم.

لذا اعتقاد ما درباره پیغمبران و امامان علیهم السلام نیز به همین کیفیت است یعنی معتقدیم که پیغمبران و امامان مخلوقند و مخلوق از خود چیزی ندارد و تمام کمالاتشان نشأت گرفته از منبع وحی و الهام الهی است که در محدوده اذن و تقدیر خدا، عالم به حقایق غیبی و قادر بر ایجاد خوارق عادات^۳ می باشند. در قرآن کریم می خوانیم که خداوند حکیم به حضرت عیسی علیه السلام فرموده است:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي^۴﴾

۱. سوره احقاف، آیه ۹.

۲. سوره احقاف، آیه ۹.

۳. کارهای شگفت و غیر عادی.

۴. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

[به یاد آور] آنگاه [را] که به اذن من از گل چیزی شبیه به
پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای
می شد و به اذن من کور مادرزاد و پیری را شفا می دادی و
آنگاه که به اذن من مردگان را زنده می کردی.

چنانکه می بینیم در همین آیه چند بار کلمه «یا ذنی» تکرار شده است تا این
حقیقت در اذهان ما مردم راسخ گردد که این امور خارق العاده و آشباه آن، ساخته
و پرداخته ی خود حضرت مسیح و دیگر انبیاء و اولیاء نبوده است و نمی باشد
بلکه تمام اینها نشأت گرفته از اذن و تقدیر حضرت رب العالمین است و بس.

اعتقاد شیعیان

حال ما شیعیان که متوسل به امامان علیهم السلام می شویم و در حل مشکلات و
قضاء حوائج دنیوی و اخروی خویش از آنها استمداد می کنیم نه اینکه آنها را
مستقل در «علم و قدرت» دانسته و آنها را همه کاره در عالم مانند خدا بشناسیم،
اینکه «شرك» است. خیر ما موحدیم و از عمق جان و صمیم ایمان می گوئیم:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ»؛

بلکه ما بر اساس ادله متقنه «عقلیه» و «نقلیه» معتقدیم که خداوند حکیم انبیاء
و امامان علیهم السلام علیهم السلام را که بندگان مقرب درگاهش می باشند از میان عالمیان
برگزیده و آنها را مجرای افاضات خود قرار داده است و از طریق وجود مبارک آن
بزرگواران، برکات الطاف و عنایات خود را اعم از «تکوین» و «تشریع»، ایصال به عالم
و عالمیان می فرماید و لذا ما هم اکنون وجود مقدس ولی زمان حضرت امام حجة
بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به اذن خدا مدیر و مدبر عالم می دانیم و معتقدیم که:



«يُمْنُهُ رِزْقُ الْوَرَى وَيُجُودُهُ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»^۱

به برکت وجود آن امام بزرگوار است که آسمان و زمین سر جای خود برپاست و روزی روزی خواران از کف با کفایت آن امام به آنان می‌رسد.

این نفس به اراده او (حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) در ریه ما داخل و خارج می‌شود و این خون به امر او در رگ‌های ما جریان پیدا می‌کند، یعنی خدا این علم محیط و این قدرت نافذ را به او داده و او را مدیر و مدبر مآذون از جانب خود در عالم ساخته است. این يك عقیده توحیدی محض است که با شیراندرون شده، با جان به در رود این شاء الله. منتهی مخالفین ما در مذهب، یا سخن ما را خوب نمی‌فهمند و یا مغرضانه تن زیر بار قبول آن نمی‌دهند و به فرموده قرآن:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾

در عین حال که می‌فهمند آن را انکار می‌کنند و ما را مشرک می‌خوانند.

﴿قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى﴾^۲

بگو: به آنان که هم ما و هم شما در انتظار وعده الهی هستیم، ما منتظریم که شما را خدا با آنچه که حق است آشنا سازد، شما هم منتظرید که مشکلات و مصائب دامان ما را بگیرد. اکنون که چنین است، پس در انتظار باشید ولی بزودی خواهید دانست که چه کسانی اهل راه مستقیم و آیین حقند و چه کسانی به جنت و رضوان الهی راه یافته‌اند.

۱. دعای عدیلة الکبیر.

۲. سوره طه، آیه ۱۳۵.

خلاصه منطق اعتقادی شیعه

مسائل دینی ما، دارای سه بُعد اعتقادی، اخلاقی و عملی است. بُعد اعتقادی همان معارف و شناخت‌هایی است که نسبت به توحید و نبوت و امامت و معاد داریم که فعلاً مورد بحث ما نیست، آنچه که توجه به آن لازم است اینکه لازمه بُعد اعتقادی، التزام به برنامه‌های عملی است که از ناحیه خدا و رسولش ﷺ برای تأمین سعادت جاودانه ما تشریع شده و تحت عنوان «احکام فرعی عملی» به ما رسیده است، یعنی انسان وقتی بر اساس تفکر و تعقل، اعتقاد به این پیدا کرد که خداوند حکیم به منظور سعادت همه جانبه بندگان خود در هر دوسرای دنیا و آخرت تنظیم برنامه‌ای فرموده که مشتمل بر وظایف و تکالیف معین و مشخصی است، قهراً به حکم عقل سلیم، خود را موظف به التزام به آن برنامه الهی می‌داند و مخالفت با آن را اقدام به ضرروزیان خود می‌شناسد و تداوم به التزام عملی هم موجب تزکی و پاک‌گشتن روح از رذائل اخلاق و تزئین و آراسته‌گشتن جان به فضایل خلقی می‌گردد، پس در دامن تربیت دین از سه بُعد اعتقادی و عملی و اخلاقی است که انسان به اعلی درجه کمال انسانیّت که قرب خدا و لقاء و دیدار رضوان الهی است نائل می‌شود.

در مسائل دینی، بُعد عملی که هم مولود بُعد اعتقادی و هم مولّد بُعد اخلاقی است، تنها راه تنظیم برنامه‌اش، جعل و تشریع خدا، خالق و آفریدگار انسان است، تنها اوست که عالم به تمام مصالح و مفاسد زندگی مخلوق و آفریده خود در تمام مراحل سیرش می‌باشد از مرحله صلب پدر و رحم مادر گرفته تا زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، برزخی و محشری او را در نظر گرفته قانونی وضع می‌کند و برنامه‌ای تنظیم می‌کند که در همه این مراحل سعادت جسمی و روحی‌اش تأمین گردد، این قانون را که همان احکام آسمانی دینی و

به نام قرآن کریم است، به وسیله رسول و پیام آور معصومش حضرت محمد ﷺ به سوی بندگان فرستاده و تبیین مجملات آن را به عهده خود آن حضرت نهاده است و بعد از رحلت آن حضرت نیز، دوازده امام معصوم ﷺ از خاندان او را یکی بعد از دیگری عهده دار تبیین قرآن قرار داده است و دوازدهمین آنها را روی مصالح حکیمانه اش در پس پرده غیبت در دامن قدرت خود زنده و سالم نگه داشته است تا در روزی که خودش صلاح بداند، او را ظاهر سازد و اصلاح کلی عالم را به دست او به انجام رساند.

این خلاصه منطق ما شیعه امامیه است راجع به تبیین احکام آسمانی قرآن که جزائمه معصومین ﷺ برای احدی حق دخالت در بیان احکام قرآن قائل نمی‌باشیم. ما می‌گوییم برنامه زندگی انسان، به حکم عقل باید از جانب خالق انسان که عالم به تمام مصالح و مفاسد زندگی اوست تشریع شود و به وسیله رسول معصوم خالق به عالم انسان تبلیغ و سپس تفصیل و تبیین مجملات آن به وسیله امام معصوم انجام پذیرد.

در این صورت است که انسان با کمال اطمینان خاطر ملتزم به عمل به احکام دین می‌شود و همین مطلب، یکی از نقاط اصلی جدایی مکتب تشیع از مکتب تسنن است، زیرا در مکتب تسنن نیازی در بیان احکام قرآن به امام معصوم ﷺ احساس نمی‌شود بلکه رأی و نظر بشر عادی که زمام حکومت بر امت در دست اوست یا عالمی که مورد تأیید اوست، در ردیف حکم خدا و رسولش مورد قبول است.

فرقه‌های مخالف شیعه در مذهب که ما را به شرك متهم می‌کنند، یا اصلاً حرف ما را نمی‌فهمند و یا می‌فهمند اما از روی تعصب به فهمیده‌های خود نیز اعتنائی نمی‌کنند و لذا مشمول این آیه از قرآنند که:

﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾^۱

پس این قوم چه آفتی به عقلشان رسیده که حاضر نیستند حقایق را درک کنند و بفهمند؟

و یا مصداق این آیه می باشند:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾^۲

آن حقیقت را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل یقین به آن داشتند.

ما مرتّب فریاد می کشیم که: ایها الناس! ما پیغمبر و امامان را مخلوق خدا می دانیم و مخلوق از آن جهت که مخلوق است، در ذات خود فاقد همه کمالات است! نه از خود هستی دارد و نه حیات و علم و قدرت و... تنها ذات اقدس الله جلّ جلاله است که ذاتاً مستجمع جمیع صفات کمال است. آنگاه او می تواند به هر یک از بندگان که صلاح بداند علم محیط و قدرت نافذ عنایت فرماید در آن صورت است که آن بنده (پیامبر یا امام) عالم به همه چیز و قادر بر هر کاری می شود و لذا ما درباره پیغمبر و امام، هم نفی کمال می کنیم و هم اثبات کمال. نفی می کنیم «استقلالاً» و اثبات می کنیم «إِذْنًا» و لذا ما اگر از امامان تقاضای شفای بیماران و برآوردن حاجات می نماییم، از آن جهت است که طبق ادله عقلی و نقلی، آن بندگان مقرب درگاه خدا را مأذون از جانب خدا در این امور می دانیم.

رسول اکرم ﷺ صاحب دو کرسی رسالت و ولایت

رسول خدا به امر خدا صاحب دو کرسی می باشد؛ «کرسی رسالت» و «کرسی ولایت». وقتی بر سر «کرسی رسالت» نشست، در آن موقع هیچ وظیفه ای جز

۱. سوره نساء، آیه ۷۸.

۲. سوره نمل، آیه ۱۴.



ابلاغ پیام خدا به بندگان خدا راجع به مقررات در شرع مقدس ندارد، چنان که می‌فرماید: ﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛ پس آیا رسولان وظیفه‌ای جز ابلاغ پیام آشکار دارند که پیامشان همراه با معجزات و خوارق عادات باشد تا صدق ادّعای رسالتشان را به اثبات رسانند؟

الف: کرسی رسالت

وقتی پیامبر اکرم ﷺ سر کرسی رسالت نشسته است به او گفته می‌شود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا؛^۱
 بگو: من [که در این کرسی نشسته‌ام] مانند شما بشری هستم
 که فقط وحی از خدایم گیرم و به شما ابلاغ می‌کنم...﴾.

در این کرسی به او گفته می‌شود: ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾؛^۲ در

این کرسی به او گفته می‌شود:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ
 لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ؛^۳

بگو: من که در این کرسی نشسته‌ام فقط حامل پیامم. من
 الآن هیچ نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است، من الآن
 هیچ نمی‌گویم که علم غیب دارم، من نمی‌گویم که
 من مَلَكٌ، من بشر، من رسولی حامل پیامم﴾.

۱. سورة كهف، آیه ۱۱۰.

۲. سورة اسراء، آیه ۹۳.

۳. سورة انعام، آیه ۵۰.

و همچنین در این کرسی به او گفته می شود:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾^۱
 پس تذکرده که تو تنها تذکر دهنده ای * بر آنان تسلط نداری. ﴿
 ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۲
 در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی،
 لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند.﴾

و خلاصه در این کرسی است که گفته می شود:

﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۳
 آیا رسولان، جز ابلاغ پیام روشن به بندگان خدا وظیفه ای
 دارند؟﴾

ب: کرسی ولایت

اما همین رسول وقتی بر سر «کرسی ولایت» نشست، آنجاست که می گوید:

﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ
 طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ
 اللَّهِ﴾^۴

من از گِل به شکل پرنده ای می سازم و در آن می دمم و آن به
 اذن خدا پرنده ای می شود، من به اذن خدا نابینا و بیمار را شفا
 می دهم و مرده ها را زنده می کنم.﴾

۱. سوره غاشیه، آیات ۲۱ و ۲۲.

۲. سوره قصص، آیه ۵۶.

۳. سوره نحل، آیه ۳۵.

۴. سوره آل عمران، آیه ۴۹.



آری پیامبران و امامان علیهم السلام وقتی به اذن خدا بر کرسی ولایت و امامت نشستند، متصرف در عالم می شوند و متصدی اجرای فرمان خدا می گردند. چنان که فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۱؛ ما آنها را امامانی قرار داده ایم که به سبب امر ما هدایت می کنند. همان امری که:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲

همانا امر و فرمان خدا این است: هر چه را اراده کند، به او می گوید: باش، او هم وجود پیدا می کند.

فهم غلط مشرکان از مقام رسالت

امامان علیهم السلام مأذون از جانب خدا نیز مجریان فرمان خدا و مالک امر عالم می باشند. اما همانها وقتی بر کرسی رسالت یا تبیین احکام شریعت نشستند، هیچ کاری جز ابلاغ رسالت خدا به بندگان خدا ندارند. در این مقام است که فرموده است: «فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ خدا نیز از آن نظر که خالق است اراده اش تخلف ناپذیر است، اما از آن نظر که شارع است و قانونگذار، اراده اش تخلف پذیر است و لذا مشرکان که می گفتند:

﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا
حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۳

اگر خدا خواسته بود (که ما بت نپرستیم و چیزی را حرام نکنیم) نمی توانستیم بت پرست باشیم و نمی توانستیم چیزی را حرام کنیم.

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲. سوره یاسین، آیه ۸۲.

۳. سوره نحل، آیه ۳۵.

ولی از این که می بینیم بت را می پرستیم و اشیاء را حرام می کنیم، معلوم می شود که خدا خواسته است این چنین باشیم و نمی توانیم چنین نباشیم. اینها اشتباهشان در خلط^۱ میان اراده تکوینی و تشریعی خدا بوده است و توجه نکرده اند که مسأله نهی از بت پرستی و نهی از تحریم اشیاء مسأله تشریعی است نه تکوینی که تخلف ناپذیر باشد. خدا رسولان خود را فرستاده است که بندگان را تشریعاً نهی از بت پرستی و نهی از تحریم اشیاء بنمایند و مشرکان از اطاعت نهی تشریعی خدا و رسولانش تخلف ورزیده اند.

﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

یعنی رسول از آن جهت که رسول است حامل مشیت تکوینی خدا نیست، بلکه مبلّغ مشیت تشریعی خداست؛ او آمده که احکام تشریعی خدا و حلال و حرام خدا را به شما ابلاغ کند، او نیامده که مشیت تکوینی خدا را در عالم اجرا کند. البته همانگونه که قبلاً گفتیم رسول خدا ﷺ از نظر داشتن جنبه ولایت، به اذن خدا توانایی تصرف در کائنات عالم نیز دارد ولی از نظر جنبه رسالت وظیفه ای جز ابلاغ پیام خدا ندارد، لیکن در آیات دیگر هم خدا گفتار جاهلانه یا مستکبرانه کافران را نقل می کند که:

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا^۲﴾

[به رسول اکرم ﷺ می گفتند: ما تصدیقت نمی کنیم

مگر این که از زمین چشمه ای بجوشانی، خانه ای از طلا و

باغ های پر از اشجار و انهار ایجاد کنی.]

۱. خلط: مخلوط کردن.

۲. سورة اسراء، آیه ۹۰.

﴿أَوْ تَرَفِّي فِي السَّمَاءِ!﴾

یا ما با چشم خود ببینیم که به آسمان می‌روی.

یا بروی از خدا نامه برای ما بیاوری!!

﴿أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا^۲﴾

یا خدا و ملائکه را همراه خود آورده مقابل ما نگهشان بداری.

آنجا هم خدا به رسول گرامی اش ﷺ فرمود:

﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا^۳﴾

بگو: پروردگارم پاک و منزّه است آیا جز این است که من

بشری مأمور ابلاغ پیام از جانب خدا [به بندگان] می‌باشم؟.

۱. همان، آیه ۹۳.

۲. همان، آیه ۹۲.

۳. سوره اسراء، آیه ۹۳.

فصل ششم

شون نبوت



الف: دعوت الی الله

انبیای الهی برای برقراری ارتباط هر چه صمیمانه تر مردم (ناس) با حضرت رب العالمین از شئونات گوناگونی برخوردارند که در این فصل به مواردی از آن اشاره می شود. نخستین شأن پیامبران عظیم الشأن خداوند «دعوت مردم به توحید و یکتاپرستی» است.

حضرت ابراهیم علیه السلام که بعد از حضرت خاتم صلی الله علیه و آله افضل از تمام انبیاء به شمار می آید، در راه دعوت به توحید و مبارزه با شرک، فداکاری های زیادی از خود نشان داده و خدا هم او را در صحنه امتحانات بسیار بزرگ قرار داده است تا عظمت روح و قوت ایمانش برای همگان روشن بشود و در حدّ خود برای اهل ایمان به عنوان «اُسوه» باشد. اساساً جایگاه انبیاء و پیامبران خدا صلی الله علیه و آله در عالم انسان همین است که به عنوان اُسوه برای بندگان خدا باشند و در مسیر ایمان و عمل «الگو» شمرده شوند. قرآن کریم نیز صریحاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در سوره احزاب

به عنوان اُسُوهِ معرّفی می‌کند:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

رسول خدا برای همه شما اسوه‌ای نیکوست.

همچنین حضرت ابراهیم علیه السلام را در سوره ممتحنه به عنوان «اُسُوهِ» معرّفی کرده و فرموده است:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾

ابراهیم علیه السلام و همراهانش برای شما اسوه حسنه‌اند.

حالا ما خودمان را راحت می‌کنیم و می‌گوییم آنها پیغمبر و امام بوده‌اند، ما افراد عادی هستیم، ما کجا و آنها کجا؟ چگونه می‌توانیم ما مثل آنها باشیم در صورتی که اگر این بود، دیگر پیغمبر به عنوان «اُسوه» و «الگو» برای مردم معرّفی نمی‌شد. او را خدا «اُسُوهِ» قرار داده که مردم از او در رفتار و گفتار الگو بگیرند. البته از ما نخواسته‌اند که همدوش با پیغمبر و امام باشیم، بلکه خواسته‌اند تابع و پیروان اسوه‌های الهی باشیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله پدر مهربان بشر

شما با فرزندان خود چگونه عمل می‌کنید؟ آیا آنها را به حال خودشان رها می‌کنید، تا به هرفسادی گرایش پیدا کنند و به هر چاهی که سرراشان بود بیفتند؟ یا خیر، کاملاً مراقبشان هستید و شدیداً از آفات و بلیات حفظشان می‌کنید. وقتی مریض شدند؟ آیا آنها را به حال خودشان وا می‌گذارید یا به طبیب و درمانشان می‌رسانید و داروهای تلخ و شور با اجبار و اکراه به خوردشان

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۴.



می دهید؟ با طفل نادان خود که از مدرسه رفتن اکراه دارد، چگونه رفتار می کنید؟ آیا آزادش می گذارید یا خیر، اول تشویقش می کنید و وعده هایی به او می دهید که به مکتب برود؛ اگر نرفت این بار تشویق عملی می کنید؛ هدیه ای برایش می خرید، خوراکی که دوست دارد، به او می دهید؛ اگر نرفت تهدید زبانی می کنید و او را از عواقب شوم بی سوادی تحذیر می کنید، اگر باز هم سر باز زد، عاقبت تهدید عملی می کنید و سیلی های گرمی برگونه اش می نوازید و با زور و ارعاب او را سَمْت مدرسه می کشانید و به دست معلم و استاد می سپارید.

حال، سؤال این است که آیا کتکی که برای این امر به فرزندتان می زنید، ظلم است؟ یا عین عدل است؟ باید گفت، عین رأفت و رحمت و مقتضای مهرپدري است. بلکه او را به حال خود رها کردن، عین ظلم و جنایت و کمال بی مهری در حق اوست. وقتی به سنّ بلوغ رسید و خود را بی بهره از علم و کمال دید، حق دارد به شما اعتراض کند و بگوید: پدر! من جاهل و نادان بودم، تو که عاقل بودی و از عواقب شوم بی سوادى با خبر بودی، چرا تنبیهم نکردی؟ چرا با زور و کتک مرا به تحصیل و انداختی؟ مرا بدبخت و بیچاره کردی. پیامبر اکرم ﷺ نیز پدر مهربان بشر است. از جانب خالق بشر مأموریت دارد بندگان خدا را به مدرسه معرفه اللهی وارد کند و موجبات هلاکتشان را از بین ببرد و موجبات سعادتشان را فراهم سازد.

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ!﴾

مردم را با حکمت و موعظه حسنه به راه پروردگارت دعوت
کن و با نیکوترین روش با آنها مجادله کن.

و اگر مردم به راه نیامدند، تهدیدشان کن. پیامبر، ابتدا عواقب شوم نافرمانی خدا را گوشزد می‌کند و عذاب‌های ابدی آخرت را به آدمیان نشان می‌دهد. می‌داند که ابوسفیان‌ها و ابوجهل‌ها، خار سر راه و میکروب خطرناک جامعه بشرند، دزدان و غارتگرانی هستند که سرمایه حیاتی بشر را به تباهی و نابودی می‌کشند. برای از بین بردن آنها چه می‌کند؟ می‌گوید:

خدا یا!

«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»

اینها را اگر به حال خودشان رها کنی بندگان تو را گمراه می‌سازند و جز نسل فاجر کفار از خود تولید نمی‌کنند».

ولذا به امر خدا دست به قبضه شمشیر می‌برد و به قتال با آنها برمی‌خیزد اما نه برای قتل و خونریزی، بلکه برای از بین بردن عوامل مزاحم، برای کوبیدن غارتگران و راهزنان، برای برداشتن خارها از سر راه مردم.

سیبی که سهیلش نزند، رنگ ندارد چوبی که معلّم بزند، ننگ ندارد

تا اینجا روشن شد که اگر پیامبر جنگ می‌کند یا اینکه دستور مصادره مال التجاره کاروان ابوسفیان را صادر می‌کند، غارتگری و راهزنی نمی‌کند، بلکه راهزن‌ها را از بین می‌برد و قصد تضعیف نیروی دشمن و به زانو درآوردن دیوهای ضدّ سعادت انسان را دارد و این کار را از هر طریق ممکن انجام می‌دهد، چه با کشتن و چه با گرفتن اموال، زیرا ریختن خونشان به حکم عقل و قرآن جایز است، چه رسد به تصرف اموالشان.

به هر حال از آیات قرآن استفاده می‌شود، رسولان خداوند به میان مردم (اصحاب القریه) می‌آمدند و آنها را دعوت می‌کردند که به مبدأ و معاد اعتقاد

پیدا کنند ولی آنها تکذیب کرده عاقبت به عذاب الهی گرفتار می شدند. اساس دعوت انبیاء علیهم السلام همین است که می خواهند مردم را معتقد به این حقیقت سازند که عالم، مدبری علیم و قدیر و حکیم دارد و براساس حکمتش ارسال رسل و انزال کتب و تشریع شرایع می کند و بعد، در عالم پس از مرگ، بندگان خود را به پای حساب می آورد و به اعمال نیک و بدشان کیفر و پاداش می دهد.

حساسیت انبیاء علیهم السلام به مسئله شرک و توحید

مسئله شرک و توحید از مسائل اساسی بعثت انبیاء علیهم السلام است. همه پیامبران از جانب خدا مبعوث شده اند که شرک را از دل ها بزدایند و مردم را موحد تربیت کنند. شرک مایه ذلت و بدبختی در دنیا و آخرت است و توحید مایه عزت و سعادت در هر دو جهان. ام الفضائل «توحید» و ام الزائل «شرک» است. از این جهت انبیاء علیهم السلام سعی می کنند شرک از دل ها ریشه کن گردد و توحید در اعماق جان ها رسوخ پیدا کند و آن به این سادگی حاصل نمی شود که انسان با یک سلسله اعمال عبادی که انجام می دهد، اطمینان پیدا کند که واقعاً موحد شده و آلودگی شرک از صفحه جانش زدوده شده است؛ چون از نظر قرآن کریم ما «مؤمن مشرک» هم داریم؛ یعنی در عین حال که «مؤمن» است، «مشرک» نیز هست. البته ایمان و کفر با هم قابل جمع نمی باشند؛ زیرا اجتماع ضدین می شود و آن محال است. اما ممکن است ایمان با شرک در فردی یا گروهی جمع بشود. آن چنان که قرآن فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱

و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را]
شریک می گیرند.

صبر و شکیبایی، فقط به حول و قوه الهی

با توجه به آیه شریفه **﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾** انبیاء علیهم السلام در راه دعوت مردم به سوی خدا که عالی‌ترین خدمت به عالم انسان است، تحمل انحاء مشقات طاقت‌فرسا را به جان می‌خردند و این صبر و شکیبایی عجیب و حیرت‌انگیز نشأت گرفته از ایمان قوی و اتکاء روحی آن مقربان درگاه خدا به امدادهای غیبی الهی بوده است.

لذا در آیه مورد بحث خداوند حکیم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾**؛ تو هم باید صبر کنی و تمام ناملایمات جسمی و روحی را در راه دعوت مردم متحمل بشوی و این صبر و شکیبایی نیز جز به حول و قوه الهی و استمداد از مقام ربوبی امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا ممکن نیست یک نفر بشر عادی که فاقد همه‌گونه امکانات از ثروت و قدرت و نیروی انسانی از قبیله و ارحام و اقارب بوده است، از یک محیط فاسد مُمَحَطی برخیزد که مردمش نه دارای علم و فرهنگی بوده‌اند و نه تمدن و قانونی و نه خبری از آداب و رسوم انسانیت داشته‌اند. مرامشان بت‌پرستی و اخلاق و رفتارشان قتل و غارت و بی‌عفتی.

آری ممکن نیست یک بشر عادی با این شرایط برخیزد و یک تنه اعلان مبارزه با تمام دنیای بشر بدهد آن هم مبارزه با همه چیزشان، با اعتقاداتشان، با اخلاق و رفتار و گفتارشان، با حکومت‌ها و سیاست‌ها و اجتماعاتشان و در این مبارزه، فاتح و پیروز هم بشود و عقیده خود را در دل میلیون‌ها و میلیارد‌ها انسان طی قرن‌های متمادی بنشانند.

امروز بیش از چهارده قرن از زمان نهضت او می‌گذرد، شما دو صحنه را در کنار هم بگذارید و با هم مقایسه کنید؛ یک روز در مسجد الحرام تنها سه نفر در کنار کعبه



به نماز می ایستادند، یکی صاحب همین نهضت، رسول خدا محمد مصطفی ﷺ بود، دومی وصی او علی مرتضی ﷺ و سومی همسرش خدیجه کبری ﷺ در حالی که داخل مسجد الحرام و اطراف آن از مشرکان و دشمنان لجوج معاند موج می زد که آنها را مسخره می کردند و انحاء اهانت ها درباره شان روا می داشتند.

و امروز را ببینید در همان مسجد الحرام و کنار همان کعبه چه غوغایی برپاست، صدها هزار جمعیت در موسم حج دور کعبه به نماز می ایستند و با شکوه و جلالی عجیب به رکوع می روند و به سجده می افتند. بانگ «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» شان که در فضای شهر مگه می پیچد، دل ها را می لرزاند. آن روز از باب تقویت روحیه پیامبر اکرم، ﷺ خداوند حکیم خطاب به آن حضرت فرمود: «وَإِذَا رَأَوْكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا»^۱ وقتی مردم کافر تو را می بینند، تو را به تمسخر و استهزاء می گیرند و به یکدیگر می گویند: «أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ»^۲ آیا همین آدم است که سخن از خدایان شما به میان می آورد و راجع به آنها حرف هایی می زند. یعنی فعلاً دوران تمسخر اینهاست، ولی مطمئن باش روزی می رسد که جلال و عظمت تو چشم آنها را خیره می کند و آنها را به زانو در می آورد.

دشواری جنگ با عقاید

این نکته هم قابل توجه است که خونین ترین جنگ ها، جنگ با عقاید است، مردمی که طی ده ها و صدها سال عقایدی را در دل جا داده اند، کسی بخواهد آن عقاید را از دل ها برکند و تبدیل به عقاید دیگری کند، به این سادگی میسر نمی شود و چه بسا حاضر می شوند که مال و جان بدهند، ولی عقایدشان

۱. سورة انبياء، آیه ۳۶.

۲. همان.

را از دست ندهند.

حالا پیامبر اکرم ﷺ در اولین قدم نهضت آسمانی اش، اعلان جنگ با عقاید داده و فرموده است: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» با همین جمله خط بطلان کشیده روی تمام بت ها که قرن ها معبود جوامع بشری بوده اند و بدیهی است که این سخن، خشم تمام جوامع بشری را علیه او برمی انگیزد و همگی به مبارزه با او برمی خیزند، زیرا می بینند او تمام معبودهای آباء و اجدادی آنها را باطل و بی ارزش می داند و می گوید: «اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحُتُونَ»^۱ آیا شما موجودات مرده ای را که با دست خود تراشیده اید می پرستید؟ آیا عقل خود را به کار نمی اندازید تا دست از مرده پرستی بردارید. «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ»^۲ شما که انسانید، يك معبود بیشتر ندارید و او «الله» است که خالق شما و تمام کائنات است.

پیامبر اکرم ﷺ و تحمّل رنج و مشقّت فراوان

اعراب جاهلی می بینند رسول اکرم ﷺ علاوه بر عقاید، تمام اخلاقیات و عادات و آداب و رسوم اجتماعی آنها را از میگساری و رباخواری، زنا و قمار و دخترکشی و... همه را فاسد و انحراف از مسیر انسانیت می داند و از مردم می خواهد که باید دست از همه اینها بردارند و لذا اول به سخنان او خندیدند و مسخره اش کردند و بعد دیوانه اش نامیدند. وقتی دیدند او از سخنانش دست بردار نیست و کم کم افرادی را هم دور خود جمع می کند، در مقام ضرب و شتم و اذیت و آزارش برآمدند و عاقبت، تصمیم به قتلش گرفتند و یا اینکه از شهر بیرونش کنند.

از اینرو دیده نمی شد که يك روز از بیرون به خانه برگردد و بدنش خونین نباشد. يك روز آن قدر سنگ بر بدنش زدند که وقتی به خانه رسید بیهوش

۱. سورة صافات، آیه ۹۵.

۲. سورة كهف، آیه ۱۱۰.



افتاد، همسرش خدیجه کنارش نشست و سرش را به دامن گرفت و به مداوای زخم‌هایش پرداخت. در آن حال به هوش آمد و دید خدیجه چشمش گریان است و می‌گوید: جانم فدای توای رسول خدا ﷺ! امروز از دست مردم زیاد صدمه دیدی. فرمود: البتّه کسی که در راه خدا قدم برمی‌دارد و هدف مقدّسی را تعقیب می‌کند، باید خود را برای تحمّل همه‌گونه رنج و مشقّت آماده سازد.

دربیبان گریه شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌هاگر کند خار مغیلان غم مخور

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت بکشم درد که درمانم از اوست

يك روز برای خدیجه رضی الله عنها خبر آوردند که رسول خدا ﷺ را با سنگ زده و از شهر بیرونش کرده‌اند، حالا در کجا افتاده است نمی‌دانیم. آن همسر با وفا با قلبی سوزان و چشمی گریان همراه با امام علی رضی الله عنه آب و نانی برداشت و بیرون شهر مگّه از این کوه به آن کوه می‌رفت و صدا می‌زد **حبیبی یا محمد!** تا رسیدند در میان صخره‌ای، دیدند بیهوش افتاده است.

هجرت به طائف

يك بار از دست مگّه‌ها زیاد آزرده شد، تصمیم گرفت به طائف برود، آنجا شاید زمینه مناسب برای دعوت به توحید آماده باشد، ولی وقتی وارد طائف شد آنجا به جای اینکه از آن مهمان عالیقدر که با آمدنش برکت و رحمت آورده است پذیرایی کنند و خاک پایش را توتیای چشم خود قرار دهند، چوب‌ها را با میخ تعبیه کرده و حمله به آن وجود حیات‌بخش عالم بُردند و آن قدر او را زدند که خون از ساق پایش جریان پیدا کرد. بچه‌ها را واداشتند که سنگ زدند و از شهر بیرونش کردند، او

در همان حال دست به دعا برداشته بود و به خدایش می‌گفت:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

خدایا! این قوم من نادانند [به نادانی‌اشان مؤاخذه نفرما و

عذاب برایشان نازل نکن] بلکه هدایتشان فرما».

این معنای همین آیه است که خدایش می‌فرماید: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ تو صبر کن و بدان اینگونه صبری که تواز خود نشان می‌دهی، جز با اتکای به خدا و استمداد از قوه و قدرت الهی امکان‌پذیر نمی‌باشد و این صبر و استقامت صفت ثابت و تزلزل‌ناپذیر تمام انبیای عالیقدر الهی بوده است.

رعایت اخلاق در همه حال

و نیز خداوند متعال با عنایت به آیه شریفه «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»؛ به رسول خود دل‌داری داده می‌فرماید: به خاطر اینکه این مردم به راه نمی‌آیند و به راه جهنم می‌روند اندوهگین مباش و غصه گمراهی آنها را مخور. «وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ»؛ و از توطئه‌ها و طرح نقشه‌های خطرناک دشمن هم نگران نباش و خود را در تنگنا قرار گرفته مپندار، زیرا تکیه‌گاه تو خداست که در هم شکننده و خنثی کننده همه توطئه‌ها و نقشه‌هاست.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»^۲

یقیناً خدا با کسانی همراه است که تقوا پیشه کنند و با کسانی که نیکوکارند».

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که امت اسلامی به تبعیت از پیشوای بزرگوارش رسول خدا ﷺ موظف است در همه حال در مواجهه با گروه‌های

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۸.



گوناگون، رعایت تقوا و نیک رفتاری را فراموش نکنند، حتی هنگامی که در برابر دشمن توطئه‌گر قرار می‌گیرد، در عین حالی که وظیفه دارد از هر طریق ممکن به خنثی کردن توطئه دشمن پردازد و هرگز ضعف و سستی و عقب‌نشینی از خود نشان ندهد، مع الوصف در این مرحله نیز اصل عدالت و امانت و تقوا و رعایت اخلاق اسلامی را از یاد نبرد و متوجه باشد که او برای امتثال امر خدا کار می‌کند و هیچ هدفی جز جلب رضای خدا ندارد.

اگر مروری به زندگانی عبرت‌آموز و پرفراز و نشیب انبیای الهی که درود خدا بر آنان باد داشته باشیم می‌بینیم که آنان برای دعوت مردم به امر توحید و بندگی خدا چه مشقت‌ها که نکشیده‌اند و چه رنج‌ها که نبرده‌اند.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به حضرت کلیم موسی بن عمران علیه السلام می‌فرماید:

«از شدت فقر و گرسنگی گیاه زمین می‌خورد».^۱

موسی علیه السلام که از کودکی در دامن فرعون بود، با آن زندگی غرق در رفاه شاهانه، پس از آن که با فرعون درافتاد، از قصر سلطنت بیرون آمد؛ در راه رضای خدا مبتلا به فقر و مسکنت شد تا آنجا که از شدت گرسنگی گیاه بیابان می‌خورد آن‌گونه که:

«به قدری لاغر و بدنش کم گوشت شده بود که سبزی گیاهان،

از نازکی پوست درونی شکمش دیده می‌شد».^۲

این گفتار امام معصوم امیرالمؤمنین علیه السلام است و خالی از هرگونه مبالغه و اغراق است. درباره حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام می‌فرماید:

«آن پیامبر بزرگوار خدا بالشش از سنگ بود».

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۲۶.

۲. همان.

آیا ما در مدّت عمرمان شده است که روی خاك بخوابیم و بالشمان سنگ باشد؟ اگر دو بالش نرم روی هم زیر سرمان نباشد، خوابمان نمی برد! و بالش او سنگ بود.

«جامهٔ زیر می پوشید و خوراك درشت می خورد».

«و خورشت او گرسنگی بود».^۱

ماکه با غذا خورشت می خوریم، برای این است که گرسنه نیستیم. با اضافه کردن خورش های رنگارنگ، اشتهای کاذب در خود ایجاد می کنیم تا از غذا لذّت ببریم. اما حضرت مسیح عليه السلام آن قدر گرسنه می ماند تا از خوردن يك لقمه نان خالی لذّت ببرد و احتیاج به خورشت نداشته باشد.

«چراغش در شب، ماه آسمان بود».

«مرکبش پاهایش بود و پیاده راه می پیمود».

خدمتکارش دستهایش بود».^۲

بعد می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا؛

مطالعۀ زندگانی پیامبر اکرم ﷺ شما را از عیوب و نقایص دنیا

آگاه می سازد».

و پستی و بی ارزشی آن رابه شما نشان می دهد و شما را به اندیشیدن وادی دارد که چرا خدا از زیبایی های دنیا به پیامبرش نداد.

«مَعَ عَظِيمِ زُفْتِهِ؛

با آن همه قرب منزلت که در نزد خدا داشت».

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۲۷.

۲. همان.



«جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ؛

خودش و اهل بیتش گرسنگی می کشیدند. نه این که نداشت؛
داشت ولی خودش را آجل از گرایش به لذایذ دنیا می دانست».

«فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ؛

حال، هر عاقلی باید بیندیشد».

که آیا خدا خواسته به پیامبرش اهانت کند که دنیا را به او نداده است یا
خواسته او را تکریم کند و گرمی اش بدارد، ولذا چیزی از دنیا به او نداده است.

«فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهُ الْعَظِيمُ؛

اگر بگوید به او توهین کرده است، پس به خدای بزرگ سوگند
که دروغ گفته است».

«وَإِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ؛

و اگر بگوید گرمی داشته است».

«فَتَأْسَى مُتَأْسٍ بِنَبِيِّهِ؛^۱

پس هر انسان عاقلی باید از پیامبرش تأسی کند و خودش را به
این دنیای پست و فرومایه آلوده نسازد».

نمی گوئیم مسلمان مال و ثروتی نداشته باشد؛ می گوئیم آن چنان حریص
نباشد که تمام قوای جسمی و روحی خود را به پای این دنیای فنا پذیر و زودگذر
بریزد و مثل بچه های بی عقل و تمیز زندگی کند. بچه ها از عروسک و اسباب بازی
خوششان می آید و در راه به دست آوردن آن ناخن به چهره هم می کشند. بچه های
شصت هفتاد ساله هم از دکور و تجمل خوششان می آید و برای به دست آوردن

آن، چه وقت و مالی که صرف نمی‌کنند! آیا این عقلایی است که آدمی عمرو مال خود را، که می‌تواند با هر لحظه عمرش و با هر درهمی از مالش درجات قرب الهی و حیات ابدی به دست آورد، صرف بازیچه کند؟ بچه‌های پنج ساله یک نوع بازیچه دارند و بچه‌های هفتاد ساله هم نوع دیگری! قرآن فرموده:

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ^۱﴾

زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی چیز دیگری نیست.

طبابت روحی و روانی انبیاء علیهم‌السلام

مطلب شایان ذکر این که انبیاء باید به سوی مردم بروند و با بیماری شرک مبارزه کنند، نه این که در جای خود بنشینند تا مردم به سراغ آنها بیایند. اطباء و پزشکان بدن در مطب خودشان می‌نشینند و بیمارها به سراغ آنها می‌روند. ولی انبیاء علیهم‌السلام که طبیبان روح مردمند خودشان به سراغ مردم می‌روند و به علاج بیماری‌های روحی آنها می‌پردازند. چنان که حضرت امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم فرموده است:

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِيبِهِ»

طیب دوره‌گردی است که داروهای شفابخش خود را همراه خود می‌برد.

«قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ»^۲

مرهم‌هایش را محکم و آماده کرده و ابزارهای داغ‌نهادن را سرخ کرده و تافته است.

مواسم جمع «میسَم» است و میسم وسیله داغ‌نهادن است.

۱. سوره انعام، آیه ۳۲.

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۱۵۶.



بعضی از بیماری‌ها با دارو علاج پذیر است ولی برخی از آنها احتیاج به داغ نهادن و سوزاندن و عمل جراحی دارد که:

«فَاجِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»^۱

آخرین مرحله درمان، داغ نهادن است!.

«قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ

إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ غُمِّي وَأَذَانٍ صُمِّ وَالْأَسَنَةِ بُكْمٌ»^۲

هر جا که لازم باشد مرهم‌ها و ابزارهای داغ کردن را به روی آن می‌گذارد. دل‌های کورو گوش‌های کروزبان‌های لال را هر جا که باشد تحت معالجه قرار می‌دهد. در بعض موارد حدّ جاری می‌کند، در صورت لزوم قصاص می‌کند، تازیانه می‌زند و به اقتضای شرایط، قتل می‌کند و هر جا که احتیاج به چیزی بود آن را اِعمال می‌کند. چشم‌های کور را که نمی‌توانند حق را ببینند، بینا می‌سازد؛ گوش‌های کر شده را که نمی‌توانند سخن حق را بشنوند شنوا می‌گرداند و زبان‌های لال را که نمی‌توانند سخن حق را بر خود جاری سازند گویا می‌کند و... البته اینها هر کدام احتیاج به درمان خاصی از «مرهم» و «میسَم» دارند و تشخیص آن، کار طبیبان الهی است که به قول شاعر عارف:

ما طبیبانیم شاگردان حق بحر قُلُوم^۳ دید ما را فأنفلق

آن طبیبانِ طبیعت دیگرند که به دل از راه نبضی بنگرند

ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم

الان زیر این خاک چه چیز هست؟ ما نمی‌فهمیم. ولی دانشمند زمین شناس با وسایلی که در دست دارد می‌فهمد چند متر زیر این زمین آب و کدام قطعه

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۱۵۶.

۳. قُلُوم: دریا و چاه بسیار آب.

از زمین دارای نفت است و... امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا نگاه به چهره ابن ملجم کرد فرمود: تو قاتل من هستی! او خودش هم نمی فهمید باطنش چگونه است. او ظاهراً مسلمان و شیعه هم بود، ولی خودش از باطنش خبر نداشت. می گفت: آقا! من غلط می کنم دست به چنین جنایتی بزنم.

ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم
آن طبیبان غذایند و ثمار جان حیوانی بدیشان استوار

آن اطباء فقط می فهمند این غذا و این میوه برای بدن نافع است و آن غذا و آن میوه مضر است. ولی ما طبیبی هستیم که نفع و زیان رفتارها و گفتارها را می فهمیم و نشان می دهیم.

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا عَلَى رِبِّ الْعَالَمِينَ﴾

[پیامبران می گفتند:] من هیچ مزدی در برابر این دعوت از شما نمی خواهم؛ مزد من تنها بر پروردگار عالمیان است.﴾



مدارای انبیاء (علیهم السلام) با مخالفان

قرآن کریم، مکرراً از اقوام گذشته داستان ها نقل می کند و کیفیت مواجهه انبیا (علیهم السلام) با کفار را بیان می کند تا تنبیه و عبرتی برای آیندگان حاصل شود و مقایسه ای بین منطق انبیا (علیهم السلام) و منطق کفار نموده، معیار حق و باطل را تشخیص بدهند تا خودشان به معیار باطل مبتلا نشوند. لذا فرمود:

﴿جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾^۱

پیامبرانشان، با دلایل روشن به سوی آنها آمدند.﴾

۱. سوره شعرا، آیه ۱۰۹.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۹.

اما آنها بر اساس لجاج و عناد، تن زیر بار دعوت انبیا نداده و به مخالفت با آنها برخاستند!

﴿فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ﴾

دست بر دهانشان نهادند.

و اصلاً مجال حرف زدن به آنها ندادند! اینجا ممکن است این سؤال در برخی از اذهان طرح شود که انبیا عليهم السلام با داشتن قدرت اعجاز و خرق عادت، چرا مخالفان خود را نمی کوبند و آنها را کور و کر و لال نمی کنند تا مجال مبارزه با آنها را نداشته باشند و به ناچار تسلیم گردند؟!

در جواب عرض می شود: آری، انبیا عليهم السلام به اذن خدا قادر بر هرگونه تصرف در کائنات هستند، اما از این قدرت ولایی خود، تنها در مورد اثبات رسالت خویش از جانب خدا استفاده می کنند، آن هم به گونه ای که هر عقل آزاد خالی از هرگونه لجاج و عناد، از دیدن آن معجزه و خرق عادت، پی ببرد و اطمینان پیدا کند که آن شخص مدّعی رسالت، در ادّعای خود صادق و از جانب خدا مورد تأیید است. ولی وقتی قدم به مرحله دعوت به دین و آیین و ارشاد و هدایت و تعلیم و تربیت نهادند، در این مرحله، هیچگاه از قدرت ولایی خویش استفاده نمی کنند که با ارائه معجزه و خرق عادت، مردم را به تسلیم و اطاعت از خود وادارند. بلکه در این مرحله تنها از طریق استدلال و اقامه برهان و بعضاً با پند و اندرز و گفتگوی توأم با احترام و ادب، با طبقات مختلف مردم مواجه می شوند. چنان که خداوند حکیم به رسول مکرّمش صلی الله علیه و آله دستور داده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ

بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱

۱. سوره ابراهیم، آیه ۹.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به طریقی که نیکوتر است به مناظره و گفتگو پرداز.

چون هدف انبیا ﷺ ایجاد ایمان به خدا و آخرت در دل ها است نه اینکه مردم را زبان بسته تسلیم خود سازند! وایمان و پذیرش قلبی، جز از طریق فکر آزاد و تحقیق و تدبّر و تأمل حاصل نمی شود و لذا رفتار انبیا ﷺ در این مرحله، همچون رفتار یک فرد عادی است و قهراً تصادم با افکار گوناگون از ناحیه ثروتمندان و قدرتمندان پیدا می کنند و مبتلا به اذیت و آزار آنان می شوند.

از باب مثال، اگر کسی در این شهر برخیزد و بگوید: تمام شئون زندگی شما از اعتقادات و اخلاقیات و برنامه های عملی کلاً فاسد است و من باید دست به یک اصلاح کلی بزنم و همه را دگرگون سازم؛ مردم، این حرف را که از او شنیدند اعتنایی به او ننموده، حمل به شوخی می کنند. وقتی دیدند او هر جا می نشیند این حرف را می زند، او را به استهزا و تمسخر می گیرند و دیوانه اش می خوانند. اگر دیدند کم کم جمعیتی دور خود جمع کرده، این بار با فحش و دشنام و ناسزاگویی با او مواجه می شوند. اگر دیدند دست بردار نیست و علی الدوام بر شعاع فعالیتش می افزاید و پیروانش روبه فزونی می روند، در این موقع است که نوبت به تبعید و زندانی کردن و سرانجام کشتن می رسد. انبیا ﷺ نیز در مرحله دعوت و ارشاد و هدایتشان اینگونه عمل می کردند و از این رو متحمل انواع و اقسام مصیبت ها و زجر و شکنجه ها می شدند!

مهمترین شأن انبیاء و اولیاء ﷺ

مهمترین شأنی که انبیاء و ائمه ﷺ دارند، همین شأن «دعوت الی الله» است که از عهده هیچ فردی از افراد بشر عادی بر نمی آید. «دعوت الی الله» یعنی حرکت دادن جامعه بشریه سوی خدا کمال لایتناهی؛ ارزش هر راهنما، بستگی



دارد به ارزش آن مقصدی که انسان برای رسیدن به آن به راه افتاده است و ارزش آن کسی که روبه آن مقصد می‌رود. هر چه مقصد عظیم‌تر و راه خطرناک‌تر باشد و راه‌رو هم شریف‌تر، طبیعی است که راهنمای در آن راه هم بزرگ‌تر و ارزشمندتر خواهد بود.

حال آیا می‌توان مقصدی بالاتر و عظیم‌تر از ذات اقدس حق - عز و علا - تصوّر کرد؟ در «عالم خلق» نیز شریف‌تر از انسان که همه کائنات مقدمه وجود او هستند نتوان یافت، بنابراین عالی‌ترین و ارزشمندترین کار، حرکت دادن انسان، این شریف‌ترین مخلوق خداست به سوی خدا که عظیم‌ترین مقصد است و این مهمترین شأن و کار انبیاء علیهم‌السلام است که «دعوت الی الله» است و خدا خطاب به رسول مکرّمش فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾

بگوراه من [و کار من] این است که دعوت به سوی الله می‌کنم [آن هم] با بصیرت و بینایی خاصی که اختصاص به من و پیروان من دارد.

در خطاب دیگری فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى

اللَّهِ يَازِّنِيهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۱

ای پیامبر! ما تو را فرستاده‌ایم که شاهد [اعمال خلق] و بشارت دهنده [به نیکان] و هشداردهنده [به بدکاران] و دعوت کننده به سوی الله با اذن او و چراغی روشن‌گر باشی.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۲. سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

در زیارت جامعه هم اشاره به شئون با عظمت خاندان عصمت علیهم السلام شده است:

«الدُّعَاةُ إِلَى اللَّهِ وَالْقَادَةُ إِلَى سَبِيلِهِ وَالْأَدِلَّةُ عَلَى مَرْصَاةِ اللَّهِ؛

آنها، دعوت کنندگان به سوی الله و راهبران در راه خدا و بیان کنندگان عوامل جلب رضا و خشنودی خدا می باشند».

به هر حال عالی ترین خدمتی که انبیاء علیهم السلام به عالم انسان کرده اند، مسأله «دعوت الی الله» است که انسان را از لجنزار شهوات حیوانی بیرون کشیده و به راه مستقیم تقرّب به خدا افکنده و به حیات ابدی و سعادت جاودانه رسانده اند، به راستی هیچ خدمتی از لحاظ اهمّیت و ارزش انسانی به پای این خدمت نمی رسد و در عین حال دشوارترین کارها هم هست؛ زیرا انسان بر حسب طبع و سرشت اولیه اش محفوف^۱ به تمایلات و شهوات فراوان است و لذا اگر آدمی طوری تربیت شود که پا روی تمام شهواتش بگذارد و عقلش را حاکم بر آنها قرار دهد و به راه خدا بیفتد کار سهل و ساده و آسانی نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سه برنامه اجرایی

خداوند حکیم به رسول گرامی اش طبق این آیه شریفه دستور می دهد:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۲

ای پیامبر! مردم را به راه پروردگارت دعوت کن با حکمت و موعظه حسنه و با آنها به روشی که نیکوتر است مجادله

۱. محفوف: پیچیده.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.



کن که پروردگار تو به کسی که از راه راست گمراه
شده داناتر است و او نیز به کسانی که راه یافته‌اند
آگاه‌تر است».

ای پیامبر! در مقام دعوت مردم به راه خدا این سه برنامه را اجرا کن:
۱- حکمت ۲- موعظه و پند و اندرز نیکو ۳- مجادله و گفتگو به روشی نیکوتر.

معنا و مفهوم حکمت

چون طبقات و اصناف مردم از لحاظ افکار و اخلاق و حالات روحی،
مختلف و گوناگونند، طبعاً با هر گروهی باید مناسب با وضع و حالش سخن
گفت، از اینرو با صنف دانشمند و اهل منطق و استدلال و برهان، باید از راه
حکمت که همان راه منطق و استدلال است وارد شد و آثار ربوبیت ربّ و صنّع
صانع را به آنان نشان داد. در آیه هم چنانکه می‌بینیم سخن از «ربّ» به میان
آمده و فرموده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ»؛ و «ربّ» همان مدبّر علیم قدیری
است که این نظام حیرت‌انگیز کائنات را بوجود آورده و هر موجودی را بر اساس
نظم و حسابی دقیق از مرتبه نقص حرکت داده به مرتبه کمال نوعی خود
می‌رساند. «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ و همان ذات اقدس
علیم قدیر است که برای عالم انسان که عالم عقل و اراده و اختیار است برنامه
خاصی به نام «برنامه دین» تنظیم کرده و در اختیار او قرار داده است تا با عمل
به آن برنامه، راه تکامل را پیماید و به مرتبه اعلای از کمال خود که تقرّب به
ذات اقدس حضرت حق است نائل گردد.

معنا و مفهوم موعظه

وامّا «موعظه» دوّمین راه دعوت است که با عاطفه انسان در ارتباط است و احساسات را تحریک می‌کند و آدمی را به پذیرش حرف حق و امی دارد، افرادی هستند که با روش استدلال و اقامه براهین عقلی آشنایی چندانی ندارند، امّا قلبی رقیق و لطیف دارند و روحاً دارای لجاج و عناد هم نمی‌باشند، از شنیدن مواعظ توأم با صداقت و اخلاص از جانب گوینده، متنّب می‌شوند و به راه می‌آیند. این «موعظه حسنه» است که نباید توأم با خشونت در گفتار و تحقیر طرف مقابل باشد که نتیجه عکس خواهد داد.

شرایط موعظه

این موعظه حسنه است که تحریک عواطف می‌کند و آدمی را از خواب غفلت بیدار می‌سازد و به فکر تحصیل زاد و توشه آخرت و امی دارد، منتهی «موعظه» نیز از حیث اثرگذاری مشروط به شرایطی است که از زبان چه کسی صادر شود و در قلب چه کسی بنشیند، زیرا نه گوینده‌ها همه یکسانند و نه شنونده‌ها همه در حال و وضع مناسبند.

گاهی يك جمله ساده و کوتاه از زبان يك گوینده مهذب صاحب تأثیر نفس صادر می‌شود که تکان در دل جمعی شنونده می‌افکند و جدّاً دگرگونشان می‌سازد، در صورتی که همان مطلب با بیانی فصیح‌تر و مفصل‌تر از زبان گویندگان دیگر صادر می‌شود، امّا کمترین تکانی در شنوندگان ایجاد نمی‌کند.

معنا و مفهوم جدال احسن

و طریق سوّم «جدال احسن» است که می‌فرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ افرادی پیدا می‌شوند که نه با روش استدلال و اقامه براهان عقلی آشنایی دارند که بتوان از طریق حکمت با آنها مواجه شد و نه دارای قلبی رقیق و احساساتی لطیف



می باشند که از طریق موعظه حسنه بشود، عواطفشان را تحریک کرد و بیدارشان ساخت. طبعاً اهل مجادله و خواهان بحث و گفتگو هستند.

با آنها باید به مجادله و بحث و گفتگو پرداخت، اما نه به گونه مکابره و ستیزه جویی که بخواهیم مغلوبیت طرف مقابل و غالبیت خود را به ثبوت برسانیم، این خویی زشت و خلّقی ناپسند است، بلکه باید با چهره‌ای متین و رفتاری توأم با احترام و ادب به سخنش گوش بدهیم، آنگاه از لابه لای سخنانش مطلبی را که مورد قبول خودش هست و مطابق با مقصود ماست بگیریم و آن را پایه برای اثبات مطلب مقصود قرار دهیم و او را قانع سازیم.

باز هم مراقب باشیم که بحث ما عاری از هرگونه تحقیر و توهین و خشونت باشد که نتیجه عکس خواهد داشت و نقض غرض خواهد شد. این دعوت به راه حق از طریق مجادله به «جدال احسن» است که آیه می فرماید: ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.

نمونه‌ای از هدایت به گونه جدال احسن

جمله پایانی آیه فرموده است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

پروردگار تو بهتر از هر کسی می داند که چه کسانی از راه او

منحرف گشته و چه کسانی به راه آمده‌اند.

یعنی وظیفه شما دعوت مردم به راه خدا از این سه طریق است، حال آیا چه کسانی این دعوت شما را می پذیرند و چه کسانی از قبول آن سرپیچی می کنند، تنها خدا می داند و بس. شما نسبت به نتیجه کار مسئولیتی نخواهید داشت. اینجا مناسب آمد نمونه‌ای از هدایت به گونه «جدال احسن» از رفتار امام

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شود. می دانیم که آن حضرت در میان اصحابش مکرراً می فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ
مِثِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^۱

ای مردم! تا مرا از دست نداده اید، از من بپرسید آنچه می خواهید،
چه آنکه من به راه های آسمان، آشناتر از راه های زمینم.

در یکی از مجامع که این را فرمود، از وسط مجلس مردی برخاست که
قیافه اش شبیه به یهودان عرب بود، دارای موهای دراز مُجَعَّد و اندامی لاغر، در
حالی که کتابی به گردش آویخته بود، ایستاد و با زبانی تند و جسورانه خطاب
به امام علیه السلام کرد و گفت:

«أَيُّهَا الْمُدَّعِي مَا لَا يَعْلَمُ وَالْمُقَلِّدُ مَا لَا يَفْهَمُ أَنَا السَّائِلُ فَأَجِبْ»^۲

ای کسی که ادعای چیزی می کنی که نمی دانی به سؤال جواب بده.

تا این سخن بی ادبانه از زبان او شنیده شد، افرادی که نزدیک او بودند از جا
برخاستند که تأدیش کنند، امام علیه السلام به آنها فرمود بنشینند، آنگاه این جمله
بسیار آموزنده مکتبی را فرمود:

«إِنَّ الطَّيِّسَ لَا تَقُومُ بِهِ حُجَجُ اللَّهِ وَلَا تَظْهَرُ بِهِ بُرَاهِينُ اللَّهِ»^۳

با خشم و خشونت که نمی شود دین خدا را به پا داشت و
دلایل و براهین الهی را روشن ساخت.

امام علیه السلام ابتدا مردم را که می خواستند آن مرد جسور را تنبیه کنند ملامت کرد

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۸۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۱.

۳. همان.



وساکتشان نمود و آنگاه با کمال مهربانی و چهره باز به آن مرد فرمود:

«إِسْأَلْ بِكُلِّ لِسَانِكَ وَمَا فِي جَوَانِحِكَ؛

با تمام آزادی بیان از هر چه می خواهی بپرس و آنچه که در

دل داری بگو».

همین يك جمله کافی بود که آن مرد جسور را به خضوع در برابر آن روح بزرگ وادارد و از جسارت و گستاخی اش شرمنده سازد. او شروع به سؤالاتی گوناگون نمود و جواب های کافی شنید. حال آن سؤال ها و جواب ها چه بوده نقل نشده است همین قدر نوشته اند که حضار در مجلس با کمال تعجب دیدند آن مرد با خضوع تمام گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»؛^۱ این يك نمونه بسیار روشن از نوع مجادله به «جدال احسن» است که خداوند حکیم خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ مردم را به راه خدا دعوت کن.

دعوت به سوی خدا با اذن خدا

خداوند متعال در سوره احزاب در شأن حضرت رسول اکرم ﷺ به پنج صفت اشاره نموده از جمله می فرماید:

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَأْذِنُهُ»^۲

او به اذن خدا دعوت کننده مردم به سوی خداست».

آری اوست که مقصد اعلاى خلقت را می داند که «لقاء الله» است و نیل به مقام قرب خدا و هم مسیر و برنامه سیرا خوب می شناسد که از چه راهی و با چه برنامه ای باید رفت. آری، او وظیفه اش به امر و اذن خدا، حرکت دادن کاروان

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۶ (سأل) تفصیل سؤال و جواب ها، در بحار الأنوار، ج ۱۰، صفحات ۱۲۶ تا ۱۲۸ نقل شده است.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۶.

بزرگ بشریت به سوی آن مقصد اعظم و اعلاست.

حال ممکن است این سؤال پیش بیاید که در میان این پنج صفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چرا یک صفت با قید «بازنه» در آیه شریفه «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ»؛ تأکید شده است؟

خدا می فرماید: دعوت به سوی خدا باید به اذن خدا باشد و حال آن که می دانیم تمام کارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اذن و امر خداست. اگر شاهد اعمال بندگان است، اگر بشارت دهنده نیکان و اندازکننده بدان است و اگر سراج منیر و چراغ روشنی بخش به راه کاروان است، کلاً به اذن و امر خداست. پس چه سری است که صفت «دعوت الی الله» با قید «بازنه» بیان شده است؟

احتمالاً برای نشان دادن این حقیقت است که در میان کارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مهمترین و در عین حال مشکل ترینش، همین «دعوت الی الله» و حرکت دادن کاروان بشری به سوی خدا و رساندن آن به مقام قرب خدا و «لقاء الله» است و در واقع کار اساسی انبیاء علیهم السلام همین است و کارهای دیگرشان از «شاهد» و «مبشّر» و «مُنذر» و «سراج منیر» بودن، از باب مقدمه آن کار است که در عین مهمتر بودن، مشکل تر هم هست. زیرا يك سر این دعوت «انسان» است و يك سر دیگرش «الله» است و میان «معرفة الانسان» و «معرفة الله» تلازم لایتنفکی برقرار است که فرموده اند:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

هر کس خودش را شناخت به حقیقت پروردگارش را شناخته است.

«انسان شناسی» به معنای واقعی کلمه، می شود خداشناسی و خداشناسی به معنای واقعی کلمه می شود «انسان شناسی» و لذا «نِشِیان الله» همدوش می شود با «نِشِیان الانسان» که خدا فرموده است:

﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾

الله را که فراموش کردند، در واقع خود را فراموش کردند.

نسیانِ خدا معادل است با نسیانِ انسان. معرفت انسان، مساوی است با معرفت خدا. این خیلی مهم است و عمده کار همین است که پیغمبر ﷺ، انسان را حرکت بدهد و به قرب الله برساند که هدف اصلی خلقت است. البته کارهای مهم در عالم بسیار است؛ مثلاً یک مهندس کشاورزی روی يك بیابان خشک و لم یزرع کار کند و آن را مبدل به باغستان و گلستانی بنماید، طبیعی است که این خیلی کار کرده یا صنعتگری مس را تبدیل به طلا کند. طبیب جراحی چشمی را که در حال کور شدن بود بینا کند، قلبی را که در حال از کار افتادن بود به کار بیندازد همینطور. مخترع برق و مکتشف بخار انصافاً خیلی کار کرده اند. الاغ های ما را تبدیل به هواپیما و چراغ های نفتی ما را تبدیل به لامپ های پر نور نموده اند. زندگی بشر را روشنی و به حرکتش سرعت بخشیده اند.

دشواری دل کندن انسان از تعلقات دنیایی

آری، انسان دارای این استعداد عظیم هست و انبیاء ﷺ نیز برای به فعلیت رساندن این استعداد از جانب خدا آمده اند و اساسی ترین کارشان، «دعوت الی الله» است، منتها ما چون چنان که لازم بوده ائباع از فرامینشان نکرده ایم، طبعاً از شناختن حقیقت انسان و آشنا گشتن با مبدأ و منتهای او محروم مانده ایم. مسأله «دعوت الی الله» در عین اساسی بودن، از مشکل ترین کارها نیز هست. از آن نظر که بریدن انسان از مُشْتَهَیّات نفسانی و تعلقات دنیایی اش، بسیار دشوار و غوغا انگیز است تا با جمال محبوب عالی تری آشنا نشود، دل کندن از جمال محبوب های دنیوی در حد محال و غیر قابل امکان است. شما يك بچه دو

ساله‌ای را که دو سال از پستان مادر شیر خورده و انس با آن گرفته است بخواهید
 او را از پستان جدا کنید و به غذاهای لذت بخش تری برسانید، او چون از صلاح و
 مصلحت خود ناگاه است و دل به پستان مادر بسته است، داد می‌کشد و گریه
 می‌کند و آه و ناله و افغان سر می‌دهد و چون زورش به شما نمی‌رسد، جز گریه در
 مقام دفاع از خود در مقابل شما کاری نمی‌تواند انجام بدهد، ناچار تسلیم گشته و از
 پستان جدا می‌شود. اما همین طفل که بزرگتر می‌شود، دل بستگی هایش شدیدتر
 می‌گردد و نیروی دفاعی هم پیدا می‌کند. آنجاست که در مقابل شما که می‌خواهید
 او را از دل بستگی نسبت به اشیای فناپذیر جدا کنید و با خدای باقی مرتبطش
 گردانید، می‌ایستد و فریاد می‌کشد و مشت گره می‌کند. توپ و تانک و تفنگ و...
 نمرود و فرعون از کار در می‌آید، انبیاء علیهم‌السلام را می‌کُشد و امامان را سر می‌بُرد.

دعوت به سوی خدا توأم با امداد الهی

همچنانکه اشاره شد «دعوت الی الله» که مهمترین کار پیامبران است،
 مشکل‌ترین کار آنها نیز هست و نیاز به امدادهای الهی دارند و لذا موسی علیه‌السلام
 وقتی مأمور به دعوت فرعون به سوی خدا شد، دست به دعا برداشت و از خدا
 مدد خواست که:

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ

لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾

خدایا! به من شرح صدور و صبر و تحمل عنایت کن و کار را

بر من آسان نما و گره از زبانم بگشا تا حرفم را بفهمند و با

من به ستیزگی برنخیزند.

که جدا کردن فرعون از دل بستگی هایش، بسیار دشوار و غوغا برانگیز است.

از این رو خداوند خطاب به رسول اکرم ﷺ می فرماید:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾^۱

آیا ما به تو شرح صدر ندادیم و از این راه، آن سنگینی باری را که داشت پشت تو را می شکست، از دوشت برداشتیم؟

یعنی اگر امداد غیبی نبود، تونمی توانستی آن بار را به مقصد برسانی. در آیه دیگر هم فرموده است:

﴿إِنَّا سُلِّقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۲
حقیقت این که ما بزودی گفتاری سنگین بر تو القا خواهیم کرد؟

به همین جهت برای جلب امداد غیبی و تحصیل توانایی برای حمل این بار سنگین، شب به پا خیز و به راز و نیاز با پروردگارت پرداز:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمِلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳
ای جامه خواب به خود پیچیده! شب برخیز به عبادت
بایست جز اندکی از شب را نخواب [و از من کمک بگیر]؟

از اینجا معلوم می شود مهمترین و مشکل ترین کار پیامبر اکرم ﷺ «دعوت الی الله» است و به همین جهت در آیه شریفه مورد بحث (۴۵ و ۴۶ سوره احزاب) که صفات آن جناب را نشان می دهد دنبال صفت «داعیا الی الله» قید «بازنه» آمده که این دعوت باید با اذن و و امداد خدا باشد تا بتواند کاروان پر جوش و

۱. سوره انشراح، آیات ۱ تا ۳.

۲. سوره مزمل، آیه ۵.

۳. همان، آیات ۱ و ۲.

خروش بشر را با تحمل تمام دشواری هایش به سوی خدا به حرکت درآورد و به مقصد برساند و لذا اوّل کسی که منصب «دعوت الی الله» را پذیرفته است خود ذات اقدس حق است که فرموده است:

﴿وَاللّٰهُ يَدْعُوْاۤ اِلٰی دَارِ السَّلَامِۙ﴾

و خدا شما را به سرای سراسر سلامت دعوت می کند.

﴿وَاللّٰهُ يَدْعُوْاۤ اِلٰی الْجَنَّةِۙ﴾

و خدا شما را به بهشت دعوت می کند.

دارالسلام و بهشت، مظاهر رحمت بی پایان «الله» است.

این سنت «دعوت» است که همه کائنات به تبعیت از خالقشان برکسی دعوت نشده اند و جملگی دعوت به کمال می کنند تا برسد به آن کمال لایتناهی و لذا انبیاء علیهم السلام نیز از همین سنت تبعیت می کنند و چون از همه قویتر هستند، می کوشند عالم انسان را به رنگ خود درآورند و ندای توحید را از همه جا بشنوند و چهره توحید را از همه جا ببینند.

این کار اساسی انبیاء علیهم السلام «داعیاً الی الله» است، منتها دیگران هم می کوشند این صدا را خاموش کنند. ولی چون انبیاء قویتر هستند، قهراً بر دیگران غالب می شوند و لذا می بینیم همه صداها خاموش شده است و می شود. تنها صدای پیامبران خدا علیهم السلام است که در عالم برقرار است و خاموش شدن ندارد.

تا قیامت می زند قرآن ندا	کی گروهی چهل را گشته فدا
خود مرا افسانه می پنداشتید	تخم کین و کافری می کاشتید
هین بدیدید ای خسیسان زمن!	که شما بودید افسانه نه من

۱. سوره یونس، آیه ۲۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۱.



﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ﴾^۱

همه را از بین بردیم و متلاشی ساختیم، تنها قصه و داستانی از آنها در لابه لای تاریخ باقی گذاشتیم.

اما درباره قرآن می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

ما خود نازلش کرده ایم و خود نگهدار آن می باشیم.

انبیاء و اولیای خدا ﷺ مانند بذری هستند که در دل خاک می روید و پیکر خودش را متلاشی می سازد، ولی نوعش را زنده نگه می دارد و درختی بارور به آدمیان تحویل می دهد. این بذر در دل خاک شخصاً متلاشی شده، اما درختی بارور از خود باقی گذاشته است. انبیاء و اولیای خدا ﷺ چنینند. شخص خود را متلاشی می کنند، سرشان بریده می شود و بدن هایشان قطعه قطعه می گردد، اما درخت بارور حق را زنده می کنند و باقی نگه می دارند:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۳

آیا ندانسته ای که خداوند چگونه کلمه پاک را به درخت پاکي مثل زده است ریشه اش استوار و شاخه هایش در آسمان است درختی که به خواست پروردگارش در هر زمانی میوه اش را می دهد.

۱. سوره ی سبأ، آیه ۱۹.

۲. سوره حجر، آیه ۹.

۳. سوره ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵.

جانفشانی انبیای الهی ﷺ

ابراهیم خلیل علیه السلام يك تنه در مقابل دنیای کفرایستاد ولی بر همه غالب آمد که خدا از او تعبیر به «امت» می‌کند.

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ...﴾^۱

به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حق‌گرای بود.

او يك نفر بود اما برابر با میلیون‌ها جمعیت و امت بود و توانست افکار میلیون‌ها جمعیت را در مقابل حق خاضع گرداند. پیغمبر اکرم ﷺ وقتی در عربستان طلوع کرد، دنیا غرق در جهل و ظلم بود. چه جهلی از این بالاتر که با دست خودشان از چوب و فلز هیكلی بتراشند و آن را معبود خود قرار بدهند. قرآن کریم با لحن توبیخ و ملامت می‌فرماید:

﴿اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْجُنُونَ﴾^۲

آیا تراشیده دست خود را می‌پرستید.

عقل خود را به کار نمی‌اندازید و راستی چه جهلی از این بالاتر که انسانی، اول صبح خرما را خمیر کنند و از آن بت بسازد و سجده به پیشگاهش ببرد، آنگاه ظهر که گرسنه شد، همان را بخورد. همان چیز که صبح معبودش بوده، همان به هنگام ظهر مأكولش باشد! آیا این شرم‌آورترین نوع جهل نیست؟ اما قساوت و بیرحمی و سنگدلی‌شان تا حدی بود که دختر خودش، پیوند دلش را زنده زنده میان قبر می‌گذاشت و خاک براومی ریخت و صدا را در سینه‌اش حبس می‌کرد. آنگاه با کمال افتخار و گردنفرای قدم برمی‌داشت که من آنم که دخترم را زنده به گور کرده‌ام.

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

۲. سوره صافات، آیه ۹۵.



چگونگی تحوّل عرب جاهلی

قرآن نقل می‌کند:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ *
يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ
يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ!﴾

وقتی یکی از آنان بشارت داده می‌شد به [آنکه زنت] يك دختر
آورده، از شرمندگی صورتش سیاه می‌شد و از میان مردم بیرون
می‌رفت و می‌اندیشید که چه کنم، آیا با ذلّت و خواری
نگهش بدارم و یا زیر خاکش کنم.

پیامبر اکرم ﷺ میان این جمعیت جاهل ظالم به پا خاست و چنان
دگرگونشان نمود که لشکرانبوه عرب در بیابان مصر مجمع تشکیل دادند و به
مشورت نشستند که آیا آن خیمه‌ای که يك کبوتر در پناه آن لانه کرده و تخم
گذاشته است برچینیم و ببریم یا به حال خود رها کنیم؟ فرمانده لشکر گفت:
دین به ما اجازه ایداء حیوانات نمی‌دهد، به حال خودش رها کنید که حیوان
به کار خود پردازد. این همان عربی است که دختر خودش را زنده به گور می‌کرد
و باکش نمی‌شد و الحال آزردن يك کبوتر بیابان را روا نمی‌بیند!

همین عربی که برای يك پیاز سر می‌برید، آن چنان تحوّل یافت که در روز
جنگ اُحُد سرباز زخم خورده غرق در جراحت و در حال شدّت عطش، آب زلال
برایش آوردند که بنوشد او گفت: تشنه‌ام ولی نمی‌خورم چون رفیقم که آن طرف
افتاده از من تشنه‌تر است، آب را به او برسانید. پیش او آوردند، گفت: به سوّمی.
او گفت: به چهارمی. عاقبت هر چهار نفر از تشنگی مردند و آب را نخوردند. آیا

اینگونه ایجاد تحول نمودن و افکار هزار ساله امتی را در ظرف مدت کمی دگرگون ساختن، آیا اعجاز نیست؟

قدردانی از زحمات رسول اکرم ﷺ

آری، این «دعوت الی الله» و کارانبیاء ﷺ است. حالا ما از لَبَّيْكَ گویان این دعوت هستیم که دور هم جمع می شویم و افتخار می کنیم و آیه می خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا^۱﴾

ای پیامبر! ما تو را [به سَمَت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم * و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک.

آیه مزبور، هم خواندنش بسیار آسان است و هم شنیدنش. اما آیا هیچ می دانیم که رسول اکرم ﷺ برای تحقق بخشیدن به مأموریت خود، دنبال همین آیه چه خون دل ها خورده و چه شکنجه های جسمی و روحی متحمل شده است؟ به قول شاعر عرب:

بَرَى النَّاسُ دُهْنًا فِي قَوَارِيرٍ صَافِيًا وَلَمْ يَدِرْ مَا جَاءَ عَلَى رَأْسِ سَمِيمٍ

مردم، میان شیشه ها روغن صاف و زلال می بینند، اما نمی دانند چه بر سر دانه های کنجد آمده تا این روغن صاف از آنها گرفته شده است.

اکنون نیز این روغن صاف و زلال اسلام و قرآن به دست ما افتاده، با کمال آسایش و آرامش خاطر آیات و اخبار را می خوانیم و می گذریم و هیچ آگاهی نداریم که بر سر پیامبر اکرم ﷺ و خاندان اطهارش ﷺ چه آمده تا این نعمت بزرگ خدا



به دست ما رسیده است. حال آیا ما به این «دعوت الی الله» رسول اکرم ﷺ چگونه جواب لبیک گفته ایم و پای آن ایستاده ایم؟!

اعرابی (یک مرد بیابان نشین) آمد خدمت رسول خدا ﷺ و گفت: من در بیابان هستم و غالباً دسترسی به شهر و درک حضور شما ندارم. دستورالعملی بفرمایید که متذکرم سازد.

رسول اکرم ﷺ دو آیه از سوره «زلزال» یادش داد که:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾

هر کسی به اندازه سنگینی ذره‌ای از کار نیک و بد انجام دهد [آن] را خواهد دید و به کیفر و پاداش آن خواهد رسید!.

مرد این دو آیه را شنید و گفت: ای رسول خدا! همین دو آیه مرا بس. از جا برخاست و رفت!

رسول اکرم ﷺ او را همچنان نگاه می‌کرد و می‌فرمود: «انْصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ فَقِيهٌ»؛ مرد فقیه شد و رفت. یعنی از همین دو آیه، برنامه زندگی‌اش را گرفت و آماده برای به کار بستن آن شد. او با همین دو آیه، آشنا به وظیفه دینی خود گشت؛ هم خوب فهمید و هم خوب به کار بست و گرنه:

علم را هر چه بیشتر خوانی چون عمل درتونیست نادانی!
نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند

به فرموده قرآن:

﴿كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَمْلَأُ سَفَرًا﴾^۱

آن تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است یا دفتر

۱. سوره زلزال، آیات ۷ و ۸.

۲. مَثَل او همچون حمار است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند. سوره جمعه، آیه ۵.

سراج منیر (چراغ روشنگر)

پیامبر اکرم ﷺ موظف است در طول این مسیر پراز مهالك و پرتگاه‌های خطرناك، چراغ روشنی‌بخشی باشد و راه و چاه را به کاروانیان نشان بدهد که خدا فرموده است:

﴿وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾

سراج یعنی چراغ و منیر به معنی روشنگر که خدایش او را علاوه بر شاهد و مبشّر و نذیر بودن، سراج منیر و چراغ روشنگری ساخته است. آیه شریفه، این پنج صفت را لازمه رسالت پیامبر اکرم ﷺ نشان داده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى

اللَّهِ يَإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾

ای پیامبر! ما تو را فرستادیم که شاهد و مبشّر و نذیر و داعی

الی الله و سراج منیر باشی﴾.



ب: تقویت ایمان مردم

شان دیگر انبیای عظام علیهم السلام تقویت ایمان مردم

از اینرو لازم است که انبیاء علیهم السلام نه با جمال ثروت همراه باشند و نه با جلال قدرت! تا مردم نه مجذوب ثروتشان بشوند و نه مرعوب قدرتشان. بلکه با کمال حریت و آزادی عقولشان با منطق آن فرستادگان الهی مواجه گردند و در آن بیندیشند. آنگاه اگر خواستند بپذیرند و اگر نه نپذیرند. نه تطمیع در کار باشد و نه تهدیدی.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾

ما راه را نشان انسان دادیم، حال [او می خواهد] سپاسگزار
[باشد] یا ناسپاس.

ولی این انسان را از عاقبت کار: آگاهش ساخته ایم که:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا﴾^۱

ما برای کافران [در عالم پس از مرگ] غل‌ها و زنجیرها و شعله‌های سوزان آماده کرده‌ایم!

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا﴾^۲

بگو: این حق است از سوی پروردگارتان، حال هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد [و این حقیقت را پذیرا شود] و هر کس می‌خواهد کافر گردد [و آن را نپذیرد ولی] ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم!

حاصل این که انبیاء علیهم‌السلام چون طالب ایمان مردمند و ایمان، نیاز به حرّیت و آزادی عقل از اسارت جاذبه ثروت و قدرت دارد، از این روست که آن پیام‌آوران آسمانی، با دست خالی از ثروت و قدرت، با مردم مواجه شده، آنها را براساس عقل و فکر آزادشان دعوت به ایمان می‌کنند.

این جملات نورانی در همین باب از نهج البلاغه شریف امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است:

«وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَتْبِيَاءِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الدِّهْبَانِ وَمَعَادِنِ الْعُفْيَانِ وَمَعَارِسِ الْجَنَانِ وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِ لَفَعَلَ»^۳

اگر خدا می‌خواست پیامبران خود را با گنج‌های طلا و معادن انواع جواهرات و باغ‌ها و بوستان‌ها می‌فرستاد و پرندگان آسمانی

۱. سوره انسان، آیه ۴.

۲. سوره کهف، آیه ۲۹.

۳. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۹۱.



و وحوش بیابان را همراهشان می ساخت. اگر می خواست این کار را می کرد».

«وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَبَطَلَ الْجَزَاءُ»^۱

و اگر این کار را می کرد و پیامبران خود را با جاه و جلال و شوکت بی نظیر می فرستاد، تمام مردم مجذوب ثروت و مرعوب قدرتشان می شدند و جملگی به قربان، جان نثارم، خاکسارم و... می گفتند و تسلیم می گشتند».

در این صورت صحنه آزمایش و امتحان از بین می رفت و مسئله کیفروپاداش به میان نمی آمد. زیرا مقصود اصلی خدا از بعثت انبیاء علیهم السلام تنها تسلیم عملی گشتن مردم نبوده است بلکه مقصود اصلی، ایمان و باور داشتن قلبی و آنگاه اقدام عملی بوده است و این در صورتی تحقق می یابد که جاذبه ثروت و عامل رعب انگیز قدرت در کار نباشد. تنها اگر عقل واقع بین حرّ و آزاد، ایمان بیاورد و آدمی را وادار به عمل بنماید؛ در این صورت است که مؤمن و کافراز هم جدا شده استحقاق کیفروپاداش پیدا می کنند و بهشتی یا جهنمی می شوند. از این رو است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه کلام پیشین خود می فرماید:

«وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِهِمْ وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالِهِمْ»^۲

ولیکن خداوند سبحان، پیامبران خود را در اراده و تصمیمشان قوی و توانا گردانید اگرچه در چشم انداز مردم، ضعیف و ناتوان دیده می شدند!».

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۹۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۶۹.

آری آنان که زور و زر ندارند، در نظر مردم ظاهریین، ضعیف و ناتوانند. انبیاء علیهم السلام چنین بودند، نه طلا و جواهرات داشتند و نه توپ و تانک و تفنگ و... اما «اولوالعزم» بودند و صاحبان عزم و اراده و تصمیم.

«مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى وَخَصَاصَةً تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَالْأَتْمَاعَ أَذًى!»

آنچنان [خودکفا بودند و] اظهار بی نیازی از مردم می کردند که دل و دیده مردم را از احساس توانگری پرمی کردند و در عین حال، آن چنان به فقر و تنگدستی مبتلا بودند که هر بیننده ای افسرده و هر شنونده ای متأثر می گشت!.

و همانطور که قبلاً اشاره کردیم در نهج البلاغه امیرمؤمنان علی علیه السلام گوشه ای از حالات انبیاء علیهم السلام ارائه شده است، درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

«لَأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَلَقَدْ كَانَتْ خُصْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ هُزَالِهِ وَتَشَذُّبِ لَحْمِهِ؛

[از شدت فقر و تنگدستی] گیاه زمین می خورد و از جهت لاغری بدن، سبزی گیاه از نازکی پوست درونی شکمش دیده می شد».

اما درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

«فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَيَلْبَسُ الْحَشِنَ وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ؛

سنگ را بالش خود قرار می داد [و سر روی سنگ می گذاشت و می خوابید] و جامه زبر می پوشید و طعام خشن می خورد!.



«وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ»

خورشش گرسنگی بود [هنگام شدت گرسنگی غذا می خورد تا نیازمند به خورش نباشد] و چراغش در شب [روشنایی] ماه بود!.

«دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَخَادِمُهُ يَدَاهُ»^۱

مرکبش پاهایش بود و خادمش دست هایش.

در میان انبیاء عليهم السلام تنها حضرت سلیمان دارای حشمت و سلطنت خارق العاده ای بوده است، آن هم در واقع معجزه ای بوده که يك فرد بشر از روی موازین عادی ممکن نیست تسلط بر جنّ و انس و وحوش بیابان و پرندگان آسمان پیدا کند که در قرآن آمده:

«وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»^۲

لشکریان سلیمان از جنّ و انس و پرندگان، نزد او جمع شدند.

حتّی «باد» تحت تسخیر آن حضرت بوده است:

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ»^۳

تندباد را مسخّر سلیمان ساختم که به فرمان او حرکت می کرد!

«وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ»^۴

و گروهی از شیاطین را نیز مسخّر او قرار دادیم که برای او در دریاها غواصی می کردند و کارهایی غیر از این برای او انجام می دادند.

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۵۹.

۲. سوره نمل، آیه ۱۶.

۳. سوره انبیاء، آیه ۸۱.

۴. سوره انبیاء، آیه ۸۲.

منظور این که این سلطنت خارق العاده برای جناب سلیمان علیه السلام جنبه استثنایی داشته و از خدا خواسته بود:

﴿وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾

پروردگارا! به من حکومتی عطا کن که پس از من سزاوار احدی نباشد.

یعنی توأم با معجزات و امور خارق العاده ای باشد تا برای همه کس معلوم شود که این، «موهبت الهی» است و یک امر عادی نیست و لذا تمام انبیاء علیهم السلام غیر آن حضرت، از ثروت و قدرت تهی دست بودند! باز در نهج البلاغه آمده است:

«وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى فِرْعَوْنَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَيَأْيِدِيهِمَا الْعِصِيُّ؛ موسى بن عمران با برادرش هارون که همراهش بود، بر فرعون وارد شدند در حالی که جامه ای پشمی بر تن و عصایی چوبی در دست داشتند».

به او گفتند: ﴿إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ﴾^۱ ما فرستادگان پروردگار تو هستیم. باید در مقابل قانون پروردگارت تسلیم باشی تا حکومت و سلطنت و عزت باقی بماند.

﴿فَشَرَطَا لَهُ أَنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ﴾

با او شرط کردند که اگر اسلام بیاورد [به یگانگی خدا و رسالت موسی اقرار نماید] پادشاهی اش برقرار و عزت و شوکتش باقی باشد.



۱. سوره ص، آیه ۳۵.

۲. سوره طه، آیه ۴۷.

یعنی گفتند ما نمی خواهیم تو را از سلطنت و عزّت کنار بزنیم. ما می خواهیم تو بفهمی که «رَبِّ» اِعلای نیستی. «رَبِّ» اِعلای آفریدگار تو است و تو باید تسلیم ربوبیت او باشی تا عزّت و سلطنت برقرار باشد. او از این سخن سخت برآشفته و روبه حضار مجلسش کرد و گفت:

«أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءِ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ!»

آیا شما از سخن این دو تن با این وضع فقر و ذلّت که در آنها می بینید؛ تعجب نمی کنید که دوام عزّت من را مشروط به این می کنند که تسلیم آنها بشوم؟!».

او با تفرعن خاصّ به خودش بر سر موسی عليه السلام فریاد می کشید و می گفت:

﴿إِنِّي لَأُظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا﴾^۱

من گمان می کنم ای موسی تو دیوانه و جادوزده شده ای!.

موسی عليه السلام هم با قاطعیت خاصّ به خودش فریاد بر سر فرعون می کشید و می گفت:

﴿إِنِّي لَأُظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا﴾^۲

من هم گمان می کنم ای فرعون! تو به راه نابودی دائم افتاده ای!.

این معنای قوّت اراده و اولوالعزم بودن انبیاء الله عليهم السلام است. آنها صاحبان زور و زور نیستند، اما صاحبان اراده و تصمیمند! آنها با منطق و استدلال و اقامه

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۳۴، قسمت ۵.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۱.

۳. همان، آیه ۱۰۲.

برهان و ارائه معجزات و خوارق عادات با مردم مواجه می شدند که:

«يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱

می خواستند عقل های مدفون شده [ی در قبرهای اوهام و

خرافات و جهل و کفر و ضلال] را بیرون بیاورند.

و به کار اندازند تا مردم در پرتو مشعل فروزان عقل، حرّ و آزاد، راه نیل به مقصد از خلقتشان را بیابند و آن راه را بدون هرگونه مجذوبیت و مرعوبیت در مقابل زورمندان و زراندوزان بپیمایند و با ایمان قوی و محکم خود به سعادت جاودان نائل گردند.



ج: دعوت مردم به تفکر

ارزش تفکر

ارزش عبادت به تفکر است قرآن کریم مکرراً تحریض و ترغیب به تفکر می کند و می فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱
﴿لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

این حدیث از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده:

«لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ
فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۳

عبادت نماز و روزه زیاد انجام دادن نیست، عبادت همانا زیاد اندیشیدن درباره خداست [تفکر در نظام آفرینش و آثار صنع خدا که سبب افزایش معرفت گردد].

۱. سوره رعد، آیه ۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۴.

«تفکر»، آنچنان در بالا بردن ارزش عبادت مؤثر است که امام علیه السلام با کلمه «اتّما» که افاده حصر می کند عبادت را منحصر در تفکر نشان داده که گویی عبادت جز تفکر چیز دیگری نیست. این، احتمالاً از آن نظر است که عبادت یعنی انسان تمام نواحی وجود خود را در راه خدا به کار اندازد، در نماز انسان با قیام و قعود و رکوع و سجود اعضای بدن را به کار انداخته است؛ در روزه با امساک از خوردن و آشامیدن به بدن گرسنگی داده و در انجام مناسک حج باز بدن به کار افتاده است، اما در تفکر آنچه که به کار می افتد، ناحیه عقل است که اشرف نواحی وجود انسان است و قهراً عبادت عقل، اشرف انواع عبادات خواهد بود تا آنجا که امام علیه السلام فرمود: «إِتْمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ»؛ عبادت، منحصرّاً زیاد اندیشیدن درباره امر تکوینی و تشریعی خداست که سبب ازدیاد معرفت و محبت و اطاعت می شود و به سایر عبادات روح می دهد و آنها را ثمربخش در دنیا و عقبای انسان می گرداند و لذا فرموده اند:

«فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۱

یعنی زمان اندکی اندیشیدن [در اثرگذاری بر روح انسان] از عبادت یک سال [و در حدیث دیگری از عبادت هفتاد سال] برتر است.

از مرحوم شیخ انصاری رحمته الله نقل شده که در جواب کسی که سؤال کرد آیا آن کدام تفکر است که ساعتی از آن، افضل از هفتاد سال عبادت است فرمود: تفکر حزین یزید ریاحی در صبح روز عاشورا که چند لحظه اندیشیدن او را از لشکر عمر بن سعد جدا کرد و به لشکر امام حسین علیه السلام انداخت، از جهتم بیرون کشید و میان بهشت افکند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است:



«يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكُّرِ!»

ای علی! هیچ فقری شدیدتر از جهل و هیچ عبادتی مثل تفکر نیست.»

«كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُهَا الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۱

یک کلمه حکمت‌آمیز که یک انسان مؤمن بشنود [در ترقی دادن روح او] از یک سال عبادت [عاری از تفکر] بهتر است.»

چون بر اثر استماع آن یک کلمه، عقلش به کار می‌افتد و روحش متحول می‌گردد، در نتیجه اشرف عبادات انجام می‌گیرد و به سایر عبادات نیز روح می‌بخشد و آنها را مثمر ثمر می‌گرداند. در همین یک جمله نورانی رسول خدا ﷺ بیندیشیم که چه حکیمانه است:

«يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكُّرِ!»

ای علی، هیچ فقری شدیدتر از جهل و هیچ عبادتی مثل تفکر نیست.

ما مردم، بی‌پولی و تهی‌دستی از ثروت و مکنت دنیا را فقر آشد می‌دانیم و علی‌الدوام به خاطر کمی درآمد و نداشتن خانه و ماشین دلبخواه خود با غصه و غم به سر می‌بریم اما وقتی به پول فراوان و مسکن و مرکب عالی می‌رسیم، غرق در سرور و فرح می‌شویم و داشتن آنها را مایه عز و شرف برای خود می‌دانیم و حال آنکه چه بسا از معارف و احکام دینی خود آگاهی چندانی نداریم. ولی رسول خدا ﷺ فرموده است:

«لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ»

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۱۷۲.

آنچه که فقر به معنای واقعی است، فقر علمی یعنی آگاهی نداشتن از معارف دینی و احکام الهی است نه فقر مالی یعنی نداشتن پول و خانه و ماشین و... آیا این، نقص و عیب و ننگ انسان نیست که یک موجود زنده دارای عقل و شعور، افتخار و اتکانش به موجودات مرده بی عقل و شعور از پول و آهن و آجرو سیمان باشد و گوهر بسیار گرانبهای عمر خود را که باید در راه رسیدن به قرب کمال مطلق و نیل به حیات ابدی و سعادت سرمدی به کار اندازد؛ در راه به دست آوردن مشتی جمادات تباه سازد؟!

سبب اصلی انحراف از مسیر فطرت

انحراف از مسیر سعادت و افتادن در مسیر شقاوت، سببی جز عدم تفکر و نیندیشیدن در مبدأ و منتهای خلقت خود و عالم ندارد و لذا قرآن کریم که برای تربیت انسان از جانب خالق سبحان نازل شده است، با بیانات گوناگون آدمیان را دعوت به تفکر و اندیشیدن در نظام آفرینش می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾

به یقین، در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز
نشانه‌هایی [روشن] برای خردمندان و مغزداران است.﴾

«الْبَاب» جمع بُب است و بُب به معنای عصاره و خالص هر چیزی است. بُب و عصاره وجود انسان نیز، عقل و نیروی تفکر است که آیه بعد اولوالالباب را توصیف به تفکر کرده می‌فرماید:



﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ
فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

آنها کسانی هستند که خدا را در همه حال ایستاده و
یا نشسته و یا در بستر به پهلو خوابیده یاد می‌کنند و در
آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که] بارالها! تو این
[نظام شگفت‌انگیز] را باطل و بی‌هدف نیافریده‌ای.

این منطق اولوالالباب و صاحبان عقل و اندیشه است، اما مرده دلانی که
از این عالم سراسر حکمت، جز اشباع غرایز حیوانی و ارضای تمایلات نفسانی
چیزی درک نمی‌کنند در لسان قرآن کریم شَرَّ الدَّوَابِّ و بدترین جنبندها که
فرموده است:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱
بدترین جنبندها در نزد خدا، کرها و گنگ‌هایی هستند
که [چیزی از عالم] نمی‌فهمند و درک حقیقی نمی‌نمایند.

گوش قلبشان کراست و صدایی از باطن عالم نمی‌شنوند؛ زبان قلبشان لال
است و اقرار به هیچ حقیقتی از حقایق معنوی نمی‌نمایند. تنها صورت ظاهری
انسانی دارند و از هر حیوانی پست‌ترند!

﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۲. سوره انفال، آیه ۲۲.

۳. سوره فرقان، آیه ۴۴.

ترقیات معنوی صرفاً در گرو تفکر

حاصل اینکه انسان، در اصل خلقتش دارای عقل و فکر آفریده شده است تا با نیروی تفکر آفریدگار خود را بشناسد و با اطاعت امر او به سعادت ابدی نائل گردد که فرموده اند:

«الْعَقْلُ مَا عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۱

عقل، آن [مشعل فروزانی] است [در وجود انسان] که با [روشنگری‌های] آن خداوند رحمان عبادت می‌شود و بهشت جاودان به دست می‌آید».

انبیاء علیهم‌السلام نیز از طرف خالق مٔان برانگیخته شده‌اند که به عقل انسان در راه خداپرستی و بهشت‌طلبی مدد برسانند. این جمله نورانی از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَّزِلَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءُهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْصِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۲

[خدا] رسولان خود را میان مردم برانگیخت و پیامبران خود را به دنبال هم فرستاد تا از مردم بخواهند به پیمانی که در عالم فطرت با خدا بسته‌اند [پیمان بندگی] وفادار باشند و آنها را به یاد نعمت‌های فراموش شده خدا بیندازند و گنجینه‌هایی را که در سرزمین عقل‌ها مدفون؛ بیرون آورده و در دسترس آدمیان بگذارند».

و به آنها نشان دهند که خالق انسان چه استعدادهایی، در وجود انسان قرار

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱.



داده که اگر تحت تربیت صحیح قرار گیرد و عقل و نیروی فکر خود را به کار اندازد و آن استعدادها را به مرحله فعلیت و شکوفایی برساند، دقائق و اسراری از عالم می فهمد و قدرت قاهره و نافذی به دست می آورد که تمام نیروهای عالم را مسخر فرمان خود می سازد که خالقش فرموده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾^۱

مهم تر از همه اینکه اهل بیت لقاء خدا را پیدا می کند که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَمَلَأْ بِهِ﴾^۲

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

در ادامه همین آیه مبارکه ﴿وَسَخَّرَ لَكُم...﴾ فرموده است: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ

لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ به طور مسلم، در اینکه همه چیز عالم در مسیر خدمت به انسان قرارداد شده است نشانه هایی است برای عظمت آفرینش انسان و بزرگی هدف و مقصدی که از آفرینش او مقصود و منظور است، ولی پی بردن به آن نشانه ها برای کسانی میسر است که نیروی عقل و فکر خود را به کار اندازند و در سراسر این نظام حیرت انگیز خلقت انسان و جهان بیندیشند، وگرنه مردم فرورفته در گنداب شهوات حیوانی کجا و درک رفعت مقام و منزلت انسانیت کجا به فرموده قرآن:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا

كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۳

تو می پنداری اکثر اینان [که بر روی دو پا راه می روند و یک

سر و دو گوش دارند انسانند و] می شنوند و یا چیزی درک

۱. سوره جاثیه، آیه ۱۳.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

۳. سوره فرقان، آیه ۴۴.

می‌کنند [خیر، اینها هم گوش انسانی‌شان کر شده و هم قوه تعقل و تفکرشان از کار افتاده است] اینان بسان چهارپایانند بلکه از آنها نیز دور افتاده‌تر از مسیر انسانیت‌اند».

زیرا حیوانات عقل نداشته‌اند تا کفران نعمت کرده باشند، ولی اینها «عقل» یعنی عالی‌ترین سرمایه انسانی را داشته‌اند و آن را زیر پا نهاده و کفران عالی‌ترین نعمت‌ها کرده‌اند.

مبارزه اولیای دین علیهم‌السلام با عقاید خرافی

حاصل اینکه در مکتب آسمانی انسان ساز دین مقدس اسلام، مسأله تفکرو اندیشه و تحقیق در تمام شئون زندگی به ویژه در سیر و سلوک به سوی عالم قرب خدا و تأمین حیات و سعادت ابدی عقبا، یک رکن اساسی به حساب آمده است تا آنجا که عقاید خرافی جاهلانه هر چند ضرری هم به دنیا و آخرت مردم نداشته باشد تنها از آن نظر که با مبانی علمی و عقلی موافق نمی‌باشد، در نزد پیشوایان دین مقبول نمی‌افتد و جداً در مقام تخطئه آن برمی‌آیند.

از باب نمونه نقل شده که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پسری به نام ابراهیم از ماریه قبطیه داشت. او در هجده ماهگی یعنی هنوز به سنّ دوسال نرسیده بود از دنیا رفت. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کنار جنازه فرزندش نشسته بود و اشک می‌ریخت، بعضی از اصحاب که در محضرش بودند عرض کردند: یا رسول الله! شما ما را امر به صبر در مصائب می‌فرمودید، اینک خودتان ناراحتید و دارید گریه می‌کنید؟ آن حضرت فرمود:

«الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسَخِّطُ الرَّبَّ!»

دل می‌سوزد و چشم می‌گرید، اما چیزی نمی‌گوییم که موجب خشم خدا گردد».

آری، انسان دارای عاطفه است و به اقتضای آن در فراق محبوب و عزیزش محزون می‌شود و می‌گرید. رسول خدا ﷺ هم بشر است و تمام حالات بشری را در حد کمال دارد. در عاطفه هم اکمل از دیگران است. مسأله صبر و رضا به قضای خدا دادن که مقتضای عقل و ایمان است، هیچ‌گونه تنافی با حزن و اندوه و گریه در فراق عزیزان. که مقتضای طبیعی عاطفه انسانی است. ندارد و لذا آن انسان کامل که معلّم و مربّی عالم انسانیت است فرمود:

«الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَلَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ؛

دل می‌سوزد و چشم می‌گرید اما چیزی نمی‌گوییم که موجب خشم خدا گردد».

آن روز اتفاقاً خورشید گرفت و هوا تاریک شد. در میان شهر و مردم پیچید که این خورشید گرفتگی به خاطر مصیبتی است که به رسول خدا ﷺ وارد شده است. امروز که غبار غم بر چهره پیامبر نشسته، سبب شده که آفتاب هم منکسف گردد و روی از عالمیان بپوشاند.

البته بدیهی است که این جریان سبب افزایش اعتقاد و ایمان مردم به پیامبر اکرم ﷺ می‌شود و هیچ ضرری هم نه به دنیا و نه به عقبای مردم نمی‌زند ولی از آنجا که مبنای پیامبران الهی این است که مردم را عالم و متفکر و آگاه از حقایق باریاورند و آنها را از هرگونه اعتقادی جاهلانه بر حذر دارند.

از اینرو آن رسول مکرم خدا ﷺ وقتی از این شایعه آگاه شد نه تنها خوشحال نشد از اینکه ایمان و اعتقاد مردم به سبب این واقعه بیشتر شده است، بلکه سخت بر آشفت که چرا باید مردم مبتلا به اوهام و خرافات باشند و دیگران هم بخواهند دین خدا را با استفاده از جهل مردم پیش ببرند و عقیده و ایمان آنها را بر اساس تفکر جاهلانه آنها استوار سازند.

از این رو دستور داد در میان شهرنما در دادند و مردم اجتماع کردند روی منبر رفت و فرمود: ای مسلمانان! آگاه باشید، آفتاب گرفتگی امروز، نه به خاطر مرگ ابراهیم فرزند من بوده و نه به خاطر غمگینی من، بلکه روی یک حساب و جریان طبیعی است که خورشید در شرایط خاصی که به تقدیر خداوند حکیم تنظیم شده است منکسف می‌گردد.

قضاوت آیندگان

البته این نکته هم ناگفته نماند که ما بر حسب اعتقاد حقی که به ولایت تکوینی رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام داریم، معتقدیم که ولی خدا به اذن خدا متصرف در عالم می‌باشد و می‌تواند همه گونه تحول در زمین و آسمان به وجود آورد؛ دریا را تبدیل به جاده و راه و کوه‌ها را مبدل به چشمه‌های جوشان و سیل‌های خروشان نماید کره ماه را با یک اشاره انگشت خود بشکافد و خورشید را به جای مشرق از مغرب طالع سازد؛ ولی آن روز انکساف خورشید روی حساب طبیعی بود و ارتباطی به حزن و اندوه پیامبر به خاطر مرگ فرزندش نداشت. گفتار مردم آن روز اساسی جز توهّم نداشت است، اگر رسول خدا ﷺ آن روز این توهّم جاهلانه مردم را به دلیل اینکه سبب افزایش اعتقاد و ایمان آنان شده است با سکوت خود امضا می‌کرد.

امروز که دانشمندان و متفکران دنیا بر اساس موازین علمی و با در دست داشتن وسایل و ابزارهای تجربی و حسی به علل و اسباب طبیعی تحولات جوی از انکساف و انخساف خورشید و ماه پی برده‌اند، همان سکوت پیامبر ﷺ در مقابل توهّم جاهلانه مردم آن روز را دستاویزی قرار داده و می‌گفتند: اواز جهل و ناآگاهی مردم سوء استفاده کرده و دین خود را پیش برده است و لذا آن حضرت برای جلوگیری از این گونه دستاویزها آن توهّم جاهلانه مردم آن روز را علناً در



مجمع عمومی مردم تخطئه کرد و نشان داد که ایمان و اعتقادات دینی، باید براساس تفکر و تعقل و علم استوار گردد.

کدام عقیده ارزشمند است؟

به فرموده امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام «وَيُثِيرُوا لَهُمَ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ انبیاء علیهم السلام برنامه کارشان شیار کردن سرزمین عقل‌ها و ظاهر ساختن گنجینه‌های پنهان در آنهاست. در مکتب انبیاء علیهم السلام آن قسمت از اصول اعتقادی دارای ارزش و نجات بخش است که با تفکر و تعقل به دست آمده باشد نه با تقلید و تعبد. تقلید، تنها در فروع احکام مقبول است، اصول عقاید باید تحقیقی باشد. البته ظرفیت فکری افراد دارای مراتب است و هر فردی به تناسب ظرف فکری خاص خودش می‌تواند تحقیق کند. یکی مانند شیخ‌الرئیس بوعلی سینا است که با اقامه برهان عقلی و استدلال فلسفی اثبات صانع عالم می‌کند و یکی هم مانند آن پیرزن پشم‌ریس است که نشسته بود و چرخ دستی ریسندگی را پیش روی خود گذاشته و آن را با دست خود می‌چرخانید و پشم‌ها را تبدیل به نخ می‌کرد که قبلاً قصه آن نقل شد و یا داستان آن مرد باغبانی که مشغول آبیاری بود، مرد عالمی به او گفت: اگر کسی به تو بگوید عالم به طور طبیعی بدون ناظم می‌چرخد چه جوابی داری؟ مرد باغبان بیلی را که در دست داشت بلند کرد و با خشم تمام گفت: با این بیل بر مغزش می‌کوبم.

آن مرد باغبان نمی‌توانست با اقامه دلیل و برهان عقلی طرف مقابل را که انکار وجود خدا می‌کرد مجاب سازد، ولی یقین و ایمان محکم خود را با بیل آهنی که بر سرشخص منکر خدا می‌کوبید نشان می‌داد و آن هم در حد خود اعتقاد براساس تفکر بود.

باری، تفکر اولین قدم در مسیر حرکت به سوی خداست و این هم کار مشکلی

نیست، شما به یک درخت نگاه کنید، می بینید این درخت، شاخ و برگ و میوه و شادابی و طراوت دارد و بعد از چند روزی می خشکد و برگ های آن می ریزد و شادابی و طراوت خود را از دست می دهد؛ ولی سال دیگر باز سبز و خرم می شود و میوه دار می گردد و چند روز بعد دوباره می خشکد و سال سوّم باز سرسبز و...

هر دم از این باغ بری^۱ می رسد تازه تر از تازه تری می رسد

از این جریان پی می بریم که این درخت، ریشه ای دارد و این حیات نباتی از آن ریشه به شاخ و برگ و میوه اش می رسد. اگر آن ریشه نبود، این شاخ و برگ و میوه همان سال اول که خشکید، دیگر سبز و خرم نمی شد.

در این درخت بزرگ عالم هم می بینیم علی الدوام انسان ها می میرند، حیوانات می میرند، نباتات می خشکند، طوفان ها و سیل و صاعقه ها و زلزله ها همه چیز را دگرگون می سازند و نابود می کنند ولی باز این عالم با همه چیزش سرپاست.



انسان ها، حیوانات و نباتات هستند و همه چیز در جای خود ثابت و باقی است؛ آنچنان که گویی هیچ دگرگونی در هیچ جای عالم به وجود نیامده است، در صورتی که با به وجود آمدن آن همه حوادث کوبنده و ویرانگر باید اصلاً بساط حیات و زندگی از روی زمین برچیده شده باشد و دیگر نه انسانی وجود داشته باشد و نه حیوانی و نه نباتی.

پس معلوم می شود این درخت بزرگ عالم ریشه ای دارد و این همه شادابی و طراوت ها از او نشأت گرفته است و می گیرد. اوست که ایجاد می کند و معدوم می سازد، حیات می بخشد و پس می گیرد.

می دَرَد می دوزد آن خیاط کو می دمد می سوزد آن نَفّاخ^۲ کو

۱. بری: میوه ای.

۲. نَفّاخ: دمنده.

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾^۱

شب را داخل روز و روز را داخل شب می‌کند.

﴿وَمَنْ يُخْرِجِ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجِ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾^۲

زنده از مرده و مرده از زنده بیرون می‌آورد.

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۳

همه روز او در کاری و در مقامی است.

استواری ایمان به سبب تفکر

در هر روز و هر لحظه کاری از او (حق تعالی) صادر می‌شود. آیا برای شما پیش آمده که در یک شب مهتابی فصل تابستان زیر آسمان کنار جوی آب روان نشسته باشید و جریان آب را تماشا کنید، عکس ماه را در صفحه آب می‌بینید، آب پیوسته در جریان است و یک لحظه آرام نیست ولی عکس ماه روی آب همچنان ثابت است و با رفتن آب، از بین نمی‌رود. در صورتی که بدیهی است که نقش روی آب جاری، با رفتن آب از بین می‌رود، پس این چه سرّی است که آب در جریان است اما نقش روی آن ثابت و باقی است.

شما سری به سوی آسمان بلند کن و ماه را در صفحه آسمان ببین که اصل و صاحب این عکس در صفحه آسمان است. تا ماه در آسمان هست نقش و عکس روی آب هم هست. حال، این سیل عالم هستی علی‌الدوام جوشان و خروشان در جریان است پیوسته می‌جوشد و می‌خروشد و کائنات را با خود می‌لغزاند و می‌برد و در عین این جوشیدن و خروشدن و همه چیز را با خود

۱. سوره حج، آیه ۶۱.

۲. سوره یونس، آیه ۳۱.

۳. سوره رحمان، آیه ۲۹.

بردن، می بینیم که باز همه چیز از کائنات در جای خود هست؛ آسمان هست و زمین هست، ماه و خورشید و ستارگان هست، انسان و حیوان و جماد و نبات هست و... این چه سری دارد؟

قرآن کریم جواب می دهد که: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۱ به آسمان بنگرید و اصل وریشه این کائنات را در آسمان یعنی عالم ربوبیت الله جلّ جلاله بنگرید؛ اوست که این نظام حیرت انگیز کائنات را تنظیم و تدبیر می کند و روی نظم و حسابی عجیب و دقیق، افراد هر نوعی از انواع را می آورد و می برد و افراد دیگری از همان نوع را جای آنها می نشاند و نظام کلی عالم را ثابت نگه می دارد.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾^۲
همه چیز عالم، خزائنش در نزد ماست و ما هر چیزی را تحت
قدر و اندازه معین و معلومی از بالا فرود می آوریم.

قرن ها بر قرن ها رفت ای همام	وین معانی برقرار و بردوام
شد مبدل آب این جو چند بار	عکس ماه و عکس اختر برقرار

اینکه انبیاء علیهم السلام روی مسأله تفکر این قدر تأکید دارند، برای این است که می خواهند در دل ها عقیده و ایمان ایجاد کنند آن گونه که انسان مؤمن معتقد به توحید و نبوت و معاد، خود را موظف به انجام وظایف دینی اش بداند بدون اینکه شلاق بالای سرش باشد و زندان تهدیدش کند و بدیهی است که این حالت روحی در انسان از طریق اجبار و اکراه حاصل نمی شود. البته با اجبار و اکراه می شود از مردم مالیات گرفت و سرباز به میدان جنگ فرستاد و... اما هرگز نمی شود آنها را طوری ساخت که با میل و رغبت تمام، مال و ثروت خود

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

۲. سوره حجر، آیه ۲۱.



را محضاً در راه خدا انفاق کنند و با اشتیاق تمام به میدان جهاد و بذل جان بشتابند. این، جز از راه اندیشه و تفکر دربارهٔ خداشناسی و تحصیل ایمان و اعتقاد به نبوت و معاد امکان‌پذیر نمی‌باشد.

عامل نابودی اعمال نیک

اکنون ما بحمدالله تا حدّی تحت تربیت انبیاء علیهم‌السلام قرار گرفته و از طریق تفکر و تعقل، ایمان و اعتقاد به توحید و نبوت و امامت و معاد پیدا کرده‌ایم، ولی اگر بخواهیم این ایمان و اعتقاد را از سطح رویین قلب عبور داده به پردهٔ زیرین قلب برسانیم و آنجا را سخش گردانیم، باید در میدان عمل به دستورات آسمانی قرآن سعی و کوشا باشیم و این را باور کنیم که تا اهل عمل نباشیم آن بذرايمان در زمین قلب ما رشد نمی‌کند و بالا نمی‌رود. این سخن خداست که می‌فرماید:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾

آنچه که به سوی خدا بالا می‌رود، قلب با ایمان است. اما
بالا برنده‌اش عمل صالح است.

در آیهٔ دیگر هم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا
الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! [در مقام عمل] رکوع کنید
و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک
انجام بدهید، باشد که رستگار گردید.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. سوره حج، آیه ۷۷.

تنها داشتن ایمان به خدا و پیغمبر و امام علیه السلام عاری از عمل، کافی در نجات انسان نیست؛ انجام واجبات و پرهیز از محرمات، شرط لازم و قطعی است. توجه به این حقیقت مخصوصاً از ناحیه جوانان عزیز محترم بسیار لازم است که ناپرهیزی از گناهان، اعمال نیک و عبادات را بی اثر می سازد همان گونه که آدم بیمار اگر داروهای دستور داده شده از جانب طبیب را تناول کند ولی از خوردن غذاهای مضر پرهیز نکند داروها بی اثر خواهد شد و بیمار روی بهبودی نخواهد دید.

بیچارگی ما از روغن حب دنیا

آری، ما اعمال نیک از واجبات و مستحبات زیاد انجام می دهیم ولی با ارتکاب گناهان ناپرهیزی می کنیم و آثار اعمال نیک را از بین می بریم و از این روست که هیچ گاه روی بهبودی از بیماری های روحی را نمی بینیم و اکثراً هم اصلاً نمی دانیم به چه بیماری از بیماری های روحی مبتلا هستیم.



آگاهی از منطق انبیاء با تفکر

از افتخار آمیزترین برنامه ها که سر لوحه ادیان تمام انبیای الهی است همین برنامه تفکر است که همه انبیاء و پیامبران خدا علیه السلام در همه زمان ها مردم را به «تفکر» دعوت کرده اند و می کنند و برای دین آن مردمی ارزش قائل می شوند که دعوت آنها را بر اساس تفکر پذیرفته باشند.

انبیاء هرگز مردم خواب رفته و چشم و گوش بسته را به دنبال خود نمی کشند. آن شیادان عالمنده که از بیداری مردم می ترسند و از جنبش عقلی مردم وحشت دارند آنها دلشان می خواهد که مردم در خواب باشند و بی فکر و خرد، تا بتوانند بازارشان را در میان جاهلان تشکیل داده متاع فاسد و کاسدشان را به آنها عرضه کنند و سوار بر خر مراد خود گردند، اما انبیاء و پیام آوران الهی

متاعشان تنها در بازار اولوالالباب و صاحبان عقل و فکر و حکمت جلوه می‌کند و مشتری می‌یابد، زیرا انبیاء می‌گویند تا فطرت بشر بیدار نشود، تا عقل و فکر بشر به کار نیفتد و تا چشم و گوش انسانی اش باز نشود، نمی‌تواند از منطق انبیاء آگاه گردد و معنای دعوت آنها را بفهمد و از اینرو است که انبیاء از نخستین قدم، مردم را دعوت به تفکر می‌کنند و با بیانات گوناگون آنان را ترغیب و تشویق به «تفکر» می‌نمایند و می‌گویند: «افلا یعقلون». «افلا یتفکرون». «افلا یدّکرون». آیا نمی‌اندیشید، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازید. آیا تنبّه پیدا نمی‌کنید؟

و: انبیاء و هدایت مردم

یکی دیگر از شئون نبوّت، هدایت مردم به صراط مستقیم است مردم در مقابل دعوت انبیاء ﷺ دو گروهند خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا؛

محققاً ما در میان هر امتی رسولی فرستاده ایم﴾.

﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛^۱

خدا را بندگی کنید و از طاغوت اجتناب نمایید﴾.

«طاغوت» یعنی معبود باطل، لفظ طاغوت علی الظاهر صیغه مبالغه است از ماده طغیان به معنای «طغیانگر متجاوز» از حدّ که مصداق آجلای آن، همان آدم گردنکش مستکبری است که از حدّ و مرز خود تجاوز کرده و خود را در

۱. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

ردیف خدا معبود دیگران قرار داده است. انبیاء علیهم السلام در هر زمان، قوم خود را به خداپرستی و انکار طاغوت دعوت می کردند؛ طبعاً مردم بر حسب داشتن عقل و اراده و اختیار، در مقابل دعوت انبیاء علیهم السلام دو دسته می شدند:

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ!﴾
گروهی مشمول هدایت خدا می شدند و گروه دیگر راه ضلالت و گمراهی را پیش می گرفتند.

البته توجه داریم که راهیابی و گمراهی، در اختیار خود انسان است و هیچگونه اجباری از جانب خدا در کار نیست؛ چنان که فرموده است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱
ما راه [بهشت و سعادت و راه جهنم و شقاوت] را به انسان نشان داده ایم، حال این خود انسان است که می تواند [با پذیرش هدایت] شاکر و یا [با عدم پذیرش آن] کافر گردد.

آن کسانی که این هدایت را که «هدایت عامه» خداست از پیامبران خدا پذیرفتند و روبه سوی خدا حرکت کردند، خدا هم توفیقات خود را شامل حال آنها می کند و به آنها در پیشروی در این راه مدد می رساند و آنها را مشمول «هدایت خاصه اش» می گرداند که جمله ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ﴾ اشاره به حال این گروه است.

اما آن کسانی که اعتنا به «هدایت عامه» خدا نکرده و تبعیت از پیامبران خدا علیهم السلام ننموده و به سوء اختیار خود، راه جهنم را پیش گرفتند، خدا هم به کفر این نافرمانی، آنها را به حال خودشان وا می گذارد و طبیعی است که در این صورت جز ضلالت و گمراهی و عاقبت جهنم سوزان نصیبی نخواهند داشت و جمله ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾؛ اشاره به حال این گروه است.

۱. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. سوره انسان، آیه ۳.

رسول اکرم ﷺ حریص بر هدایت مردم

خداوند متعال خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید:

﴿إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾^۱

این مردم آن چنان در وادی کبر و غرور و لجاج و عناد افتاده اند که صلاحیت هرگونه هدایت را از دست داده اند و لذا تو هرچه بر هدایتشان حریص باشی و سعی و تلاش از خود نشان بدهی، نتیجه نخواهی گرفت؛ زیرا [خدا کسی را که گمراه کند، دیگر هدایتش نخواهد کرد و برای آنان یار و یاورى نخواهد بود].

در آیات متعدّد از قرآن می بینیم که خدا رسول گرامی اش ﷺ را به داشتن صفت «حرص بر هدایت» مردم می ستاید. يك جا می فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ... حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾^۲
رسولی از خودتان به سوی شما آمده... که حریص بر هدایت شماست.

در جای دیگر فرمود:

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾^۳

تو چنان به خاطر گمراهی این مردم متأسف می شوی که گویی از غصّه می خواهی خود را از بین ببری که چرا به این کلام آسمانی خدا ایمان نمی آورند.

۱. سوره نحل، آیه ۳۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۳. سوره کهف، آیه ۶.



باز فرموده است:

﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنِ يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱
 آنان که در مسیر کفر شتابان می‌روند، تو را غمگین
 و محزون نسازند آنها هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند و خدا
 می‌خواهد در آخرت هیچ حظ و نصیبی برای آنها قرار ندهد و
 عذابی عظیم از آن آنهاست.

پیامبر اکرم ﷺ که رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ است، بر هدایت عامه مردم آن چنان
 حریص است که از ضلالت و گمراهی ابوجهل‌ها که روبه جهنم می‌روند؛ تأسف
 می‌خورد و محزون می‌شود خدا به رسول گرامی اش ﷺ آن چنان محبت دارد که
 از این جهت دل‌داری اش می‌دهد و می‌گوید تو در نزد ما عزیزتر از این هستی که به
 خاطر جهنمی شدن ابوجهل منشان ناراحت شده و غمگین بشوی، آنها ارزش
 این را ندارند که به خاطر آنها تو «حبیب من» غصه‌دار گردی.

﴿إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾^۲
 تو هر چه بر هدایتشان حریص باشی [نتیجه نخواهی گرفت]
 زیرا خدا کسی را که گمراه کرده هدایتش نخواهد کرد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۶.

۲. سوره نحل، آیه ۳۷.

هـ: شاهد بر اعمال مردم

شأن دیگر مقام نبوت آن است که هر پیامبری شاهد بر اعمال امت خویش است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۱

ای پیامبر! ما تو را فرستاده ایم که شاهد و گواه باشی بر اعمال بندگان. شهادت بدهی بر کارهایی که از آنها صادر شده است و اطلاق شاهد، دلالت بر این دارد که شاهد باشی هم در دنیا و هم در آخرت، شاهد باشی هم در ظاهر اعمال و هم در باطن اعمال. شاهد باشی هم نسبت به امت حاضر و هم نسبت به امت های گذشته و حتی انبیای سلف. چون قرآن کریم می فرماید روز قیامت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «شاهد اعمال» خواهد بود:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ!﴾

ما روز قیامت، در میان هر قومی، شاهدی می آوریم که گواه
بر اعمالشان باشد و تو را ای پیامبر! نسبت به همه آنها شاهد
می آوریم.

یعنی هر پیغمبری شاهد اعمال امت خودش می باشد، ولی تو شاهد اعمال
انبیاء هم خواهی بود. پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله طبق این آیات، روز قیامت شاهد
اعمال آدمیان خواهد بود. هم نسبت به امت خودش و هم نسبت به امت های
گذشته و هم نسبت به انبیای سلف علیهم السلام.

این هم قاعده است که فرموده اند «شهادت ادایی» متفرّع بر «شهادت تحمّلی»
است، یعنی تا کسی «تحمّل شهادت» نکند، نمی تواند «ادای شهادت» بنماید.
از باب مثل شما اگر بخواهید در محضر قاضی شهادت بدهید زید و عمرو که
با هم اختلاف در معامله دارند؛ من شهادت می دهم که زید خانه خودش را به
عمرو فروخت، این شهادت شما وقتی صادق و مقبول است که قبلاً در مجلس
معامله حاضر بوده و شنیده باشید که زید به عمرو گفت: فروختم و او گفت:
خریدم. در این صورت است که می توانید در محضر قاضی شهادت بدهید که
زید فروخته و عمرو خریده است و اگر در مجلس معامله حاضر نبوده اید، شما
در پیش قاضی، صادق نخواهید بود و جایز هم نمی باشد و لذا معصومین علیهم السلام
آفتاب را نشان داده و فرمودند: این آفتاب را ببین، اگر مطلبی به این آشکاری بر
توروشن بود، حق داری شهادت بدهی و گرنه که خیر.

حالا حضور در مجلس معامله، «تحمّل شهادت» و در محضر قاضی «ادای

شهادت» است. «شهادت ادایی» بستگی دارد به «شهادت تحمّلی»! حالا پیغمبر اکرم ﷺ که روز قیامت، شهادت بر اعمال آدمیان می دهد، اگر آن حضرت در دنیا شاهد اعمال و نیات آدمیان نباشد، چگونه می تواند در روز قیامت شهادت بدهد که من حاضر بودم و دیدم اینها این اعمال را با این نیات انجام داده اند.

پس معلوم می شود که پیغمبر اکرم ﷺ در دنیا شاهد اعمال است، یعنی همه اعمال ما را مشاهده می کند آن هم نه تنها ظاهر عمل را بلکه از روح عمل نیز که نیت است آگاه می باشد. زیرا اگر از نیت آگاه نباشد و تنها پیکر عمل را ببیند، پیکر عمل که دلیل بر خوبی یا بدی آن نمی باشد. معیار در خوب و بد بودن عمل، نیت است. من چه می دانم شما که اینجا نشسته اید، با چه نیت نشسته اید. شما هم نمی دانید من با چه نیتی اینجا آمده ام و سخن می گویم و لذا در روز قیامت، هیچ کدام از ما نمی توانیم درباره دیگری شهادت به اخلاص یا عدم اخلاص در عمل بدهیم.

ولی پیامبر اکرم ﷺ و دیگر معصومان علیهم السلام مخصوصاً حضرت ولی زمان عجل الله تعالی فرجه الموعود هم اکنون عمل ما را با نیتش مشاهده می کنند و روز قیامت نیز «ادای شهادت» می نمایند.

در آیه دیگر از سوره توبه می خوانیم:

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَۙ﴾

بگو: عمل کنید و بدانید که عمل شما را خدا می بیند و

رسول خدا می بیند و مؤمنان [یعنی گروه خاصی از اهل ایمان

که در درجه اعلای ایمان واقع شده اند و امامان معصوم علیهم السلام

هستند] می بینند.﴾

رؤیت هر سه در یک ردیف آمده، «رؤیت خدا» «رؤیت رسول ﷺ» و «رؤیت امامان علیهم السلام» و بدیهی است که «رؤیت خدا» به ظاهر و باطن عمل تعلق می گیرد، پس ظاهر و باطن اعمال ما، مورد رؤیت و دیدن خدا و رسول خدا و امامان علیهم السلام می باشد در دنیا و آخرت و ضمناً عرض می شود که «سین» در اینگونه موارد که وعده و وعید باشد، دال بر حتمیت و قطعیت است:

﴿فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾

[هر کاری می خواهید] بکنید، که بزودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کنار شما خواهند نگرست.

یعنی حتماً و قطعاً عمل شما را خدا و رسول خدا و امامان علیهم السلام می بینند و از ظاهر و باطن آن آگاهند و روز قیامت به شما جزا می دهند.

در زیارتشان هم می خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرَى مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي؛

من شهادت می دهم [ای حجت معصوم خدا! که] تو می بینی من کجا ایستاده ام و می شنوی من چه می گویم».

در زیارت جامعه هم می خوانیم:

«وَشُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَشُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ؛

(حجج الهی) شفیعان سرای جاودان آخرت و شاهدان سرای فناپذیر دنیا می باشند».

پس معلوم می شود رسول و امام، انسان ممتازی است که بر اثر سیر و سلوک عبادی خاص به خودش به مرتبه ای از کمال رسیده که تمام استعداد های انسانی

درو جودش به فعلیت رسیده و اشراف بر تمام ابعاد و نواحی عالم انسان پیدا کرده و اعماق ضمائر آدمیان را - که در باطن هر کس چه می‌گذرد - مشاهده می‌کنند. این از شئون ولایت تکوینیّه است که برای انسان‌های مقرب حاصل می‌شود. این قسمت مربوط به «صفت شاهد» است که در آیه مزبور (احزاب / ۴۵) از صفات پیامبر اکرم ﷺ به شمار آمده است.

بشیر و نذیر بودن

وقتی پیامبر اکرم ﷺ شاهد اعمال بندگان از ظاهر و باطن شد، طبعاً مبشّر و مُنذر خواهد شد. زیرا هر عملی را از هر کسی می‌بیند و می‌داند او با این عمل به کجا خواهد رسید، از این روه انسان‌های خوش عمل، بشارت بهشت و نیل به سعادت جاودان می‌دهد و نسبت به آنها «بشیر» و «مُبشّر» می‌شود و افراد بد عمل را از پایان کارشان «انذار» می‌کند و نسبت به آنها «نذیر» و «مُنذر» می‌شود. البته منظور از انذار پیامبر ﷺ ترساندن نیست، بلکه منظور هشدار دادن و اعلام خطر کردن است که به هوش باشید از این راه که می‌روید، سررا هتان گردنه‌ها هست، مهالك هست، عذاب‌ها و درد و رنج‌ها هست.

پس اگر او در دنیا شاهد اعمال بندگان نباشد، نمی‌تواند «مبشّر» و «منذر» باشد. باید اعمال نیک و بد را ببیند و از پایان هر عملی آگاه باشد تا به نیکان «بشارت» دهد و بدان را «انذار» نماید.



فصل هفتم

صفات انبیای عظام
از نگاه قرآن کریم

۱. صفات انبیای عظام ﷺ

قدرت روحی انبیاء ﷺ

مطالعه داستان انبیاء ﷺ و اندیشیدن در حالات آنها از نظر قرآن کریم وظیفه اندیشمندان است تا به منزلت آنها در پیشگاه خدا پی ببرند. چنانکه می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»^۱ در داستان و سرگذشت پیامبران خدا ﷺ برای خردمندان عبرتی بسیار عظیم هست که انسان با مطالعه حالات آن مقربان درگاه خدا با يك سلسله نیروهای معنوی و امدادهای غیبی آشنا می شود و باور می کند که پیامبران اگر آن نیروهای معنوی را نداشتند و متکی به آن امدادهای غیبی نبودند، در راه دعوت جامعه بشری برای حرکت به سوی خدا کوچکترین قدمی نمی توانستند بردارند تا چه رسد به اینکه در مقابل جباران عالم بایستند و با خونخوارترین قبایل وحشی مبارزه کنند و آنها را مقهور

۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

فکر خود گردانیده و عقاید خودشان را در دل میلیون ها نفوس بشری بنشانند در حالی که اکثر آنها از نقاط غیر متمدن برخاسته و از عوامل تربیت اجتماعی هم به دور بوده اند. با دست خالی از ثروت و قدرت ظاهری، با جباران عالم بدون هرگونه سستی و فتور^۱ جنگیده اند و افکار خود را یکنواخت به عالمیان عرضه کرده و عقاید خود را در دل میلیون ها انسان نشانده اند.

این نشان می دهد آن کسانی که با ملکوت عالم در ارتباط هستند و متکی به امدادهای غیبی می باشند، سرمایه عظیمی از قوت روح و ثبات عقیده و ایمان در وجودشان هست و برای رسیدن به آن حقایق ثابت و نهان عالم، تن به هر بلا و مصیبتی می دهند. در خون تپیدن و در آتش سوختن را با آغوش باز استقبال می کنند.

قوت روحی حضرت ابراهیم علیه السلام

در قرآن کریم می خوانیم: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛^۲ ابراهیم، آن پیامبر عظیم الشان خدا چنان قوت و قدرت روحی و ایمان و صبر و ثبات و استقامت در مقابل هجمه انواع وقایع سنگین از خود نشان داده که خدا از او تعبیر به «امت» کرده است، یعنی يك تنه، كاريك امت و انبوه جمعيت مجاهد را انجام داده است. آیا ابراهیم علیه السلام از کجا این قوت و قدرت روحی را به دست آورده بود؟ آیه شریفه جواب می دهد: ﴿كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا﴾؛ او چون بنده مطیع محض و فرمانبردار خالص خدایش بوده و حنیف یعنی از همه چیز و همه کس بریده و يك جا به خدا پیوسته و کمترین توجه و اتکایی به غیر خدا نداشته است نمونه ای از این قوت روحی را تاریخ اسلام در وجود مبارك حضرت عبدالمطلب جد بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان داده است.



۱. فتور: سستی.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

عبودیت انبیای الهی

خداوند متعال بنی اسرائیل را از آن نظرکه ذریهٔ مؤمنان به حضرت نوح علیه السلام و از نسل سرنشینان کشتی نوح علیه السلام بوده‌اند مورد عنایات خاص خود قرار داده است. آنگاه اشاره‌ای هم به عظمت مقام حضرت نوح علیه السلام کرده و فرموده است:

﴿إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾^۱

حقیقت اینکه او بنده‌ای بسیار شاکر و سپاسگزار بود.

خداوند در مقام تمجید از حضرت نوح علیه السلام انگشت روی «عبد و بنده» بودن او گذاشته و ارزش فوق العاده بزرگ بندگی را نشان داده است.

در گذشته عرض شد بر حسب استفاده از آیات قرآن و روایات، اولین پله برای ارتقاء در مقامات معنوی «عبودیت» و بندگی است. قرآن کریم در وصف ملائکه و فرشتگان الهی فرموده است:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۲

آنها بندگانی هستند مورد اکرام خدا؛ در گفتار بر خدا پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند.

و همچنین بعد از سلام به ال یاسین (سلام علی ال یاسین) می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳

به راستی او از بندگان مؤمن ما بود.

در وصف حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید:

۱. سوره اسراء، آیه ۳.

۲. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳. سوره صافات، آیه ۱۳۲.

﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۱
چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

دروصف پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید:
﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲
و به راستی تو از جمله پیامبرانی.

چون همه از بندگان ما بودند، به مقام نبوت و رسالت و اخلاص رسیدند.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا
وَكُنَّا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۳

زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی
رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند.

اگر آن همه معجزات و خوارق عادات از آنها بروز می کرد و در زمین و آسمان
و کوه و دریا فرمانشان نافذ بود، برای این بود که «عبد» و فرمانبردار ما بودند.
همیشه دست گدایی شان به سوی ما دراز بود و ما را با امید به رحمت و خوف
از غضب می خواندند و در مقابل ما خاشع و تسلیم بودند. حتی عجیب اینکه
حضرت موسی علیه السلام که از انبیای اولوالعزم است و صاحب کتاب و شریعت،
از جانب خدا مأمور می شود رنج سفری پر زحمت تحمل نموده و دنبال بنده
دیگری از بندگان خدا به نام حضرت خضر علیه السلام برود و او را پیدا کند و از او
کسب «علم» نماید.

در صورتی که حضرت موسی علیه السلام خود پیامبر صاحب شریعت است و

۱. سوره یوسف، آیه ۲۴.

۲. سوره یس، آیه ۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۹۰.



آورنده کتاب تورات از جانب خدا و جناب خضر علیه السلام در شریعت تابع حضرت موسی علیه السلام است، ولی مع الوصف او دارای مرتبه‌ای از علم بوده که حضرت موسی علیه السلام آن را نداشته است، از اینرو مأمور می‌شود از جانب خدا که برود او را پیدا کرده و آن «علم» را از او بیاموزد.

این داستان شگفت‌انگیز را قرآن در سوره کهف نقل می‌کند که پس از تحمّل رنج فراوان از سفر طولانی در میان کوه و دریا و بیابان با کسی که همراهش بوده است، عاقبت او را پیدا می‌کند که خدا می‌فرماید:

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا﴾

موسی علیه السلام و همراهش بنده‌ای از بندگان ما را یافتند.

منظور همین جا بود که خداوند از جناب خضر علیه السلام تعبیر به «عبدًا من عبادنا» کرده، «بنده‌ای از بندگان ما»، یعنی اگر جناب خضر علیه السلام آن چنان مقامش بالا رفته که حضرت موسی علیه السلام با آن عظمت مقامش مأمور می‌شود دنبال او برود و از او کسب فیض کند، برای این بوده که «عبد ما» و بنده ما بوده و آنچه به او داده شده، از برکت «عبودیت و بندگی» بوده است.

صبر و توکل انبیای الهی

از نگاه قرآن کریم انبیاء علیهم السلام در مقابل کافران زمان خویش - که از جمله زورمندان و زران‌دوزان بودند - ایستادند و گفتند: ما نه تنها زورورز نداریم، بلکه حتی آن کاری که شما به عنوان «معجزه» و خرق عادت از ما می‌طلبید و حق هم دارید که بطلبید تا نشان صدق ادّعای رسالت ما باشد، آری حتی آن کار را هم ما نمی‌توانیم - از پیش خود - انجام بدهیم! ما هستیم و اذن و فرمان خدای ما.

اگر اذن و فرمان از جانب او صادر شود می توانیم وگرنه که نمی توانیم:

﴿وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

وما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم.

ولذا ما جز الله هیچ تکیه گاه و نیروگاهی که از او مدد بگیریم و در مقابل شما صاحبان زور و زور بایستیم نداریم. آری:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

مؤمنان باید تنها توکل بر الله کنند!

ابزار کار ما و سلاح مبارزات ما، تنها توکل بر «الله» است و بس! این نقل داستان های انبیاء عليهم السلام در قرآن، به منظور پرورش دادن روح و جان ماست و قرآن می خواهد امت اسلامی را مجهّز به جهاز «توکل» کند تا بتوانند در مقابل دنیای کفر و الحاد و استکبار، بایستند و احاد امت نیز در تمام شئون زندگی اشان مجهّز به جهاز قوّت اراده و تصمیم و آرامش خاطر باشند و ملاحظه می فرمایید که آیه شریفه (مزبور)، ایمان را نخستین پایه برای بنای ساختمان توکل نشان می دهد که مؤمنان و باورداران الله هستند که می توانند تنها «الله» را تکیه گاه خود بدانند. لازم به ذکر است که تقدّم ﴿عَلَى اللَّهِ﴾ افاده انحصار می کند. یعنی وقتی انسان باورش شد که تنها ذات اقدس جامع جمیع صفات کمال، «الله» است و هیچ موجودی بدون اذن و اراده او توانای بر هیچ گونه اثرگذاری نمی باشد، طبعاً و عقلاً خود را موظّف به تکیه و توکل بر «الله» می داند و لذا با لام امر آمده: ﴿فَلْيَتَوَكَّلِ﴾؛ به حکم طبع و عقل و وحی، باید تنها بر «الله» توکل نماید. در آیه اگرچه ﴿عَلَى اللَّهِ﴾ مقدّم و ﴿الْمُؤْمِنُونَ﴾ مؤخّر آمده، اما از نظر جریان طبیعی در



۱. سورة ابراهيم، آیه ۱۱.

۲. همان، آیه ۱۱.

مرحله عمل ﴿الْمُؤْمِنُونَ﴾ مقدّم است، زیرا انسان ابتدا ایمان به «الله» می آورد که تنها ذات مستجمع جمیع صفات کمال و تنها تکیه گاه مستقلّ در عالم است. آنگاه خود را در حال فقر و نیاز همه جانبه می بیند و دنبال تکیه گاه می گردد. در این موقع عقلش دستور تکیه و توکل می دهد که: ﴿فَلْيَتَوَكَّلْ﴾؛ آنگاه ﴿عَلَى اللَّهِ﴾ تکیه گاه منحصر را نشان می دهد که «الله» است و بس! پس آیه را می توانیم این طور معنا کنیم:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾

مؤمنان باید تنها توکل بر الله کنند!

«ایمان» که آمد، دنبالش بطور حتم «توکل» می آید آن هم منحصرأ به «الله» ﷻ. انبیاء ﷺ وقتی با دست خالی از زر و زور و ثروت و قدرت در مقابل انبوه زورمندان و وزران استادند و با قاطعیّت تمام، افکار و اخلاق و اعمال آنها را مورد تخطئه قرار داده و دعوت به تبعیّت از قانون آسمانی خود کردند، آنها حال سؤال تعجب آمیز به خود گرفتند که این ها با اتکاء به چه وسیله ای اینگونه در مقابل ما ایستاده اند؟ انبیاء ﷺ را زورمزد قاطعیّت خود را در همین دو جمله نشان دادند که:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۲

و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.

ایمان و توکل بر «الله» تنها ابزار کار ما و یگانه سلاح ما در مصاف با دشمنان

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

۲. همان، آیه ۱۲.

ماست! حال آنچه که توجّه به آن لازم به نظر می‌رسد، این است که آیات شریفه نشان می‌دهند که توکل بر «الله» آنگاه اثربخش است که با عنصر فوق‌العاده دخیل «صبر» عجین شده باشد و می‌بینیم در وسط سه آیه مربوط به «توکل» این جمله آمده است:

﴿وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا﴾

و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد.

[انبیاء علیهم‌السلام گفتند:] ما بطور حتم و مسلّم، در برابر تمام اذیت و آزارهای شما صبر و شکیبایی خواهیم داشت.

(ودست از انجام رسالت خود بر نخواهیم داشت). جمله، با لام و نون تأکید و صیغه مضارع که دالّ بر دوام و استمرار است آمده که ما می‌دانیم این راه توکل بر خدا، توأم با دشواری‌ها و صدمات و لطمات فراوان می‌باشد! تمسخر و استهزاء، فحش و دشنام و ناسزا، ضرب و شتم و جرح و سرانجام قتل به دنبال خود دارد و ما خود را برای تمام این ناگواری‌ها آماده کرده‌ایم.

تحمل بالای انبیای الهی

هیچ پیامبری سراغ نداریم که بدون تحمل اذیت و آزار از قوم خود دعوت آسمانی خود را اظهار کرده و پای آن ایستاده باشد. این رسول الله اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که سیزده سال در مکه - که زمان غربت و بی‌یاری و یاری‌اش بود - چه آزارهای طاقت‌فرسا از آن قوم بی‌رحم سنگدلی که دختران خود را زنده زیر خاک دفن می‌کردند؛ تحمل نمود و در تاریخ زندگی آن حضرت چنین آمده است:

روزی در حال طواف بود، آدم خشنی به نام «عَقَبَةُ بن ابی مُعِيط» رسید. کمر بند یا دستار خود را باز کرد و به گردن آن حضرت افکند و روی زمین انداخت



و می کشید و می بُرد!! تا اینکه افرادی از اطراف آمدند و از دستش گرفتند...^۱
در حال سجده بود. کسی آمد شکمبه کثیف و خون آلود شتر را روی سر و
گردن آن حبیب خدا!! انداخت دخترش فاطمه علیها السلام که کودک شش هفت
ساله ای بود، آگاه شد؛ آمد و آن را برداشت و با دست های خود سرو صورت پدر
را پاک کرد.^۲ حتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

«مَا أُودِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُودِيَ؛^۳

هیچ پیامبری به قدر من از دست قومش آزار ندیده است».

پیروان این رسول مکرم نیز باید در راه حفظ دین او و نشر آثار او آماده برای
تحمل انواع مصائب باشند و این آیه از قرآن را نصب العین خود قرار دهند:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا

مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالصَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ

الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ؛^۴

آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید؛ بدون این که

حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟ همانان

که دشواری ها و ناملایمات، آن چنان به آنها رسید که

پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند، از شدت ناراحتی

گفتند: پس کجاست یاری خدا [همگی از خدا تقاضای

نصرت کردند و به آنها گفتند] آگاه باشید که نصرت

و یاری خدا نزدیک است!﴾.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۴.

۲. همان، ص ۲۰۵.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، صفحه ۵۶.

۴. سورة بقره، آیه ۲۱۴.

به هر حال «توکل» و «صبر»، دورکن از ارکان اساسی در زندگی يك مسلمان مؤمن به قرآن است! آری گنج بی رنج میسر نمی شود.

انبیاء ﷺ در مقام سخن، اهل منطق و استدلال و در مقام عمل، زاهد و بی رغبت به دنیا. و در میدان مقابله با کافران سرسخت دژنده خوی مسلح به انواع سلاح روز، تنها سلاح و ابزار کارشان «توکل بر الله» بود و صبر و تحمل انحاء بلاها و دشواری ها که در مقابل تهدیدهای قوی و عملی دشمنان زورمند سنگدل مشاهده می کردند با قاطعیت تمام می گفتند:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

ما ایمان به «الله» داریم که منبع تمام قدرت ها است و تکیه به آن کانون قدرت زده ایم و از این رو کمترین ترس و هراس از احدی نداریم و خود را سرانجام فاتح و پیروز می بینیم ولی در عین حال با کمال وضوح می دانیم این راه مبارزه با پلنگ صفتان خشم آلود، دشواری های فراوان دارد. از تمسخر و استهزاء گرفته تا ضرب و شتم و جرح و قتل؛ و ما عالماً و عامداً خود را آماده برای تحمل تمام این مصائب ساخته ایم.

﴿وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا﴾^۲

در این جمله، هم «لام قسم» آمده و هم «نون تأکید» و هم «صیغه مضارع» یعنی ما بطور قطع و حتم و مسلم، برای تحمل هرگونه اذیت و آزار از جانب شما مهیا شده ایم. آری، انبیاء ﷺ هدفشان زنده ماندن خودشان نیست که اگر کشته شدند شکست خورده و به هدفشان نرسیده باشند، بلکه هدفشان احیاء و زنده نگه داشتن مکتب توحید و نشر معارف آسمانی بوده است و این هدف، تأمین شده است اگرچه خودشان بر حسب جریان طبیعی بشری از دنیا رفته اند و چنان که

۱. سورة ابراهيم، آیه ۱۱.

۲. همان، آیه ۱۲.



می بینیم مکتب توحید و معارف آسمانی در دنیا زنده است و در واقع انبیاء علیهم السلام با زنده ماندن مکتبشان، برای همیشه در دنیا زنده و دشمنانشان برای همیشه مرده اند.

صبر و توکل، سلاح انبیاء علیهم السلام

حاصل این که پیامبران خدا ابزار کار و سلاحشان در میدان ارشاد و هدایت بندگان خدا و مبارزه با دشمنان خدا، «توکل» بوده است و «صبر» که می گفتند:

﴿وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾

و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم

کرد، و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.

البته گاهی هم مسلح به سلاح جنگی می شدند و به پیکار با دشمنان حق می پرداختند. ولی آن برای این نبود که آنها را با زدن و کشتن وادار به ایمان کنند. ایمان که با زدن و کشتن حاصل نمی شود. ایمان نیاز به تفکر و تعقل آزاد دارد که خدا فرموده است:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾

[اصلاً] دین [که همان ایمان و دل بستگی به خداست]

اِکراه بردار نیست...».

آن جنگ و پیکاری که گاهی انبیاء علیهم السلام دست به آن می زدند برای از سر راه برداشتن موانع تبلیغ بود. آنها از جانب خدا مأموریت داشتند پیام او را به بندگان برسانند و چون این پیام با خواسته های زراندوزان و زورمندان ناسازگار بود، طبعاً در مقام ممانعت بر می آمدند و از طرق گوناگون به جنگ و ستیز با انبیاء علیهم السلام بر می خاستند. در این موقع انبیاء علیهم السلام ناچار می شدند برای از

بین بردن آن خارهای سرراه از قبیل «عَمْرُوبِن عَبْدَوْدَهَا» و «مَرْحَب خَبیری ها» و «ابوجهل» و «ابوسفیان ها» که دشمنان سعادت جامعه بشری بودند، دست به سلاح جنگی بزنند و قیام به پیکار با آنها بنمایند و راه را برای ابلاغ پیام خدا به بندگان حرّ و آزاد خدا بازنگه دارند چون «تَوَكَّلْ بِرِخْدَا»، به این معنا نیست که آدمی دست روی دست بگذارد و از هیچ وسیله ای از آن وسایل زندگی عادی که خدا مقرر فرموده است در صحنه فرهنگ و اقتصاد و سیاست و نظامی، استفاده ننماید و بگوید: خدا خودش بدون درس و معلّم باسوادم می کند و بدون کسب و کار و فعالیت سیر و سیرابم می سازد و بدون به کار بردن هرگونه سلاحی دشمنم را از پا درمی آورد.

خیر، انسان «مؤمن متوکل» آن است که تمام وسایل و اسباب مربوط به صحنه های گوناگون زندگی را به کار بیندازد اما آنها را مستقلّ در وجود و خاصیت اثرگذاری نداند، بلکه هم وجود و هستی آنها را و هم خاصیت اثرگذاری آنها را از خدا بداند در همه حال خدا را مؤثّر مستقلّ اصلی بداند آنگونه که نه با فراهم بودن تمام آن وسایل، خود را به کام دل رسیده دانسته و مغرور شود و نه با نبودن هیچ کدام از آنها، خود را ناکام دیده و مأیوس گردد بلکه باید تا آنجا که قدرت دارد؛ تلاش کند و وسایل موجود را از هر قبیل که هست در حدّ مشروعیت دینی اش به کار اندازد و توفیق نیل به هدف را از خدا بخواهد که فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

هر که توکل به خدا کند، خدا کفایتش می کند.

اما هیچگاه این حقیقت فراموش نشود که خدا در کفایت امور، شرط «تقوا» کرده و فرموده است:



﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ!﴾
هر کس تقوای خدا را در تمام شئون زندگی اش رعایت کند،
خدا راه خروج [از بن بست های زندگی] را به رویش می گشاید
و از جایی که خودش احتمال نمی دهد به [مقاصد مطلوب از
زندگی اش می رساند] او روزی می دهد.

سه صفت بارز راهنمایان الهی

راهنمای مورد اعتماد باید از سه جهت شناخته شود: بصیر، امین و مخلص
باشد و چنین شخصی که راه را می داند و نسبت به ما قصد خیانت ندارد و
خیرخواه ماست؛ علاوه بر این که از ما مزد نمی خواهد، طالب منافع مادی هم
نیست. در این صورت، پیروی از چنین شخصی، به حکم عقل لازم است.
اکنون ما مسافری هستیم که مقصدی بس بزرگ در پیش روداریم و می خواهیم
از راهی برویم که تا به حال نرفته ایم. ماکه تا به حال نمرده ایم تا ببینیم بعد از
مرگ چه خبر است. از صلب پدر و رحم مادر حرکت کرده به این دنیا آمده ایم و
این راه را داریم طی می کنیم و پیش می رویم و هیچ نمی دانیم سر راه ما چه خبر
است. حال اگر کسی آمد و گفت: من، هم این راه را بلدم و هم امین و بصیرم
و مزد هم از شما نمی خواهم و ما هم مطمئن شدیم که یقیناً صادق در گفتار
است، در این صورت انسان چه عذری دارد که دنبال او نرود؟ لذا این مرد مؤمن
آل یاسین با استدلال صحبت کرد که:

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۲

از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود [نیز] بر راه
راست قرار دارند، پیروی کنید.

۱. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲. سوره یس، آیه ۲۱.

اینها کسانی هستند که خودشان مُهتدی و راه یافته‌اند و از جانب خدای عالم آمده‌اند و چون از جانب خدا هستند، امین‌اند و خائن به بندگان خدا نیستند و طالبِ اجر و مزد هم نمی‌باشند؛ بنابراین پیروی از اینها به حکم عقل لازم است. از امتیازات بزرگ انبیاء همین است که از مردم مطالبهٔ مزد نمی‌کنند و همگی می‌گویند، ما از شما مزد نمی‌خواهیم. در سورهٔ شعرا، که قصهٔ چند تن از انبیاء آمده است، به دنبال گفتار هر پیغمبر این جمله آمده است که:

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

به یقین من برای شما فرستاده‌ای امین هستم، حال از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید. من از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم. اجر من تنها به عهدهٔ پروردگار جهانیان است.

مراتب فضیلت انبیاء ﷺ

نکتهٔ قابل ذکر اینکه پیامبران و رسولان الهی ﷺ با این که همه روحاً دارندهٔ دستگاه گیرندهٔ وحی آسمانی می‌باشند، اما همه در یک مرتبه و با هم مساوی نیستند؛ بلکه «فاضل» و «افضل» دارند. چنان که خدا فرموده است:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۲
ما بعضی از این رسولان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم.

آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ همگی پیامبرند و دارندهٔ دستگاه گیرندهٔ وحی‌اند، ولی همه با هم مساوی در فضیلت نمی‌باشند. از بزرگی نقل شده که گفته است حضرت موسای کلیم ﷺ وقتی دروادی سینا به

۱. سورهٔ شعرا، آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۳.



کوه طور و میقات خدا رسید به او گفتند:

﴿فَاَخْلَعَ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾^۱
کفش از پا بیفکن، اینجا وادی مقدّس است.

با پای برهنه بیا اما حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی ﷺ در شب معراج که به عرش اعلا رسید، خواست کفش از پا بیفکند، گفتند با کفش بیا که گرد نعلین توزینت بخش عرش ما گردد. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. آنجا که نور احمد مُرْسَل کند ظهور

خورشید و ماه کیست که لاف از ضیاء^۲ زند

آن عندلیب^۳ قدس که در گلشن وصال

از گُلْبُن دَنی قَتَدَلی نوا زند

چون گردِ شَمّ مرکب جاهش رسد به عرش

عرش مجید بوسه بر آن خاك پا زند

بی خبران از جلالت مقام نبوّت، ظاهر را می دیدند و می گفتند:

﴿مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾^۴

تو هم مانند ما بشری هستی.

﴿أَبَشْرًا مِّمَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ﴾^۵

آیا [این درست است که] ما پیروی کنیم از یک فردی که بشری همچون خود ماست.

۱. سوره طه، آیه ۱۲.

۲. ضیاء: روشنائی.

۳. عندلیب: بلبل.

۴. سوره شعراء، آیه ۱۵۴.

۵. سوره قمر، آیه ۲۴.

در ردّ این سخن خدایش فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ^۱

بگو آری من هم مثل شما بشری هستم [ولی بشری که با
آسمان در ارتباطم] و خدایم مرا مهبط وحی خودش قرار داده
است﴾.

آری يک کاسه آب، آب است. دریا و اقیانوس هم آب است. اما يک کاسه آب
با يک قطره خون که در آن بیفتد نجس می شود ولی اقیانوس اگر دریای خون هم
در آن ریخته شود حالت اعتصامش را از دست نمی دهد و به طهارت خود باقی
می ماند. يک کاسه آب با يک پشه مالاریا مسموم می شود، اما دریا کشتی های
کوه پیکر را در دل خود فرو می برد و پاکش نمی شود. به قول خواجه عبدالله انصاری
آهن، آهن است؛ هر آینه گاهی نعل است و گاهی آینه. یکی را جواب ﴿لن ترانی﴾
گفته بار حرمان^۲ بردلش نهفته است؛ آن یکی در خانه امّ هانی خفته، مُوکل
﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾^۳ گرداگرد او گرفته!

مقام اقدس و ارفع و اعلای رسول خاتم صلی الله علیه و آله

از قول یکی از حکما و هستی شناسان نقل شده که گفته است: در نظام
آفرینش از میان بسائط عنصری، اندکی را معدن قرار داده اند و از معدنیات اندکی
نبات آفریده اند و از نباتات اندکی را تبدیل به حیوان نموده اند و از حیوانات
اندکی را انسان ساخته اند و از میان انسان ها نیز اندکی را عاقل قرار داده اند. از
میان عاقل ها اندکی مسلمان شده اند، از میان مسلمانان جمع قلیلی مؤمن

۱. سورة کهف، آیه ۱۱۰.

۲. حرمان: ناکامی.

۳. سورة اسراء، آیه ۱.



شده‌اند، از میان مؤمنان اندکی عالم بوجود آمده‌اند، از میان عالمان اندکی عامل شده‌اند، از میان عاملان اندکی عابد و از میان عابدان اندکی زاهد و از میان زاهدان اندکی عارف و از میان عارفان اندکی کامل و از میان کملین اندکی اولیاء شده‌اند و از میان اولیاء اندکی انبیاء و از میان انبیاء عدّه معدودی رسول شده‌اند و از میان رسولان تنها پنج نفر اولوالعزم انتخاب شده‌اند و از میان این پنج تن نیز شخصیت اعلا و اقدس و ارفع عالم امکان خاتم انبیاء حضرت محمّد مصطفی ﷺ برگزیده شده است که:

«الْخَاتَمُ مَنْ خَتَمَ الْمَرَاتِبَ بِأَسْرَها وَبَلَغَ نَهايَةَ الْكَمالِ؛

خاتم کسی است که تمام مراتب [تقرّب به خدا در عالم امکان] را به پایان رسانده و به آخرین مرتبه کمال [در عالم امکان] نائل شده است».

تمام مراتب کمال را پیموده به جایی رسیده که در شب معراج، جبرئیل امین اعظم فرشتگان الهی که همراهش بود در نقطه‌ای توقف کرد و گفت: اینجا آخرین حدّ عروج من است و از این بالاتر نمی‌توانم بیايم. مسافر منحصر به فرد این وادی توهستی، پیش برو. رفت تا جایی که:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى؛

سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد».

گفت جبرئیل پیر اندر پیم	گفت رو رو من حریف تو نیم
احمد آر بگشاید آن پرّ جلیل	چون به خلوت جشن سازد با خلیل
تا ابد مدهوش ماند جبرئیل	پر بسوزد در نگنجد جبرئیل

۲. صفات پیامبر اکرم ﷺ

صفات رسول اکرم ﷺ



خداوند متعال در سوره توبه می فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾
ای مردم! رسولی از جنس خود شما به سوی شما آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است؛ علاقه شدید به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم است. پس (ای پیامبر!) اگر آن‌ها از تو روی بگردانند؛ بگو: خدا مرا کافی است. هیچ معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است.﴾

این آیه شریفه در مقام بیان موقعیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان امت است و قسمتی از صفات فاضله آن حضرت را بیان می کند و می فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾

کلمه ﴿لَقَدْ﴾، در جایی گفته می شود که مطلبی مهم و لازم التَّحَقُّق هست و شاید حالت انتظاری هم برای تحقّق آن در بین باشد و اینجا می توان گفت: اشاره به اهمیت «مسأله قانون» است که جامعه بشری بر حسب طبع اجتماعی اش انتظار تحقّق آن را دارد. زیرا نبودن قانون، مستلزم هرج و مرج و فساد عظیم است و تنها قانون است که امور اجتماعی را تنظیم می کند و همه افراد را به حقوق حقّه شان می رساند. لذا می فرماید: ﴿لَقَدْ...﴾؛ آن مطلب مهم لازم التَّحَقُّق که در انتظار آن هستید به سوی شما آمد و آورنده اش رسول صلی الله علیه و آله است نه يك بشر عادی!

۱. صفت رسالت

در آیه مزبور «اولین صفت» که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان داده شده «صفت رسالت» است. اشاره به این که بشر به حکم اینکه بشر است حقّ تشریع و جعل قانون ندارد تا رأی خود را به دیگران تحمیل کند و دیگران نیز موظّف به تبعیت از بشری مثل خود نمی باشند چرا که هر دو بشرند و وجهی ندارد که بشری حقّ تحمیل رأی خود به بشر دیگری داشته باشد و آن بشر دیگر هم موظّف به تبعیت از رأی او باشد. عقل سلیم این حق را به احدی نمی دهد و لذا حرفی که مردم هر عصری به پیامبران زمان خود می گفتند و قرآن نقل می کند، حرف درست و منطقی بوده است که می گفتند:

﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِدَّا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾

آیا ما از شما که بشری مانند ما هستید تبعیت کنیم؟!

اگر چنین کنیم به گمراهی افتاده‌ایم و از خود دیوانگی
نشان داده‌ایم.

چون ﴿سُعْرٍ﴾، به جنون هم معنا شده است و این همان حکم عقل است
که بشری حق «جعل قانون» برای بشر دیگری ندارد و همچنین مردم به انبیاء
می‌گفتند:

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ
آبَاؤُنَا؛^۱

شما هم بشری مثل ما هستید و می‌خواهید ما را از راهی که
پدران ما رفته‌اند برگردانید و به راه خودتان بیفکنید؟!﴾.

حال اگر رفتن به راه پدرانمان چون بشرند، بد است آمدن به راه شما هم
چون بشرید، بد است و اگر آمدن به راه شما چون بشرید خوب است، رفتن به راه
پدرانمان نیز چون بشرند خوب است. شما چه امتیازی بر سایر افراد بشر دارید
که سایر افراد بشر موظف به تبعیت از شما باشند؟

البته این سخن، سخن منطقی و صحیحی است اما آن چه که باید دقیقاً
به آن توجه داشت این است که هیچگاه انبیاء ﷺ نمی‌گفتند: ما از آن نظر
که بشر هستیم می‌خواهیم رأی خود را بر شما تحمیل کنیم و برای شما «جعل
قانون» بنماییم بلکه می‌گفتند: ما «رسول و پیام‌آور» از جانب خالق و آفریدگار
شما هستیم و «قانون» او را به شما ابلاغ می‌کنیم. پس اینجا «صفت رسالت»
منظور است نه «عنوان بشریت»! مردم، حرفِ خوب دیگری هم داشتند و آن
اینکه می‌گفتند: اگر شما انبیاء راست می‌گویید و از جانب خالق ما رسالت
دارید.



﴿فَاتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾^۱

دلیلی روشن برای ما بیاورید.

﴿فَاتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ﴾^۲

اگر راست می گویی آیت و نشانه‌ای ارائه کن.

این هم حرف درستی است زیرا به صرف ادّعی نبوّت و رسالت که نمی شود کسی را تصدیق کرد؛ احتیاج به ارائه «آیت» دارد و آن موضوع «معجزات و خوارق عادات» است که در جای خود به آن اشاره کردیم.

تذکری مهم به جوانان عزیز

اینجا مناسب است به برخی از جوانان عزیز مسلمان از باب تذکر عرض شود در شرایطی که «اصول اعتقادی اسلامی» از ناحیه برخی افراد مغرض بی ایمان یا افرادی جاه طلب و دنیا دوست در معرض تضعیف و تشکیک قرار گرفته است، شدیداً مراقب و هوشیار باشند که به دام این اغواگران مدّعی روشنفکری نیفتند.

از جمله وسوسه های ابلیسی این شیاطین انسی این است که به ذهن ساده دلان القا می کنند که در هر زمان افراد نابغه ای بوده اند که فکرشان عالی تر و هوششان از دیگران بیشتر بوده است و مطالبی را که افراد عادی درک نمی کردند آن ها درک می کردند و آنگاه برای این که مردم آن مطالب را بپذیرند به عنوان «وحی» نازل شده از آسمان تعبیر کرده و به مردم عرضه می نمودند!

۱. سورة ابراهيم، آیه ۱۰.

۲. سورة شعراء، آیه ۱۵۴.

بنابراین ممکن است در هر زمانی افراد نابغه‌ای از این قبیل پیدا بشوند و ادراکات روشن‌فکرانه خود را به گونه‌ای مترقی تربه مردم عصر خویش عرضه کنند و به این تجربه نبوی و وحیانی بسط و گسترش بیشتر و تازه‌تری بدهند!! این همان طرز تفکر ابلیسی است که اساس نبوت و رسالت را متزلزل می‌سازد و مسأله وحی و الهامات آسمانی را به بازی می‌گیرد.

قرآن کریم در مقام تخطئه این فکر شیطانی با کمال صراحت از کارانبیا ﷺ تعبیر به «رسالت» می‌کند و می‌گوید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ؛^۱

بطور قطع و یقین ما رسولان خود را همراه با آیات بیّنات و ادله روشن فرستادیم﴾.

پیامبران از سنخ نوابغ متفکران بشری نیستند؛ بلکه رسولان و فرستادگان خالق عالم و آدمند که همراه با بیّنات و معجزات و خوارق عادات آمده و ابلاغ پیام خدا به بندگان خدا می‌نمایند.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ﴾

با تصریح به عنوان رسول، اعلام می‌کند: پیامبر از آن نظر که «رسول» است حق ابلاغ دین دارد و اطاعتش واجب است، وگرنه احدی جز خالق انسان حق «جعل قانون» برای انسان ندارد و انسان نیز جز خالقش وظیفه تبعیت از احدی ندارد. مگر آن کسی که رسول و فرستاده خالق است و رسالت خود را با ارائه «آیت» و نشانه‌ای اثبات می‌کند در این صورت دین و آیینی که او آورده است مقبول بوده و اطاعتش همچون اطاعت خالق انسان واجب است.



رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط حامل پیام خدا

در ادامه بحث عرض می‌شود: هرگز انبیا علیهم السلام نمی‌گویند چون ما بشری آگاه‌تر و خوش‌فکرت‌تر و باهوش‌تر از شما هستیم؛ پس شما باید قانون زندگی‌تان را از ما بگیرید و طبق دستور ما عمل کنید. اگر چنین می‌گفتند، جوابشان همان بود که قرآن از زبان مردم نقل می‌کند:

﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّثَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٌ﴾

اگر ما از شما که بشری مانند ما هستید تبعیت کنیم به گمراهی افتاده‌ایم و خبر از جنون خود داده‌ایم!

بلکه انبیا علیهم السلام می‌گویند: ما رسولان خالق شما هستیم و رسالت خود را هم با ارائه «آیات بینات» اثبات می‌کنیم.

آری، رسول از آن جهت که «رسول» است در امر دین و شریعت نه رأیی از خود اظهار می‌کند و نه حرفی از پیش خود می‌گوید. همان راکه از طریق نزول فرشته وحی با قلب مطهر و معصوم خود تلقی کرده است بدون کوچکترین تغییر و کم و زیاد به بندگان خدا ابلاغ می‌کند. لذا می‌بینیم چه قدر در قرآن کلمه «قُلْ» تکرار شده است.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾

«قُلْ» یعنی: بگو. خدا به پیامبرش امر می‌کند که به مردم بگو «...هو الله احد»، خدا یگانه بی‌همتاست.

بر حسب اعتبار عادی، پیامبر صلی الله علیه و آله هم باید به مردم بگوید: «هو الله احد» نه «قُلْ هو الله احد». این کلمه «قُلْ» نمایانگر این مطلب است که پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه از خدا می‌شنود همان را به مردم می‌گوید نه حرفی از گفتار خدا کم می‌کند و نه حرفی برگفتار خدا می‌افزاید.

خدا هم تهدیدش کرده است که حق زیاد و کم کردن برگفتار من ندارد.

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۱﴾

و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.

این نشان می‌دهد که پیامبر، «رسول» است نه يك بشر نابغه و روشن‌فکر در درجهٔ اعلا. پیامبر دارای منصب رسالت از جانب خداست نه دانشمندی متفکرونه نابغه‌ای از نوابغ عالم!

البته رسول چنان که بیان شد باید دارای آیت و نشانه‌ای باشد تا مورد تصدیق مردم قرارگیرد. آیت پیامبر، نه به میل خودش است و نه به میل مردم! بلکه به «اذن الله» است.

صفت بشریت رسول اکرم ﷺ

صفت دوم پیامبر اکرم ﷺ در آیهٔ مزبور این که باید از «جنس بشر» باشد نه از جنس ملک که می‌فرماید «مِنْ أَنْفُسِكُمْ» بعضی بهانه‌گیری می‌کردند و می‌گفتند:

﴿لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ^۲﴾

چرا از جانب خدا ملک نیامده که رسول یا همراه رسول باشد؟

حق تعالی فرمود:

۱. سورهٔ حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۸.



﴿لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ

مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا!﴾

اگر روی زمین ملائکه زندگی می کردند، هم برای آنها

رسولی از جنس ملک می فرستادیم.﴾

ولی رسول بشر باید از جنس بشر باشد تا بتواند برای آدمیان الگو باشد و عملاً به آنها بفهماند که بشر با داشتن تمام غرایز بشری می تواند تقوا پیشه کند و از گناهان پرهیزد. وگرنه ملک که دارای شهوت و غضب و دیگر غرایز نیست چگونه می تواند درس تقوا و پرهیزکاری به بشر بدهد؟ در امر تعلیم و تربیت الگوی عملی بودن عامل بسیار قوی و مؤثری است و این از عهده ملک بر نمی آید. به ما هم سفارش شده: شما هم مبلّغ عملی باشید بیش از آن مقدار که مبلّغ گفتاری هستید:

﴿كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّتِكُمْ﴾^۲

مردم را با غیر زبانتان به دین دعوت کنید (خیلی حرف ننید،

عمل نشان بدهید).

حتی فرموده اند:

﴿كُونُوا دُعَاةً صَامِتِينَ﴾

دعوت کننده ساکت باشید.﴾

نه این که فقط «دُعَاةً نَاطِقِينَ» باشید و مردم مرتّب از شما حرف بشنوند و عمل نبینند! نه بلکه داعی صامت باشید یعنی عمل شما مردم را به دین دعوت کند در حالی که زبانتان ساکت است و حرفی نمی زنید حاصل آن که

۱. سوره اسراء، آیه ۹۵.

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۲۷۷.

چون رسول باید تبلیغ عملی کند و ملک از عهده این کار بر نمی آید پس رسول بشر باید از جنس بشر باشد و لذا فرموده است:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾

اگر فرضاً می خواستیم ملک را رسول قرار بدهیم باز لازم می شد که به صورت انسان بفرستیم.

صفت خیرخواهی

اما صفت سوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «خیرخواهی» است:

﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ۚ ۲﴾

بر او دشوار است که شما به رنج بیفتید.

او نسبت به شما بسیار مهربان است. از این که می بیند شما روبه هلاک و بدبختی می روید شدیداً رنج می برد و نمی تواند شما را به حال خودتان رها کند که سراز بدبختی دائم و جهنم خالد در آورید.

پدری مهربان و عاقل که گرفتار فرزندی منحرف گشته که دوستان بد دارد و به راه های بد می رود، از طرفی او را دوست دارد و از کجروی اش رنج می برد و از طرفی هم او اعتنایی به حرف پدر نمی کند و چه بسا شب، مست باده هرزگی هایش خوابیده و صدای بینی اش فضا را پر کرده است اما پدر بیچاره در گوشه دیگر خانه بر سر خود می زند و فریاد می کشد، گریبان چاک می کند، ناله سر داده و اشک می ریزد چون به او محبت دارد و از بدبختی او رنج می برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چنین است و محبتش به تمام افراد بشر از محبت پدر به فرزند بیشتر است



۱. سورة انعام، آیه ۹.

۲. سورة توبه، آیه ۱۲۸.

و فرموده است:

«أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَاهِذِهِ الْأُمَّةُ؛

من و علی دو پدر برای این امتیم».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» است. اوبه خاطر ابوجهل ها و ابوسفیان ها هم گریه می کرد که چرا خود را جهنمی می کنند و از سعادت ابدی محروم می شوند. اگر دستور قتل آن ها را هم می دهد باز روی محبت است که هم آن ها درکات جهنمشان کمتر بشود و هم جامعه از مفاسدشان مصونیت پیدا کنند. آن چنان غصه کافران را می خورد که خدا دلداری اش می دهد و می فرماید:

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا

الْحَدِيثِ أَسَفًا!

گویی که می خواهی از غصه خود را هلاک کنی از این که مردم به راه نی آیند و ایمان به قرآن نمی آورند!﴾.

در جنگ اُحد دندان مبارکش شکسته و صورتش شکاف برداشته، حلقه های کلاه خود به پیشانی اش فرو رفته و خون به صورت و سینه اش ریخته است. جمعی از اصحاب گفتند: یا رسول الله! حضرت نوح پیامبر، پس از آن که مردم به راه نیامدند نفرینشان کرد و گفت:

﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا!﴾

خدایا! احدی از این کافران را باقی نگذار!.

طوفان آمد و همه را از بین برد. شما هم نفرین کنید. فرمود:

۱. سورة كهف، آیه ۶.

۲. سورة نوح، آیه ۲۶.

«إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ لَعَانًا وَلَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً؛

من نیامده ام که نفرین کنم و مردم را ازین بیرم. من آمده ام دعوت به توحید کنم و بر مردم رحمت باشم».

در همان حال دست به آسمان برداشت و گفت:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛^۱

خدایا! هدایتشان کن، این ها به هر حال قوم من و از آن منند و عذرشان این است که نادانند!».

راستی این چه رحمت عجیبی است که نه تنها نفرینشان نمی کند بلکه دعایشان نیز کرده و از طرف آن ها در نزد خدا عذرخواهی هم می کند که نادانند.

حرص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هدایت مردم

صفت چهارم: حرص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هدایت مردم

﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ^۲﴾

پیامبر نسبت به هدایت شما حریص است».

حرص یعنی: شدت علاقه به چیزی. یکی حرص به پول دارد و از آن سیر نمی شود و دیگری حرص به جاه و مقام و... پیامبر هم «حریص» است اما حرص به چه دارد؟ حرص به هدایت مردم. می کوشد تا از طرق مختلف مردم را به راه توحید آورده به سعادت ابدی برساند. با هر قوم و هر فردی از راه مناسب با فکر و خلق او وارد می شود. يك فرد بادیه نشین که در بیابان خشك و هوای سوزان زندگی می کند علاوه بر این که بی تربیت و بی ادب است، تندخو و خشن هم هست. روزی چنین آدم

۱. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۱.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.



بی ادبی وارد مسجد شد و آن هنگامی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی نشسته بودند. ایستاد و با کمال بی ادبی آن حضرت را با اسم صدا زد و گفت: ای محمد! تو جادوگر دروغگویی هستی! من زیر این آسمان از تو دروغگو تر سراغ ندارم. اگر نمی ترسیدم از این که خاندانم مرا عجلو بدانند هم اکنون تو را با همین شمشیر می کشتم و آیندگان را از شرّ تو نجات می دادم. یکی از اصحاب از جا پرید تا او را تنبیه کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین.

«كَأَذِ الْحَلِيمِ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا!»

حلم و بردباری تالی مرتبه نبوت است.

آرام باش و بنشین. آنگاه خودش با لبخندی توأم با لطف و عنایت و محبت به صورت او نگاه کرد و فرمود:

«يَا أَخَا بَنِي سُلَيْمٍ! اِی برادر بنی سلیم».

او از قبیله بنی سلیم بود و شاید رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواست او را با نسبت دادن به قبیله بنی سلیم احترام کرده باشد. آنگاه نفرمود: تو چرا چنینی؟ بلکه فرمود: چرا بعضی با ما اینطور رفتار می کنند؟ چرا در مجلس ما به ما هجوم می آورند؟ چرا با خشونت با ما سخن می گویند؟ اینک به تو بگویم: اگر کسی در دنیا مرا بیازارد، بعد از مرگ در آتش سوزان جهنم خواهد بود. بعد از جا برخاست و فرمود: همراه من بیا تا آن چه می خواهی به تو بدهم! می داند درد او چیست. در خانه اش آورد و مقداری غذا و پول به او داد، بعد فرمود: از من راضی شدی؟ گفت: بله راضی شدم.

«جَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَهْلِ وَعَشِيرَةِ خَيْرِ الْجَزَاءِ!»

خدا تو را جزای خیر بدهد و برای خاندانت سالم نگه دارد.

بعد فرمود: تو در جمع اصحاب من سخنی گفتی که آن‌ها ناراحت شدند. حال نزد آن‌ها بیا و همین حرفی که الآن به من گفتی آنجا بگو تا آن‌ها هم خوشحال بشوند. گفت: می‌آیم. آمد، رسول خدا ﷺ خطاب به اصحاب فرمودند: این عرب از من راضی شده است. آیا این طور نیست؟ گفت: بله.

«جَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَهْلِ وَعَشِيرَةِ خَيْرِ الْجَزَاءِ»

بعد گفت: وقتی که آمدم تو دشمن ترین مردم پیش من بودی و اکنون که می‌روم محبوب ترین مردم در نزد من هستی. مسلمان شد و رفت. نوشته‌اند: جمع کثیری از قبیله اش نیز مسلمان شدند. پس از رفتن او پیامبر اکرم ﷺ به اصحابش فرمود: مَثَل من با این مردم، مَثَل آن عربی است که شترش رم کرده در بیابان فرار می‌کرد. مردم می‌خواستند به او خدمت کنند. از اطراف هجوم آورده و هیا هو می‌کردند که شتر را بگیرند اما شتر بیشترم می‌کرد و می‌گریخت! آخر صاحبش گفت: ای دوستان! مرا با شترم رها کنید و بروید من خودم بهتر می‌توانم آن را رام کنم. بعد قدری علف به دست گرفت و آرام آرام جلورفت و علف را به شتر نشان داد. او هم ایستاد. مرد جلورفت و افسارش را گرفت و دست نوازش به سرو صورت و سینه اش کشید و او را خواباند و جهاز بردوشش گذاشت و سوارش شد... بعد فرمود: اگر من هم شما را به حال خودتان رها می‌کردم او را می‌کشتید یا می‌زدید و از شهر بیرونش می‌کردید. او هم می‌رفت و دیگر بر نمی‌گشت و جهنمی می‌شد. ولی من بایک لبخند و مقداری غذا و چند درهم پول مسلمان و بهشتی اش کردم. آیا این بهتر نبود؟ آری، پیامبر اکرم ﷺ حرص بر هدایت مردم دارد؛ اگرچه از آن‌ها فحش و دشنام بشنود و کتک هم بخورد.



صفت رأفت و رحمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

صفت پنجم: صفت رأفت و رحمت

﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾

نسبت به مؤمنین رأفت و رحمت دارد.

درباره توده مردم اعم از کافر و مؤمن «حریص بر هدایت» است؛ اما درباره اهل ایمان، لطف و عنایت خاصی دارد و آن «رأفت و رحمت» است آن هم در مراتب عالیه اش، چون او رحمة للعالمین است. رؤف و رحیم دو صفت از صفات خداست که فرموده است:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

همین دو صفت را برای پیامبرش نیز اثبات کرده است. حالا فرق بین «رأفت» و «رحمت» چیست؟

بنا به فرموده مرحوم طبرسی صاحب «مجمع البیان» «رأفت» درباره اطاعت کاران از مؤمنان است و «رحمت» درباره گنهکارانشان. از مظاهر رأفت و رحمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این که به پیروانش دستور اعتدال و میانه روی در دینداری داده و فرموده است:

﴿إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرْفِقٍ وَلَا تَكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالزَّكَاكِتِ الْمُنْبِتِ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَىٰ﴾^۲

این دین، دین حکیمانه است. در دینداری خود را به فشار و رنج و تعب مینکنید. کاری نکنید که عبادت خدا در نظر بندگان خدا دست و پا گیر و فشار انگیز گردد و به جای این که محبوب واقع شود، مبعوض و منفور جلوه کند.

۱. سوره نحل، آیه ۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۸۶.

اگر آدم اسب سوار به مرکب فشار بیاورد و برای زود رسیدن به مقصد دو منزل یکی کند، در بین راه مرکب از پا در می آید و از رفتن بازمی ماند. در نتیجه آن آدم نه مرکب سالمی برایش مانده و نه راه را به پایان برده است.

رحمت خاص رسول اکرم ﷺ بر مشرکان قریش

وقتی واقعه فتح مکه پیش آمد و پیامبر اکرم ﷺ بر مشرکان بیرحم سنگدل پیروز و مسلط شد و بر اساس روح رحیم و کریمانه اش فرمان عفو عمومی صادر کرد تا آنجا که خانه ابوسفیان دشمن سرسخت خود را در ردیف خانه خدا مأمن قرار داد و فرمود: هر که به خانه خدا بیاید، در امان و هر که به خانه ابوسفیان برود در امان است. بعد در حالی که در آستانه درب کعبه ایستاده بود، خطاب به سران قبایل مشرک که از ترس همچون مجسمه های بی روح در مسجد الحرام مقابلش صف کشیده و سرها به پایین، ایستاده بودند فرمود:

«مَا تَقُولُونَ وَمَا تَظُنُّونَ؟»

شما اکنون درباره من چه فکر می کنید که من با شما چگونه رفتار خواهم کرد.

همه يك صدا گفتند:

«نَقُولُ خَيْرًا وَنَظُنُّ خَيْرًا أَخِ كَرِيمٍ!»

ما از تو جز خیر و لطف و کرم توقعی نداریم، تو را برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار می شناسیم.

آن حضرت در حالی که اشک از چشم های مبارکش می ریخت فرمود: من درباره شما همان سخن را می گویم که برادرم یوسف به برادرانش فرمود:



﴿لَا تَرْيَبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۱

من شما را حتی ملامت هم نمی‌کنم، خدا شما را بیامرزد که
او ارحم الراحمین است.

﴿أَذْهَبُوا فَإِنَّهُمْ الطُّلَقَاءُ﴾^۲

بروید که همه آزادید.

مسلمانان وقتی بر کفار پیروز می‌شدند، می‌توانستند آنها را بکشند یا اسیرشان
کرده، برده خود قرار دهند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله نه آنها را کشت و نه اسیرشان کرد و
نه برده خود قرارشان داد، بلکه فرمود بروید که همه از آزاد شدگانید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مظهر رحمت خداوند

مردی خواست در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله حرف بزند، هیبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را
گرفت، زبانش لکنت پیدا کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله لبخندی به صورت او زد و او را
بغل کرد و فرمود: از چه می‌ترسی؟ من هم مثل شما هستم.

﴿أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ كَانَتْ تَأْكُلُ الْقَدَّ﴾^۳

من پسر زنی هستم که گوشت خشکیده می‌خورد.

یعنی از خود شما هستم. حرف خود را بزن. آری؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله مظهر
رحمت خداست، با بندگان خدا نرم و لئین است. ولی در عین حال خدا به
همین پیامبر دستور می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾^۴

ای پیامبر! تو وظیفه داری در مقابل کفار معاند بایستی وبا

۱. سوره یوسف، آیه ۹۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۱۳.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۰۱.

۴. سوره توبه، آیه ۷۳ و سوره تحریم، آیه ۹.

آنان که همشان تخریب اساس دین است، با خشونت و غلظت رفتار کنی».

حتی به خود مسلمانان دستور می دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾^۱

ای مسلمانان! شمانه تنها وظیفه دارید با کفار دور بجنگید چه بسا واجب تر است با کفاری که به شما نزدیکند و ممکن است از ارحام و اقارب شما باشند، به جنگ و مقاتله برخیزید. باید کاری کنید که دنیای کفر در شما درشتی و غلظت ببیند».

این نکته نیز قابل تأمل است که قرآن اشاره می کند تنها داشتن قدرت روحی و وسایل جنگی کامل، کافی نیست، بلکه نمایش قدرت نیز لازم است. قرآن از مسلمین می خواهد مظاهر قدرت خود را در هر جا که نیاز است نمایش دهند تا همگان نشانه های قدرت و شوکت آنان را ببینند و به تعبیر خود قرآن «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» صلابت و غلظت و انعطاف ناپذیری را در شما بیابند و رعب و ترس از شما را در عمق جان خود احساس کنند و هرگز جرأت اقدام علیه شما را در خود نبینند. ﴿تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾^۲

پس رسول خدا ﷺ همانگونه که «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» است در جای خود «نِقْمَةً لِّلْجَبَّارِينَ» نیز هست. گروهی: «بُعِثْتُ بِالشَّرِيعَةِ السَّهْلَةِ السَّهْلَةِ»^۳

۱. همان، آیه ۱۲۳.

۲. سوره انفال، آیه ۶۰.

۳. کافی، ج ۵، ص ۴۹۴. بعثنی بالحنفیة السهلة السهلة.



را دستاویز قرار می دهند، با این عنوان که پیامبر فرموده است، من شریعتی آورده ام که «سَمَحَه» و «سَهْلَه» است. از کلمه «سَمَحَه» تسامح را و از کلمه «سَهْلَه»، تساهل را گرفته اند و معتقدند، دین و شریعت، «تسامح» و «تساهل» دارد. منظور چیست؟ باید بفهمیم که اصل دین «مسامحه» بردار نیست که بود و نبودش یکسان باشد. البته در متن دین «تسهیلات» هست، دشواری و سختگیری در احکام آن نیست؛ اما اگر در اصل دین «مسامحه» و «مساهله» باشد به این معنی که از زبان پیغمبر بگوییم، رعایت دین و تبعیت از آن در زندگی لزومی ندارد، فرضاً اگر چند روزی نماز نخواندید و روزه واجب نگرفتید و حج را به جانیاوردید و یا در مورد حجاب زن سخت نگرفتید، اشکالی پیش نمی آید، چون در دین «تساهل» و تسامح وجود دارد، پیدا است که این سخن نامعقول است و لازمه اش لغو بودن دین و بطلان رسالت است.

آری! چنان که گفته شد، در متن دین سهولت هست و احکام آن دست و پاگیر نیست. مثلاً نماز حتماً واجب است و در هیچ حال - جزایام حیض - ترك آن جایز نیست، اما در خود نماز سهولت هست، از این جهت که فرموده اند، اگر سالم هستید و تمام شرایط موجود است، روبه قبله بایستید و رکوع و سجود و سایر افعال را با لباس و بدن پاک انجام بدهید؛ ولی اگر عذری داشتید مثلاً در جایی بودید که تطهیر بدن یا لباستان ممکن نبود، با همان بدن یا لباس ناپاک نماز بخوانید. اگر نمی توانید ایستاده بخوانید، نشسته بخوانید. اگر نشسته نشد، به پهلو و روبه قبله بخوانید. اگر نشد به پشت بخوابید و مستلقیاً^۱ بخوانید که کف پاها به سمت قبله باشد. رکوع و سجود را هم با اشاره انجام دهید. پس در اصل مسأله نماز نمی توانیم «تساهل» به معنای رایج آن قایل شویم. حتماً باید انجام داده شود؛ منتها با رعایت سهولت.

۱. مستلقیاً: به پشت خوابیده.

﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ^۱﴾

خدایوند دین خود را برای بندگان خود دست و پاگیر قرار نداده است.^۲

باید در نماز طهارت باشد. اگر شرایط لازم موجود بود، فرد باید وضو بگیرد یا غسل کند، اگر نبود جبیره کند، اگر نشد تیمم کند. روزه باید باشد. حذف روزه از دین ممکن نیست. منتها:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ^۲﴾

وقتی مریض یا مسافر بودید افطار کنید؛ ولی در ماههای دیگر قضای آن را بگیرید. اگر نتوانستید کفاره بدهید.

در حجّ که مُحَرَّم شدید باید زیر سقف نروید (البته مردها، آن هم در حال حرکت) اما اگر عذر داشتید می‌توانید زیر سقف بروید و کفاره بدهید. بله معنای شریعت «سَمَحَهِ وَ سَهْلِهِ» این است. یعنی اصل شریعت مسامحه‌بردار نیست؛ ولی در متن دین تسهیلات کامل برقرار است.

مردم طائف خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمدند و گفتند: ما می‌خواهیم مسلمان شویم. ما رزمنده‌ها و دلیر مردان فراوان داریم که با آمدن خود بر ارتش شما می‌افزاییم؛ ولی سه شرط داریم: یکی اینکه به ما اجازه دهید تا یک سال به بت پرستی خود ادامه دهیم. شرط دوم اینکه نماز را بر ما تکلیف نکن و ما را از نماز خواندن معاف بدار (نماز رکوع و سجود دارد، عرب متکبری که اگر بند کفشش باز می‌شد برای بستن آن خم نمی‌شد و اعتقاد داشت خم شدن برای اوننگ است و یا اگر خاری به کف پایش می‌رفت خم نمی‌شد تا آن را درآورد، پایش را به زمین می‌مالید تا



۱. سوره حجّ، آیه آخر.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۴.

خودش جا به جا شود، حاضر نبود رکوع و سجود کند) و شرط سوّم این که ما را به شکستن بت های خودمان وادار نکن؛ چون عواطف ما جریحه دار می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شرط اوّل قابل قبول نیست. نمی توانم به شما مهلت بدهم که به بت پرستی خود ادامه دهید؛ فقط به این دلیل که بر تعداد ارتش ما بیفزایید. پرستش بت، ممنوع است. يك ساعت هم به شما مهلت نمی دهم و اما نماز را هم نمی توان ترك کرد.

«لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا صَلَوةَ مَعَهُ»^۱

دینی که در آن نماز نباشد، خیر و برکت ندارد».

دین بی نماز دین نیست. اما شرط سوّم را می پذیرم. ما شما را وادار به شکستن بت ها نمی کنیم. خودمان آنها را می شکنیم. تا احساسات شما جریحه دار نشود.^۲

قاطعیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اجرای احکام دینی

زنی از قبیله اشrafی، دزدی کرده بود. پس از آن که نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت شد که دزدی کرده است، دستور دادند دستش را ببرند. به حکم آیه قرآن:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^۳

و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده اند، دستشان را به

عنوان کیفری از جانب خدا ببرید».

تا این دستور رسید، تحمل این حکم برای آن قبیله متشخص، سخت بود، به همین خاطر، از هر طرف وساطت ها شروع شد. پدرش آمد، برادرش آمد، دیگران از نزدیکان و آشنایان آمدند که یا رسول الله! این زن، دختر فلان آدم است و از

۱. سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۴۳.

۲. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۵ و بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۵۳.

۳. سورة مائده، آیه ۳۸.

اشراف است. اگر دست این زن بریده شود، قبیلهٔ اواز دین برمی گردند و برای شما گران تمام می شود. فرمود: ممکن نیست. شما می گوئید من حکم خدا را تعطیل کنم، به خاطر اینکه این زن از اشراف است. اگر این زن از ضعیفان بود، دستش را می بریدید ولی چون از اشراف است باید رها شود. دستور داد مردم جمع شدند و بالای منبر رفت. فرمود: کسانی که قبل از شما به هلاکت رسیدند برای این بود که وقتی کسی از اشراف دزدی می کرد او را رها می کردند و اگر از ضعیفان کسی دزدی می کرد، دستش را می بریدند. از این جهت به هلاکت افتادند.

جملهٔ آخر عجیب است که فرمود: «قسم به خدایی که جانم به دست اوست «اگر» فاطمه علیها السلام دختر من هم بود، دستش را می بریدم».

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جمله را فرمود و به گوش حضرت فاطمه علیها السلام رسید، اندکی تکدر خاطر پیدا کرد. آن چنان روح مطهرشان تنفر از گناه دارد که کوچکترین نسبتی هر چند به گونهٔ «اگر» موجب کدورت قلبشان می شود. همین که خاطر پاک و لطیف زهرا علیها السلام مکدر شد، فوراً آیه نازل شد:

﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾^۱

که ای رسول! «اگر» تو هم مشرک بشوی، تمام اعمالت نزد ما ناچیز و بی ارزش می گردد».

این خطاب هم برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سنگین آمد. زیرا شرك گناه بزرگی است. محال است که پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرک گردد. ولی «اگر» است که نشان می دهد گناه بزرگی است. اگر تو هم مشرک بشوی اعمالت حبط می شود و در اثر نزول این آیه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز تکدر خاطر پیدا کرد. بار دیگر آیه نازل شد که:



﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾

اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت هر آینه فاسد می شدند.

«اگر» من خدا هم شریک داشته باشم، عالم مختل می شود و این مفهوم بالاتر از همه است، زیرا بزرگترین نقص و عیب، شریک داشتن خداست. هیچ نقص و عیبی به این پایه نمی رسد که خدا دارای شریک باشد. ولی در هر سه مورد به صورت «اگر» است؛ یعنی، من محال است شریک دار باشم. تو هم محال است مشرک بشوی. فاطمه علیها السلام هم محال است گناهی مرتکب بشود

جلوه‌ای از عفو و بزرگواری رسول اکرم صلی الله علیه و آله

به این قصه توجه فرمایید:

در مدینه یک خانواده یهودی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بغض و عداوت شدیدی داشتند، یک جوان از آن خانواده هر روز کارش این بود که ظرف پر از خاکستر را می برد بالای پشت بام و درست آن ساعتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از پای دیوار آن خانه برای رفتن به مسجد عبور می کرد، او آن ظرف خاکستر را بر سر آن حضرت خالی می کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدون اینکه چیزی بگوید کناری می رفت و لباس خود را پاکیزه می کرد و به مسجد می رفت.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به دیگران که می خواستند آن جوان را توبیخ و تهدید کنند می فرمود: کارتان نباشد. تا اینکه یک روز آن جوان نیامد، دوازده روز و سه روز گذشت و او نیامد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همسایه ها جویای حالش شد. گفتند: مریض است و بستری شده و قدرت برخاستن از بستر ندارد. فرمود: حالا نوبت کار من رسیده است، بعد از نماز با جمعی از اصحاب خود فرمود: با من بیایید از مریضی

عیادت کنیم. آنها فکر کردند که یکی از اصحاب مریض است، آمدند و رسول اکرم ﷺ در خانه او ایستاد.

گفتند: آقا اینجا خانه آن یهودی است و چرا اینجا؟ فرمود: همین جا را می‌خواهم و اینجا کار دارم. در را کوبید، در باز شد و پدر آن جوان آمد. تا پیامبر و همراهانش را دید تعجب کرد! و غرق در حیرت شد که پیامبر کجا و خانه یهودی کجا؟

رسول اکرم ﷺ به او سلام کرد و بعد فرمود: آیا پدر شما مریض است؟ گفت: بله مریض بستری شده و توانایی برخاستن از بستر ندارد. فرمود: ما برای عیادتش آمده‌ایم. او با سرعت دوید داخل اطاق و گفت: پسر! پیامبر با جمعیتی برای عیادت تو آمده است. پسر را می‌گویید بسیار شرمسار و خجلت زده شد که ای عجب! بزرگواری تا این حد! من خاکستر سرش بریزم و او به عیادت من بیاید؟ از شدت خجالت سر زیر لحاف برد تا چشمش به چشم پیامبر نیفتد و شرمندگی‌اش بیشتر نشود.

رسول اکرم ﷺ داخل اطاق شد و کنار بسترش نشست و گفت: ای جوان! هر روزیادی از من می‌کردی، چند روزی است که فراموشم کرده‌ای آمده‌ام دعا کنم که خدا شفایت دهد و موفق گردد. این را گفت و از جا برخاست. آن جوان بدبخت که زیر لحاف غرق در عرق شرم و خجالت گشته و اشک می‌ریخت، اندکی گوشه لحاف را کنار زد و با حال گریه گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

او و پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده به شرف اسلام مشرف شدند و رسول اکرم ﷺ با خوشحالی تمام از خانه بیرون رفت.

آری رسول اکرم ﷺ هدفش انسان‌سازی بود و می‌خواست با تحمّل آن همه



بی حرمتی‌ها دلی یا دل‌هایی را منور به نور ایمان به خدا گرداند و مصداقی از مصداق «أَحْسَنَ إِلَىٰ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ؛ نیکی کن به کسی که به تو بدی کرده است» را در میان اصحابش ارائه فرماید.

شرح صدر انبیا در برخورد با کافران

آری پیامبران در برخورد با کافران و معاندان از شرح صدر بالایی برخوردار بودند خداوند متعال در این خصوص می‌فرماید:

﴿جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ؛

پیامبران‌شان با دلایل روشن به سوی‌شان آمدند اما آنها [با سوء اختیارشان] مجال حرف زدن به آنها ندادند﴾.

﴿وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ؛

و گفتند: ما، نسبت به آنچه که ادعای رسالت به آن داریم، کافریم﴾.

ولی انبیا علیهم السلام بدون اینکه با آنها پرخاشگری کنند و یا دست از ایفای رسالت خود بردارند، با کمال وقار و متانت در مقام استدلال از طریق منطق عقل برآمده:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛^۱

پیامبران‌شان گفتند: آیا درباره‌ی الله که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است شک و تردیدی هست؟﴾.

یعنی آخر شما انسانید و دارای عقل و شعور! آیا هر مصنوعی دال بر صانعش نیست؟ آیا هر نقشی دال بر نقاش و بوجود آورنده‌ی آن نقش نمی‌باشد؟

۱. سوره ابراهیم، آیه ۹.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

البته به این نکته هم باید توجه داشته باشیم که انبیا نمی‌خواهند از طریق نظام آفرینش، وجود وهستی آفریننده را اثبات کنند، اینکه از دید هیچ دارنده عقلی قابل انکار نیست. همه حتی آن کافرت پرست هم می‌داند که هم خودش و هم جهان هستی خالق و آفریننده‌ای غیر از بت دارد. چنان که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ!﴾

اگر از آنها [بت‌پرست‌ها] بپرسی آسمان‌ها و زمین را چه کسی خلق کرده است؟ بطور حتم می‌گویند الله.

کسی که محیط بر تمام حقایق عالم است و خودش به اذن خدا ایجاد کننده تمام کلمات وجودی کتاب تکوین است، در عین حال، به خواست و اراده خدا، قادر بر گفتن و خوب خواندن شعر نمی‌باشد تا دستاویزی به دست دشمن ندهد و مقام رسالتش خدشه دار نگردد. ما همین بیان را در موضوع امی بودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز معتقدیم. آن حضرت، درس نخوانده مادر زاد بود؛ به همان بساطت و سادگی که از مادر متولد شده بود، باقی بود تا آخر عمر مبارکش، نه صفحه‌ای خواند و نه سطرّی نوشت. در عین حال کتابی آورد که حاوی علوم اولین و آخرین است و این «امی بودن»، نه بدین معناست که نمی‌خواند و نمی‌نوشت؛ ولی قادر بر خواندن و نوشتن بود؛ بلکه به این معناست که به اراده خدا، قادر بر خواندن و نوشتن نبود تا دستاویز برای دشمن نباشد که بگویند، او کتاب‌ها و نوشته‌های گذشتگان را می‌خواند و از روی آنها نسخه برداری می‌کند و می‌نویسد و نوشته‌های خود را به عنوان «وحی آسمانی» برای ما می‌خواند.



با این که هیچگاه از او خواندن و نوشتن ندیده بودند، مع الوصف:

﴿وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا^۱﴾

گفتند: این سخنانی که او می گوید، افسانه های پیشینیان است که او، آنها را نوشته است و صبح و شام به او املا می شود.

ولی خدا در مقام تخطئه آنها فرموده است:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ^۲﴾

تو [ای رسول گرامی ما!] قبل از این قرآن، نه کتابی را می خواندی و نه با دست خود، چیزی می نوشتی که در این صورت، زمینه ارتیاب و شبهه انگیزی برای باطل کاران بوجود می آمد.

و روشن است که این زمینه وقتی از بین می رود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خواست خدا اصلاً قادر بر خواندن و نوشتن نباشد.

امی بودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیینه ای در کنار رسالت و نبوت

از جمله بینات حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله امی بودن آن حضرت است که خداوند حکیم آن را در کنار رسالت و نبوت آن جناب قرار داده و فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ^۳﴾
[آن کسانی که از رسول نبی امی تبعیت می کنند].

۱. سوره فرقان، آیه ۵.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

و در واقع امّی بودن آن حضرت را دلیل بر رسول و نبی بودنش قرار داده است. درباره «امّی» معانی متعدّدی ذکر شده:

اولاً این که منسوب به امّ القری یعنی مکه است و امّی یعنی مکی، کسی که زادگاه و خاستگاهش مکه است.

ثانیاً منسوب به امّت است یعنی از میان توده مردم برخاسته و به اصطلاح امروز «مردمی» است و طاغوتی نیست. ولی این دو معنی، صلاحیت این را ندارند که در کنار نبوت و رسالت ذکر شوند و دلیل بر صحت آن دو منصب آسمانی باشند.

ثالثاً، معنی سوّمی که منطقی و عقلانی به نظر می رسد، این که امّی منسوب به امّ است و «امّ» یعنی مادر و «امّی» یعنی کسی که درسی نخوانده و استاد و معلّمی به خود ندیده و از احدی اکتساب علم و دانش نکرده است و به همان بساطت که از مادر متولّد شده، باقی مانده و در این عالم طبیعت، با هیچ مکتبی جز مکتب دامن مادر آشنایی نداشته است و در نتیجه تمام علوم و دانش هایش از طریق وحی و افاضات حضرت ربّ العالمین به او رسیده است و او هر چه دارد از علوم و معارف غیر قابل اخصاء از مکتب **«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»**^۱ و آموزشگاه **«وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»**^۲ فراگرفته است و بسیار روشن است که این معنای «امّی» صلاحیت این را دارد که در کنار عنوان رسول و نبی قرار گیرد و دلیل بر صحت ادّعای رسالت و نبوت باشد؛ زیرا فردی که در یک محیط عاری از علم و فرهنگ و تمدّن زندگی کرده و در تمام مدّت عمرش تا چهل سالگی نه کتابی خوانده نه مکتبی رفته و نه معلّمی داشته است، اگر ناگهان سخنانی سرشار از علم و دانش بر زبانش جاری گردد و کتابی مشحون از علوم و معارف توأم با قوانین جامع زندگی به عالم عرضه کند، هر



۱. سورة نجم، آیه ۵.

۲. سورة نساء، آیه ۱۱۳.

عقل سلیم عاری از لجاج و عناد پی می برد که این يك جریان خارق العاده و بیرون از مقتضیات عالم ماده و طبیعت است. هیچگاه عالم طبیعت نمی تواند در دامن خود يك فرد امّی - یعنی درس نخوانده - عالم و معلّم پیروRAND. تنها راه توجیهش اثبات مسئله وحی و نبوّت و ارتباط با عالم ماورای طبیعت است و لذا خداوند حکیم پس از این که خود را «مَلِكٌ قُدُّوسٌ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» معرّفی می کند، می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ؛

آری، آن خداست که در میان امّی ها و درس نخوانده ها [که فاقد همه گونه کمالات بودند] از خودشان [نه از خارج محیطشان، فِي الْأُمِّيِّينَ مِنَ الْأُمِّيِّينَ] رسولی را برانگیخت.

که:

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛

آیات آسمانی خدا را بر آن ها بخواند و آن ها را [از آلودگی های اخلاقی و عملی] پاکیزه گرداند و به آن ها کتاب و حکمت تعلیم کند.﴾

دانستنی ها و معارف عقلانی یادشان بدهد و بایستنی ها و مقرّرات زندگی صحیح انسانی را به آن ها بیاموزد؛ یعنی این توهّم برای کسی پیش نیاید که پیامبر هم بشری همانند دیگران است و پیروی از او خلاف حکم عقل است آن گونه که خدا از قول مشرکان نقل می کند:

﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ؛

گفتند: آیا ما پیروی کنیم از يك فرد بشری که از جنس خود ماست؟ در این صورت به گمراهی و جنون افتاده ایم.﴾

۱. سورة جمعه، آیه ۲.

۲. سورة قمر، آیه ۲۴.

البته این حرف در حدّ خود حرف درستی است! زیرا تبعیت بشر از بشری همانند خود خلاف منطق عقل است. اما جوابش همان است که قرآن فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ؛^۱

بگو: درست است که من هم بشری همانند شما هستم، ولی بشری هستم که مخاطب وحی خدا قرار گرفته‌ام﴾.

من بشر موحی‌الیه هستم. من از خودم چیزی نمی‌گویم:

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ؛^۲

پیروی نمی‌کنم جز آنچه را که به من وحی می‌شود﴾.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛^۳

[او] از جانب خود سخنی نمی‌گوید؛ مگر آنچه به او وحی می‌شود﴾.

او از روی خواهش دل سخن نمی‌گوید. او گفتاری جز آنچه به او وحی می‌شود ندارد و دلیل بر صدق این ادّعا، همان «امّی بودن» اوست. سایر انبیاء علیهم‌السلام آیتشان غیر کتابشان بود. حضرت موسی علیه‌السلام آیتش عصای مبدّل به اژدها بود و کتابش «تورات»؛ حضرت مسیح علیه‌السلام آیتش زنده کردن مرده‌ها بود و کتابش «انجیل»؛ ولذا نیازی به امّی بودنشان نبود. اما آیت حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عین کتاب اوست و لذا اگر توانایی خواندن و نوشتن داشت، دستاویزی برای فتنه‌انگیزان می‌شد و متّهمش می‌کردند و می‌گفتند: این کتابی که به نام «قرآن» آورده، از جانب خدا نیست؛ بلکه از

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. سوره انعام، آیه ۵۰.

۳. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.



کتاب‌های پیشینیان خوانده و رونویسی کرده است و به عنوان وحی آسمانی تحویل مردم می‌دهد! چنان که قرآن نقل می‌کند که چنین تهمتی را به آن حضرت زدند:

﴿وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا^۱﴾

گفتند: [این‌ها که این می‌گویند] همان افسانه‌های پیشینیان

است که او آن‌ها را رونویسی کرده و هر صبح و شام این

کلمات بر او املا می‌شود.

با این‌که روایات تاریخی قطعی از زندگانی پیامبر اکرم ﷺ نشان می‌دهد که در تمام مدت عمرش کتابی نخوانده و خطی ننوشته است، او را متهم کردند که هر صبح و شام کتاب‌های پیشینیان را می‌خواند و از آن‌ها رونویسی می‌کند! پس اگر واقعاً توانایی خواندن و نوشتن داشت، دستاویز شیطانی خطرناکی به دست توطئه‌گران می‌افتاد. چنان که خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذَا

لَا رِتَابَ الْمُبِطْلُونَ^۲﴾

تو قبل از نزول قرآن، هرگز کتابی را نمی‌خواندی و هرگز با

دست خود چیزی نمی‌نوشتی و اگر چنین بودی [یعنی

خواندن و نوشتن داشتی] آن کسانی که با تو دشمنی دارند

و در صدد ابطال دعوت تو هستند از این راه ارتیاب و شک و

تردید در دل‌ها ایجاد می‌کردند.

و قرآن را نتیجه مطالعه کتب پیشین و نسخه برداری از آن‌ها قلمداد می‌کردند.

این جمله ﴿إِذَا لَا رِتَابَ الْمُبِطْلُونَ﴾ در آیه شریفه دلیل روشنی است بر این‌که

۱. سوره فرقان، آیه ۵.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم قبل از بعثت دارای سواد خواندن و نوشتن نبوده هم بعد از بعثت؛ زیرا پس از بعثت هم اگر می خواند و می نوشت، دستاویز جویان می گفتند: او قبلاً هم خوانا و نویسا بوده ولی اظهار نمی کرده و خود را امی و درس نخوانده نشان می داده است.

اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که آن ها که نمی توانند این سخن را باور کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله با داشتن تمام کمالات عالی و عالم بودن به تمام علوم اولین و آخرین، توانای بر خواندن و نوشتن نبوده است، باید به این حقیقت توجه کنند که اصلاً خواندن و نوشتن به خودی خود کمال محسوب نمی شود.

خواندن و نوشتن به خودی خود کمال نیست

اولاً خواندن و نوشتن به خودی خود کمالی نیست. آنچه کمال است، علم است. سواد خواندن و نوشتن مقدمه علم است و در واقع مفتاح العلوم و کلید گنجینه های دانش هاست؛ و بسیار روشن است که اگر کسی بخواهد به علوم و دانش های عالمان و دانشمندان دست پیدا کند، چاره ای جز این ندارد که سواد خواندن و نوشتن بیاموزد تا با خواندن کتاب ها علمی فراگیرد و با نوشتن و یادداشت کردن دانسته هایش به هنگام فراموشی به آن ها مراجعه کند.

ما هم که اکنون مطالبی می گوئیم این ها محصول پنجاه شصت سال مطالعه کتاب های دیگران و مراجعه به یادداشت های خودمان است و لذا سواد خواندن و نوشتن برای ما لازم است، چون مقدمه نیل به کمال است. آدم بی سواد از همه علوم بی خبر و فاقد ارزش است اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که با وحی الهی عالم به تمام علوم است، طبعاً نیازی به خواندن نوشته های دیگران نداشته و چون طبق وعده خدا مصونیت از نسیان و فراموشی یافته و خدا فرموده است:



﴿سَنَقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى﴾

ما آن گونه بر تو قرائت می‌کنیم [و از علوم آگاهت می‌سازیم] که هرگز نسیان و فراموشی به سراغت نیاید.

بنابراین آن حضرت نیازی به نوشتن و یادداشت کردن ندارد. آن کس که تمام گنجینه‌های جواهرات در اختیار اوست و هیچ دری به روی او بسته نیست، احتیاج به کلید ندارد؛ دنبال کلید گشتن برای او کاری لغواست و نامعقول. دنبال خواندن و نوشتن رفتن نیز برای رسول الله صلی الله علیه و آله که تکیه بر مسند ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ زده است کاری لغواست و بی‌ثمر.

پس اولاً سواد خواندن و نوشتن به خودی خود کمال نیست بلکه مقدمه کمال است و لذا آن کس که خودش واجد کمال است، طبعاً نیازی به مقدمه نخواهد داشت تا بگوییم چگونه ممکن است رسول الله صلی الله علیه و آله که واجد تمام کمالات است، فاقد این کمال باشد؟ اصلاً داشتن سواد خواندن و نوشتن در مورد آن حضرت کمال نیست تا نداشتن آن، نقصی به حساب آید!

ثانیاً فرض می‌کنیم سواد خواندن و نوشتن با قطع نظر از این که مقدمه علم است، خودش برای همه کس حتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کمال باشد. اینک می‌گوییم خداوند حکیم که عطا کننده تمام کمالات است این کمال را به رسول مکرّمش عطا نکرده است تا زمینه ارتیاب برای مبطلان فراهم نگردد و آن حضرت را متهم به مطالعه کتاب‌های پیشینیان و رونویسی از آن‌ها نکنند. آری، این کمال اذنی را به منظور حفظ کمال اعلا و رعایت مصلحت اقوی که مصون نگه داشتن قرآن از شک و ارتیاب مبطلان بوده به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نداده و آن حضرت را ناتوان در خواندن و نوشتن آفریده است تا امی بودنش برای همه کس محرز گردد و وحی محض بودن قرآن مجید ثابت شود.

پاسخ به استبعاد برخی از بزرگان

از این روی می‌بریم استبعادی که بعضی از بزرگان در این باب فرموده‌اند بجا نیست. گفته‌اند:

«وَكَيْفَ لَا يَعْلَمُ مَنْ كَانَ عَالِمًا بِالْعُلُومِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَنَّ هَذِهِ
التُّقُوشُ مَوْضُوعَةٌ لِهَذِهِ الْحُرُوفِ وَمَنْ كَانَ يَقْدِرُ بِإِقْدَارِ اللَّهِ تَعَالَى
لَهُ عَلَى شَقِّ الْقَمَرِ بَلْ وَأكْبَرِ مِنْهُ كَيْفَ لَا يَقْدِرُ عَلَى نَقْشِ الْحُرُوفِ
وَالْكَلِمَاتِ عَلَى الصَّفَائِحِ وَالْأَلْوَا ح؛

چگونه ممکن است باور کرد کسی که عالم به تمام علوم اولین
و آخرین است نداند این خطوط به معنای این حروف است؟
مثلاً نداند این خط عمودی «ا» به معنای «الف» است و این
خط افقی «ب» به معنای «با» و این خط منحنی «د» به معنای
«دال» است و کسی که می‌تواند با اشاره انگشت خود کره ماه را
در آسمان دو نیمه کند و شق القمر کند، چگونه نمی‌تواند حروف
[ا - ب - د - و...] را روی صفحه کاغذ یا لوحی نقش کند؟».

در جواب عرض می‌کنیم: آری، همان قدرت قهار خداوندی که به رسول
مکرمش قدرت شق القمر داده و به او توانایی داده که با اشاره انگشتش کره ماه
را دو نیمه کند، توانایی نوشتن حروف ا - ب - و - د را روی يك صفحه کاغذ به
اون داده است و همین خود، اعجاز و خرق عادت است و شاهد روشنی است بر
این که پیامبر از خود چیزی ندارد.

در تمام جزئیات از حرکات و سکناتش مقهور اراده خالق خویش است. آن
خدایی که به رسول گرامی اش چنان احاطه علمی داده که با نگاه کردن به چهره هر
کسی افکار و اندیشه‌های درونش را می‌خواند و از وقایع گذشته و آینده زندگی اش



خبر می‌دهد، در عین حال همان خدا او را از خواندن يك صفحه نوشته مشتمل بر حروف ا - ب - د - و...، ناتوان ساخته است تا امی بودنش بر همه کس ثابت گردد و از امی بودنش، وحی بودن قرآن ثابت شود و به وسیله قرآن سعادت ابدی عالم انسان تأمین شود.

امتیاز امی بودن رسول اکرم ﷺ

آری، سعادت ابدی انسان در گرو افتادن وی به دامن وحی آسمانی قرآن است و اثبات وحی بودن قرآن نیز در گرو امی بودن آورنده قرآن است؛ از این روست نتیجه می‌گیریم که «امی بودن» پیامبر خاتم ﷺ سبب سعادت ابدی انسان و توانایی آن حضرت بر خواندن و نوشتن سبب هلاکت ابدی انسان است، و لذا می‌بینیم که خداوند حکیم «امی بودن» رسول اعظمش ﷺ را همدوش با رسالت و نبوت آن حضرت قرار داده و فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ؛

کسانی که از رسول نبی امی پیروی می‌کنند﴾.

پس باورمان شد که «امی بودن» برای ما افراد بشر عادی، نقص و عیب است و نقص و عیب بزرگی هم هست؛ لیکن همان «امی بودن» برای شخص پیامبر خاتم ﷺ که کارش تأمین حیات ابدی و سعادت سرمدی عالم انسان است، شرف و کمال است و شرف و کمال بزرگی هم هست.

این جمله هم از ابن خلدون دانشمند بزرگ معروف است؛ او می‌گوید:

«وَقَدْ كَانَ ﷺ أُمِّيًّا وَكَانَ ذَلِكَ كَمَالًا فِي حَقِّهِ وَبِالنِّسْبَةِ إِلَى

مَقَامِهِ الشَّرِيفِ... وَلَيْسَتْ الْأُمِّيَّةُ كَمَالًا فِي حَقِّنَا خُنْ إِذْ هُوَ

مُنْقَطِعٌ إِلَى رَبِّهِ؛

پیامبر اکرم ﷺ امی بود و این خصیصه برای او و نسبت به
مقام شریفش کمال است، اما (امی بودن) برای ما کمال
نیست بلکه نقص فاحش است».

و بر اساس همین حکمت است که خداوند حکیم قریحه شاعری هم به
رسول مکرّمش ﷺ نداده و صریحاً فرموده است:

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ!﴾

ما به او شعر تعلیم نکرده‌ایم و شایسته او هم نیست که
شاعر باشد».

البته کسی که کتاب حکمت آورده و می‌خواهد از مجرای کلام خود بشر را
با واقعیت محض عالم هستی آشنا سازد، باید قلب مقدّس و فکر مطهرش از
نقیصه نیروی تخیل که ابزار لاینفک شاعر است منزّه باشد و دستگاه خیالبافی
و نیروی تزئین مفاهیم با تخیلات کذب آمیز و قدرت شعرسازی - که اوج کمالش
در دروغ پردازی است و به قول نظامی اکّذب آن احسن آن^۱ است یعنی دروغ‌ترین
آن، نیکوترین آن است! - اساساً در وجود اقدس رسول الله که ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ﴾
است از طرف خالقش قرارداد نشده باشد. در این صورت است که هم روح
مقدّس آن پیام‌آور آسمانی از آلودگی به تخیل درامان می‌ماند و هم مردم وقتی
دانستند که آن جناب اصلاً قریحه شاعری ندارد، با آرامش خاطر به گفتار سراسر
حکمتش می‌گیرند و جز حقیقت محض و واقعیت صرف، مَحْمُولی برای
کلامش نمی‌یابند و مطمئن می‌شوند که:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾^۲

سخن او، همه ذکر حقایق و قرآنی روشن است».

۱. سوره یس، آیه ۶۹.

۲. نیکوترین آن دروغ‌ترین.

۳. سوره یس، آیه ۶۹.



حاصل این‌که، خداوند حکیم تمام کمالات علمی و عملی را به رسول مکرّمش صلی الله علیه و آله عنایت فرموده است به استثنای سه خصیصه: توانایی خواندن خط و نوشتن خط و سرودن شعر.

درواقع، برای پاك نكه داشتن دامن قرآن از اّتهم به این‌که وحی آسمانی نیست بلکه برگرفته از کتاب‌های پیشینیان و حاصل استنساخ و رونویسی کردن از آن‌هاست، و همچنین برای منزّه ساختن آن از تخیلات شاعرانه، خداوند نه توانایی خواندن و نوشتن به رسول گرامی اش صلی الله علیه و آله داده و نه توانایی شعرگفتن. لذا می‌توان گفت که گاهی ندانستن و آگاه نبودن از يك حقیقت سبب وصول انسان به کمال اعلایی می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مربّی عالمیان

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به خدا «امّی» است؛ یعنی، همچون بچه‌ای که از مادر متولّد می‌شود، در ذات خود فاقد همه کمالات است. اما همان وجود اقدس، برای تمام عالم «معلّم» و مربّی است؛ حیات بخش و کمال آفرین است. چنان‌که خدا فرموده است:

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾

ما رسولی از جنس خودتان به سوی شما فرستادیم... تا آنچه را نمی‌توانستید بدانید، به شما بیاموزد.

اینجا هم فرموده:

«وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

آنچه را نمی دانید به شما بیاموزد».

بلکه فرموده است:

«يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»

به شما بیاموزد آنچه را که نمی توانستید بیاموزید».

یعنی رسول ما حقایقی را به شما تعلیم می دهد که شما نمی توانستید علم آن ها را بیاموزید. آری، بشر می تواند با عقل و فکر خداداد خود در امور طبیعی بیندیشد و اختراع و اکتشافی کند و صناعی به دست آورد؛ اما هرگز ممکن نیست از پیش خود، به حقایق آسمانی و احکام الهی که طریق انسان سازی است دست یابد و از عوالم پس از مرگ آگاه گردد، و لذا می گوییم تمام جهانیان از عالمان و دانشمندان و مبتکران و مخترعان و فیلسوفان و عارفان - از هر قبیل که باشند - در مقابل پیغمبر اکرم ﷺ «امّی» هستند و از علوم و معارف آسمانی، که تنها راه آگاهی از آن، «وحی» است، همچون کودک از مادر زاده شده ای بی خبر و ناآگاهند؛ هر چند از متفکرترین دانشمندان عالم از سنخ بوعلی سینا و خواجه نصیر و فارابی و صدرالمتألهین شیرازی باشند که همه در مقابل پیامبر اکرم ﷺ «امّی» محض هستند.

امّی بودن همه عالم در مقابل رسول اکرم ﷺ

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»

او رسول خود را در میان امّی ها از خودشان برانگیخت».

تنها مکیان چهارده قرن پیش «امّی» نبودند؛ بلکه تمام جوامع بشری تا



آخرین روز عمر دنیا، نسبت به حقایق وحی الهی امی و نیازمند به تعلیم رسول و آورنده وحی هستند که:

﴿يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾

آنچه را که ممکن نبود بدانند، تعلیمشان کند.

بنابراین در معنای آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ اگر بگوییم: «خدا تو را گمراه یافت و هدایت کرد» درست است؛ زیرا گمراه یعنی راه شناس و شکی نیست در این که پیامبر بدون «وحی خدا»، راه شناس نبود. کسی که دریابان می‌خواهد به مقصدی برود و نمی‌داند راه کجاست، این آدم گمراه است؛ یعنی، راه را نمی‌داند و راه برای او گم است؛ آن گمراهی و ضلالتی بد و نقص و گناه است که شخص عمداً راه راست را رها کرده و کج می‌رود. بدیهی است که ضلالت به این معنا که راه حق را گذاشته و روبه باطل می‌رود، گناه است و منافی شأن پیامبر صلی الله علیه و آله است. اما پیامبر صلی الله علیه و آله که در این بیابان عالم هستی، خلق شده و ذاتاً فاقد هرگونه علم و آگاهی بوده و احتیاج به هدایت خالقش - ذات اقدس الله جل جلاله - دارد، توصیف او به عنوان «ضال» و گمراه به این معنا اشکالی نخواهد داشت.

ما باید همیشه مراقب باشیم که وقتی برای اولیای خدا اثبات کمال می‌کنیم طوری نشود که به عقیده توحیدی ما لطمه‌ای وارد شود. بدانیم که کمال ذاتی مختص به ذات اقدس حضرت حق است و بس. هر مخلوقی هرکمالی که دارد بِالْإِذْنِ وَبِالْعَرَضِ دارد و اعطا شده از جانب خداوند است و بدون اعطای او هیچ مخلوقی واجد هیچ کمالی نیست. جمله ﴿مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ که در قرآن مکرراً آمده است، برای دفع همین توهم است که کسی نپندارد که مخلوقی بدون اذن و اعطای خدا دارای کمالی است.

اخلاق والای رسول اکرم ﷺ

پیغمبر اکرم ﷺ در زندگی شخصی خود خیلی بخشاینده و مهربان و نرمخو و ملایم بود و هیچ‌گونه شدت عملی نشان نمی‌داد. مثلاً وقتی يك مرد یهودی - که موقعیت اجتماعی نداشت و اصلاً به حساب نمی‌آمد - در مدینه سر راه پیغمبر ﷺ را گرفت که: آقا! من از شما طلبکارم؛ طلبم را به من بدهید، فرمود: من به شما بدهکار نیستم؛ ولی برای اینکه تو را راضی کرده باشم، پولی را که می‌خواهی به تو می‌دهم. اما الآن پول همراهم نیست. به منزل که رسیدم می‌دهم. گفت: همین الآن باید بدهید.

هرچه رسول اکرم ﷺ ماماشات و مدارا کرد، او بیشتر اصرار کرد. حتی نوشته‌اند: که عبا ی پیغمبر ﷺ را از دوش ایشان کشید، بطوری که حاشیه زبر عبا روی گردنشان کشیده شد و آن را خراشید. در همین حال، چند نفر از اصحاب رسیدند و دیدند پیغمبر ﷺ گرفتار این مرد شده است. خواستند او را تنبیه کنند. آقا فرمود: این مرد با من کار دارد و با شخص من طرف است. به این جاکه رسید، مرد یهودی دگرگون شد و دست مبارك آن حضرت را بوسید و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ آری؛ آن حضرت در مورد حق شخصی خودش خیلی گذشت داشت و نرمخو و ملایم بود؛ اما در مورد «دین» خیر. اگر کسی می‌خواست در «احکام دین» تخلف کند، ممکن نبود گذشت کند.

مثلاً اگر کسی شراب خورده و باید حدّ بر او جاری شود، یا کسی دزدی کرده و باید دستش بریده شود؛ حالا هرچه شفاعت می‌کردند، کار ساز نمی‌شد. حکم خدا باید اجرا شود. قبلاً هم اشاره کردیم نقل شده: که زنی که از قبیله‌ای متشخص و از اشراف بود، دزدی کرده بود. بنا شد به حکم آیه ذیل دستش را قطع کنند.



﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾^۱

اشراف و بزرگان قبیله آمدند و گفتند: آقا! اگر شما دستش را ببرید به ما توهین می شود. از اشراف و بزرگان است. اشتباهی کرده؛ عفوش کنید. فرمود: نمی شود. دین خدا تعطیل بردار نیست. حتی نقل کرده اند که این جمله را نیز فرمود:

﴿وَلَوْ كَانَتْ ابْنَتِي فَاطِمَةُ﴾^۲

اگرچه دخترم فاطمه باشد».

کلمه «لَوْ» دال بر امتناع است؛ یعنی هرچند صدور گناه از فاطمه علیها السلام که معصوم است ممتنع است، ولی بر فرض محال، اگر او همچنین کاری کند، دستش را می بُرم.

علم و قدرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اذن خدا

در گذشته بیان شد که در هر زمان مردم درباره پیغمبر زمانشان به دو گروه افراطی و تفریطی منقسم می شدند. گروهی پیغمبر را يك بشر عادی به حساب می آوردند و نبوت را منکر می شدند و می گفتند: شما هم بشری مانند ما هستید به چه مناسبت می گوئید که من با آسمان در ارتباطم و برنامه به دست ما می دهید و يك عده هم او را از بشریت بالاتر می بردند و بزعم خودشان او را قدرت مطلقه می دانستند که همه کار می تواند انجام بدهد و همه چیز می داند و لذا از او توقعاتی داشتند که گاهی ناممکن بود. از این رو خداوند حکیم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۳

۱. سورة مائده، آیه ۳۸.

۲. بحار الأنوار، علامه مجلسی رحمته الله، ج ۴۳، ص ۴۳، باب ۳.

۳. سورة كهف، آیه ۱۱۰.

بگو: جز این نیست که من هم بشری مثل شما هستم منتها
[امتیازی که من نسبت به شما دارم این است که من
ارتباطی با خدا و عالم بالا دارم که] به من وحی می شود.

آنچه را که خدا از طریق وحی به من تعلیم می کند علم به آن پیدا می کنم نه
اینکه خودم همه چیز می دانم و کاری را که خدا قدرت انجام آن را به من می دهد
توانای برانجام آن کار می شوم. نه اینکه خودم قادر بر انجام هر کاری باشم، خیر،
من این چنین نیستم که خودم عالم به همه چیز و قادر بر انجام هر کاری باشم.
این چنین کسی در عالم تنها ذات اقدس الله (جلّ جلاله و عظم شأنه) است که
ذاتاً کمال مطلق است و علم مطلق و قدرت مطلقه دارد.

﴿هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱

﴿هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

پیغمبران و امامان علیهم السلام علم و قدرتشان محدود به اذن و تقدیر خالقشان
می باشد. این جمله از امام امیرالمؤمنین علی علیهم السلام منقول است که فرموده است:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَمُبْغِضُ قَالٍ»^۳

دو گروه [هستند که] درباره من هلاک گشته [به گمراهی
افتاده اند]: اول دوستدار افراتی [که من را از حد بشریت
بالا تر برده و قائل به ربوبیت من شده است] و دومی دشمن
تفریطی [که من را از حد خودم پایین تر آورده و راضی به
امامت و پیشوایی من برای مردم نشده است].

در جمله دیگری فرموده است:



۱. سوره بقره، آیه ۲۹.

۲. سوره ملک، آیه ۱.

۳. نهج البلاغه فیض، حکمت ۱۱۳.

«الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَىٰ هِيَ الْجَادَةُ!»

[به] سمت چپ و راست [رفتن] هر دو گمراهی است، حد
وسط صراط مستقیم است».

در مورد پیغمبر هم این اعتقاد افراطی و تفریطی را داشته‌اند، گروهی او را
بشر عادی می‌دانستند و اعتقاد به نبوتش نداشتند و گروهی دیگر او را فوق بشر
دانسته و در علم و قدرت شریک خدا می‌پنداشتند. و حال آنکه پیغمبر اکرم ﷺ
می‌فرمود:

تا آنجا که خدا اگر بخواهد هم می‌دانم و هم می‌توانم اما آنجا که خدا نخواهد
نه چیزی می‌دانم و نه کاری می‌توانم.

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ
رَسُولٍ»^۱

خداست که عالم به غیب است و احدی را به غیب خویش
آگاه نمی‌سازد مگر پیامبری را که او را برای این امر بپسندد».

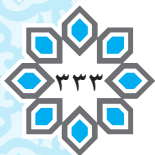
یعنی «علم غیب» ذاتاً اختصاص به خدا دارد و پیامبر هم به اذن خدا «عالم
به غیب» می‌باشد.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»^۲
هر آنچه هست خزینه‌ها و گنجینه‌هایش نزد ماست و ما به
اندازه معینی از آن نازل می‌کنیم [و به هر کس هر مقداری
که صلاح بدانیم می‌دهیم]».

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۶.

۲. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳. سوره حجر، آیه ۲۱.



﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۱
بگو: من يك پیامبر نوظهوری نیستم [که با سایر انبیاء متفاوت
باشم] و من نمی دانم با من چه خواهد شد و نمی دانم با شما
چه خواهد شد؛ [من نه از آینده خود باخبرم و نه از آینده شما]
من تنها از آنچه که به من وحی می شود پیروی می کنم و من
جز بیم دهنده ای آشکار نیستم.

ضرورت اجتناب از غلو در اعتقاد

حال ما امت اسلامی نیز باید در مورد اعتقاد به نبوت پیغمبر اکرم ﷺ و
امامت امامان علیهم السلام مراقب باشیم که مبتلا به شرك و غلو در اعتقاد نشویم و توحید
به معنای واقعی را لگه دار نسازیم. ما معتقدیم که پیغمبر و امام هم مخلوقی از
مخلوقات خدا هستند، مخلوق یعنی موجودی که از خودش هیچ چیز ندارد نه
هستی دارد نه حیات، نه علم دارد و نه قدرت؛ آنچه که دارد خدا به او داده است
و هر دم نیز که بخواهد از او می گیرد. تنها موجودی که همه چیز از خود دارد ذات
اقدس الله (جلّ جلاله و عظم شأنه) است که کمال مطلق است و تمام صفات
کمال عین ذات اوست که ازلی و ابدی است یعنی همیشه بوده است و همیشه
خواهد بود و غیر او همه مخلوق او می باشند؛ به اراده او موجود می شوند و به
اراده او معدوم می گردند و لذا ما معتقدیم پیغمبر و امام عَلَيْهِمَا السَّلَام هم تحت اراده
و مشیت خدا تدبیر می شوند، او اگر بخواهد پرده از مقابل چشمشان برمی دارد
که در این صورت آنها از همه چیز و از همه جای عالم عالم و آگاه می شوند و اگر
بخواهد پرده مقابل چشمشان می افکند که در این صورت آنها از همه جا و همه



چیز عالم بی خبر و ناآگاه می‌گردند و اگر او مصلحت حکیمانه‌اش اقتضا کند، توانایی انجام هر کار را به آنها می‌دهد که در این صورت آنها قادر بر انجام هر کاری می‌شوند و اگر بخواهد از آنها سلب قدرت می‌کند که در این صورت آنها از عهده انجام هیچ کاری بر نمی‌آیند.

این همان اعتقاد متوسطی است که بین دو اعتقاد افراطی و تفریطی قرار گرفته است؛ یعنی ما نه پیغمبر و امام را يك بشر عادی بی خبر از حقایق آسمانی می‌دانیم و نه آنها را دارای استقلال در وجود و استقلال در صفات کمال می‌شناسیم که همه چیز از خود داشته و شریک خدا باشند، بلکه آنها را ما بشری می‌دانیم که خدا آنها را از میان بندگان خویش برگزیده و مشمول عنایات خاصه خودش قرار داده است تا بندگان خدا را به صراط مستقیم حق هدایت کنند. در این صورت است که خدا به آنها در حد لزوم، احاطه علمی و نفوذ قدرت در عالم عنایت می‌فرماید و اگر در دعای ماه رجب می‌خوانیم:

«مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ ... لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْهَأَ وَ رَتَقَهَا بِيدِكَ؛^۱

خدایا! مقامات تو در هیچ جا تعطیل نیست... و بین تو و اولیائت فرقی وجود ندارد مگر اینکه ایشان بندگان تو هستند و آفریدگان تو که رتق و فتق زندگی آنها به دست توست».

منظور این نیست که خدایا! ذاتاً بین تو و اولیائت فرقی نیست! زیرا جمله بعدی می‌گوید: «انهم عبادك وَ خَلْقك» آنها بندگان تو و مخلوق تو هستند و فتق و رتق و گشودن و بستن امور زندگی آنها در دست توست؛ تویی که به آنها علم و قدرت می‌دهی و تویی که داده‌هایت را از آنها پس می‌گیری. منظور از این عبارت

اینست در آن حدی که به آنها احاطه علمی و نفوذ قدرت داده‌ای طبیعی است که نسبت به آن درجه از «علم» و «قدرت» فرقی بین تو و آنها نخواهد بود زیرا همان واقعیّت‌ها که معلوم و مقدور آنها شده است همانهاست که معلوم و مقدور تومی باشد. تنها فرقی که هست در کیفیت علم و قدرت است. علم و قدرت تو ذاتی است و علم و قدرت آنها اعطائی و موهبتی است و کَفَى بِذَلِكَ فَرْقًا.

شرح صدر رسول اکرم ﷺ

یکی دیگر از صفات بارز رسول اکرم ﷺ برخورداری آن حضرت از «شرح صدر» است که از جمله عطایای الهی به آن وجود نازنین است. دو سوره از سوره‌های کوتاه قرآن کریم مخصوص پیامبر اکرم ﷺ است: یکی سوره ضحی و دیگری سوره انشراح.

در این دو سوره، به گوشه‌ای از شدايد و سختی‌های زندگی پیامبر اکرم ﷺ اشاره شده و سپس الطاف و عنایات خاصه‌ای که از جانب خداوند کریم شامل حال آن حضرت گردیده، مورد توجه قرار گرفته است.

نخست، يك حکم فقهی را درباره این دو سوره عرض می‌کنیم: می‌دانیم که در فرائض یومیّه، یعنی در نمازهای واجب شبانه روزی - صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا - واجب است بعد از حمد يك سوره کامل از سوره‌های قرآن را بخوانیم. این دو سوره ضحی و انشراح، در قرائت، يك سوره محسوب می‌شوند؛ یعنی، در عین حال که دو سوره هستند و بسم الله الرحمن الرحيم هم در وسطشان هست، در حکم يك سوره‌اند و اگر کسی بخواند در نمازهای واجب یومیّه اش بعد از «حمد» سوره «ضحی» را بخواند، دنبال آن باید سوره «انشراح» را هم بخواند و اگر بخواند سوره «انشراح» را بعد از «حمد» بخواند،



باید قبل از آن سوره «ضحی»^۱ را هم بخواند.

شخصیت آسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند در سوره «ضحی» خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿الَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾^۲

آیا تو یتیم بی پناهی نبودی که خدا پناحت داد، ره نشناخته ای
بودی که راه نشانت داد، فقیری بودی که غنی و بی نیازت
ساخت».

راستی، شما درباره کودکی بیندیشید که وقتی هنوز در شکم مادر است، پدرش از دنیا می رود و درشش سالگی مادر را از دست می دهد. تا چند سال از دوران کودکی خود را در میان بادیه نشینان به سر می برد و شیر از پستان یک زن بادیه نشین می خورد؛ نه پدر را دیده نه از مادر بهره ای برده؛ نه درسی خوانده نه استاد و معلّمی به خود دیده است. بر حسب موازین عادی، تمام راه های ترقی به روی چنین کودکی بسته است و نمی تواند کوچکترین قدمی در راه رشد و تکامل بردارد؛ حتّی از اداره زندگی شخص خودش عاجز خواهد بود تا چه رسد به این که خانواده ای یا ملّتی یا عالمی را در سایه تعلیم و تربیت خود پروراند و اگر چنین شد، می فهمیم که این وجود خارق العاده است و بطور مسلم مُربّی به تربیت علیم قدیری است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». همان گونه که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

۱. سوره ضحی، آیات ۶ تا ۸.

۲. این حکم در مورد دو سوره فیل و قریش هم هست. اگر کسی بخواند در فرائض یومیّه، بعد از «حمد» سوره «فیل» را بخواند باید سوره «قریش» را هم دنبالش بخواند و اگر خواست سوره «قریش» را بخواند باید سوره «فیل» را قبل از آن بخواند. البتّه این حکم مختصّ به فرائض یومیّه است و به نوافل و نمازهای مستحبّ مربوط نیست.

«وَلَقَدْ قَرَنَّ اللَّهُ بِهِ مَنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَغْظَمَ مَلَكٌ مِنْ
مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ
وَنَهَارُهُ»^۱

از همان لحظه که از شیر گرفته شد، خداوند عظیمترین فرشته
از فرشتگانش را همدم و همراهش قرار داد تا راههای مکارم و
محاسن اخلاق را بدون کوچکترین نقص و انحراف ببیند.

سوره «ضحی» شخصیت آسمانی آن حضرت را نشان می‌دهد که بدون
حمایت غیبی، يك كودك یتیم فقیر گمنام چه می‌توانست بکند و چگونه
ممکن بود که مشعلدار هدایت عالم انسان بشود؟ ضمناً نشان می‌دهد که
انبیاء و اولیای خدا و رجال الهی که افضلشان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله است، عموماً
در آغوش دردها ورنجها پرورش یافته‌اند و از میان سختی‌ها و شداید برخاسته و
پرچم اصلاح عالم انسان را برافراشته‌اند.



امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه شریف قسمتی از حالات انبیاء علیهم السلام
را بیان می‌کند و هشدار می‌دهد که اگر دنیا در نزد خدا ارزشی داشت آن را به
عزیزترین کسانش می‌داد. عزیزترین کسان خدا انبیاء علیهم السلام هستند. خدا که
محبوب‌تر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران اولوالعزم علیهم السلام کسی را ندارد؛ در عین
حال بنگرید که آن‌ها چگونه در این دنیا زندگی کرده‌اند (قبلاً در این باره بطور
مبسوط نکاتی گفته شده است).

شرح صدر، عنایت خاص خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله

در سوره «انشراح» نیز خداوند مٔان درباره الطاف و عنایات خاص خود به
رسول مکرمش خطاب به آن جناب می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۳۴، قسمت ۱۳.

﴿الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؛^۱

آیا ما به تو شرح صدر ندادیم﴾.

یکی از صفات بسیار عالی انسان، «شرح صدر» است که نقطهٔ مقابل آن «ضیق صدر» است؛ «شرح صدر» از نظر قرآن نشانهٔ هدایت است و «ضیق صدر» علامت ضلالت.

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ

يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ؛^۲

اگر خدا بخواهد کسی را هدایت کند، به او شرح صدر در

مورد اسلام عنایت می‌کند و اگر بخواهد کسی را مخدول

کند به ضیق صدر مبتلایش می‌کند، چنان که گویی از

سینه کش کوه بالا می‌رود﴾.

ضیق صدر برخی از مردم

متأسفانه بسیاری از مردم هستند که در مورد مسائل دینی کم تحملند؛ اصلاً حال و حوصله‌ای برای گفتن و شنیدن مطالب دینی ندارند. اما در مورد مسائل دیگر از هر قبیل کاملاً با نشاطند! برای گفت و شنود دربارهٔ آن مسائل ساعت‌ها وقت صرف می‌کنند و این به راستی مایهٔ تأسف است.

مردمی دیده می‌شوند که درس خوانده و اهل مطالعه‌اند، اما در عین حال به حقایق آسمانی دین بسیار کم رغبتند. وقتی هم از روی ناچاری به مجلس ترحیم یکی از کسانشان می‌روند، در آن چند دقیقه که قرآن خوانده می‌شود یا

۱. سورهٔ انشراح، آیهٔ ۱.

۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۲۵.

واعظی سخن می‌گوید، شدیداً ناراحتند و مرتب این پا و آن پا می‌کنند و منتظرند تا این برنامه مذهبی تمام بشود و از فضای خفقان آور مسجد و مجلس بیرون بروند! انسان مؤمن در مسجد مانند ماهی شناور در آب است که از آن تغذیه می‌شود و شاداب و شادمان است. اما آدم منافق در مسجد مانند موش افتاده در آب است؛ دست و پا می‌زند تا خود را از آب برهاند.

این بیان قرآن است:

﴿أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ
لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ!﴾

آیا کسی که خداوند به او در مورد اسلام شرح صدر داده و دارای نوری از جانب خدا شده، با کسی که در ذکر خدا به بیماری قساوت مبتلا شده برابر است؟

﴿وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱

آن کس که در برابر کفر و مطالب کفرآمیز، شرح صدر دارد، مغضوب خداست و به عذاب عظیم گرفتار خواهد بود.

شرح صدر، سرمایه عظیم الهی

شرح صدر سرمایه عظیمی است، زیرا وقتی حضرت موسای کلیم علیه السلام مأمور می‌شود تا به مقابله با فرعون برود، اول چیزی که از خدا می‌خواهد شرح صدر است. وقتی شنید که خدایش فرمود:

۱. سوره زمر، آیه ۲۲.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۶.



﴿اٰذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی﴾^۱

برو به سوی فرعون که طغیان کرده است.

فهمید که بار سنگینی بردوشش نهاده‌اند و به نیروی روحی عظیمی نیاز دارد. سنگین‌ترین بارها بار رسالت الهی است؛ به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گفته‌اند:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * قِمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَقِلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۲

ای جامه خواب به خود پیچیده! به پا خیز و آماده باش... که باری بس سنگین بردوست نهادیم.

حضرت موسی علیه السلام فهمید که مأموریت بسیار دشواری به او داده شد: از یک سودرافتادن با جبار متکبری همچون فرعون که در سوره فجر خدا از او تعبیر به «ذی الاوتاد» کرده است:

﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْاَوْتَادِ﴾

فرعون شکنجه گر [که بنا بر گفته بعض مفسران، مخالفین خود را] میخکوب می کرد.

دست‌ها و پاهای آن‌ها را با میخ بر تخته یا به زمین می‌کوبید؛ حتی با همسرش آسیه که ایمان به خدا آورده بود نیز همین کار را کرد.^۳ در مقام تهدید جمعی از طرفدارانش که ایمان به موسی علیه السلام آوردند گفت:

﴿فَلَا قُطْعَنَ اَيْدِيكُمْ وَاَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَّلَا صَلَبْتَكُمْ فِي

۱. سوره طه، آیه ۲۴.

۲. سوره مزمّل، آیات ۱ تا ۵.

۳. تفسیر مجمع البیان، سوره فجر.

جُدُوع النَّخْلِ!

دست‌ها و پاهایتان را می‌برم و از شاخه‌های درخت آویزانتان

می‌کنم.

حضرت موسی علیه السلام دید از يك سو باید با چنین جباری طرف شود و از دیگر سو با طایفه بنی اسرائیل جاهل متعصب باید هم افق گردد که هر دم بهانه‌ای دارند و تَخَلُّفی می‌کنند و دشواری‌ها بوجود می‌آورند! و به راستی می‌توان گفت آن زجری که حضرت موسی علیه السلام روحاً از دست مؤمنان به خود کشید، از دست فرعون نکشید. وقتی از میقات برگشت و دید آن مردم نادان، گوساله را به جای خدا می‌پرستند، خدا می‌داند چه حالی در او پیدا شد و چه زجری کشید! خلاصه، وقتی آن پیامبر عظیم الشان از جانب خدا به چنین رسالتی برگزیده شد، دست به دعا برداشت و گفت:

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾^۱

خدای من! اول سلاحی که در این میدان از تو می‌خواهم «شرح صدر» است؛ به سینه‌ام گشایش ده، روحم را همچون دریایی ژرف و عمیق ساز تا در برابر حوادث گوناگون توفانی نشود.

پس در عظمتِ نعمت «شرح صدر» همین بس که اولین حاجت حضرت کلیم علیه السلام در راه جهاد الهی تقاضای «شرح صدر» است و جالب این که این نعمت بزرگ را، پس از این که حضرت موسی علیه السلام خواسته است به او داده‌اند؛ اما به حضرت رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله بدون این که بخواهد «شرح صدر» داده‌اند. حضرت موسی علیه السلام گفت: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ خدایا! شرح صدرم بده.



۱. سوره طه، آیه ۷۱.

۲. همان، آیه ۲۵.

جواب آمد: ﴿قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى! آنچه خواستی به تو دادیم﴾.

اما به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله در مقام اظهار لطف و عنایت کامل فرمودند:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؛

آیا ما به تو شرح صدر ندادیم؟﴾.

استفهام در اینجا اصطلاحاً، استفهام تقریری است؛ یعنی، این نعمت در وجود تو سابقه دارد.

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ؛^۱

ما به یقین می دانیم که سینه‌ات از گفته‌های مردم نادان

تنگی می کند [به تو شرح صدر دادیم]﴾.

﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ؛^۲

و با دادن شرح صدر، آن سنگینی بار را که داشت پشت تو

را می شکست برداشتیم و سبک کردیم﴾.

و به راستی اگر آن نعمت «شرح صدر» خدا داد نبود، تحمل آن همه لطمات و صدمات جسمی و روحی برای وجود اقدس آن حضرت امکان پذیر نبود.

نمونه‌ای از شرح صدر رسول اکرم صلی الله علیه و آله

مرد بیابان نشین دو تا شتر آورد، جلو در مسجد خواباند و وارد مسجد شد و بی ادبانه گفت: یا محمد! این دو شتر را آورده‌ام، بار کن ببرم؛ مال خداست، مال پدرت که نیست! در همان حال که حرف می زد، عبای پیامبر را گرفت

۱. سوره طه، آیه ۳۶.

۲. سوره حجر، آیه ۹۷.

۳. سوره انشراح، آیات ۲ و ۳.

و کشید. حاشیه عبا زبر بود، گردن آن حضرت را خراشید. حاضران خواستند تنبیهش کنند؛ فرمود: با او کاری نداشته باشید. سپس تبسمی کرد و به آن مرد فرمود: راست گفتم؛ مال، مال خدا و من هم بنده خدایم، حالا من هم گردن تو را بخراشم؟ گفت: نه. فرمود: چرا؟ گفت: چون تو کسی نیستی که بدی را با بدی مکافات کنی. پیامبر از این جواب او خوشش آمد. دستورداد که دوشترش را بار کنند؛ یکی را جو و دیگری را خرما.

این شرح صدر است که بار سنگین رسالت را سبک می کند و تحمل پذیر می سازد.

دعای حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام از خدا چند چیز را (یکی پس از دیگری) خواست:

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾

خدایا! سینه ام را بگشا و کار را بر من آسان کن و گره از زبانم بردار تا مردم حرفم را بفهمند [و بتوانم مطلب را خوب بیان کنم و مردم بفهمند که چه می گویم و گفته هایم را بر دل بنشانند و در این راه از مال و جان خود بگذرند].

گاهی کسی قدرت بیان ندارد و از تبیین مطلب عاجز است؛ ولی گاهی قدرت بیان دارد، اما طوری نمی گوید که مردم بفهمند؛ بالاتر از درک مردم سخن می گوید و گفتارش در عمق جان مردم نمی نشیند. یکی از امتیازات پیامبران خدا ﷺ بر دیگر عالمان و حکیمان و عارفان این است که انبیاء با زبان دل مردم با مردم حرف می زنند، آن چنان که همه مردم حرف آن ها را می فهمند.



تحول روحی، کار انبیاء ﷺ

فیلسوفان و عارفان مطالب بسیار عالی و مستدل و مُبرهن می‌گویند، اما همه مردم حرف‌های آن‌ها را نمی‌فهمند و به مقاصدشان پی نمی‌برند و به عبارت دیگر، آن‌ها می‌توانند عقل‌ها را اشباع کنند اما نمی‌توانند دل‌ها را مجذوب خود سازند و عشق و شور و ایمان ایجاد کنند، آن چنان که آدمی در ساعت آخر شب از بستر خواب برخیزد و به راز دل گفتن با خدایش بپردازد؛

﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ﴾

آیا چنین کفران‌کننده ناسپاسی بهتر است یا کسی که در طول شب در سجده و قیام [امر خدا را] فرمانبردار است و از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگار خود امید دارد؟

قطعاً این دو نفر برابر نیستند و حتماً کسی که اهل مناجات است و با محبوب خویش ناله و زاری دارد از گیرایی و جاذبه بیشتری برخوردار است.

تحول روحی حنظله تازه داماد

جوان ۲۵ ساله‌ای می‌خواهد ازدواج کند. مدت‌ها دو خانواده عروس و داماد به انتظار نشسته‌اند تا شب نیمه شوال برسد و عروس را به خانه داماد بیاورند. شب موعود که فرا رسید، ناگهان ندای مُنادی پیامبر اکرم ﷺ در شهر پیچید که دشمن به مدینه حمله کرده؛ باید همه آماده جنگ شویم و به خارج شهر برویم. شور و غوغایی در مدینه به پا شد و جنب و جوشی عجیب بوجود آمد. مسلمانان فوج فوج از شهر خارج می‌شدند و به سمت کوه احد که اردوگاه ارتش

اسلام آنجا مستقر شده بود می رفتند. حنظله، این جوان مسلمان، در تنگنای عجیبی قرار گرفت؛ از طرفی شب زفاف است و نوعروس باید بیاید و از طرف دیگر هم موظف به رفتن به میدان جنگ است چه کند؟ شتابان به حضور رسول اکرم ﷺ رفت و ماجرا را گفت. رسول اکرم ﷺ فرمود: تو امشب بمان و فردا به ما ملحق شو. اطاعت امر کرد و ساعت آخر شب برخاست و آماده رفتن شد. نوعروس بینوا دست به دامن او شد که: کجا؟ گفت: باید به جهاد بروم. آن زن جوان هم مسلمان است و می داند که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾
«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد در مقابل امر خدا و رسولش
اختیاری درباره خود داشته باشد».

در عین حال که مانند ابر بهار اشک می ریخت، تن به قضای خدا داد و گفت: پس چند لحظه صبر کن! فوراً لباس پوشید و چادر به سر کرد و از خانه بیرون رفت و در آن ساعت شب، در خانه چند همسایه رازد و از چند نفر از زن ها تقاضا کرد که چند لحظه ای به خانه اش بیایند! آن ها هم سراسیمه شدند که: این وقت شب چه خبر شده؟! وقتی همه در خانه اش جمع شدند، گفت: خانم ها، شاهد باشید که این «حنظله بن ابی عامر» شوهر من است. امشب شب زفاف ما بوده و با من همبستر شده؛ حالا می خواهد به میدان جهاد برود. من هم امشب در خواب دیدم آسمان شکافته شد و شوهرم به آسمان رفت. من مطمئنم که او برنخواهد گشت. حالا خانم ها، شما شاهد باشید اگر از من بچه ای به دنیا آمد، از شوهرم حنظله است؛ نکند که مورد تهمت قرار بگیرم! حنظله، مطلب همین طور هست یا نه؟ جواب داد:

بله؛ درست است. زن‌ها گفتند: آفرین بر عقل و هوش و درایت، ای زن جوان! از طرفی در فراق شوهر محبوبش گریه می‌کند و از طرفی رضا به فرمان خدا می‌دهد و مانع رفتن شوهرش نمی‌شود و هم بدون این که دست و پای خود را گم کند، دوراندیشی کرده از تهمتِ مُحْتَمَلِ جلوگیری می‌کند.

حفظه بدون این که برای غسل معطل شود، با عجله از خانه بیرون رفت. دوان دوان و نفس زنان مسافت بین مدینه و اردوگاه را پیمود. وقتی رسید، تازه سپیده صبح دمیده بود و ارتش اسلام برای اقامه نماز آماده می‌شدند. دسترسی به آب نداشت. تیمم کرد و داخل جماعت شد. پس از نماز خدمت رسول اکرم ﷺ آمد، تا چشم آن حضرت به او افتاد، فرمود: حفظه، آمدی؟ می‌دانستم آن نورایمان تو را آرام نخواهد گذاشت.

به میدان رفت و به شهادت رسید. رسول اکرم ﷺ فرمود: می‌بینم ملائکه بین زمین و آسمان غسلش می‌دهند. از این رو حفظه غسیل الملائکه نامیده شد.^۱ بعد از شهادت او بچه به دنیا آمد؛ و او همان عبدالله بن حفظه، مردی عابد و زاهد و مجاهد بود که بعد از واقعه کربلا مدینه را بریزید شورانید. این مصداق «يَقْفُوهَا قَوْلِي» است که انبیاء گفتارشان را در اعماق دلها نفوذ می‌دهند و شور عشق و ایمان در قلوب بوجود می‌آورند.

پس اولین نعمتی که به رسول الله اعظم ﷺ عنایت شد، «شرح صدر» بود و به دنبال آن، سبک کردن بار سنگین رسالت و بعد از آن، رفعت ذکر و بلند آوازه کردن آن حضرت.

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ * الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾^۲

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۸.

۲. سوره شرح، آیات ۱ تا ۴.

لطیفه ذکر کلمه «لَکَ»

تکرار کلمه لَکَ در دو آیه «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» و «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» بیانگر عنایت ویژه‌ای است و گرنه ممکن بود بفرماید: (أَلَمْ نَشْرَحْ صَدْرَكَ) و (وَرَفَعْنَا ذِكْرَكَ) و این از جهت معنا کم و کسری نداشت، اما تکرار کلمه «لَکَ» تأکید می‌کند که: تو ای پیامبر! مورد توجه خاص ما هستی. چون خود را از آن ما قرار دادی و گفتی: «... لِلَّهِ...»

«قُلْ إِنَّا صَلَاقِي وَنُصْبِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!»
 بگو [در حقیقت] نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است.

ما هم خود را از آن تو قرار دادیم و گفتیم «...لَکَ...» ما از آن تو هستیم.

«كُنْ لِي أَكُنْ لَكَ»

تو از آن من باش تا من هم از آن تو باشم.

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ»؛

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»

ما به نام تو رفعت دادیم.

در عالم بلند آوازه ات کردیم آن چنان که هیچ قدرتی نتواند تورا بشکند و اسمت را از زبان‌ها بیفکند. چه قدرت‌هایی دست به دست دادند تا اورا بشکنند، اما خودشان شکسته شدند و نام او پس از چهارده قرن، در دنیا بلند آوازه‌ترین نام‌هاست.



کرامت‌های اخلاقی رسول اکرم ﷺ

در روایت آمده که رسول خدا ﷺ دستور داده بود این سه جمله بسیار پرمحتوا را بردسته شمشیرش حک کرده و نوشته بودند:

«صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَقُلِ الْحَقَّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ وَأَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ؛^۱

با کسی که از تو جدا شده ارتباط برقرار کن و حق را بگو اگر چه به زیان خودت باشد و با کسی که به تو بدی کرده نیکویی کن».

چه خوب است ما این سه جمله را تابلو کرده و به عنوان یک مُذْكَر دائم بردیوار خانه و محل کارمان نصب کنیم و هر روز با دیدن آن خود را متذکر سازیم و به خود بگوییم:

«صِلْ مَنْ قَطَعَكَ؛

پیوند با کسی که از تو بریده است».

اگر یکی از ارحام و یکی از دوستانت به توبی اعتنایی کرد و حالی از تو نپرسید توبه سراغش برو و با تلفن جویای حالش شو. نگو من مریض شدم او به عیادت من نیامد، از سفر آمدم به دیدار من نیامد. اینک که او مریض شده من هم به عیادتش نمی‌روم؛ از سفر آمده به دیدارش نمی‌روم، نه این چنین نباش بلکه اگر او از تو بریده است توباً او پیوند داشته باش.

«وَقُلِ الْحَقَّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ؛

حرف حق را بزن اگر چه به ضرر خودت تمام شود».

«وَأَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ؛

خوبی کن با کسی که با تو بدی کرده است که راه و رسم کریمان چنین است».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۵۷ و امالی شیخ صدوق، ص ۷۲.

افراد کریم بدر رفتاری دیگران را با خوش رفتاری خود جبران می کنند هیچگاه انتقام گیری از خود نشان نمی دهند. در همین يك کار به ظاهر كوچك پیامبر اکرم ﷺ دقت کنید که به دستۀ شمشیرش نوشته است تا به خودش یادآوری کند اینك که به قدرت رسیده و تشکیل حکومت داده ای و شمشیر به دست گشته ای و می توانی انتقام بگیری از کسانی که زجر و شکنجه های جسمی و روحی به تو داده اند، عبا برگردنت پیچیده و روی زمین کشیده اند و خاکستر بر سرت ریخته اند در گذر و تو این کار را نکن و انتقام از آنها نگیر و این شمشیر را فقط برای گردن دشمنان دین خدا نگه دار. بلکه زجر دهندگان به شخص خودت را مورد مهر و نوازش قرار بده و بدر رفتاری آنها را با خوش رفتاری خودت جبران کن.

آخرین وصایای اعتقادی و اخلاقی رسول اکرم ﷺ

رسول گرامی اسلام که درورد خدا بر او و خاندان پاکش باد پس از بازگشت از حَجَّةُ الْوِدَاع بیمار شد و در بستر بیماری افتاد. در روزهای آخرگاه بیهوش می شد و گاهی به هوش می آمد. در این هنگام صدای گریه ای به گوشش رسید و عَلیّ آن را پرسید. گفتند: مردم، از مهاجرین و انصار و مرد و زن، در مسجد جمع شده اند و به خاطر نگرانی از حال شما می گریند. فرمود: بلندم کنید و به مسجد ببرید تا من آن ها را ببینم و آن ها هم مرا ببینند. امیر المؤمنین (علیه السلام) از يك طرف و فَضَّل بن عَبَّاس از طرف دیگر بلندش کردند. توانایی ایستادن روی پا نداشت؛ تکیه به امیر المؤمنین (علیه السلام) و فَضَّل بن عَبَّاس داد و پاها بر زمین کشیده می شد. در حالی که شَمَدی بر خود پیچیده و دستمالی به سر بسته بود، وارد مسجد شد. تا مردم آن حضرت را به این حال دیدند صدای ضَجّه و ناله از مرد و زن برخاست. کمکش کردند تا روی پلّه منبر نشست و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: می بینم برای رفتن من نگرانید. در دنیا چه کسی مانده است که



من بمانم؟ پس از سخنانی فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمْ؛

ای مردم، من برای شما فرط هستم».

«وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْخَوْضِ؛

شما بعد از من می‌آیید و کنار حوض [کوثر] بر من وارد می‌شوید».

«أَلَا وَإِنِّي سَأَلُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَأَنْظِرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؛

توجه کنید! من درباره ثقلین [دو یادگاری که از خود باقی گذاشته‌ام] شما را مورد پرسش قرار خواهم داد که حق مرا درباره آن دو چگونه رعایت کرده‌اید؟».

«أَلَا وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُهُمَا فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَفَرَّقُوا وَلَا تَقْصِرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ؛

آگاه باشید! من این دو را در میان شما باقی گذاشتم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت خودم، از آن‌ها جلونیفتید که بی‌رهبر می‌مانید و پراکنده می‌شوید. از آن‌ها هم عقب نمانید که راه را گم می‌کنید و هلاک می‌گردید. به آن‌ها چیزی یاد ندهید که آنها داناتر از شما هستند».

«أَيُّهَا النَّاسُ لَا أَلْفَيْتُكُمْ بَعْدِي تَرْجِعُونَ كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ؛

ای مردم! پس از من به حال کفر برنگردید [زیرا اگر چنین شود، باریگر] به جان هم بیفتید و گردن یکدیگر را بزنید».

«الْأَوَّانَ عَلَىٰ بَنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي يُفَاتِلُ بَعْدِي عَلَىٰ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَىٰ تَنْزِيلِهِ»^۱

آگاه باشید! علی بن ابیطالب برادر من و وصی من است. او بعد از من برای تأویل قرآن خواهد جنگید آن گونه که من در راه تنزیل آن جنگیدم.

(پیامبر اکرم با کافران جنگید تا اثبات کند که این قرآن از جانب خدا بر او نازل شده است. اما علی بن ابیطالب با مسلمانان یاغی جنگید تا اثبات کند که آیات مربوط به «ولایت» درباره او نازل شده است).

در پایان سخنانش از باب موعظه فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يُصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ»

ای گروه‌های مردم، بدانید تنها چیزی که بین خدا و انسان وسیله جلب خیر و دفع شر می‌شود، عمل به دین خداست.

«أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدْعِي مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَنَّى مُتَمَنَّيٌّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ»

ای مردم! هیچ ادعا کننده‌ای ادعا نکند و هیچ آرزو کننده‌ای آرزو نکند [ادعا و آرزوی بی‌اساس ثمربخش نیست] قسم به کسی که مرا به حق مبعوث به نبوت کرده است، چیزی جز عمل توأم با رحمت نجات‌بخش انسان نخواهد بود.

آن‌گاه برای تأکید بر این حقیقت فرمود:

«وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ»

من هم اگر نافرمانی کنم سقوط می‌کنم.



مجدداً برای تأکید و تثبیت سخن، خدا را شاهد گرفت و فرمود:

«اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ»^۱

خدایا! شاهد باش که من [پیام تو را به مردم] رساندم».

آنگاه برای نشان دادن بزرگی گناه تضييع «حَقُّ النَّاسِ» و سنگینی کیفر آن

در روز جزا فرمود:

«إِنَّ بَنِي عَزَّوَجَلَّ حَكَمَ وَأَقْسَمَ أَنْ لَا يَجُوزَهُ ظُلْمٌ ظَالِمٍ فَنَاشَدْتُكُمْ
بِاللهِ أَيُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ كَانَتْ لَهُ قَبْلَ مُحَمَّدٍ مُظْلِمَةٌ إِلَّا قَامَ فَلْيَقْتَصَّ
مِنْهُ فَإِلْقَاصُ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْقِصَاصِ فِي دَارِ
الْآخِرَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ؛

خدای من حکم کرده و قسم یاد کرده که ظلم ظالمی را
بی مجازات نگذارد. اینک من شما را به خدا قسم می‌دهم که
هر کدام از شما حق ادا نشده‌ای بردم محمد [اعم از حق مالی
یا بدنی] دارد، هم اکنون برخیزد و از او قصاص کند؛ چرا که
قصاص در دنیا نزد من محبوب‌تر از قصاص در آخرت در حضور
فرشتگان و پیامبران است».

ماجرای عبرت‌آموز قصاص

در این هنگام، ناگهان مردی به نام سواده بن قیس از دورترین نقاط مسجد
برخاست و گفت: یا رسول الله! اینک که ما را قسم دادید عرض می‌کنم: من يك
حق بدنی بر شما دارم؛ می‌خواهم قصاص کنم! مردم از شنیدن این حرف با
تعجب و حیرت توأم با خشم و غضب به آن نقطه از مسجد چشم دوختند و
گردن کشیدند که این کیست و این چه حرفی است؟

۱. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۶۷.

رسول خدا ﷺ فرمود: آن حق کدام است؟ گفت: روزی که شما از طائف می آمدید و سوار بر ناقه بودید و عصای ممشوق (نام عصای سفری پیامبر اکرم ﷺ بود) در دست داشتید، عصا را بلند کردید که به مرکب بزنید، به سینه من خورد؛ اکنون می خواهم قصاص کنم.

رسول اکرم ﷺ صدا زدند: بلال! برو از فاطمه آن عصا را بگیر و بیاور. بلال گریه کنان از مسجد برخاست و در خانه فاطمه ﷺ رفت و عصا را خواست. فاطمه ﷺ گفت: پدرم الآن چه نیازی به عصای سفری خود دارد؟ بلال گفت: مگر شما خبر ندارید پدرتان دارد با مردم وداع می کند و از آن ها خواسته است که اگر کسی حقّی بر او دارد برخیزد و قصاص کند. فاطمه ﷺ ناله کنان عصا را به بلال داد. رسول اکرم ﷺ عصا را گرفت و فرمود: کجایی ای مرد محترم؟ بیا و قصاص کن. سواده از جای خود حرکت کرد و جلو آمد و گفت: یا رسول الله! آن روز که چوبدستی شما به سینه ام خورد، سینه من برهنه بود. سینه تان را برهنه کنید!

حال، مردم متحیرانه نگاه می کنند که این مرد چه می خواهد بکند! رسول اکرم ﷺ سینه اش را برهنه کرد. مرد گفت: اجازه می دهی یا رسول الله! که من لبه های روی سینه ات بگذارم و آن را ببوسم؟ رسول اکرم ﷺ اجازه داد. مرد که تمام همّش بر این بود که تماسی با بدن پیامبر اکرم ﷺ داشته باشد، از این طریق وارد شد و لب های خود را روی سینه نورانی پیامبر اکرم ﷺ گذاشت و گفت: خدایا! من از آتش جهنّم به سینه پیامبرت پناه آورده ام. رسول خدا ﷺ فرمود: ای سواده! عفو می کنی یا قصاص؟ گفت: ای مولا وای آقای من! من به هدفم رسیدم و سینه ات را بوسیدم. فرمود:

«اللَّهُمَّ اغْفُ عَن سَوَادَةَ بْنِ قَيْسٍ كَمَا عَفَا عَن نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ!»

«خدایا! سواده بن قیس را عفو کن، همان طور که او پیامبر

تو محمد را عفو کرد».

آخرین سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام

مجلس وداع با امت به پایان رسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به منزل آمد و بستری شد و دیگر از بستر برخاست. در ساعت آخر عمرش فرمود: همه از اتاق بیرون بروند. اصحاب و همسرانش همه از اتاق خارج شدند. فرمود: تنها فاطمه و علی و فرزندان شان بمانند. آمدند و کنار بسترش نشستند. در آن حال دست فاطمه علیها السلام را گرفت و روی سینه اش گذاشت. با دست دیگرش دست علی علیه السلام را گرفت و روی سینه اش گذاشت. خواست حرف بزند، گریه مجالش نداد و لحظاتی سکوت کرد. عزیزانش سخت گریستند. پس از این که اندکی آرام شد، دست فاطمه را گرفت و در دست علی گذاشت و فرمود: علی! این امانت خدا و رسول خداست که به دستت می سپارم. حسن و حسین علیهما السلام آمدند و خودشان را روی سینه جد محبوبشان انداختند. امیرالمؤمنین علیه السلام خواست آن ها را از روی سینه پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال احتضار بود بردارد (سینه محتضر باید سبک باشد). فرمود: نه، علی جان! بگذار روی سینه ام باشند تا آن ها مرا ببینند و ببوسند و من آن ها را ببویم و ببوسم.^۲

به این جمله از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز توجه فرمایید:

«مَعَاشِرَ أَصْحَابِي أَوْصِيكُمْ بِالْآخِرَةِ وَلَسْتُ أَوْصِيكُمْ بِالْأُتُنْيَا؛

ای گروه های اصحاب! من شما را به آخرت توصیه می کنم،

درباره دنیا به شما سفارشی ندارم [که بگویم دنیا یادتان نرود

و از خواب و خوراک و پوشاک و مسکن غفلت نکنید].».

۱. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۵۰۸.

۲. همان، ج ۲۲، ص ۴۸۴، شماره ۳۱ و صفحه ۵۱۰، ذیل شماره ۹.

«فَاتَّكُمْ بِهَا مُسْتَوْصُونَ»

شما خودتان سفارش شده به دنیا هستید».

حالا که ما سفارش نکرده ایم اینقدر طغیان می کنید و برای رسیدن به آن سر و دست می شکنید! وای، اگر سفارش کرده بودیم، آنوقت دیگر چه ها می کردید. آری؛ دنیا طلبی نیاز به سفارش ندارد. آنچه که به شدت نیاز به سفارش دارد «آخرت طلبی» است.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرموده است:

«إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ؛

ترسناک ترین چیزی که من بر شما می ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز».

«فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛

پیروی از هوای نفس، آدمی را از راه حق باز می دارد و آرزوی دراز، آخرت را از یاد انسان می برد».

پس انبیاء علیهم السلام علیرغم روشن فکر مآبانی که یکسره، داد دنیا می زنند تمام کارشان «آخرت طلبی» و «آخرت گرایی» است. آنها می خواهند انسان را به آخرت متوجه سازند و با تعلیماتشان مایه ای در جان بشر ایجاد کنند که با این مایه بتواند در عالم پس از مرگ از زندگی مرقه جاودانه برخوردار گردد.

آخرت آباد از دنیای آباد

این نکته را هم باید دقیقاً متوجه بود که انبیا هرگز دنیا را تخریب نمی کنند، بلکه آبادش می سازند؛ برای اینکه آنها دنیا را پُل و معبری برای رسیدن به آخرت



می دانند و طبیعی است کسی که می خواهد به جایی برود باید گذرگاه و معبرش را هم به قدر لازم و کافی آباد کند وگرنه به مقصد نمی رسد.

کدام عاقلی پل سرباهش را خراب می کند در صورتی که می خواهد به آن طرف پل برسد؟! خدا می خواهد انسان را به آخرت برساند دنیا را پل قرار داده و خواسته که آبادش کنید:

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا؛

اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذار کرد﴾.

و حضرت مسیح علیه السلام فرموده است:

«الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا؛^۲

دنیا پُل است، از آن عبور کنید و [بیش از حد] آبادش نکنید».

شما در آبادسازی دنیا افراط می کنید تا آنجا که آخرت، یعنی مقصد نهایی سیر را تخریب می نمایید.

بهتر از سخن خدا که نمی شود سخنی گفت. حال بشنوید که حق تعالی چه می گوید:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا؛^۳

در آنچه که خدا [در دنیا] به تو داده است، خانه آخرت را بطلب [و به دست آور] و نصیب خود را از دنیا فراموش نکن﴾.

۱. سوره هود، آیه ۶۱.

۲. المحجّة البيضاء، ج ۶، ص ۱۲.

۳. سوره قصص، آیه ۷۷.

بهره و نصیب شما از این دنیا چیست؟ خوب خوردن و خوب پوشیدن و مرکب و مسکن زیبا به دست آوردن است؟! نه، اینها که بهره شما نیست. هرچه خوب بخورید و خوب بپوشید تحویل بدن داده‌اید و بدن هم عاقبت، تحویل کرم‌های زیر خاک داده خواهد شد. خودتان، روح و جانتان هستید! از این دنیا و اموال دنیا بهره جانتان را بگیرید و همراهتان به عالم پس از مرگ ببرید.

«إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ!»

همانا بهره تو از دنیایت همان است که با آن، خانه قبرت را صالح و آباد گردانی.

شدت و ملایمت رفتار رسول اکرم ﷺ

یهودیان قومی بودند که در بینشان هم عالم بود هم عارف بود و هم منتظر فرج. ولی وقتی رسول اکرم ﷺ آمد و دیدند اگر بخواهند تسلیم او شوند باید دست از منافع مادی خود بردارند و آن هم مشکل است، تسلیم نشدند و جدّاً با پیغمبر اکرم ﷺ به مقابله برخاستند و مبارزه کردند و دشواری‌های زیادی برای مسلمانان بوجود آوردند. پیغمبر اکرم ﷺ از جانب خدا مأمور بود با آنها مدارا کند. آنها با مسلمین پیمان صلح، پیمان حمایت نکردن از دشمن و پیمان عدم تعرض بستند و سپس پیمان خود را شکستند و بارها این ماجرای بستن پیمان و شکستن آن تکرار شد؛ چنان که آیه شریفه می‌فرماید:

«الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ»^۱

کسانی که با آنها پیمان بستی و آنها هر بار عهد خود را

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. سوره انفال، آیه ۵۶.



می‌شکنند و [در حفظ عهد] رعایت تقوی نمی‌کنند».

آنها در واقع اصول انسانیت را رعایت نمی‌کردند؛ زیرا مسأله وفای به عهد و پیمان، تنها یک وظیفه اسلامی نیست؛ بلکه وظیفه‌ای انسانی و مقتضای اصل شرافت و کرامت آدمی است. مردمی که به عهد و پیمان خود وفادار نیستند، در حقیقت انسان نیستند.

این مدارای با یهود ادامه یافت تا اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمور شد که شدت عمل نشان دهد و با روش حادّ و تندى با آنان برخورد کند. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از آنها به نام طایفه «بنی قینقاع» را از مدینه بیرون کرد و فرمود: اموالتان را هم ببرید و دیگر حقّ ماندن در این جا ندارید. پس از مدّتی، طایفه «بنی نضیر» را هم بیرون کرد. منتها نگذاشت که همه اموالشان را ببرند، بلکه فرمود، هر کس حقّ دارد به قدریک بارشتر ببرد. طایفه «بنی قریظه» سرسختی بیشتری می‌کردند. دستور داده شد که این طایفه نه حقّ بردن اموال را دارند نه خودشان می‌توانند از شهر بیرون بروند؛ بلکه محکوم به قتل هستند. آیه شریفه هم می‌فرماید:

﴿فَمَا تَتَّقُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ!﴾

وقتی در میدان جنگ به آنها دست یافتی، چنان ضربه‌ای به آنها بزن که گروه‌های پشت سرشان عبرت بگیرند، شاید به خود بیایند و متنبّه شوند».

کسانی منتظر بودند تا ببینند اینها چه می‌کنند و چه طور پیش می‌برند. اگر اینها پیش رفتند، آنها هم از جوانب مختلف حمله کنند. از این رو، دستور رسید که چنان با آنها با شدت عمل رفتار کن که موجب «تشرید» دیگران شود. «تشرید» یعنی تارو مار شدن. خدا فرمود: کاری کن که دشمنان انسجام و اتحاد

خود را از دست بدهند و متفرّق شوند و مجال اینکه با هم بنشینند و تصمیم بگیرند نداشته باشند و بدانند که قدرت اسلام آن چنان زیاد است که آنها نمی‌توانند در مقابلش بایستند و ریشه‌شان را برکنند.

در بعضی از اذهان عادی، این نحوه‌ی شدّت عمل رسول خدا ﷺ سؤال برانگیز می‌شود. این افراد می‌گویند: دین اسلام که دین رحمت و رأفت است و خداوند «أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ» است و پیغمبر ﷺ هم «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ است، پس چگونه است که او گاهی با این شدّت و تندی با انسان خطاکار برخورد می‌کند؟ مثلاً در مورد زناکار در آیه دوم سوره نور بطور صریح می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ؛

مرد و زن زناکار را به هریک صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، در دین الهی در حق آنان ترحم نکنید.﴾

﴿وَلَيْسَ هَذَا بِنَجْمٍ طَائِفَةٍ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ؛^۲

و باید جمعی از مؤمنان حاضر باشند و کیفر آنها را مشاهده کنند.﴾

نباید درباره‌ی آنها رأفت به خرج داد، در اجرای دین خدا سستی نکنید. اگر شما به خدا و قیامت ایمان دارید، در این مورد رأفت نکنید که این جا رأفت خلاف ایمان است. زیرا اگر در اجرای احکام دین خدا سستی کنید، دین که مایه‌ی حیات ابدی انسان‌هاست از بین می‌رود.

۱. الشَّيْخُ الطَّوْسِيُّ، مصباح المتهجّد، ص ۳۰۹؛ سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. سوره نور، آیه ۲.



قرآن، دربارهٔ کیفر محارب، در سورهٔ مائده دستور شدیدی داده است. مُحارب کسی است که اسلحه به روی مردم بکشد و با ایجاد رعب و وحشت در مردم امنیت را از بین ببرد. چنین آدمی محارب خدا و رسول صلی الله علیه و آله معرفی شده است. یعنی کسی است که به جنگ خدا و رسول صلی الله علیه و آله رفته و کیفرش سنگین است:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾

کیفر آنان که با خدا و رسولش به جنگ برمی‌خیزند و روی زمین دست به فساد می‌زنند این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست راست و پای چپ آنها بریده شود [از هر کدام چهار انگشت] و یا از سرزمین خود تبعید گردند [البته با تعیین حاکم شرعی و با رعایت تناسب جرم].

این دستور صریح قرآن است و علاوه بر این، قرآن می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱
این کیفر توأم با ذلّت و خواری، مربوط به دنیای آنهاست و عذاب عظیمشان در آخرت خواهد بود.

برای بعضی از ذهن‌ها این سؤال مطرح می‌شود که شدّت عمل در مورد این‌گونه افراد برای چیست؟ قرآن می‌فرماید: بله، ما با انسان با رأفت رفتار می‌کنیم و او را مورد تکریم قرار می‌دهیم. ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۲ ما برای «بنی

۱. سورهٔ مائده، آیه ۳۳.

۲. همان.

۳. سورهٔ اسراء، آیه ۷۰.

آدم «کرامت قائلیم؛ به شرط اینکه «بنی آدم» باشند. آدم زاده باشند. زیرا آدم ﷺ همین که «ترك اولایی» از او صادر شد، فوراً در مقام توبه برآمد که:

﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا!

ای خدای ما! ما به خود ستم کردیم﴾.

اما ابلیس وقتی نافرمانی کرد، به جای معذرت طلبی گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^۱؛ من از آدم بهترم [و سجده من در مقابل او خلاف حکمت است]...

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲

گفت: خدای من! چون تو مرا اغوا کردی، من هم روی زمین [بدی‌ها] را برای فرزندلن آدم می‌آرایم و همه آنها را اغوامی کنم﴾.

این فرق آدم با ابلیس است. حالا اگر اینها که روی دو پا راه می‌روند، آدم زاده هستند، توبه‌کار شوند و در مقابل حق خاضع گردند و مورد تکریم قرار گیرند و اگر از اتباع ابلیسند، محکوم به اعدامند. همان‌گونه که ابلیس محکوم به مطرودیت ابدی شد. قرآن آدم زاده‌ها را تکریم می‌کند:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۳
و ما فرزندلن آدم را گرامی داشتیم و آنها را بر مرکب‌های بری و بحری سوار کردیم و از انواع غذای پاکیزه آنها را روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بخشیدیم﴾.

۱. سوره اعراف، آیه ۲۳.

۲. همان، آیه ۱۲.

۳. سوره حجر، آیه ۳۹.

۴. سوره اسراء، آیه ۷۰.



حتی به رسول اکرم ﷺ اعلام می کند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۱﴾

ما تو را نفرستادیم مگر برای اینکه برای جهانیان رحمت
بخش باشی.﴾

و می فرماید:

﴿وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^۲﴾

تو دارای خلق و خوی بزرگی هستی.﴾

همچنین:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ

لَآتَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ^۳﴾

به لطف رحمت خدا با مردم نرمخو و ملایم شدی؛ اگر تندخو
و سخت دل بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند.﴾

حالا همان کسی که دستور رحمت را داده، دستور شدت را هم داده است.

ما در دعای افتتاح می خوانیم:

﴿وَأَيَقُنُ أُنْكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوَ وَالرَّحْمَةِ وَ

أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ التَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ^۴﴾

ای خدا! اعتقاد من درباره تو این است: آن جا که جای عفو
و رحمت است، «ارحم الراحمین» هستی و آن جا که جای
عقوبت و نقامت است، «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» هستی.﴾

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. سوره قلم، آیه ۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴. البلد الأمين والدرع الحصین، ص ۱۹۳.

پس قرآن نشان می دهد که خدا با انسان ها خیلی خوش رفتار و مهربان است:

﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ
رُبُّكُمْ عَلَيْكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾^۱

هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آمدند به
آنها بگو: سلام بر شما؛ پروردگارتان رحمت بر شما را بر خودش
لازم دانسته است.

در آنجا شدت عمل و این جا رأفت و مکرمت. قرآن می گوید: ما انسان ها را
تکریم می کنیم، اما جانورهای زیانبار را خیر.
ما از شما می پرسیم: اگر یک گروه سگ هار یا گرگ خونخوار یا مار و عقرب
و افعی به خانه و زندگی شما هجوم آوردند، شما چه می کنید؟ آیا با آنها با
ملایمت رفتار می کنید و آنها را نوازش می کنید؟ یا اینکه دستوراعدام می دهید و
می گوئید اینها در زندگی ما حق حیات ندارند؟

قرآن نیز به همین علت می گوید: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا شَرُّ الدَّوَابِّ﴾^۲ کافران
انسان نیستند، دابه اند؛ بلکه از دابه هم پست ترند. دابه یعنی جنبنده. همه
جنبنده ها که بد نیستند. گاو و گوسفند و آهو هم دابه اند، ولی نافعند. بعضی
دابه ها هم موزینند، اما «شَرُّ الدَّوَابِّ» (یعنی بدترین دابه ها) نیستند. گرگ
خونخوار، مار و عقرب و جَرَّار دابه موزینند؛ اما بدترین نیستند. برای اینکه اینها
فقط می توانند به جسم آدم صدمه بزنند. به روح آدم کاری ندارند. به حیات
ابدی انسان صدمه ای نمی زنند.



۱. سورة انعام، آیه ۵۴.

۲. سورة انفال، آیه ۵۵.

ولی ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و ضحاک‌ها، تنها به جسم انسان‌ها کار ندارند، بلکه حیات ابدی آنها را از بین می‌برند. دین را که مایه حیات ابدی انسان‌هاست مختل می‌کنند. آنها روی حقایق عالم پا گذاشته‌اند؛ کافریه ندای فطرت و کافریه ندای عقل و وجدانند. آنها کافریه قوانین عمومی خلقتند و غیر از اشباع غرایز و ارضای تمنیات شیطانی خود هیچ همی ندارند و در راه رسیدن به اینها، از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کنند. ملّت‌ها را به خاک و خون می‌کشند. خانواده‌ها را بی سروسامان می‌کنند. مال و جان و عرض مردم را به تباهی می‌کشند. این افراد همان‌هایی‌اند که در آیه بیست و دوم (سوره انفال) «صَمُّ بُكْمٍ» و بلکه بی عقل تعبیر شده‌اند:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾

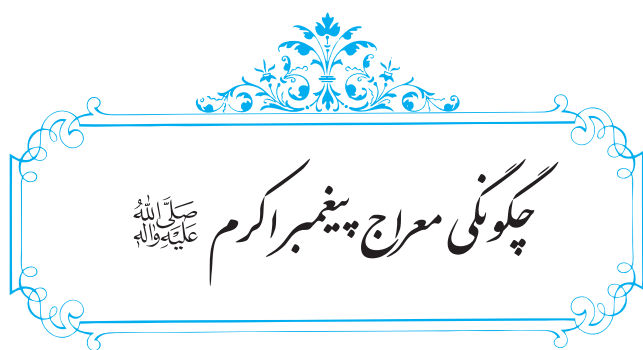
بدترین جنبندها نزد خدا [همین مردمی هستند که چنان حب دنیا و شهوات نفسانی شیطانی سراپای وجود آنها را فرا گرفته که عقلشان فلج شده و درک نمی‌کنند] کرو و کور و لالند. [نه حق را می‌بینند نه صدای حق را می‌شنوند و نه به زبان می‌آورند] که درک نمی‌کنند.

قرآن اوّل آنها را از جرگه انسان‌ها خارج می‌کند و بعد می‌گوید: ﴿فَإِمَّا تَثَفَفْتُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ﴾؛ با اینها (مردمی که شرالدوابند) به شدت رفتار کن. بدترین و زیانبارترین جانوران اینها هستند که به دین و ایمان مردم لطمه می‌زنند.

آنچه گفته شد بخشی از صفات انبیای عظام علیهم السلام بویژه صفات نبی مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله بود که به اجمال بیان گردید.

فصل هشتم

پیامبر اکرم ﷺ و مسند معراج



سفر آسمانی رسول اکرم ﷺ در دو مرحله

«معراج» همان سفر آسمانی پیامبر اکرم ﷺ است که از مسلمیات و از قطعیات است که آن حضرت سفر آسمانی داشته و به آسمان‌های هفتگانه سفر کرده تا به عرش اعلیٰ رفته است. منتهی در خصوصیات و چگونگی‌اش اختلاف نظرهایی هست که آیا یک بار بوده و یا دوبار و یا بیشتر و آیا در اوایل بعثت بوده یا در سال دهم یا در سال دوازدهم، در میان مفسران مورد اختلاف است اما اصل وقوع آن مسلم است که پیامبر اکرم ﷺ معراج و سفر آسمانی داشته است و این سفر آسمانی «دو مرحله» دارد.

یک مرحله‌اش در زمین بوده از «مکه تا مسجد الاقصی» و مرحله بعدی از «مسجد الاقصی تا آسمان‌ها» و به «مرحله اول» این سفر در همین آیه اول سوره اسراء اشاره شده و «مرحله دوم» آن در سوره نجم آمده است.

در سوره اسراء می فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى
الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

منزه است آن خدای که بنده خود را در شبی از مسجدالحرام
به سوی مسجدالاقصی اسراء کرده است.

«سیر» به معنی مسافرت است؛ مسافرت در شب یا در روز، اما «سراء» به
معنای مسافرت در شب است و کلمه «اسراء» به معنای سیر دادن در شب
است. یعنی کسی را در شب حرکت بدهند و از جایی به جای دیگری ببرند.
آیه نشان می دهد که خدا بنده خود را شبانه حرکت داده و از مسجدالحرام
که در مکه است به مسجدالاقصی که در فلسطین است و آن روز دورترین مسجد
نسبت به مسجدالحرام بوده است؛ آنگاه در وصف آن مسجد می فرماید:

﴿الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾

آنجا که ما اطراف و حول و حوش آن را پربرکت قرار داده ایم.

شاید از آن نظر که زادگاه و پرورشگاه بسیاری از انبیاء و پیامبران پیشین عليهم السلام
بوده است و خود آن مسجد به دستور جناب سلیمان پیغمبر بنا شده است و
قبله اول مسلمین هم بوده است. البته آنجا به نام های دیگر هم نامیده شده
است: «البيت المقدس» و «قدس».

حالا در آیه شریفه اسم مبارك رسول اکرم ﷺ ذکر نشده است، ولی از آن جهت
که ما موظفیم در بیان مجملات قرآن، به عترت و اهل بیت رسول ﷺ که «عدیل
قرآن» می باشند رجوع کنیم در این باب، روایات فراوان و متواتر و مفصل از ائمه



معصومین علیهم السلام رسیده که مراد از کلمه «عَبْدِهِ» که در آیه شریفه آمده است، وجود مبارک رسول الله الاعظم ﷺ می باشد که خدا او را در یک شب از «مسجد الحرام» تا «مسجد الاقصی» برده است. البته کلمه «أَسْرَى» در شب بودن این سیر را می رساند، ولی برای اینکه تأکیدی شده باشد و در یک شب بودن این سیر نشان داده شود کلمه «لَيْلًا» اضافه شده که:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾

یعنی این سیر شبانه در این مسافت دور و طولانی در ظرف مدت یک شب واقع شده است و همان طور که عرض شد، مرحله اول این سفر آسمانی که سیر زمینی بوده است در این سوره آمده و مراحل بعدی اش در سوره نجم ذکر شده است.

«عبودیت» اولین پله در تقرب الی الله

نکته ای که توجه به آن لازم است و قبلاً هم به آن اشاره شده اینکه خداوند حکیم اینجا که سخن از معراج پیامبر اکرم ﷺ به میان آورده است از آن حضرت تعبیر به «عَبْدِهِ» کرده و فرموده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾

منزه آن خدایی که عبد و بنده خود را به معراج برده است.

و فرموده: «أَسْرَى بِنَبِيِّهِ» یا «أَسْرَى بِرَسُولِهِ» که نبی یا رسولش را به معراج برده، بلکه «أَسْرَى بِعَبْدِهِ»؛ بنده اش را برده است و با این تعبیر اعلام کرده که اولین پله در نردبان ارتقاء و بالا رفتن به سوی عالم قرب خدا «عبودیت» است و بندگی کردن، چون او بنده بوده و تسلیم محض در حضور خدا بوده است بالا رفته و مراحل عالیّه نبوت و رسالت را طی کرده و سرانجام به مقام ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى در عرش اعلا رسیده است و با این نکته به ماتنّه

می دهد که شما هم که دنباله رو پیامبر هستید باید از رسول خدا ﷺ تأسی کنید و او را اسوه والگوی خود قرار دهید.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱

آری شما هم اگر بخواهید به مقامی از مقامات عالیّه قرب خدا در حدّ خودتان نائل شوید باید در مسیر عبودیت و بندگی حرکت کنید و تسلیم محض و مطیع فرمان خدا باشید.

گرتو خواهی خُری و دلّ زندگی بندگی کن، بندگی کن، بندگی

بعد می فرماید:

﴿لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾^۲

[ما عبد و بنده خود را بالا بردیم] تا [بخشی] از آیات و
نشانه های [علم و قدرت و حکمت] خود را به او بنمایانیم].

دیدن برای رسیدن به مقام «عین الیقین»

شاید برخی از جاهلان خیال کنند که خدا پیامبر را به آسمان برده که خودش را به اونشان دهد و او خدا را در آسمان و در عرش ببیند، غافل از اینکه خدا نه در احاطه زمان و مکان قرار می گیرد و نه با چشم سردیده می شود، آنچه که مُحاط زمان و مکان قرار می گیرد و با چشم سردیده می شود «جسم» است و دارای طول و عرض و عمق است و خدا منزّه از جسمانیات است و لذا خودش هم فرموده است من او را به آسمان بردم تا قسمتی از آیات و نشانه های علم و قدرت خودم را که در عالم بالا هست نشانش بدهم، چون دیدن همین آیات است که شهود باطنی هرانسانی را تقویت می کند و او را به عالم قرب خدا نزدیک ترمی سازد هر

۱. سورة احزاب، آیه ۲۱.

۲. سورة اسراء، آیه ۱.



چند رسول اکرم ﷺ به اذن خدا احاطه علمی به آن آیات الهیه داشته است، ولی دیدن با چشم سر بر مرتبه یقین هر انسانی می افزاید و او را از مرتبه «علم الیقین» به مرتبه «عین الیقین» می رساند. چنان که حضرت ابراهیم علیهِ السلام به نقل قرآن کریم به خدا عرض کرد:

﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾^۱

خدایا! نشانم بده که مردگان را چگونه زنده می کنی؟

﴿قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَال بَلَىٰ وَلَكِنْ لَّيَطْمِئَنَّ قُلُوبُ﴾^۲

[خدا] فرمود: آیا تو ایمان نیاورده ای [به اینکه من مرده ها را زنده می کنم؟ ابراهیم علیهِ السلام] عرض کرد: آری [می دانم و ایمان دارم که تو مرده ها را زنده می کنی] ولی می خواهم اطمینان قلبی پیدا کنم.

من هیچ شک و تردیدی در این مطلب ندارم، من مرده بوده ام و تو زنده ام کرده ای، بعد مرا می میرانی و بار دیگر زنده ام می کنی و ایمان کامل به این حقیقت دارم، ولی می خواهم کیفیت و چگونگی زنده کردن مرده ها را با چشم سرم ببینم تا ایمانم به مرتبه اطمینان و آرامش قلبی برسد که دیدن با چشم سر، اثر خاص به خود را دارد ولذا دستور از جانب خدا رسید که چهار نوع از مرغان از قبیل خروس و کبوتر و... را بگیر و آنها را ذبح کن و گوشت های آنها را پس از قطعه قطعه کردن با هم مخلوط کن و بعد هر قسمتی از آن گوشت مخلوط را بر سر کوهی بگذار و سپس آنها را به اسمشان صدا بزن و بگوای خروس! بیا، ای کبوتر! بیا و... و ببین که چگونه آنها زنده می شوند و به صورت اولشان شتابان به سوی

۱. سورة بقره، آیه ۲۶۰.

۲. همان.

تومی آیند و توبا این عمل، صحنه رستاخیز و چگونگی زنده شدن مرده ها را با چشم مشاهده می نمایم.

ابراهیم علیه السلام طبق دستور عمل کرد و با کمال تعجب دید، اجزای متلاشی شده و درهم آمیخته مرغان از نقاط مختلف جمع شده و زنده شدند و با شتاب به سوی او آمدند و خداوند حکیم با این جریان، ایمان علمی و عقلی ابراهیم علیه السلام را به مرتبه اطمینان و آرامش قلبی از طریق «شهود عینی و مشاهده حسی» رسانده است. اینجا هم خداوند حکیم، رسول گرامی صلی الله علیه و آله خود را به آسمان برده است تا آیات آسمانی خود را از طریق شهود عینی و مشاهده حسی به آن حضرت ارائه نماید و طبعاً بر مرتبه اطمینان و آرامش قلبی اش بیفزاید.

آیا رسول الله هم سیر کمالی دارد؟

تذکر و یادآوری این نکته هم در آیه شریفه **«لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»**؛ خالی از تناسب نیست که کلمه «مِنْ» برای تبعیض است و دلالت بر این دارد که خدا بخشی از آیات آسمانی خود را از طریق شهود حسی به رسول مکرم خویش ارائه فرموده است نه همه آنها را که خارج از حد احصاء است و قهراً در احاطه حس ظاهر قرار نمی گیرد. حال اینجا این سؤال ممکن است طرح شود که آیا پیغمبر هم در مسیر تکامل قرار می گیرد، یعنی او هم ممکن است از حیث کمالات عالیۀ روحی و معنوی، کمبودها و نیازهایی داشته باشد و لازم باشد از خارج از خود استکمال نماید تا بر کمالاتش افزوده شود؟

در جواب عرض می شود: آری، پیغمبر هم بطور مسلم، مخلوق است و آفریده حضرت خالق سبحان و مخلوق است، ذاتا نیازمند به خالق است و استغناء مخلوق از خالق اصلاً متصور و معقول نمی باشد؛ مخلوق به هر مرتبه از کمال که برسد، باز نسبت به خالق خود در حد نقص و کمبود است و دست نیازش به



سوی او باز است. این منشور آسمانی حضرت ربّ العالمین است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۱﴾

ای مردم! [از اولین فرد آدمیان که پیغمبر است گرفته تا آخر] شما همگی فقیران و نیازمندان به الله [خالق خود] هستید و تنها الله است که ذاتاً غنی و بی نیاز است و نعمت بخش به همه نیازمندان است.﴾

پیغمبر اکرم ﷺ هم در رأس «فُقَرَاءِ إِلَى اللَّهِ» قرار گرفته و پیش از همه و بیش از همه دست‌گذاری‌اش به سوی خدایش باز است بلکه کشکول‌گذاری‌ او از کشکول‌گذاری همه مخلوقات خدا جادادتر است و هر چه از خدا بگیرد باز کمبود دارد و از خدا می‌خواهد که بدهد، چه آنکه خدا خودش به رسولش فرموده است:

﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا^۲﴾

بگوای خدای من! بر علمم بیفز.﴾

یعنی ای پیامبر! وای رسول من! برای همیشه از من بخواه تا بر علمت بیفزایم. بنابراین پیامبر اکرم ﷺ علی الدوام در حال استکمال از خدا می‌باشد و خدا هم علی الدوام در حال افزودن بر کمال آن حضرت است، از این سو «استفاضه» پایان‌ناپذیر است و از آن سونیز «افاضه» پایان‌ناپذیر است. خدا در وصف حال بهشتیان فرموده است:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ^۳﴾

آنها هر چه بخواهند در بهشت برایشان موجود است و در نزد ما نیز افزودن بر خواسته‌های آنها مقرر است.﴾

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۳. سوره ق، آیه ۳۵.

افزایش درجات و مقامات عالیه رسول الله ﷺ

حاصل اینکه پیغمبر اکرم ﷺ نیز در مسیر تکامل قرار گرفته است و برای همیشه از جانب خدا بر مقامات راقیه^۱ و کمالات عالیه اش افزوده می شود، در قرآن کریم می خوانیم:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۲﴾

یقیناً خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می فرستند، حال ای کسانی که ایمان آورده اید شما هم بر او صلوات و سلام بفرستید.

از این آیه شریفه هم استفاده می شود که علی الدوام رحمت و برکات خدا هم از طریق صلوات ذات اقدس خودش و هم از طریق صلوات فرشتگانش و هم از طریق صلوات و سلام بندگان مؤمنش به سوی وجود مبارک رسول الله ﷺ نازل می شود و قهراً بر درجات و مقامات عالیه آن حضرت افزوده می گردد.

در تشهد نماز هم به ما دستور مستحبی داده شده که بعد از صلوات بگوییم: «وَأَرْفَعُ دَرَجَتَهُ» یعنی از خدا رفعت درجه آن حضرت را بخواهیم و اگر ارتقاء درجه برای آن جناب امکان نداشت، دستور این دعاها و این صلوات ها، بی جا و بی اثر می شد و بطور مسلم چنین نیست و خدا منزّه از این است که دستوری بی جا و بی اثر داده باشد و علاوه بر این، اعمال و عباداتی که خود رسول اکرم ﷺ در طول عمر شریفش انجام داده است، بدون شك و تردید بر درجات فُرش نسبت به خدا افزوده است و او يك عبادت در پیشگاه خدا انجام داده است که تا روز قیامت و

۱. بالا رفته.

۲. سورة احزاب، آیه ۵۶.



بلکه الی الابد تا خدا خدایی دارد، آثار و برکات آن يك عبادت، شامل حال آن وجود اقدس می‌گردد و بر درجات قُربش نسبت به خدا می‌افزاید و آن عبادت خاص و ممتاز او، امر هدایتِ ابناء بشر به سوی خداست که تا روز قیامت هر چه از اولاد آدم می‌آیند و از پرتو نور هدایت او روشن گشته با خدا ارتباط پیدا می‌کنند و خدا را عبادت می‌کنند، به میزان عبادات همه آنان، درجات قرب رسول اکرم ﷺ بالا می‌رود و در واقع آن حضرت از آثار و برکات يك عبادت خود که همان هدایت بشر بوده است برخوردار می‌گردد مثل اینکه کسی مسجدی بنا می‌کند یا مؤسسه خیریه‌ای تأسیس می‌نماید و از دنیا می‌رود و آن مسجد و آن مؤسسه تا صدها سال باقی می‌ماند و هزاران نفر در آن مسجد عبادت می‌کنند و در آن مؤسسه کارهای خیر انجام می‌دهند، بانی آن مسجد و آن مؤسسه در ثواب اعمال آن هزاران نفر شریک خواهد بود و در واقع آن بانی، ثواب يك کار و يك عمل خود را می‌برد که همان بناء آن مسجد و تأسیس آن مؤسسه است.

رسول اکرم ﷺ نیز که بانی بناء هدایت و مؤسس اساس عبادت و خداشناسی و خداپرستی است به تعداد همه هدایت یافتگان و خداشناسان و خداپرستان، در عالم تقرب به خدا بالا می‌رود.

حال در آیه مورد بحث از سوره اسراء که اشاره‌ای به معراج و سفر آسمانی پیامبر اکرم ﷺ دارد می‌فرماید: ﴿لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾؛ ما پیامبر را به آسمان بردیم تا بخشی از آیات و نشانه‌های خود را به او ارائه دهیم.

در سوره نجم هم که باز مربوط به «معراج» است می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾

او [پیامبر در عالم بالا] به یقین بخشی از آیات و نشانه‌های

بزرگ خدایش را دید.

در هر دو آیه با کلمه «مِنْ» که دال بر تبعیض است آمده و نشان می‌دهد که پیامبر اکرم ﷺ در معراج، برخی از آیات آسمانی را با چشم سرور و رؤیت حسی مشاهده فرموده است نه همه آنها را که فوق احصاء است و در احاطه حس ظاهر قرار نمی‌گیرد و در هر دو سوره هم از رسول اکرم ﷺ با کلمه «عبد» تعبیر شده است. در سوره اسراء: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾؛ و در سوره نجم: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾؛

همان‌طور که قبلاً عرض شد، با این تعبیر اعلام می‌کند که اولین قدم در مسیر حرکت به سوی عالم بالا و تقرب به خدا «عبودیت» است و بندگی، پیامبر اکرم ﷺ چون عبد و بنده به معنای واقعی بوده است به آسمانش برده‌اند و مورد الطاف و عنایات خاصه قرارش داده‌اند اینک شما هم که ادعای پیروی از او را دارید، اگر می‌خواهید به مقامی از مقامات تقرب به خدا نائل شوید، باید در مسیر عبودیت و بندگی قدم بردارید. «بنده آن باشد که هر چه گویندش بکن، گوید به چشم». حلال و حرام خدا و بکن و نکن‌های خدا را رعایت کنید تا مورد لطف و عنایت خاص خدا قرار گیرید.

چگونگی معراج رسول اکرم ﷺ

جمله پایانی آیه هم می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

چه آنکه خدا، آری خدا شنوا و بیناست.

او، هم سخنان شما را می‌شنود و هم کردار شما را می‌بیند در صورتی که شما را لایق و شایسته برای تقرب به خودش تشخیص داد، دست شما را می‌گیرد و به عالم قرب خودش بالا می‌برد همان‌گونه که رسول گرامی اش ﷺ را چون عبد و بنده خود دید دستش را گرفت و بالایش برد.

حال اولین اشکالی که ممکن است در بعضی از اذهان راجع به معراج پیامبر اکرم ﷺ پیش بیاید این است که چگونه ممکن است يك فرد بشری در چهارده قرن پیش به آسمان رفته و برگشته باشد و حال آنکه در آن زمان هیچ وسیله‌ای برای سفر فضایی از قبیل هواپیما و موشک و قمر مصنوعی و... در اختیار بشر نبوده است.

جواب این اشکال و نظایر آن در همین کلمه «سبحان» که در اوّل سوره اسراء آمده نهفته است. «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ»؛ که نشان می‌دهد پیغمبر اکرم ﷺ خودش به آسمان نرفته است! بلکه بالا برنده داشته و قدرتمند دیگری که قدرتش فوق قدرت‌های بشری است او را بالا برده است و او خالق و آفریدگار جهان هستی است و از او در آیه شریفه تعبیر به «سبحان» شده که سُبَّوح است و قُدُّوس است و منزّه از هرگونه نقص و عجز است و «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است.

یعنی شما باید پیش از همه چیز خداوند سُبَّوح را بشناسید و با صفات کمال او که «حیات» و «علم» و «قدرت مطلقه» است آشنا بشوید، در این صورت است که تمام مشکلات اعتقادی شما حل می‌شود، مشکل اصلی اکثر مردمی که در مسائل اعتقادی دچار شک و تردید می‌شوند این است که در مسأله توحید و خداشناسی لنگی دارند و خدا را آنچنان که باید نشناخته‌اند تا چشم باز کرده‌اند، با عوامل طبیعی آشنا شده‌اند و تنها آنها را عامل مؤثر در تمام حقایق عالم می‌پندارند و حتّی مسائل اعتقادی را هم می‌خواهند با عوامل طبیعی توجیه و تأویل کنند از این‌رو در حلّ مشکل اعتقاد به معراج و سفر آسمانی پیامبر اکرم ﷺ در هزار و چهارصد سال پیش که هیچ اثری از وسایل طبیعی برای سفر فضایی در کار نبوده است گیر می‌کنند و همچنین در اعتقاد به اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیش از هزار سال است که به دنیا آمده و هم اکنون زنده و از چشم‌ها پنهان است و گذشت زمان نیز پیرش نمی‌کند دچار مشکل می‌شوند.

خلاصه اینکه منشأ تمام این اشکال تراشی‌ها و شبهه انگیزی‌ها «خدانشناسی» است و تا خدا با صفات کمالش شناخته نشود نه اعتقاد به نبوت و امامت خالی از شبهات تحقق می‌یابد و نه اعتقاد به معاد و برزخ و محشر در جان می‌نشیند و مورد باور قرار می‌گیرد و تعجب‌آور اینکه دیده می‌شود، بعضی از جوانان خوش عقیده و باایمان که علاقه به هدایت مردم دارند با افرادی که پایه توحید و خدانشناسی ایشان محکم نشده است به بحث در مسائل مربوط به معراج و غیبت امام زمان علیه السلام و معجزات انبیاء علیهم السلام و عالم برزخ و محشر می‌پردازند در حالی که بحث در اینگونه مطالب با آن دسته از افراد، اساساً بی‌جا و حتماً بی‌نتیجه خواهد بود زیرا ایمان و اعتقاد به این حقایق از متفرعات و پیامدهای ایمان به توحید و اعتقاد بوجود خداوند علیم و قدیر و حکیم است.

بخشی از مکالمات معراجیه

اینک به تناسب بحث در مسأله معراج چند جمله از مکالماتی که خدا در شب معراج در عرش اعلا با رسول گرامی خود صلی الله علیه و آله داشته است از باب موعظه عرض می‌شود:

«يَا أَحْمَدُ فَاحْذَرِ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَخْضَرُ أَحَبُّهُ وَإِذَا أُعْطِيَ شَيْئاً مِنَ الْحُلُوفِ وَالْحَامِضِ اغْتَرَبَهُ؛
ای احمد! بر حذر باش و مراقب، مبادا مانند بچه باشی که
وقتی چشمش به سبز و زرد بیفتد، دوستدار آن می‌شود و وقتی
چیزی از ترش و شیرین به او داده شود گول می‌خورد».

این بانگ بیدارباش است که باید در گوش ما مدعیان پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله طنین انداز گردد که هان نکند بچه صفت، دل به زرد و سفید از طلا

و نقره و اسکناس‌های سبز و زرد داده و مجذوب سفره‌های رنگین و مسکن و مرکب‌های عالی و پست و مقام‌های حسّاس ریاست بشوید و از خدا و از مقامات قُرب به خدا بی‌خبر مانده و از سعادت ابدی آخرت محروم گردید.

«يَا أَهْمَدُ عَلَيْكَ بِالْوَرَعِ فَإِنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الدِّينِ وَوَسْطُ الدِّينِ وَ
آخِرُ الدِّينِ إِنَّ الْوَرَعَ يُقَرِّبُ الْعَبْدَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى!»

ای احمد! بر تو باد که پیوسته ملازم با ورع و پرهیز از گناه باشی چه آنکه ورع، اوّل دین و وسط دین و آخر دین است و ورع است که آدمی را به خدا نزدیک می‌گرداند.

ملاحظه می‌فرمایید که خداوند حکیم در شب معراج به پیامبر اکرم ﷺ با خطاب‌های مکرّر یا احمد! دستور ملازمت با ورع و پرهیز از گناه، داده و ورع را تنها راه تقرب به خدا معرفی کرده که پرهیز از گناه آدمی را به خدا نزدیک می‌کند و قهراً ارتکاب گناه، آدمی را از خدا دور می‌سازد.

این را هم که همه می‌دانیم پیغمبر اکرم ﷺ معصوم است و هرگز ممکن نیست گناه به ساحت اقدس او راه بیابد، پس این دستور به پیغمبر در واقع دستور به امت پیغمبر است که با جدّ تمام، ملازم ورع باشند و باورشان بشود که دین خالی از ورع، دین نخواهد بود.

هر که با پاکدلان صبح و مسایی دارد	دلش از پرتو اسرار صفایی دارد
زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک	ای بس آلوده که پاکیزه ردایی دارد
سوی بتخانه مروپند بر همن مشنو	بت پرستی مکن این ملک خدایی دارد
هیزم سوخته شمع ره و منزل نشود	باید افروخت چراغی که ضیایی دارد
گهر وقت بدین خیرگی از دست مده	آخر این دُر گر انمایه بهایی دارد

فصل نہم

پیامبر اکرم ﷺ و مسئلہ ہجرت

چگونگی هجرت پیغمبر اکرم ﷺ

هجرت شبانه رسول اکرم ﷺ از مکه

ماه ربیع الاول، ماه هجرت پیامبر اکرم ﷺ است. رسول اکرم ﷺ بعد از بعثت، سیزده سال در مکه بود و دعوت به توحید می کرد. قهراً با مقاومت مشرکین مواجه می شد که خیلی سرسختانه مقاومت می کردند و از طرق گوناگون، موجبات ایذاء جسمی و روحی برای آن حضرت فراهم می آوردند و عاقبت تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند. از چهل قبیله، چهل مرد شمشیرزن انتخاب کردند تا پیامبر را به قتل برسانند و از اینکه خوش بین چهل قبیله پخش شده است، دیگر بنی هاشم نمی تواند با چهل قبیله دریفتد. این بود که شب اول ربیع الاول خانه پیامبر ﷺ را محاصره کردند تا نیمه شب به خانه اش بریزند و او را در میان بستر بکشند.

همان شب جبرئیل امین علیه السلام از جانب خدا بر پیامبر ﷺ نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که باید از مکه هجرت کنی و لذا آن حضرت به امر خدا شبانه از مکه بیرون رفت و در خارج شهر در دامنه کوهی پنهان شد.

ارادت و شجاعت بی نظیر امام علی علیه السلام

آن شب جبرئیل امین نازل شد و دستور هجرت از جانب خدا صادر گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور شد از خانه بیرون برود و برای اینکه مهاجمین نفهمند و تعقیبش نکنند علی علیه السلام را در بستر خود بخواباند.

آن حضرت این مطلب را با علی علیه السلام در میان گذاشت و از او نظرخواهی کرد، پیداست بستری که چهل شمشیر آخته و عریان آماده فرود آمدن بر آن است خوابیدن در آن، روی جریان عادی نتیجه ای جز قطعه قطعه شدن نخواهد داشت و لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خود علی علیه السلام خواست که در این مطلب اظهار نظر نماید. علی علیه السلام عرض کرد: اگر من در این بستر بخوابم شما به سلامت از خانه بیرون می روید؟ فرمود: آری. عرض کرد: بنابراین:

«رُوحِي لِرُوحِكَ الْفِدَاءَ وَنَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوَقَاءَ؛

روحم فدای وجود تو و جانم سپر بلای تو».

بعد امیر مؤمنان علیه السلام به سجده افتاد و شکر خدا کرد که چنین نعمتی نصیبش شده است. در روایت آمده که اولین سجده شکر در امت اسلامی سجده علی علیه السلام در شب هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. البته وقایع شب هجرت مفصل است و شرح آن مجال دیگری می طلبد.

مبدأ تاریخ هجری به دستور امام امیرالمؤمنین علیه السلام

مشرکین وقتی فهمیدند پیامبر صلی الله علیه و آله از شهر خارج شده دنبالش گشتند و پیدایش نکردند. آن رسول گرامی سه شبانه روز در میان غار پنهان بود و سپس با تفصیلی که در جای خود ذکر شده به سوی مدینه حرکت کرد و روز دوازدهم ربیع الاول به مدینه رسید.



اهل مدینه هم به سبب مبلغینی که رسول اکرم ﷺ به آنجا فرستاده بود، آماده برای پذیرایی آن حضرت بودند و لذا رسول اکرم ﷺ از همان روزاول که وارد مدینه شد، حکومت اسلامی را پایه‌گذاری کرد و مسلمانان همان روز را مبدأ تاریخ خود قرار دادند و اکنون تاریخ رسمی ما هجری است، یعنی ۱۳۸۸ سال شمسی و ۱۴۳۱ سال قمری از آن روز می‌گذرد.

عرب قبل از اسلام تاریخ روشنی نداشت، هر حادثه و واقعه مهمی که رخ می‌داد مثل زلزله، طوفان و جنگ، همان را «مبدأ تاریخ» قرار می‌دادند. مثل جریان «اصحاب فیل» که در قرآن آمده است. لشکری از طرف ابرهه - سلطان حبشه - به مکه آمدند تا کعبه را تخریب کنند. قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ
فِي تَضْلِيلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ
سِجِّيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ﴾!

سپاهیان ابرهه آمدند و گرفتار سنگباران مرغان ابابیل شدند و به هلاکت رسیدند. همان را «مبدأ تاریخ» قرار دادند، چون حادثه مهمی بود. نوشته‌اند که پیامبر اکرم ﷺ در همان سال که به «عام الفیل» مشهور است از مادر متولد شد. تاریخ به همین کیفیت بود تا زمان عمر که کشور اسلامی گسترش بیشتری پیدا کرده بود احساس کردند به تاریخ روشنی نیاز دارند.

استانداریمن به عمر نامه‌ای نوشت که از طرف شما فرمان یا حواله‌هایی می‌رسد که زمانش مبهم است و ما نمی‌فهمیم مربوط به چه زمانی است! اخیراً حواله‌ای با قید شعبان به ما رسیده و ما نفهمیدیم شعبان گذشته منظور است یا شعبان آینده، برای ما روشن کنید.

عمر هم با بزرگان مسلمین به مشورت نشست، آنگونه که علامه مجلسی نقل می‌کند در آن زمان در مجلس، هر زمان که از شاهزاده‌های ایرانی و استانداراهواز بود حضور داشت. او گفت: ما در ایران حسابی داریم که با آن محاسبات، تنظیم دفاتر و جمع و خرج اموال را انجام می‌دهیم و از این اشتباهات در امانیم. آن حساب ما این است که هرگاه یکی از فرزندان کسری به تخت سلطنت بنشینند ما آن روز و ماه و سال جلوس او را مبدأ قرار می‌دهیم و نامش را «ماهروز» می‌گذاریم و بر اساس آن تنظیم محاسبات می‌کنیم.

عمر هم این کار را پسندید و گفت: خوب است ما هم یکی از حوادث مربوط به پیامبر اکرم ﷺ را مبدأ تاریخمان قرار دهیم؛ حال آن حادثه میلاد رسول خدا ﷺ باشد یا مبعث و یا هجرت آن حضرت.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام که آنجا حضور داشت دستور داد «هجرت» مبدأ تاریخ قرار داده شود، بنابراین نقل به دستور امیرالمؤمنین علیه السلام «هجرت» مبدأ تاریخ مسلمانان شد.

روایتی هم نقل شده که اصلاً مبدأ تاریخ، قرار گرفتن «هجرت» از طریق وحی بر رسول اکرم ﷺ ابلاغ شد که جبرئیل گفت خدا فرموده است:

«تَدُوْرَحَى الْإِسْلَامَ بِمَهْجَرِكَ»^۱

آسیای اسلام باید بر محور هجرت تو بچرخد.

مزیت برجسته هجرت

به هر حال انتخاب «هجرت» برای مبدأ تاریخ امت اسلامی، خود يك ابتکار فوق العاده عظیم است، زیرا «میلاد» پیامبر اکرم ﷺ اگر چه روز بسیار مبارکی است و «بعثت» هم بدیهی است که ریشه اصلی همه تحولات و انقلابات

۱. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۵۰، با اندکی تفاوت.



اسلامی است ولی هجرت دارای خصوصیتی است که آن خصوصیت در میلاد و بعثت نیست و آن نعمت پیروزی و غلبه بر دشمنان حق و تشکیل «حکومت عدل الهی» است که بر اثر «هجرت» نصیب امت اسلامی شده است.

پیامبر اکرم ﷺ پس از بعثت سیزده سال در مکه بود ولی نتوانست تشکیل حکومت دهد و بر دشمنان حق پیروز گردد بلکه از جهات گوناگون مورد اذیت و آزار مشرکان بود تا جایی که تصمیم به قتلش گرفتند و از سایر قبایل عرب برای این کار کمک گرفته و چهل نفر انتخاب کردند تا خونش در میان قبایل لوٹ گردد و بنی هاشم نتوانند با آن همه قبایل در افتاده و خونخواهی نمایند و بنا بر این شد که آن چهل نفر در یک شب معین، به خانه اش ریخته و او را در بستر خواب بکشند و قاتلش شناخته نشود و آن شب معین، شب اول یا شب هشتم ماه ربیع الاول شد. آن چهل نفر شمشیر به دست از اول شب، خانه پیامبر را محاصره کردند تا آخر شب تصمیم خود را عملی سازند.

تاریخ هجری مایه افتخار امت اسلام

به هر حال از آن روز، مبدأ تاریخ ما هجرت رسول اکرم ﷺ مقرر شده که مایه افتخار ما امت اسلام است و تاریخ ما «هجری» است، یعنی ما به دنیا اعلام می‌کنیم که ما ملت مهاجر هستیم، چون پیامبر ما، مهاجر بوده است، ما هم مهاجریم. ما هجرت کرده‌ایم، از کجا به کجا؟ از محیط جهل به محیط علم، از کفر به ایمان، از شرک به توحید، از بت پرستی به خدا پرستی، از فسق و فجور و معصیت به تقوا و طهارت و فضیلت.

ما ملتی هستیم که چهارده قرن قبل، از محیط حیوانیت و جهالت و وحشیت بیرون آمده‌ایم و قدم به محیط علم و معرفت و انسانیت و آدمیت نهاده‌ایم. ما مدنی شده‌ایم، مدینه یعنی شهر و مدنی یعنی شهرنشین.

آنجایی که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند شهر است. پس مدینه یعنی مسکن انسان‌ها، قبل از اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کند، اسم مدینه «یثرب» بوده و بعد از هجرت آن حضرت به «مدینه النبی» مشهور شده یعنی «شهر پیغمبر».

مهاجر واقعی کیست؟

این گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرموده است:

«الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ الشُّوْءَ»^۱

مهاجر (واقعی) آن کسی است که از بدی‌ها و زشتی‌ها هجرت کند.

از اخلاق و اعمال زشت دوری گزیند، این «مهاجر» به معنای واقعی است، نه آن کسی که اسمش «مهاجر» باشد و تاریخش هجری و یا جسمش از این شهر به آن شهر هجرت کند؛ «مهاجر» آن کسی است که «روحش مهاجر» باشد و قلبش از عالم هوس بازی‌ها و شهوترانی‌ها کوچ کند و در مدینه فاضله تقوا و فضیلت مسکن گزیند و گرنه مردمی که دم به دم به هرزگی‌ها و هوسرانی‌ها نزدیک‌تر می‌شوند و هر روز راه و رسم تازه‌تری برای تحریک شهوات مرد و زن، پیر و جوان، وارد بازار زندگی می‌کنند و سازمان‌ها و مؤسسات عریض و طویلی که جز به دست آوردن پول فراوان و تأمین لذات حیوانی کاملتر هدفی ندارند سال به سال فراوانتر می‌شوند و منحرف ساختن جوانان بدبخت و آلوده کردن پسران و دختران مسلمان را به مسابقه گذاشته‌اند آیا این مردم «ملت هجری» هستند و از زشتی‌ها و بدی‌ها هجرت کرده‌اند یا خیر؟ اینان همانانند که قرآن درباره آنها فرموده است:

﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲

آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه از آنها هم گمراهنترند.

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

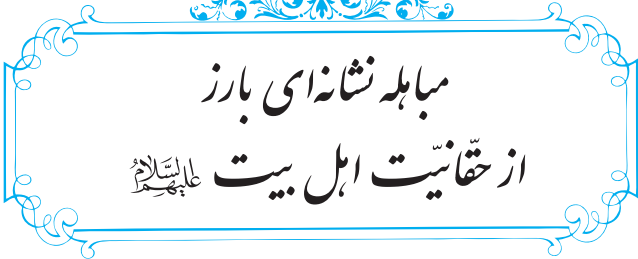


فصل دهم

پیامبر اکرم ﷺ و مسئلہ مباہلہ



مباهله نشانه‌ای بارز از حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام



معنای مباهله

«مباهله» به این معنی است که وقتی دو نفر یا دو گروه در یک مسئله مهم مذهبی با یکدیگر اختلاف نظر دارند، هر کدام از آنها برای خودش اقامه برهان و استدلال می‌کند تا مدّعی خودش را اثبات کند ولی دیگری آن را قبول نمی‌کند و تن زیر بار نمی‌دهد، از طرفی هم مسئله، بسیار مهم است و به پایه و اساس مذهب مربوط است و باید کاملاً روشن شود و لذا ناچار می‌شوند دست ابتهال و تضرّع به درگاه خدا بردارند و درباره یکدیگر نفرین کنند و بگویند: خدایا! هر کدام از ما که حرفش برخلاف حق است بلایی بر سر او فرود آور و نابودش کن. این کار در لغت عرب «مباهله» نامیده می‌شود یعنی نفرین دوطرفی، حال این چنین جریانی بین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌و... و نصاری نجران پیش آمد و شاید هم برای اولین بار در تاریخ اسلام بوده است.

نصارای نجران دو گروه بودند، گروهی حضرت عیسیٰ علیه السلام را «خدا» می دانستند و گروه دیگر او را «پسر خدا» می شناختند. در قرآن می خوانیم:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾^۱

کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است، مسلماً کافر شده اند.

در آیه دیگر می خوانیم:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۲

و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست.

نامه های مختصر و قاطع رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سلاطین عالم

بعد از فتح مکه که در سال هشتم هجرت واقع شد، شبه جزیره عربستان تحت سیطره حکومت اسلامی قرار گرفت و اسلام بر سایر قبائل جزیره العرب مُسیطر شد. در سال نهم هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خدا مأمور شد سلاطین و پادشاهان عالم و قبائل را به توحید دعوت کند و بندگان خدا را از بیماری شرك نجات بدهد و لذا آن حضرت نامه ها برای پادشاهان جهان و رؤسای قبائل نوشت و آنها را دعوت به توحید و پذیرش آیین اسلام نمود؛ از جمله نامه ای به خسرو پرویز پادشاه ایران، نامه ای به قیصر روم، نامه ای به سلطان حبشه و یمن ... نوشت و نامه ای هم به همین نصاری نجران نوشت و آنها را دعوت به توحید

۱. سوره مائده، آیه ۱۷.

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.



واسلام کرد. این نامه خیلی کوتاه و مختصر و در عین کوتاهی و اختصار، خیلی قاطع و محکم بود که بعد از حمد خدا:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ وَأَدْعُوكُمْ إِلَى وَلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ الْعِبَادِ فَإِنْ أَبَيْتُمْ فَلَا حِزْبَ فَإِنْ أَبَيْتُمْ فَقَدْ أَذْنُتْكُمْ بِحَرْبٍ وَالسَّلَامُ»^۱

من شما را دعوت می‌کنم که بنده خدا باشید نه بنده بندگان و شما را دعوت می‌کنم که تن به ولایت خدا بدهید نه ولایت بندگان. [حال اگر این دعوت مرا پذیرفتید و مُسلم شدید خدا را شاکرم که به وسیله من شما را موفق به پذیرش اسلام کرده است] و اگر استنکاف از اجابت دعوت من نمودید و مسلم نشدید باید جزیه را بپذیرید و اگر آن را هم نپذیرفتید در این صورت اعلام می‌کنم که با شما در جنگم والسلام».

نگرانی شدید بزرگ نصاری از دریافت نامه رسول خدا ﷺ

این نامه وقتی به دست بزرگ نصارا رسید، از قاطعیت آن وحشت کرد و بر خود لرزید، اطرافیانش را جمع کرد و با آنها به مشورت نشست. آنها گفتند: بهتر اینکه ما جمعی از دانشمندان خود را بفرستیم در مدینه با او صحبت کنند و از هدف اصلی اش آگاه شوند و لذا شصت نفر از بزرگان و دانشمندان خود را انتخاب کردند و با تشریفات به مدینه فرستادند. آنها پس از طی مراحل مقدّماتی از حضرت سؤال کردند آیا شما با ما از حیث اعتقادات اختلاف نظر دارید؟ فرمود: آری، شما عیسی پسر مریم را گروهی خدا و گروهی پسر خدا می‌دانید و حال آنکه ما او را مخلوق خدا و بنده خدا و رسول فرستاده از جانب

۱. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۸۵، نقل از الدر المنثور سیوطی.

خدا و آورنده کتاب آسمانی انجیل می شناسیم. آنها گفتند: اگر عیسی بشر است و مخلوق، پس پدرش کیست؟ اینجا بود که آیه از جانب خدا نازل شد و جواب آنها را داد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱

حقیقت اینکه مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل آدم [ابوالبشر] است که خدا او را از خاکی آفریده و بدون پدر و مادر ایجادش کرده است.

عیسی را هم همان خدا از خاکی آفریده و بدون پدر از یک مادر بوجود آورده است. اگر پدر نداشتن دلیل بر خدا بودن یا پسر خدا بودن باشد، پس درباره آدم که نه پدر داشته و نه مادر چه خواهید گفت و راستی جوابی از این روشن تر نمی شود. ولی مع الوصف آنها تن زیر بار ندادند و بر اساس تعصب متکبران که از بیماری های مهلك روحی آدمی است، روی حرف بی اساس خود پافشاری نمودند.

دستور مباهله از سوی خداوند به رسول اکرم ﷺ

آری افرادی هستند که به فرموده قرآن در عین حال که خودشان یقین به صحت و حقیقت مطلبی پیدا کرده اند مع الوصف تن زیر بار قبولش نمی دهند و آن را انکار می کنند. آن مسیحیان متعصب متکبران نیز با اینکه یقین به صدق گفتار پیامبر اکرم ﷺ پیدا کردند، مع الوصف روی لجاج و عناد آن را پذیرفتند و مُصّر بر اعتقاد خود شدند، در این شرایط بود که آیه از جانب خدا نازل شد و به رسول اکرم ﷺ دستور «مباهله» داد و فرمود:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ
ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾

پس بعد از اینکه خدا تو را [دربارهٔ مسیح] آگاه از حقیقت ساخت و [آنها تن زیر بار قبول آن ندادند و] با توبه محاجّه و جدل برخاستند، در این صورت به آنها بگو بیایید ما پسران خود را دعوت کنیم و شما هم پسران خود را، ما زنان خود را دعوت کنیم و شما هم زنان خود را، ما خودمان را دعوت کنیم و شما هم خودتان را و آنگاه ابتهال و تضرّع به درگاه خدا برده و از خدا بخواهیم که لعنت خود را شامل حال دروغگویان سازد.

۳۹۷

البته بدیهی است که مقصود از خودمان، خود شخصی نیست که کسی شخص خودش را دعوت کند زیرا معقول نیست که دعوت کننده و دعوت شونده شخص واحدی باشد، بلکه این درجایی گفته می شود که شخص دعوت شونده آنچنان در کمالات روحی و معنوی مشابه و همانند دعوت کننده است که دعوت کننده او را عین شخص خودش و متحد با خودش دانسته است.

اطمینان بزرگ نصاری به صداقت رسول اکرم ﷺ

وقتی رسول اکرم ﷺ به امر خدا این پیشنهاد را به مسیحیان داد و آنها را دعوت به مباهله کرد، آنها از این پیشنهاد دچار ترس و وحشت شدند و از رسول اکرم ﷺ تقاضای مهلت کردند که با هم به مشورت بنشینند. رفتند و با هم صحبت کردند. بزرگشان گفت: من از تأمل در رفتار و گفتار این مرد اطمینان پیدا کرده ام

که صادق در ادّعای نبوّت می باشد و او فرستاده از جانب خداست و هر قومی با پیغمبر زمانشان مباحله کنند، از جانب خدا بر آنها بلا نازل می شود و هلاک و نابود می گردند و لذا به نظر من صلاح ما نیست که با او «مباحله» کنیم، بلکه اگر اسلام را هم نمی پذیریم، مصلحت در این است که با او مصالحه کنیم و «جزیه» را بپذیریم و به سلامت به وطنمان برگردیم و اگر هم مایل باشید، امتحان می کنیم و مباحله را ابتداءً می پذیریم و بعد از اینکه زمان و مکان «مباحله» معین شد، در آن روز و مکان مشخص شده چگونگی آمدنش را به «مباحله» مورد دقت قرار می دهیم. اگر دیدیم با لشکر و اعوان و انصار و انبوه جمعیت در صحنه ظاهر شد، هیچ نگران نباشید و مطمئن بشوید که پیغمبر نیست و هوای جاه و ریاست در سردارد، دعوتش را به مباحله بپذیرید و اگر دیدید خودش تنها با نزدیکترین خویشاوندانش آمد، بدانید که صادق در نبوّت است و «مباحله» با او به صلاح و مصلحت نیست.

فردا که در موعد مقرر حاضر شدند، مردم مدینه هم در يك گوشه دیگر از بیابان اجتماع کرده و نظاره گر صحنه بودند، دیدند پیامبر اکرم ﷺ از شهر بیرون آمد در حالی که يك کودک چهار پنج ساله ای را در بغل گرفته و دست يك کودک شش هفت ساله ای را هم در دست دارد و يك زن جوان در پشت سرش حرکت می کند و يك مرد جوان هم در پشت سر آن زن و غیر این چهار نفر کسی همراهش نیست. از مردم پرسیدند این چهار نفر همراهش با او چه نسبتی دارند؟ گفتند: آن زن جوان یگانه دخترش و آن مرد جوان داماد و پسر عمویش و آن دو کودک هم نوه های از دخترش می باشند و از اینها عزیزتر و محبوبتر کسی را ندارد. بزرگ مسیحیان گفت: کسی که خود و عزیزانش را به میدان بلا آورده باشد، دلیل بر این است که ایمان قطعی به حقانیت خود دارد و صادق در ادّعای نبوّت می باشد. من هم اکنون چهره هایی را می بینم که اگر دست به آسمان برداشته و دعا کنند، کوه ها را از جا می کنند. صلاح نیست که با اینها مباحله کنیم، بلکه مصلحت در قبول

«جزیه» است و لذا با وساطت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با رسول اکرم ﷺ مصالحه کردند و مقرر شد در هر سال در دو قسط «جزیه» را بپردازند. یک قسط در «ماه رجب» و قسط دیگر در «ماه محرم» که در عوض آنها تحت حمایت حکومت اسلامی قرار گیرند و مبلغین اسلامی هم آزادانه وارد کشور آنها شده و تبلیغ دین اسلام بنمایند.

تفسیر مختصر آیه مباهله

- اینک به توضیح «آیه مباهله» می پردازیم که خدا به پیامبر اکرم ﷺ دستور داده که افرادی را تحت سه عنوان به صحنه مباهله بیاورد، آن سه عنوان عبارتند از:
- ۱- «ابناءنا»: پسران ما.
 - ۲- «نساءنا»: زنان ما.
 - ۳- «انفسنا»: خودهای ما.

این مطلب هم مورد اتفاق محدّثان و مفسران و مورّخان شیعه و سنی است که افرادی که رسول اکرم ﷺ به اطاعت امر خدا آنها را تحت این سه عنوان مذکور در آیه همراه خود آورده است چهار نفر بیشتر نبوده اند، آن چهار نفر عبارت بودند از: ۱ و ۲ - حسن و حسین (علیه السلام) تحت عنوان ابائنا. ۳ - فاطمه (علیه السلام) تحت عنوان نسائنا. ۴ - علی (علیه السلام) تحت عنوان انفسنا.

«نسائنا» یعنی زنان ما، با اینکه پیغمبر ﷺ همسران متعدّد داشته و هم در میان اقارب و ارحام از عمّه ها و دختر عمّه ها و دختر عموها مصادیق «نسائنا» بسیار بوده اند ولی از میان تمام آنها تنها «فاطمه» را همراه خود آورده است تا نشان دهد تنها زنی که این صلاحیت و اهلیت را دارد که از حیث معنویت و روحانیت انتساب به رسول خدا ﷺ داشته باشد و از آن حضرت به حساب آید «فاطمه (علیه السلام)» است. آنگاه از آن چهار نفر همراه پیغمبر تنها «علی (علیه السلام)» مانده

است که در آیه شریفه تحت عنوان «انفسنا» قرار گرفته است یعنی خودهای ما. و قبلاً توضیح دادیم که اینجا خودِ شخصی منظور نیست زیرا معقول نیست که انسان خودش را دعوت به کاری کند، بلکه منظور این است که علی علیه السلام آنچنان در تمام صفات روحی و کمالات معنوی مشابه و همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که از دیدگاه خدا خودِ رسول اکرم صلی الله علیه و آله محسوب شده و به رسول مکرمش دستور داده که نفسِ خود را هم که علی علیه السلام است دعوت کن و همراه خود به صحنه مباهله بیاور و این نکته هم در عنوان «ابنائنا» در آیه شریفه خالی از لطافت نیست که «ابنائنا» به معنای پسران ماست، یعنی خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده که پسران خود را هم دعوت کن و همراه خود بیاور و این هم قطعی است که تحت عنوان «ابنائنا» جز «حسن» و «حسین علیه السلام» کسی نبوده است و می دانیم که حسن و حسین علیه السلام پسران پیامبر نبوده اند بلکه پسران علی بوده اند ولی چون علی در نزد خدا نفس و خودِ پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب بوده و لذا پسران علی علیه السلام هم پسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حساب آمده اند.



فصل یازدهم

پیامبر اکرم ﷺ و مسند بعثت

مأموریت رسول اکرم ﷺ به هکام بعثت

هشدار مشفقانه رسول اکرم ﷺ

اوایل بعثت بود که رسول خدا ﷺ پس از سه سال دعوت مخفیانه اش به امر خدا خواست دعوتش را علنی کند. بالای کوه صفا رفت و با صدای هر چه رساتر ندا در داد: یا صباحاه! مردم عرب با گفتن این کلمه اعلام خطر می کردند و لذا از شنیدن آن ترسیدند و با شتاب پای کوه صفا جمع شدند و رسول خدا ﷺ را بالای کوه دیدند. البته تا آن روز علناً اظهار نبوت نکرده بود و وقتی مردم اجتماع کردند فرمود: ای مردم! از من تا به حال سخن دروغی شنیده اید؟ گفتند: نه، ما از تو جز صدق و راستی و امانت ندیده ایم. فرمود: حال اگر من اعلام خطر کنم و بگویم: پشت این کوه دشمن قهاری کمین گرفته و قصد حمله به شهر شما را دارد، آیا چه می کنید؟ آسوده خاطر می نشینید یا تصمیم به دفاع از خود می گیرید؟ گفتند: اگر تو چنین بگویی ما تصدیقت می کنیم و در مقام دفاع از

خود بر می آیم. آنگاه فرمود: حال که مرا صادق در گفتار می دانید اکنون به شما اعلام خطر می کنم که دنبال این زندگی دنیایی، عالم پرغوغایی هست. حساب و کتاب و بهشت و جهنمی در کار است. این چنین آسوده خاطر زندگی نکنید که گرفتار عذاب ها و درد ورنج های فراوان خواهید شد!

«إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ رَأَى الْعَدُوَّ فَأَنْطَلَقَ يُرِيدُ أَهْلَهُ وَيَقُولُ يَا صَبَاحَهِ؛

مَثَل من و مَثَل شما، مانند مَثَل مردی است که دشمن را از دور ببیند و برای آگاه ساختن قومش فریاد یاصباحه سر بدهد».

اینک من هم از عوالم پرغوغای پس از مرگ آگاهم و شما را هشدار می دهم که خدا را بشناسید و از فرمانش اطاعت کنید تا گرفتار عذابش نگردید. اینها را می گفت و عملاً هم خوف و خشیت خود را نشان می داد.

عید مبعث روز تجلی رحمت

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱

اوست همان کسی که در میان درس نخوانده ها رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را [از آلودگی های اعتقادی و اخلاقی و عملی] پاک گرداند و به آن ها کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند آن ها پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

روز بیست و هفتم ماه رجب، روز عید مبعث، پربرکت‌ترین اعیاد اسلامی و انسانی و منشأ تمام خیرات و برکات آسمانی است. اگرما در دین مقدّس اسلام عید فطرو عید قربان و عید غدیر و ماه مبارک رمضان و شب قدر و شب و روز عرفه و بیت‌الله الحرام و منا و عرفات و مشعر، از زمان‌ها و مکان‌های مقدّس داریم، همه از برکات «عید مبعث» است که روز تجلّی رحمت است. در دعایی که برای شب و روز «عید مبعث» وارد شده می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّي الْأَعْظَمِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِنَ الشَّهْرِ
الْمُعْظَمِ وَ الْمُرْسَلِ الْمُكْرَمِ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِالْمُبْعَثِ الشَّرِيفِ وَ
السَّيِّدِ اللَّطِيفِ وَ الْعُنْصُرِ الْعَفِيفِ...»

«خدایا! از تو می‌خواهم به حرمت بزرگترین تجلّی در این
شب از ماه معظّم و به حرمت رسول مکرم؛ از تو می‌خواهم
به حرمت مبعث شریف و سیّد و سرور مهربان و شخصیت
منبع عفاف...».

دعای جالب و پرمحتوای مبعث

از جملات پرمحتوایی که در همین دعا هست و بسیار خوب است که آن‌ها را
به ذهن بسپاریم و در قنوت‌ها و تعقیبات نمازها بخوانیم، این چند جمله است:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوْسَعَ أَرْزَاقِنَا عِنْدَ كِبَرِ سِنِّنَا وَ أَحْسَنَ أَعْمَالِنَا عِنْدَ
اِفْتِرَابِ آجَالِنَا... وَ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَيَمُنَّ عَلَيْنَا؛
خدایا! وسیع‌ترین رزق ما را در دوران پیری ما و نیکوترین

اعمال ما را به هنگام نزدیک شدن مرگ ما قرار بده و ما را به
احدی از خلقت وانگذار که بر ما منت بگذارد».

پروردگارا! چنانم کن که در سنّ پیری مبتلا به فقر و تهی دستی نشوم و به وقت
نزدیک شدن مرگم موفق به نیکوترین عمل در پیشگاه اقدس باشم و تا زنده ام
زیر بار منتّ احدی از بندگان نباشم.

فقر در سنّ پیری و بدعملی نزدیک مردن و زیر بار منتّ مردم رفتن واقعاً دردناک
است. از خداوند مَنّان می‌خواهیم که به حرمت صاحب این روز شریف، ما را
مبتلا به این صحنه‌های دردناک ذلّت بار نفرماید و همچنین از لطف و عنایت
کریمانه اش مسئلت داریم اولاً توفیق شناخت معارف دین و ثانیاً توفیق عمل به
تعلیمات رسول مکرّمش ﷺ را به ما عنایت بفرماید و شرّ دشمنان دین و قرآن را
از سرّ امت مسلمان دفع و رفع کند. ان شاء الله

«إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ»

حقّاً تنها نعمتی که جا دارد خلاقِ مَنّان از آن تعبیر به «منتّ» کند همان
نعمت وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ و «بعثت» آن حضرت است که منبع تمامی
خیرات و برکات در هر دو جهان است. چنانکه فرموده است:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

به یقین خدا بر اهل ایمان منتّ گذاشت که از خودشان در
میان خودشان رسولی برانگیخت».

اینجا سؤالی که در ذهن پیدا می‌شود اینکه در آیه دیگر خطاب به آن حضرت
فرموده است:



﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

ما تو را به عنوان رحمت بر تمام جهانیان فرستاده‌ایم.

پس چگونه در این آیه تنها اهل ایمان را شایسته منت گذاری نشان داده است
احتمالاً از این نظر باشد که تنها اهل ایمانند که بر اساس معرفتی که نسبت به
رفعت مقام و عظمت قدر و منزلت رسول اکرم ﷺ در نزد حضرت رب العالمین
دارند، می‌توانند از نعمت وجود مبارک آن رسول گرامی حق، استفاضه نمایند.
چنان که در اولین آیه از سوره مبارکه بقره فرموده است:

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲

بدون شك این قرآن وسیله هدایت برای متقین است.

در حالی که قرآن در واقع، وسیله هدایت برای عموم جهانیان است. این
اختصاص نیز از آن نظر است که تنها متقیان از اهل ایمانند که از «هدایت قرآن»
برخوردار می‌باشند.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ
يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ
كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۳

خداوند بر مؤمنان منت گذاشت که در میانشان از خودشان
رسولی برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان تلاوت کند و آن‌ها
را از ذایل و پلیدی‌ها پاک سازد و راه و رسم زندگی در این دنیا
و طریق درک و فهم معارف را به آنان تعلیم کند، در حالی
که آن‌ها در ضلالت و گمراهی آشکاری بودند.

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

معنا و مفهوم منت

کلمه منت که آیه فرموده: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۱ به گفته اهل لغت به معنای اعطای نعمت بزرگ است. یعنی وقتی کسی متاعی گرانقدر و ارزشمند به کسی عطا کند، می‌گویند منت بر او گذاشت. اینجا هم خداوند از بعثت رسول اکرم ﷺ تعبیر به «منت» کرده، از آن نظر که هیچ نعمتی در جلالت قدر و منزلت به پای آن نمی‌رسد.

نعمت هدایت

همه خیرات و برکات در دنیا و آخرت، نشأت گرفته از «بعثت» است که یکی از برکات آن، «نعمت هدایت» است که از اعظم نعم الهی است و راه رسیدن به سعادت ابدی را پیش پای انسان می‌گشاید، لذا ما در شبانه روز چندین بار در نمازهایمان که بزرگترین مظهر عبادت و بندگی است، از خدا «نعمت هدایت» می‌طلبیم و می‌گوییم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۲

ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت فرما.

و این «نعمت هدایت» نیز متأخر از «نعمت خلقت» است؛ یعنی نعمت آفرینش و ایجاد، از عدم بوجود آوردن، نیستی را تبدیل به هستی کردن، از هیچ چیز همه چیز ساختن و «لاشیء» را «شیء کردن»، نخستین نعمت خدا به عالم انسان است! چنان که در سوره ی «هَلْ أَتَى» می‌خوانیم:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»^۲

آیا چنین نیست که روزگار درازی بر انسان گذشت، در حالی که چیز قابل ذکری نبود؟^۳

۱. سوره فاتحه، آیه ۶.

۲. سوره انسان، آیه ۱.



ما از گذشته خود خبری بگیریم و ببینیم چه بوده ایم که اکنون این شده ایم؟ ذرات وجود ما در همه جای عالم پخش بوده؛ در میان خاکها، لابه لای صخره ها، قطرات باران، امواج هوا، اشعه خورشید و... تا آن که دست قدرتی آن ذرات پراکنده را جمع کرده و این چنین ترکیب و تنظیم کرده و صورت و سیرتی داده و اینک «انسانی» شده است.

خداوند متعال در سوره ﴿هَلْ أَتَى﴾ می فرماید: تو ای انسان! ابتدا چیز قابل ذکری نبود؛ اما در سوره مریم می فرماید: اصلاً تو چیزی نبود! به زکریا پیامبر بزرگ خود، که پیرمرد بود و نود سال داشت و همسرش هم پیرزنی نازا بود، بشارت داد که می خواهم به تو فرزندی به نام «یحیی» بدهم.

﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ﴾

او با تعجب عرض کرد:

﴿قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا﴾

گفت: خدایا! چگونه ممکن است من فرزنددار شوم و حال آن که زخم عجزی نازا و خودم پیری فرتوت و از کار افتاده ام!

﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَيْنٍ وَقَدْ خَلَقْتكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾

جواب آمد: این گفتار پروردگار توست که می گوید: این کار بر من آسان است. خودت را من پیش از این خلق کرده ام و حال آن که چیزی نبود!

۱. سوره مریم، آیه ۸.

۲. سوره مریم، آیات ۷ تا ۹.

آری، اوست که «لاشیء» را «شیء» می سازد و از هیچ چیز، همه چیز می آفریند.

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِۖ﴾

ما انسان را از نطفه‌ای که دارای استعدادهای گوناگون است آفریده‌ایم.

از مراحل خلقت انسان، مرحله نطفه بودن اوست و داشتن استعدادها
گوناگون و سپس برای «هدایت» آماده گشتن.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾

ما راه را به او نشان دادیم، می‌خواهد سپاسگزار باشد یا
ناسپاس.

از آیات استفاده می‌شود که خلقت انسان از شیء ناچیز آغاز گشته و به
مرحله هدایت رسیده است؛ یعنی «هدایت» نعمتی است که در رتبه متأخره
از خلقت قرار گرفته و از طریق «بعثت» تحقق یافته است. احیاناً کودک صفتانی
می‌اندیشند که آیا بهتر نبود ما را در همان عالم لاشیء و نیستی باقی می‌گذاشتند
و به این عالم نمی‌آوردند تا به گناهان مبتلا نشویم و از جهنم سوزان سردنیاوریم!

خلقت و هدایت انسان به اقتضای صفت سبوحیت خداوند

در تفسیر مجمع البیان نقل شده که وقتی عمر این آیه را شنید که می‌فرماید:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾

دورانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکر نبود.



۱. سوره انسان، آیه ۲.

۲. سوره انسان، آیات ۲ و ۳.

۳. سوره انسان، آیه ۱.

عمر گفت:

«لَيْتَ ذَلِكَ تَمَّ»؛

ای کاش آدم همچنان در عالم شیء غیر مذکور باقی مانده و بوجود نیامده بود و سبب پیدایش ما و مبتلا گشتنمان نشده بود!

این سخن بیانگر عدم معرفت و نشناختن خدا و صفات علیای خداست. گوینده این سخن ندانسته است که خدا شُبُّوح و کمال مطلق است. یعنی هیچ گونه نقص از قبیل جهل و عجز و بخل و... به ساحت قدس او راه ندارد. او از ازل می دانست که ممکن است ماهیتی به نام انسان دارای استعداد تکامل بوجود آید که از خاک برآید و بر افلاک نشیند؛ آن چنان در حرکت به سوی کمال و عروج به عالم بالا اوج بگیرد که فرشتگان آسمان نیز از همدوشی با او عاجز شوند. او می تواند در غرفات «جَنَّةُ الْمَأْوَى» و سُرادقات^۱ «جَنَّةُ الْإِقَاء» به حیات ابدی و سعادت سرمدی نایل گردد.

آری، خدا از یک سو علم به امکان وجود چنین ماهیتی داشت و از دیگر سو قدرت و توانایی ایجاد آن را نیز در خود می دید. حال اگر با داشتن این علم و این قدرت، چنین ماهیتی را ایجاد و خلق نمی کرد، آیا متهم به بخل نمی شد؟ از باب مثال: اگر شما بدانید فلان خانواده بیچاره و بدبخت و خاک نشینند، بیمار و گرفتارند، و شما می توانید آن ها را از بدبختی برهانید و به رفاه در زندگی برسانید، اگر چنین نکنید طبیعی است که مبتلا به صفت بخل و قساوت و بی رحمی هستید. آری، خدا هم می دانست که ماهیتی به نام انسان با آن که مستعد تکامل است، در عالم «فقر عدم» که بدترین نوع فقر و خاک نشینی و بدبختی است، با محرومیت از هرگونه حیات و کمالی دست به گریبان است و

۱. سرادق: سراپرده، خیمه.

از عمق سرشتش دست حاجت به سوی حضرت علیمِ قدیرِ رحیم دراز کرده و از
او نعمتِ ایجاد و احیاء و اغناء می‌طلبد. آن‌گونه که خودش فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ!﴾
ای مردم! شما فقیر درگاهِ خدا بی‌نیاز و ستوده است.

حال اگر با این وصف اعتنا نکنند و او را از «فقر عدم» نرهند، بدیهی است که
مَتَّهَم به نقیصهٔ بخل و قساوت و بی‌رحمی خواهد بود.

﴿وَتَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكِ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾

اینجا ممکن است این شبهه به ذهن کسی بیاید که در مثالی که شما آوردید
خانوادهٔ فقیری وجود دارند و ما موظفیم آن‌ها را براساس علم و قدرتی که داریم از فقر و
بدبختی برهانیم، اما قبل از این که خدا انسان را بیافریند اصلاً فقیر نیازمند به ایجادِ
وجود ندارد تا از خدا نعمت «ایجاد» و «اغنا» بطلبد! در جواب می‌گوییم: بله، انسان
قبل از ایجاد، در «عالم خلق» معدوم بوده ولی در «عالم علم خدا» موجود بوده است.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾

آیا آن کس که خلق می‌کند قبلاً از وضع و حال آنچه
می‌خواهد ایجادش کند آگاهی ندارد؟

معمار و مهندسی که ساختمانی بنا می‌کند، ابتدا نقشه و طرح آن را در «عالم
ذهن» خود ترسیم می‌نماید و سپس آن را در «عالم خارج» اجرا می‌کند. خالق
حکیم انسان نیز علیمِ لطیفِ خبیر است و پیش از این که او را بیافریند، در
عالم علم خودش از تمام اسرار و دقائق و لطایف ماهیتِ او آگاه بوده و فقر و نیاز
همه جانبهٔ او را می‌دانسته و توانایی بر رفع نیاز او و اعطای وجود و حیات و دیگر

۱. سورة فاطر، آیه ۱۵.

۲. سورة ملك، آیه ۱۲.



کمالات به او داشته است، و لذا اگر او را به عالم خلق که عالم تکامل و گذرگاه سعادت ابدی است نمی آورد، ممکن بود او برای خودش حق اعتراضی به خدا قائل باشد و بگوید تو با این که هم عالم به فقر همه جانبه من بودی و هم قادر بر رفع آن، و همچنین خود را به صفت جود و رحمت و کرم می ستودی، چرا مرا از «گنم عدم» به عرصه هستی در عالم خلق نیاوردی تا در مسیر تکامل بیفتم و به سعادت ابدی نایل گردم؟ ولی اینک که به او نعمت وجود و حیات و عقل و اراده و اختیار داده است، او اگر با سوء اختیار خود از صراط مستقیم حق منحرف گردد و سرازیر به دان جهنم درآورد، در این صورت احدی جز خودش شایسته طعن و لعن و اعتراض نخواهد بود.

پس سُبُوحِیَّت خدا و منزّه بودن او از جهل و عجز و بخل اقتضا کرده که انسان را متنعم به نعمت «خلق و ایجاد» کند. اینک که موجود شده است، از آن نظر که دارای شهوت و غضب و دیگر تمایلات نفسانی است، احتیاج به «هدایت» دارد؛ زیرا اگر به حال خودش رها شود، از شهوات نفس تبعیت می کند و خود را به تباهی می کشد، و لذا باز همان خدای سُبُوح بر اساس علم و قدرت وجودش لازم است او را هدایت کند و راه حرکت به سوی سعادت مطلوب را به او بنمایاند. از طرفی هم بدیهی است که تمام افراد، اهلّیت این را ندارند که با حضرت خالق سبحان تماس مستقیم بگیرند و برنامه هدایت را از مقام ارفع اقدس او اخذ کنند، و لذا راهی جز این نیست که فردی از آدمیان را مشمول رحمت و عنایت خاص خود قرار دهد و او را به عنوان رسول و حامل وحی و برنامه هدایت انسان برانگیزد و او باید علاوه بر آگاهی از تمام رموز هدایت، دارای «مقام عصمت» یعنی مصونیت از هرگونه لغزش و سهو و خطا در مرحله اخذ وحی از خدا و ابلاغ آن به بندگان خدا باشد و این همان «نعمت بعثت» است که خدا از

آن تعبیر به «مَنّت» کرده و فرموده است:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾

به راستی خدا بر مؤمنان مَنّت گذاشت هنگامی که در بین ایشان رسولی از جنس خودشان برانگیخت.

کلمه ﴿لَقَدْ﴾ دالّ بر حتمیّت مطلب است، زیرا سَبَّوحِیّت خدا بطور حتم اقتضا می کند که هم انسان را خلق کند هم برای هدایت او رسول برانگیزد و این نعمت اگر چه از آن همه آدمیان است، اما از آن نظر که تنها اهل ایمان از آن بهره می برند، فقط از آنان یاد کرده و فرموده است: **خدا بر مؤمنان مَنّت گذاشت و در میانشان رسولی برانگیخت.**

مفهوم مَنّت گذاری خداوند

این نکته نیز شایان ذکر است که مَنّت گذاری در ذهن ما خوی زشتی است ولی باید توجه داشت که اگر کسی مثلاً خدمت کوچکی به کسی کرده و بعد آن را در مقام گفتار بزرگ نشان دهد و به رخ او بکشد، البته این خوی زشتی است؛ ولی اگر خدمت و احسان بزرگی کرده است و بعد برای این که ارزش آن را به طرف بفهماند - تا او از آن بهره وافی ببرد و در حفظ آن کوشا باشد - آن احسان را به زبان آورد، این خوی پسندیده ای است.

از باب مثال شما يك گوهر گران بها به عنوان جایزه به فرزندتان می دهید آن گاه به او می گوئید: این گوهر که به تو دادم بسیار ارزشمند است مراقب آن باش آن را گم نکنی و دیگران از دستت نربایند!

این تذکر، خود، نعمت و احسان دیگری و در واقع، مَنّت محمود و پسندیده ای است. خداوند مَنّان نیز برای آگاه ساختن اهل ایمان از ارزش نعمت بعثت،



تذکر داده و آنان را به قدردانی از آن نعمت و بهره‌برداری از آن ترغیب و تشویق فرموده است و ضمناً یادآوری کرده که این وجود عظیم الشان رسول ﷺ و پیام‌آور آسمانی از جنس خود شما انسان‌هاست که خداوند علیم قدیر ساختمان وجود او را طوری پی‌ریزی کرده که هم توانایی ارتباط با عالم رُبوبیت دارد هم قدرت ارتباط با عالم بشریت.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾

ای پیامبر! بگو من هم بشری مانند شما هستم؛ تفاوت من با شما این است که به من وحی می‌شود.

دعوت به دین همراه با عمل

پیامبر اکرم ﷺ بشری است که به تدبیر و تنظیم خدا دستگاه‌گیرنده وحی از آسمان، در وجودش قرار داده شده است. از عالم بالا می‌گیرد و به عالم انسان ابلاغ می‌کند. آری، آن کس که می‌خواهد تربیت عالم انسان را به عهده بگیرد، این چنین باید باشد؛ دری از آسمان به رویش باز باشد و در دیگری از زمین، وگرنه فرشته قادر بر تربیت انسان نخواهد بود؛ زیرا فرشته دارای شهوت و غضب نیست تا بتواند الگوی عملی برای انسانی باشد که دارنده شهوت و غضب است. آن پیامبر از جنس بشر است که می‌تواند بگوید: من هم مانند شما موجودی مرکب از عقل و شهوت و غضبم که توانسته‌ام عقلم را حاکم بر شهوتم قرار بدهم. از شما هم می‌خواهم مثل من باشید. آن تأثیری که پیامبر از طریق عملش در تربیت انسان‌ها داشت، بطور مسلم از طریق گفتارش نداشت. او هر چه می‌گفت، ابتدا خودش به آن عمل می‌کرد و سپس مردم را به پیروی

از عملش دعوت می‌کرد و می‌فرمود:

﴿وَأَمَرْتُ لِأَنَّ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

من مأمورم اول کسی باشم که در مقابل خدا تسلیم است».

به ما نیز این چنین دستور داده و گفته‌اند شما که به قول خود می‌خواهید در حدّ خودتان کار انبیاء عليهم السلام را انجام بدهید این‌گونه عمل کنید.

﴿كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّنَتِكُمْ﴾

مردم را با غیر زبانتان دعوت به دین کنید».

این تعبیر هم عجیب است؛ با این که در دعوت به حق و تبلیغ دین، زبان باید درکار باشد، وقتی می‌خواهند کم‌اثر بودن گفتار عاری از کردار را نشان بدهند این‌گونه تعبیر می‌کنند که گویی اصلاً زبان در امر دعوت به دین نقشی ندارد. دعوت به دین باید طوری باشد که:

﴿لَيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْإِحْتِمَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْخَيْرَ﴾

مردم از شما پرهیز از گناهان و کوشش در بندگی و نماز [به معنای حقیقی] و مطلق کارهای نیک را ببینند».

از شما ببینند که چه می‌کنید، نه فقط بشنوند از شما که چه می‌گویید. این قدر از زبان خودتان و گوش مردم مایه نگذارید؛ از چشم مردم و عمل خودتان نیز مایه بگیرید. عمل به مردم نشان بدهید تا اثرگذار باشد.

﴿فَإِنَّ ذَٰلِكَ دَاعِيَةٌ﴾^۲

به راستی که دعوت کننده [ی مردم به دین] معنای واقعی‌اش همین است».

۱. سوره زمر، آیه ۱۲.

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۴۳ (ورع).



برنامه رسول اکرم ﷺ

حال آیا رسول گرامی مبعوث از جانب خدا چه مأموریتی دارد و برنامه اش چیست؟ در این مرحله است که می فرماید:

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۱

الف: تلاوت قرآن

آن رسول در قدم اول آیات خدا را بر مردم تلاوت می کند. هر پیامبری باید دلیل روشنی بر صدق ادّعای نبوّت و رسالتش داشته باشد، یعنی کار خارق العاده ای که از عهده بشر عادی بیرون است انجام بدهد تا معلوم شود اواز جانب خدا حمایت می شود و قطعاً صادق در ادّعای رسالت است و دلیل روشن بر رسالت پیامبر اکرم ﷺ همان تلاوت آیات آسمانی قرآن است که بر قلب مبارکش نازل شده و بر زبان شریفش جاری گشته است.

امّی بودن رسول اکرم ﷺ

يك مطلب مسلم قطعی از نظر همه مورّخين اعم از اسلامی و غیر اسلامی اینکه شخص عرضه کننده قرآن به عالم انسان در چهارده قرن قبل یعنی حضرت محمد بن عبدالله ﷺ يك فرد امّی بوده است.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

بدیهی است که روی موازین عادی ممکن نیست يك فرد امّی درس نخوانده و استاد و معلّم ندیده ای بتواند از خود تألیف کتابی کند تا چه رسد به اینکه معلّم و مربّی میلیون ها عالم و عارف گردد.

قرآن، وحی الهی

لذا خود پیامبر اکرم ﷺ می گفت: این کتاب، محصول فکر من نیست.

«إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيِي يُوحَى إِلَيَّ»^۱

این وحیی است که از جانب خدا به من القاء می شود.

خدا هم تصدیقش کرد و فرمود:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»^۲

اوسخن از روی هوی و خواسته دل نمی گوید، آنچه می گوید،

وحی است که به او القاء می شود.

حتی تهدیدش کرده و فرموده است:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ

لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»^۳

اواگر سخنی که ما نگفته ایم به ما نسبت دهد، به قدرت،

اورا می گیریم و رگ قلبش را قطع می کنیم.

یعنی اواز خود چیزی ندارد، آنچه من گفته ام می گوید.

درپس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

پس خود همین تلاوت آیات، دلیل روشنی است براینکه از جانب خدا به او

وحی می شود واورسول و فرستاده ی خدا به سوی بندگان خداست. این اولین

قسمت از رسالت اوست که: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ».

۱. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۷۳.

۲. سورة نجم، آیات ۳ و ۴.

۳. سورة حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.



ب: تعلیم کتاب و حکمت

اما قسمت دوم: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» تعلیم کتاب و حکمت می‌کند، یعنی تمام برنامه‌های زندگی را به بشر نشان می‌دهد و آنها را با حقایق هستی آشنا می‌سازد و سپس «وَيُزَكِّيهِمْ» فضای قلب و جان آدمیان را از «رذائل» پاک نموده به «فضائل» می‌آراید.

درآیه، چنانکه می‌بینیم «يُزَكِّيهِمْ» مقدم بر «يُعَلِّمُهُمُ» آمده است، درحالی که از لحاظ جریان طبیعی، «تعلیم» مقدم بر «تزکیه» است، یعنی اول، مطلبی را به انسان یاد می‌دهند و سپس او را در دامن آن آموزه‌ها می‌پرورانند طبعاً آموزش، مقدمه پرورش است ولی درآیه شریفه تزکیه و پرورش مقدم بر تعلیم و آموزش ذکر شده است.

تقدم تزکیه بر تعلیم

این مضمون (تزکیه و تعلیم) در سه آیه از قرآن آمده، یکی در سوره بقره، دوم در سوره آل عمران و سوم در سوره جمعه.

در سوره آل عمران همین آیه است که خواندیم، در سوره جمعه نیز به همین نحو است:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۱

«تزکیه» مقدم بر «تعلیم» آمده است، ولی در سوره بقره «تعلیم» مقدم بر «تزکیه» شده است؛ آنجا خداوند متعال دعای حضرت ابراهیم عليه السلام را نقل می‌کند که درباره امت دعا کرده که:

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲

۱. سوره جمعه، آیه ۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

پروردگارا! در میانشان رسولی از خودشان مبعوث کن که
آیات تو را بر آنها تلاوت کند و به آنها تعلیم کتاب و
حکمت کرده و پاکشان سازد.

اینجا «تعلیم» مقدم بر «تزکیه» ذکر شده است، احتمالاً می‌توان گفت چون از
لحاظ جریان عادی و طبیعی «تعلیم و آموزش» مقدم بر «تزکیه و پرورش» است،
در این آیه هم مقدم ذکر شده است ولی از لحاظ شرافت و اهمیت، «تزکیه»
مقدم بر «تعلیم» است.

در دو آیه دیگر نیز مقدماً ذکر شده است یعنی تعلیم بدون تزکیه ارزشی ندارد.
علم آنگاه ارزش خود را می‌یابد که در فضای جان پاک گشتگان استقرار یابد.
توجیه دیگر اینکه تعلیم مراتب دارد، مرتبه نازل‌اش قبل از تزکیه و مرتبه
عالیه‌اش بعد از تزکیه است، جان انسان مُزکّی است که در پرتو «نور علم» ارتقاء
می‌یابد و در مسیر «معرفه الله» بالا می‌رود و به اعلا مرتبه «لقاء الله» نائل می‌گردد
ولذا آنچه در مکتب دین و قرآن اهمیت بسیار دارد تزکیه جان و پاکسازی قلب
است یاد گرفتن مفاهیم علمی آسان و پاک کردن جان از ذرائع بسیار دشوار است
که معیار فلاح و رستگاری در عالم آخرت نیز همان پاکی قلب است.
چنانکه خداوند حکیم در سوره شمس بعد از یازده قسم می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

بطور مسلم، مُفْلِح و رستگار آن کسی است که جان را [از]
ذرائع پاک کرده و بطور مسلم، خائب و خاسر آن کسی
است که جان را آلوده [به ذرائع] ساخته است.

آری عالم و دانشمند در فنون گوناگون علمی فراوان داریم، اما انسان مُزکّی و



خودِ پاک ساخته از ذائل بسیار کم داریم.

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۱

دی شیخ با چراغِ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند یافت می نشود جُسته ایم ما

گفت آنک یافت می نشود آنم آرزوست

پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست

آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او

آن نور روی موسی عمرانم آرزوست

ای آفتابِ حُسن برون آدمی ز ابر

کان چهرهٔ مشعشع تابانم آرزوست

یعقوب وار وَا اسفا همی زنم

دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست



فصل دوازدهم

پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله
و نسبت های ناروا



شان رسول اکرم ﷺ اجل از شعر و شاعری

خداوند متعال در قرآن کریم در پاسخ برخی از نسبت های ناروا به رسول اکرم ﷺ اشاره می کند و می فرماید:

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ؛

ما به رسول خودمان شعر نیاموختیم﴾.

﴿وَمَا يَنْبَغِي لَهُ؛

و شایسته شان او هم نیست که دارای علم شعر باشد﴾.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ؛

آنچه می گوید، وسیله یادآوری و بیدار کردن مردم است و قرآن آشکاری است که دلیل آسمانی بودنش، همراه خودش است. به این منظور نازل شده که:

﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا﴾

انسان‌های زنده دل را هشدار بدهد.

آن کسانی که به حیات انسانی زنده‌اند، نه به حیات نباتی و حیوانی، آنان که عقل خود را به کار می‌اندازند و در مقام پی بردن به مبدأ و معاد عالم برمی‌آیند؛ آنها را «انذار» و بیدار می‌کند و نسبت به کفار هم، «اتمام حجّت» می‌نماید:

﴿وَيَحَقِّقُ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

تا فرمان عذاب بر کافران مسلم گردد و روز قیامت
نگویند، ما نشنیده بودیم و از جریان آگاه نبودیم.

حالا آیه شریفه، علم شعر را از رسول خدا ﷺ نفی می‌کند، چون انبیاء الهی ﷺ برای ارشاد و هدایت مردم می‌آمدند و جلوی طغیان شهوات و حاکمیت اهواء نفسانی را می‌گرفتند و طبعاً این کار، ناخوشایند گروه ثروتمند و قدرتمند بود و پیامبران خدا ﷺ را مزاحم خود می‌دیدند و لذا چاره‌ای جز این نمی‌دیدند که از راه‌های گوناگون، شخصیت اجتماعی آنها را در میان مردم تضعیف کنند و قداست و معنویت آسمانی آنها را لگه‌دار سازند تا مردم مجذوب آنها و رویگردان از اینها نشوند. چون اکثر مردم، مجذوب ثروت و مرعوب قدرتمند و رغبتی به فهم و درک حقایق معنوی ندارند چشمشان به دهان آن دو گروه ثروتمند و قدرتمند دوخته است که به تعبیر قرآن ﴿مَلَأُوا﴾ و چشم پرکن در هر اجتماعی هستند. حاصل این که: آنها برای بی‌ارزش کردن شخصیت رسول اکرم ﷺ گاه می‌گفتند «دیوانه» است، گاه می‌گفتند «ساحر» است و گاهی هم می‌گفتند «شاعر» است چنان که قرآن مجید می‌فرماید:



۱. سوره یس، آیه ۷۰.

۲. سوره یس، آیه ۷۰.

﴿وَيَقُولُونَ أَأَنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾

می‌گویند آیا این درست است که ما به خاطر گفتاریک
آدم شاعر دیوانه‌ای دست از معبودهای خود برداریم؟

نسبت ناروای جنون و سحر و شاعری به رسول اکرم ﷺ

مشرکین به رسول خدا ﷺ «مجنون» می‌گفتند؛ شاید از آن جهت بود که می‌دیدند او طالب هیچ چیز نیست، نه پول می‌خواهد، نه زن، نه ریاست و نه مقام؛ هیچ چیز نمی‌خواهد؛ و در عین حال کارهایی می‌کند و حرف‌هایی می‌زند که خودش را به زحمت می‌اندازد؛ دشنامش می‌دهند، کتکش می‌زنند و سنگسارش می‌کنند و او همچنان دست از کار و حرف خود بر نمی‌دارد. از این جهت می‌گفتند او «دیوانه» است و اگر «ساحر» می‌خواندند نیز، از آن جهت بود که می‌دیدند سخنانش طوری است که مردم را جذب می‌کند، تفرقه در بین خانواده‌ها می‌افکند، اولاد را از والدین و والدین را از اولاد، زن را از شوهر و شوهر را از زن جدا می‌کند. این اثر را در «سحر» هم می‌دیدند.

می‌دیدند جوانی که در یک شرایط مرفّهی زندگی می‌کند، ناگهان دست از زندگی مرفّه برمی‌داشت و بر خود گلیمی می‌پوشید و بان خالی زندگی می‌کرد و گرد پیغمبر اکرم ﷺ می‌چرخید.

چه بسیار زن‌ها که از شوهرانشان و چه بسیار مرد‌ها که از زنانشان جدا می‌شدند و مجذوب رسول خدا ﷺ می‌گشتند. آنها می‌گفتند، این کار ساحران است و او «ساحر» است و اگر می‌گفتند «شاعر» است، از آن جهت بود که می‌دانستند شاعر، معانی متنوعی را در کلمات منظّمی می‌آورد که دل‌ها را جذب می‌کند. آنگاه می‌دیدند سخنانی هم که رسول اکرم ﷺ به نام «قرآن» بر

آنها می خواند، تنظیم شده از الفاظ و کلماتی است که نظم و آهنگ خاصی دارد و دل ها را جذب می کند.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ
سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾^۱

حتی در تاریخ آمده که برخی از سران مشرکان، چنان مجذوب آیات قرآن می شدند که گاه شبانه بطور پنهان از یکدیگر، نزدیک خانه پیغمبر ﷺ می آمدند که آهنگ دلنشین تلاوت آن حضرت را در دل شب بشنوند!

بعد از سحرگاه که به هم می رسیدند، یکدیگر را ملامت می کردند که این پنهانی گوش دادن ما سبب ترویج کلام او می شود. از این رو آن حضرت را در میان مردم به عنوان «شاعر» معرفی می کردند اما این که آیه مورد بحث در مقام تخطئه مشرکان، نه تنها شاعر بودن آن حضرت، بلکه عالم بودن او به علم شعر را هم نفی می کند و می فرماید ما اصلاً علم شعر گفتن و شعر سرودن به او نداده ایم و شایسته شأن او هم نیست که شعر گفتن بلد باشد؛

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ؛

و ما به او شعر نیاموختیم و سزاوار او هم نیست که شاعر باشد﴾.

باید دانست چرا قریحه شعر سرودن مناسب با شأن رسول الله ﷺ نیست. این شاید از آن نظر باشد که ساختمان شعر، روی پایه تخیل و خیالبافی و اغراق گویی و بلکه اکثراً دروغ نهاده شده است که گفته اند:

«أَحْسَنُ الشِّعْرِ كَذِبُهُ»^۲

بهترین شعر دروغ آمیزترین آن است».

۱. سورة تکویر، آیات ۱ تا ۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۶۶.



این بیت ظاهراً از نظامی است که گفته است:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست، احسن او

مثلاً فردوسی در مدح سلطان محمود غزنوی گفته است:

چو کودک لب از شیر مادر بشت ز گهواره، محمود گوید نخست

این دروغ است، زیرا سلطان محمود، هر چه هم بزرگ باشد طوری نیست که کودک نوزاد لب از شیر مادر شسته، اولین سخنش محمود- محمود باشد! آن بچه شیرخوار که هنوز پدر و مادر خودش را نمی‌شناسد از کجا با سلطان محمود آشنا شده است؟! ولی در عین حال، از جنبه شعری، بسیار زیباست. خداوند در ذم شاعران فرموده است:

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾

شاعران، کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می‌کنند.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾^۱

آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند [پیوسته سرگرم تخیلات و بافته‌های دروغین خود می‌باشند] و نمی‌بینی سخنانی می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند.

البته هر نظم، شعر نیست. بسیاری از حقایق توحیدی، علمی و اخلاقی در لباس نظم عرضه شده است که از ذخائر علمی و اخلاقی امت اسلامی به شمار می‌آید. آنها در واقع حکمت منظومند، نه شعر متخیل. قرآن کریم نیز

۱. سوره شعراء، آیه ۲۲۴.

۲. همان، آیات ۲۲۵ و ۲۲۶.

همان جاکه از شعرا مذمت می‌کند، شعرای مؤمن صالح‌العمل را استثناء کرده می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾
مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و
خدا را بسیار یاد می‌کنند.

حاصل این که چون پیامبر اکرم ﷺ کار اصلی‌اش گرفتن وحی از مقام ربوبی و ابلاغ آن به عالم خلق است، باید ساحت وجود اقدسش، از هرگونه زمینه شبهه و تردید، برکنار باشد تا دستاویزی برای دشمن حق و حقیقت درکار نباشد. از این رو اگر قریحه شاعری و علم شعرسرایی در وجود اقدسش بود، دستاویزی برای مشرکان می‌شد و می‌گفتند، سخنانی را که به نام «قرآن»، به ما القا می‌کند، اشعاری است که خودش، آنها را می‌سراید و اسم وحی آسمانی روی آنها می‌گذارد.

از این جهت خداوند متعال برای تخطئه دشمنانش فرموده است:

﴿وَمَا عَلَّمَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾
ما اصلاً به او تعلیم شعر نکرده‌ایم [و علم شعر یادش نداده‌ایم]
و این شایسته شأن او نیز نمی‌باشد.

زیرا آشنایی رسول اکرم ﷺ با شعر زمینه شبهه‌انگیزی در امر رسالت را برای دشمنان آماده می‌سازد و می‌گویند، او علم شعر دارد و قرآن هم اشعاری است که خودش سروده است و به عنوان وحی آسمانی، به ما القا می‌کند و لذا به خواست خدا، آن حضرت اصلاً قادر بر شعر گفتن نبود، بلکه حتی بر حسب نقل از بعض تواریخ، آن حضرت نمی‌توانست اشعار دیگران را هم به



همان‌گونه که سروده شده است بخواند. در موقع خواندن آنها کلمات پس و پیش می‌شد و از وزن شعری می‌افتاد. مثلاً می‌خواست این شعر معروف عرب را به عنوان شاهد بر سخنی بخواند:

سُبْدِي لَكَ الْاَيَّامُ مَا كُنْتُ جَاهِلًا

وَيَأْتِيكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَتَزَوَّدْ

به زودی روزگار حقایقی را برای تو آشکار می‌کند که از آن آگاه نبودی و کسانی، اخباری را برای تو می‌آورند که انتظار شنیدن آنها را نداشتی.

وقتی آن حضرت این شعر را می‌خواندند، این چنین می‌شد:

سبدي لك الايام ما كنت جاهلاً

ويأتيك من لم تتزود بالخبار

و چنان که می‌بینیم از وزن شعری می‌افتاد. ابوبکر آنجا حاضر بود و گفت: یا رسول الله! شعر این چنین نیست که شما خواندید. فرمودند: من که شاعر نیستم و شایسته من هم نیست و این عجیب است و خود معجزه‌ای است. حالا در آیه مورد بحث ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ﴾ زمینه شك و تردید و ارباب (شبهه انگیزی) از دل دشمن، وقتی بر طرف می‌شود که اصلاً رسول اکرم ﷺ قادر بر شعر گفتن نباشد و لذا دو صفت است که برای همه مردم کمال است ولی برای رسول اکرم ﷺ نقص است:

یکی قریحه شعر سرایی و دیگری خواندن و نوشتن که هر دو صفت برای ماکمال، ولی برای رسول اکرم ﷺ نقص است و نباید آن را داشته باشد؛ زیرا نبوت در واقع ارتباط با عین واقعیت هستی است و باید از آلودگی به افکار ناقص بشری پاک و مبرا باشد؛ اعم از تخیلات دروغ‌آمیز شاعران یا تحقیقات

اشتباه‌آمیز دانشمندان و عالمان؛ بلکه:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾^۱

آنچه او آورده است ذکر و بیدار کننده است و قرآن آشکار است که از جانب خدا بودنش، روشن است.

﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۲

تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد، و گفتار [خدا] در باره کافران محقق گردد.

هدف از انزال قرآن این است که رسول خدا ﷺ به وسیله آن، کسانی را که زنده به حیات انسانی هستند و آماده پذیرش حَقّند، انذار کند و نسبت به وقایعی که سرراشان پیش خواهد آمد، هشدارشان دهد و بر کافران نیز اتمام حجت شود تا زمینه برای صدور فرمان عذاب از جانب خدا بر آنها فراهم گردد.



مقاومت لجوجان در برابر حق‌گویی پیامبران!

این‌ها همه مفسّرین آیه مورد بحث است که انبیا ﷺ به کافران گفتند:

﴿وَمَا كُنَّا لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۳

ما هیچگاه نمی‌توانیم معجزات و خوارق عادات برای شما بیاوریم مگر با اذن خدا.

آن‌هم تمام انبیا ﷺ در تمام زمان‌ها برای مردم عصر خود، ارائه بینات کرده و رسالت خودشان را با «سلطان مبین» یعنی دلیل و برهان روشن به اثبات

۱. سوره یس، آیه ۶۹.

۲. سوره یس، آیه ۷۰.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

رسانده‌اند. منت‌هی مردم لجوج و معاند در هر زمان بهانه‌جویی کرده و آیات
بینات انبیا ﷺ را نمی‌پذیرفتند چنان که خدا می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا!

و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن
را انکار کردند﴾.

آنها با اینکه در باطن جان‌شان یقین به صدق رسالت انبیا داشتند ولی از روی
ظلم و ستیز و تفوق‌جویی در مقابل حق تسلیم نمی‌شدند و حقیقت آنها را انکار
می‌نمودند!

پروردگارا! به عظمت مقام نبی و الا قدر اسلام حضرت محمد بن عبدالله ﷺ
تا فرصت باقی است قلب آلوده ما را از زنگ‌رذائل نکبت آفرین مصفا بگردان
و سعادت فهم آیات قرآن کریم و عمل به تعالیم زندگی بخش دین را نصیبمان
بفرما و آن لحظه مفارقت از این عالم خاکی فانی را بهترین لحظه عمر ما قرار ده و
به برکت معرفت به اولیای دین ﷺ بویژه نبی مکرم اسلام ﷺ توفیق مؤانست و
مجالست با این ذوات مقدسه را در سرای برزخی به همه ما عطا بفرما و از مزیت
شفاعتشان در روز حشر برخوردارمان بگردان.

آمین یا رب العالمین

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

